00055953

Digitized with financial assistance from
Government of Maharashtra
on 30 January, 2020

THE

AKBARNAMAH

BY

ABUL FAZL I MUBARAK I 'ALLAMI,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

BY

MAULAWI 'ABD-UR-RAHIM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

484
55953

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL UJAYEB PRESS.

1877.

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. I.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

LIBRARY OF THE BOMBAY BRANCH OF THE ROYAL ASIATIC

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

18[illegible]

00055953

دفتر اول

از

اکبر نامه

تصنيف

علامهٔ فهامه شيخ ابوالفضل علامي بن شيخ مبارک ناگوری

بتصحيح

جناب - فضيلت‌مآب - واقف دقائق غوامض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دادده بدائع معاني
و صنائع بيان - داغ‌نه فصحاء دهر و بلغاء زمان - ماهر حکمتهای طبعي و عملي

مولوی آغا احمد علي

و جناب - فضائل‌انتساب - نورحدقهٔ حکمت و دانشوري - نور حديقهٔ صنعت و هنر پروري - عرائس ابکار افکار صحيحه را
غازهٔ پيرای - مجالس انوار انظار دقيقه را جلوه‌آرای - مرکز دايرهٔ فصاحت و بلاغت - مردمک
باصرهٔ بداعت و براعت - منزلهٔ ذوق سليم - و طبع مستقيم

المولوی عبد الرحيم

مدرسين مدرسهٔ عاليهٔ کلکته

از طرف اشياتک سوسيتي بنگاله

در مطبع

مظهر العجائب المعروف به اردوگائيد پريس واقع

کلکته

در سنه ۱۸۷۷ع از طبع بجامهٔ نو برآمد

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران حمد و ثنا ایثار مبدعی که ذاتش را پردهٔ غیبت پسندید - و صفاتش را پردهٔ شهادت پوشانید - آسمان با آن علوّ شان اسفلین زینه‌ایست از قصر خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پارهٔ ایست از صفّهٔ صنعتش - زمان بادے ست از چمن قدرتش - جهان منظرے ست از گلشن حکمتش * * نظم *

* برون ذاتش از علم کرّوبیان * فزون وصفش از شرح افلاکیان *

* بآن کی رسد فکر نوع بشر * که قاصر ز درکش عقول عشر *

و بے‌پایان صلوات نثار شافعی که وجودش فایق است در اهمّیّت از همگی مهمّات جهان و نورش سابق است در اقدسیّت از سایر انوار زمین و زمان - نقص قدمیش خورشیدست در سمای رسالت و پیغمبری - ذات باکمالاتش درے ست بر تاج هدایت و رهبری * * نظم *

* نبیّے که شاه دو عالم هم اوست * صفیّے که بادی و خاتم هم اوست *

* کریمے که دین است انعام او * یتیمے که نجم است از نام او *

و نفائس درود و شرائف سلام بر آل و اصحاب کرام که ستارگان اند از آسمان هدایت و رطب چینان اند از نخلستان ولایت * * نظم *

* شموعے که دین‌خانه روشن ازان * جهان روشنی یافت از نور شان *

* چه بودند گنج معانی همه * پُر از گوهر و لعل دینی همه *

امّا بعد بر ضمائر دانش‌مظاهر مستبصران کارخانهٔ ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعم الٰهی را (که بر نوع بنی آدم از مبدأ فیّاض افاضه شده است) پایانے نیست - و پیداست که شکر یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهی از طاقت بشری بیرون] امّا نعمت نطق را (که افاده و استفاده و افاضه و استفاضه بآن منوط و مربوط است) پایه بلند ساخت - چه همین نطق است که بواسطهٔ آن جبریل امین پیغمبران را از تشریف وحی از جناب کبریا مشرّف فرموده اند (اگرچه آن نوع دیگر باشد از نطق) و همین نطق است که بواسطهٔ آن پیغمبران بیراهه‌روان بادیهٔ غوایت را بشاهراه هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطهٔ آن ارسطاطالیس لوای حکمت بر عرصهٔ جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن افلاطون و والیمس آوازهٔ دانش بگوش عالمیان

انداختند - همین نطق است که بواسطهٔ آن فردوسی و نظامی اکلیل یکتائی را بالای دانش‌گفتارها پیراستند - و همین نطق است که بواسطهٔ آن ابوالفضل علّامی اظهار جوهر حقیقت و کاردانی کرده باتّکای خود مسند وزارت اکبر را آراستند - چه اکبرے و سکندرے - و چه علّامیئی - ارسطوئی الحق جلال‌الدّین محمّد اکبر پادشاه از همگی فرمان‌روایان هندوستان در داد بخشی و عدالت‌گستری گوی سبقت ربود - و صیت آئین معدلت و نیکو قوانین سلطنتش راههای دور و دراز انصای ممالک شرق و غرب پیمود - امّا این همه لوای اقبال بر افراختن و کوس اجلال نواختن بیشتر از مغز معامله دریافتن و عنان بسوی تدبیر صایب تافتن علّامیء فهّامی بود * * بیت *

* نه اکبر بر سریر سلطنت ماند * که علّامی بکلکش مملکت راند *

و سخن نفس‌الامری آنکه اکبر بذاته پادشاه عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شعار بود معامله فهمی و حقیقت ورزی ابو الفضل گوش هوش او را افزود * * نظامی *

* وزیر چنین شهریار چنان * جهان چون نگیرد قرار چنان *

آمدم بر سر مدّعا *. پوشیده نماند که این نسخهٔ نامی و این صحیفهٔ گرامی (که از گفتارهای دانش معمور است - و هزاران گنجینهای معانی گران مستور) یعنی کتاب اکبر نامه (که قطره ایست از دریای علم ابو الفضل علّامه) بارے (بمطبع اقبالمند والا گوهر - منشی نول کشور بفرمان صاحب الحکومة و الایالة - مهاراجهٔ پتیاله) مطبوع شده بود - امّا بسبب اغلاط فاحش نامطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعنی معمور از عیوب - بظاهر سنجیدگی داشت و بباطن نا پسندیدگی - باز برای ایشیتک سوسایتی کلکته بصوابدید والا جناب معالی القاب (صاحب المفاخر البهیّه - و المآثر السنیّه - مجمع المحامد العلیّة العالیه - منبع المناقب الجلیّة الغالیه - رافع اعلام العلوم العقلیّة و النقلیّه - ماه سرادق الفنون الادبیّة و الحکمیّه - قدوة الفضلا زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - خلاصهٔ اعیان جهان - نقاوهٔ نوئینان زمان خداوند سجیّات رضیّه - صاحب صفات رضیّه - در یکتای فضائل و حکم - لعل بے بهای جلائل شیم شمع معالم دانش و سخن پروری - زیب ده مجالس بینش و هنر گستری - دریای ناپیدا کنار دقائق معانی - بحر محیط سخن‌سنجی و نکته دانی - والا گوهر عالی تبار - جوهر شناس معدلت دثار * * نظم *

* شاه سریر علم و چه شاهست دوربین * ماه منیر فضل و چه ماهست ماه دین *

* دانش بسے بدید خداوند و جا گرفت * امّا ندید هیچ مقامے گزین چنین *

* صدر صدور جمع کرام است در عطا * فحل فحول بزم هنرهاست بالیقین *

ملجای ارباب تدریس و تعلیم - ماوای اصحاب تعظیم و تفخیم - فرد افراد الزمن - الصاحب بیچ بلخمن - حاکم المدرسة الکلکتیة العالیة - الذي ما نال احد ممن سبقوا من الحکام الماضیة ما ناله من فضائل جلیلة جلیة - و شمائل جمیلة مرضیة * * بیت *

* و هذا و ان کان الاخیر زمانه * لآت بما لم تستطعه الاوائل *

لا زالت سحب اعطائه ممطرة - و نخل اجدائه مثمرة - و شوارق الطافه طالعة - و بوارق اعطافه لامعة و ریاض افادته ناضرة - و اثمار افاضته باهرة - الی یوم الآخرة) زیور طبع می پوشد *

دانستنی ست که نزد مصحح ده نسخهٔ اکبرنامه (که موسوم به آ ب ج د ه و ز ح ط ي است - و تفصیلش بذیل این دیباجه رقم پذیر میشود) موجود است - اما همگی نسخها قلمی اند - سوای نسخهٔ ز که مطبوع است - و لیکن سنگی - که آن هم حکم قلمی دارد و آن همان است که قبیل ازین کیفیت طبعش بمعرض بیان آمده - و معلوم است که قلمی نسخها مملو از اغلاط می باشند - که کاتبان ساده لوح را نظر بر حسن صوری ست - که عبارت از خط خوب است - نه بر حسن معنوی - که عبارت از عبارت نیک و صحت - و بالجمله باعانت این نسخهای دهگانه در تصحیح آن سعی بی حد و مر و جهد بیشتر از بیشتر (که مزیدی بران متصور نیست) بکار می رود *

دیگر بوضوح پیوندد که جزو اول و دوم (یعنی بیست و چهار فارم) از اولین دفتر این کتاب بتصحیح ماهر اسرار خفي و جلي المرحوم مولوي آغا احمدعلي (سقاه الله من عین تسنیم - وادخله جنة النعیم) چاپ شده بود که مولوي موصی الیه داعی حق را لبیک گفتند - باقی بتصحیح الراجي الی رحمة ربه الکریم - العاصي عبد الرحیم - و بحسن تائید ملازمان جناب پرنسپل صاحب بهادر ممدوح در تحقیقات بعضی اسماء و نوادر لغات (که جناب افاضت مآب را درین باب نیز ید طولی ست) از حلیهٔ طبع محلی گردید - و دفتر مذکور بترتیب لایق مرتب شد * شعر *

* فلو قبل مبکاها بکیت صبابة * بسعدی شفیت النفس قبل التندم *

* ولکن بکت قبلي فهیج لي البکا * بکاها فقلت الفضل للمتقدم *

انشاء الله تعالی اگر چندی حیات مستعار وفا کند و طایر روح درین چمن بی ثبات قالب خاکی خرامد در تصحیح و تحقیق دفتر دوم نیز سعی موفور و کاوش بی وهن و فتور بر روی کار خواهد آمد و هرگز تقصیری و توانیئ دران راه نخواهد یافت - و بالله التوفیق - و علیه التکلان في التحقیق *

* تفصیل نسخهای دهگانه *

(ا) این نسخه کامل است - یعنی تا آخر سال پنجاهم از جلوس اکبر پادشاه - ازان

فورت وليم كالج - بسيار سهو و اثبات از كاتب دران راه يافته - تاريخ اتمام كتابت دران مندرج نيست اما بعد سال هفدهم در صفحهٔ (۹۳۲) تاريخي از كاتب مرقوم است - و آن چنين است * در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتاريخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجري ۱۲۰۶ يک هزار و دو صد و شش موافق سنه ۳۴ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذيرفت *

(ب) اين نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ايضا ازان فورت وليم كالج - در اغلاط بد تر از اولين - در آخر اين عبارت مرقوم است - روز شنبه تاريخ سيوم شهر رمضان المبارک سنه ۹۰ (همين صورت) از جلوس والا *

(ج) ايضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورت وليم كالج - في الجمله صحيح است - تاريخ كتابتش نامعلوم *

(د) ايضا تا آخر سال هفدهم - از كتبخانهٔ دهلي ست - في الجمله صحتي دارد - تاريخ كتابتش نا معلوم *

(ه) ايضا تا آخر سال هفدهم - ازان ايشياتک سوسايٹي كلكته - از اغلاط پر - تاريخ كتابتش مرقوم نيست *

(و) ايضا تا آخر سال هفدهم - ازان عاليجناب مولوي كبير الدين احمد صاحب مالک مطبع اردو گائيڈ شاعت نبوضه - اغلاط بسيار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاريخ كتابتش چنين آورده - بتاريخ غرهٔ ربيع الثاني سنه ۴۶ چهل و شش جلوس صاحبقراني اورنگ زيب پادشاه غازي راقم الحروف شيخ مصطفى انصاري - حسب اشارهٔ مير عطاء الله كشميري تحرير يافت *

(ز) اين نسخهٔ مطبوعهٔ منگهي ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسيار دارد - چنانچه پيشتر ايمائي بدان رفته - تاريخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجري *

(ح) اين نسخه تا آخر سال هفدهم است - از كتبخانهٔ دهلي - اگرچه دفتر اول در صحت يكتائي دارد - اما از ابتداي دفتر دوم سهو و اثباتے راه يافته - تاريخ كتابتش نامعلوم *

(ط) ايضا تا آخر سال هفدهم - از كتبخانهٔ دهلي - اغلاط دروے پايان - در آخر چنين مكتوب است - بتاريخ چهاردهم شهر ربيع الاول سنه ۹۰ (همين صورت) جلوس اكبر پادشاه غازي *

(ي) اين نسخه تا آخر سال بيست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از كتبخانهٔ دهلي في الجمله صحيح است - در آخر چنين مكتوب است - هفتم جمادى الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط *

* الضعيف الاثيم - عبد الرحيم *

فهرست دفتر اول از اکبرنامه

(اذکار)	(صفحات)
ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته — — —	۱۱
ذکر طلوع نیّر اعظم و سطوع سعد اکبر از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الهی — — — —	۱۷
ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود — — —	۲۳
تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان — — —	۲۷
ذکر زایچهٔ سعادت ارقام که علامة الزمانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده — — — — —	۳۱
شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار است — — — — —	۳۶
صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی —	۴۰
بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود * حضرت شاهنشاهی — — — —	۴۱
تصویر اسامی گرامی دایهای سعادت پیرای و قوابل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی — — — — —	۴۳
ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی —	۴۷
شکرگذاری مولف این شگرف نامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی — — — — —	ایضا
ترتیب انساب معالی القاب و تلفیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی — — — — — —	۴۸
ذکر احوال آدم علیه السلام — — —	۵۲
شیث علیه السلام — — — — —	۵۳
انوش — — — — — — —	۵۴
قینان — — — — — — —	ایضا
مهلائیل — — — — — — —	ایضا
یرد — — — — — — — —	۵۵
اخنوخ — — — — — — —	ایضا
متوشلخ — — — — — —	۵۶
لمک — — — — — — —	۵۷
نوح — — — — — — —	ایضا
ترک — — — — — — —	۵۹
النجه خان — — — — — —	ایضا
دیب باقوی — — — — — —	ایضا
کیوک خان — — — — — —	ایضا
النجه خان — — — — — — *	ایضا
مغل خان — — — — — —	۶۰
قرا خان — — — — — —	ایضا
اغورخان — — — — — —	ایضا
کن خان — — — — — —	۶۱
آی خان — — — — — —	ایضا
یلدوز خان — — — — — —	ایضا
منگلی خان — — — — — —	۶۲
تنگیز خان — — — — — —	ایضا
ایلخان — — — — — —	ایضا

قیان —————— ایضا
تیمورتاش —————— ٦٣
منکلي خواجه —————— ایضا
یلدوز خان —————— ایضا
جوبینه بهادر —————— ٦٤
حضرت عصمت قباب قدسي نقاب
آلنقوا —————— ایضا
بوزنجرقاآن —————— ٦٧
بوقا خان —————— ایضا
دوتمین خان —————— ایضا
قایدوخان —————— ایضا
بایسنغرخان —————— ٦٨
تومنه خان —————— ایضا
قاچولي بهادر —————— ایضا
ایردمچي برلاس —————— ٧١
سوغو چیچن —————— ایضا
قرا چار نویان —————— ٧٢
ایجل نویان —————— ٧٦
امیر ایلنگر خان —————— ایضا
امیر برکل —————— ٧٧
امیر طراغاي —————— ایضا
صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا
والدین امیر تیمور گورکان —————— ایضا
جلال الدین میرانشاه —————— ٨١
سلطان محمد میرزا —————— ٨٢
سلطان ابوسعید میرزا —————— ایضا
عمر شیخ میرزا —————— ٨٣
حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازي ٨٦
محاربهٔ حضرت گیتي ستاني فردوس
مکاني با سلطان ابراهیم و ترتیب
صفوف نبرد —————— ٩٥

کنکاش نمودن حضرت گیتي ستاني
و گرفتن حضرت جهانباني یورش
شرق رویه برذمهٔ اخلاص خود —— ١٠٢
ذکر بعضی از سوانح این سال سعادت اتصال
و خبر طغیان رانا سانکا و وصول حضرت
جهانباني بحضرت گیتي ستاني ١٠٣
مصاف نمودن حضرت گیتي ستاني
فردوس مکاني برانا سانکا و رایات فتح
افراختن —————— ١٠٥
رخصت حضرت جهانباني بکابل و بدخشان
و نهضت موکب جهان نورد حضرت
گیتي ستاني بمستقر خلافت —— ١١١
حضرت جهانباني جنت آشیاني
نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازي ١٢٠
ذکر آمدن میرزا کامران ازکابل بپنجاب ١٢٤
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بتسخیر بنگاله و فسخ
عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت —— ١٢٦
ذکر نهضت حضرت جهانباني جنت آشیاني
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر
و فتح آن ممالک —————— ١٣٠
گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال
فاسد —————— ١٤٢
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني به تسخیر بنگاله و فتح آن
ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه
درین میان روی نمود —————— ١٤٧
ذکر احوال شیر خان —————— ایضا
گرفتن شیر خان قلعهٔ رهتاس را —— ١٥٣
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني از دارالخلافهٔ آگره بسمت
ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیر خان

و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته — ۱۷۴

رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت آشیاني و تتمهٔ سخن — — — ۱۸۳

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهي که عنوان کرامات و دیباجهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت — ۱۸۶

توجه موکب حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار و از انحدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن — — ۱۸۸

ذکر مجملی از احوال خسران مآل شیر خان ۱۹۵

ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر — ۱۹۶

ذکر مجملی از احوال میرزا کامران — ۱۹۹

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود — — — — ۲۰۲

فرمان شاه طهماسپ بحاکم خراسان — ۲۰۶

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهي از قندهار بکابل — — — ۲۲۴

غلبهٔ حضرت شاهنشاهي درکشتي گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاري بخت نقارهٔ اقبال نواختن — — — — ۲۲۶

وصول موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست ۲۲۷

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار و محاصرهٔ کردن و فتح نمودن — — — — — ۲۲۸

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از قندهار بتسخیر کابل و فتح آن ممالک — — — — — ۲۳۸

آرایش جشن دولت پیرای ختنهٔ سور حضرت شاهنشاهي و آئین بستن بآئین اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت — — — — — ۲۴۶

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر بدخشان و فتح آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود ۲۵۰

پردهٔ گشائي اسرار حکمت در گرد فتنه انگیختن میرزا کامران و تسلط او برکابل ۲۵۵

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از بدخشان بکابل و محاصرهٔ آن — — — — — — — ۲۶۰

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهي و فتح کابل — — — — — — ۲۶۵

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهي و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود — ۲۷۰

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني ببدخشان و بفتح و فیروزي رجوع بکابل — — ۲۷۳

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني ازکابل ببلخ و رجوع عالي از بےاتفاقي میرزا کامران و نفاق امرا بکابل — — — — — — — ۲۸۵

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از کابل و محاربه بمیرزا کامران و دیگر وقائع عبرت افزاي — ۲۹۴

معاودت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل ۳۰۲

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهي و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهي — — — — — ۳۰۶

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
باطفاي نايرهٔ فتنهٔ ميرزا کامران بار ديگر ۳۰۸
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بتسکين شورش ميرزا کامران
بار ديگر و شهادت ميرزا هندال — — ۳۱۱
اختصاص ولايت غزنين بحضرت
شاهنشاهي و ارتفاع منزلت بعضي
معتمدان دولت بخدمت والا — — ۳۱۵
عزيمت حضرت جهانباني جنت آشياني
از بهسود بر سر قبائل افغانان که کمينگاه
فتنهٔ ميرزا کامران بود و فرار او بهندوستان ۳۱۹
توجه حضرت شاهنشاهي بغزنين و آن
سرزمين را بنزول اجلال ارتفاع آسماني
بخشيدن — — — — — — ۳۲۱
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني به بنگش و تاديب
گردن کشان و لواي عزيمت افراختن
بهندوستان و بدست آوردن ميرزا کامران
و مراجعت بکابل و ديگر سوانح — — ۳۲۳
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بقندهار و مراجعت
بدولت و اقبال — — — — — ۳۳۲
مجملي از سوانح و حوادث هندوستان که
در ايام هرج و مرج روي نمود — — ۳۳۶
احوال هيمو — — — — — — ۳۳۷
يورش جهانگشاي حضرت جهانباني جنت
آشياني بتسخير هندوستان و فتح آن
بميامن دولت روز افزون شاهنشاهي — ۳۴۰
ظهور کرامت عليا و بشارت عظمي از حضرت
شاهنشاهي و ديگر سوانح اقبال — — ۳۴۷
نهضت رايات جهانتاب حضرت شاهنشاهي
بصوب پنجاب بموجب امر عالي حضرت
جهانباني جنت آشياني — — — ۳۵۵
ذکر تتمهٔ احوال سعادت منوال حضرت
جهانباني جنت آشياني و شرح بعضي
از جلائل مخترعات و قوانين آنحضرت ۳۵۶
پرتو انداختن مفر عالم تقدس بر مرآت
باطن حضرت جهانباني جنت آشياني
و مسافر شدن بآن عالم — — — — ۳۶۲
سوانح دولت افزاي حضرت شاهنشاهي
از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت
جلوس مقدس — — — — — ۳۶۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر این چه دریافتیست ژرف - و شناختیست شگرف که حقیقت‌پذیرانِ دقیقه‌رس و روشن‌ضمیرانِ صبح‌نفس که باریک‌بینانِ جداولِ آفرینش و پرکارگشایانِ لوحهٔ دانش و بینش اند در ترکیبِ عنصری و پیکرِ هیولانی نقدِ گرانمایه و گوهرِ والاطبع که در کالبدِ قیمت نگنجد - و میزانِ قیاس برنسنجد - و بمکیالِ گفت درنیاید - و از مقیاسِ اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرّک و هوائی متموّج نیافته اند - و چرا چنین نباشد که سرانجامِ دارالملکِ معنی بی دستیاری آن امکان نپذیرد و معموریِ خراب‌آبادِ صورت بی مددگاری آن در اندیشه نگذرد * مثنوی *

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده برانداخت ز هژده هزار

نیست درین بزم بسرمستیش * نیست حریفی بزبردستیش

کارگشا اوست درین کارگاه * صدرنشین اوست درین بارگاه

هرچه درآمد بدلِ اهلِ هوش * دل بزبان گفت و زبان زد بگوش

از درِ دل هم بدرِ دل رهش * ناطقه و سامعه جولانگهش

ماهِ سخن را برصدگاهِ هوش * مشرق و مغرب ززبانست و گوش

چنانچه بپایهٔ والای آن بنردبانِ آسمان نتوان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعتِ آن قدم نتوان زد - آتشی مزاجیست بادنهاد - خاکی طبیعتی است آبنما - منبعش آتشکدهٔ دل - اوجِ پروازش نزهتگاهِ[1] هوا - گرمیِ بازارش بآب - آرامگاهش صفحهٔ خاک - مرتبه‌شناسانِ صفوفِ عزّت فراخورِ دید و دریافتِ خود چنانچه سپهسالارِ انجمنِ معنی بل خلف‌الصدق دل دانستند - موبدِ موبدانِ دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالآبای ضمیر انگاشتند - خاصه سخنی که زیبِ فهرستِ نسخهٔ مفاخر و زینتِ دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدحِ کدخدای آسمان و زمین و حمدِ دادارِ

---

(۱) نسخهٔ [ز] بزمگاه -

جان و تن‌آفرین - هم آغاز را پایهٔ سرفرازی - و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازی - هم قافله‌سالارِ سخنوران و هم شهریار سخنوری - چراغ کلبهٔ تاریک‌نشینان - انیس وحدت‌سرای خلوت‌گزینان - دردافزای باطنِ مشتاقانِ کوی خداجوئی - مرهم‌بندِ ناسورِ خسته‌درونانِ کُنجِ ناشکیبائی - نوشداروی شورابه‌نوشانِ اشکِ حسرت - مومیائیِ شکسته‌دلانِ زاویهٔ خاموشی - رزم‌آرای دلاورانِ هنگامهٔ عشق - بزم‌افروزِ معشوق‌مزاجانِ بارگاهِ اطمینان - تشنه‌لبانِ دریافت را استسقابخش - گرسنه‌دلانِ بادیهٔ جویائی را جوع‌افزا - ازینجاست که خردپرورانِ بیداردل با همه سراسیمگیِ شوق و بی‌آرامیِ شغف دستِ فکرت از دامنِ هودجِ کبریا کوتاه داشته تشنه‌لب و آبله‌پای هزاران جوش و خروش فروخوردهٔ مهرِ خموشی برلب نهاده اند - و بدستیاریِ انصاف پای ادب در دامنِ عجز پیچیده در انچه شایانیِ آنرا از عطیّه‌خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده‌اند   * شعر *

راهِ کمالِ ترا حرف و نقط ریگِ دشت * عالمِ علمِ ترا شهرِ سخن روستا

بر درِ اندیشه را شحنهٔ غیرت زند * لطمهٔ حیرت برو سیلیِ جهل از قفا

یعنی سپاسِ ایزدِ بیچون از احاطهٔ امکان بیرونست - و ستایشِ خداوندِ بیهمال از احصای اکوان افزون -

* مثنوی *

حدیث انجا که از یزدانشناسیست * سپاس اندیشیِ ما ناسپاسیست

تو جرأت بین که همت میزند جوش * که گیرد قطره دریا را در آغوش

نه پنداری که حرفش در کتابست * که این حرفِ کتان و ماهتابست

سخن را چند باشی محفل‌آرای (۲) * بدست‌آویزِ عجز اینجا بنه پای

هرگاه زمینیانرا باآسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود - و خاکیانرا با افلاکیان راهِ سخن مسدود باشد مکانیانرا بلامکانیان چه نسبت خواهد بود - تا حصّهٔ منِ ذرّهٔ خاک‌نشین با نسبتِ آفتابِ عالمتابِ قدس چه باشد - محبوسِ مطمورهٔ امکان و حدوث را ببادیه‌پیمائیِ عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا - ذرّهٔ سرگشتهٔ بیسروپا را در شعشعهٔ نیّرِ جهان‌افروز بجز هواداری چه بهره - و قطرهٔ شبنم را با بحرِ زخّار و ابرِ مدرار بجز لافِ خشک‌لبی چه نصیبه - هیهات اگر ذرّه ازان فروغ‌بخشِ انجمنِ هستی گوید اگرچه اورا نمیشناسد و اورا نمی‌گوید امّا ازو میگوید - و اورا میجوید - لیکن تنگنای ظلمت را با ساحتِ نور چه نسبت - و عدمِ مطلق را باوجودِ بحت چه مناسبت - آفریده هرگاه از آفریننده کامیابِ شناسائی نتواند شد تا دمی چند در هوای تماشای بدائعِ مکنونات او زند - یا قدمی چند در صحرای

---

(۲) نسخهٔ [ا] محفل‌آرای -

ادراکِ مخزوناتِ او فهمد اورا در معرضِ ستایشِ آفریدگار درآمدن چگونه سزد - بارنایافته را از خلوتسرای سلطانِ سخن‌گفتن خودرا در مضحکهٔ انام انداختن - و سخرهٔ هنگامهٔ عوام ساختن است -

* مثنوي *

پای سخن راکه دراز است دست * سنگِ سراپردهٔ تو سر شکست

گرچه سخن فربه و جان‌پرور است * چونکه بخوانِ تو رسد لاغر است

ای برتر از کرسیِ عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحتِ عناصر و اجرام چون معرفتِ ذات و صفات نبخشیدی معلوم شدکه سپاسداری بر همّتِ ما لازم نکردی - و چون نعمتِ بی‌منتها عنایت نکردی مفهوم شدکه بر ذمّتِ ما شکرگذاری واجب نفرمودی - چون درِ گفتار بسته دیدم درگاهِ کردار گشوده یافتم - بخود بیخود گفتم که اگر توانائیِ سخن‌سرائی نداری و بادپیمائی نمی‌توانی کرد آزرده مباش - که این طریقِ چرب‌زبانانِ تهیدست است که لفظ را بفریبِ دلالگی ببهای معنی فروشند - حمدے که از روی فرمانِ جهان‌مطاعِ سلطانِ خرد بر ذمّتِ گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرند آنست که گوهرِ شب‌تابِ خرد راکه از بخششهای مهینِ مدبّرِ فیاضست چراغِ روشنائی ساخته در رفت‌وروبِ عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمانِ کارگاهِ قضا و قدر فردے از افرادِ بنی‌آدم را در لباسِ تجرّد و تنهائی داشته اند نخستین کمرِ همّت در اصلاحِ خود بندد - آنگاه در فلاحِ دیگران کوشش نماید - و اگر بجانبِ جمعیّت‌آبادِ تعلّق و تکثّر که در سلسلهٔ نظامِ کون و فساد ازان‌هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا ست اصلاحِ دیگرانرا بر اصلاحِ خود مقدّم دارد که مقصود از شبانی پاسبانیِ رمه است - و غرض از سلطانی نگاهبانیِ همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامرِ مَنْ لَهُ الامر اقدام نماید - پس نهانخانهٔ دلِ خودرا از غبارِ خواهشِ گران‌پای و خشمِ سبک‌سر پاک سازد - تا بایین زیست و رفتار بستایشِ دادارِ بیچون و پروردگارِ درون و بیرون متخلّق و متحقّق گردد *

چون میانِ من و دل سخن باینجا رسید عقلِ سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدرے خوش شد - خاطرِ حیرت‌زده اگرچه از دشواری و درازیِ راه آزردگی داشت اما از آهنگِ سازِ راه و نویدِ وصول خوشوقت گشته‌بود که ناگاه دلِ دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایشِ الٰهی نه آنست که صفاتِ کمالِ اورا دریابد - و آنرا بدرگاهِ او نسبت دهد - یا نعمتهای بی‌انتهای قدم را در شمار آورد - و در برابرِ آن متاعِ ستودگیِ حدوث‌آلودِ خودرا پیش کشد - تا این را از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس‌ماندگانِ پیشگاهِ سپاس‌گذاری باشد - یا آنکه خویشتن‌آرائیِ خود را ثناخوانیِ الٰهی نام نهد - و از تاریکیِ راه و باریکیِ مقصود افکارخاطر گردد - و طبعِ حیله‌جوی این را غنیمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز درانچه حیله‌ساز وقت آنرا مقصود را نموده است نماید - بلکه

مراد از حمد آنست که این نفسِ سپاس‌دوست خودآرای خودفروش را بر آستانِ بندگی در پایهٔ نیاز و مرافکندگی داشته از طاقِ نظرِ خودبینِ خویش افکند - تا معنیِ بیچارگیِ او بصورتِ نیازمندی آراسته شود - و ظاهر و باطنِ او بفروتنی و بی‌سرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگیِ کنارِ مقصود را سزد - و بحمدِ دادارِ جان‌آفرین گراید - و چون این متاعِ سپاس‌گذاری در بنگاهِ بشری فراوان - علی الخصوص در معامله‌جای این راقم بی‌اندازه است چرا از حمدِ ایزدی باز مانم - و از شکرِ سرمدی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفتِ مکراندوزیِ این خودستائی برآمده خود را آمادهٔ سپاسِ بلنداساس گردانم - ازانجاکه مقصد بلند بود - و مطالب ارجمند - زبانِ سخن‌ساز را دل رخصت نمیداد - و دلِ معامله‌فهم از حیرت سر بر نمی‌آورد - نه فطرت میگذاشت که مثلِ نادانانِ هنگامهٔ تقلید بدستیاریِ حرف و صوت در پیشگاه ثناخوانیِ خداوندی جلّ جلاله درآمده باستعاراتِ مستعار و عباراتِ مبتذل خرسند گردد - و نه همّتِ سپاس‌دوست راضی میشد که مثلِ دانایانِ کم‌حوصله دل از جست‌وجوی او بازداشته لب از گفت‌وگوی او بربندد - و بیک اقرارِ ناقص که در معامله بخلافِ آن طریقِ مستمر دارد عجز را نموده خود را از نیک‌اندیشانِ راست‌گوی ظاهر کند - زمانے دراز درین اندیشه ماندم نه سرِ خروشیدن بود - و نه دماغِ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغِ هستی اوست (۳) درے از روشنائیِ گشودند - و دلِ هرزه‌گرد را گردنِ امّید بکمندِ مقصود بسته آمد - پیامِ آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش‌طرازِ نگارستانِ معنی کتاب تصنیف نمیکنی که دیباجه را بحمد آرایش دهی - حالِ فرمانروای زمین و زمان گوهرِ تاج پادشاهان مینویسی و سپاسِ ایزدی بتحریر میرود - و نیایشِ خدای بتصویر می‌آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعاتِ صانعِ برکمال حمدیست از دادارِ پاک که بزبانِ بیزبانی ادا شده - آگاه‌دلانِ آبادباطن را بدریافتِ این پذیرای نورِ مطلق میگردانند - و بسایهٔ بلندپایهٔ حامدیت که بالذّات منصبِ والای بزرگ‌نهادِ وجوبِ وجود است میرسانند - و پیداست که در عالمِ عنصر عظیم‌تر اثرے و شریف‌تر گوهرے از وجودِ گرامیِ پادشاهانِ والاشکوه که سرانجامِ نظامِ ظاهرِ عالم وابسته بدستیاریِ همّتِ قدسی اعتصامِ ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهانے به تنے سپردن - و مهمّ عالمے بشخصے گذاشتن جهانِ معنی درو نهادنست بلکه جانِ جهانِ معنی ساختن - خصوصاً گیتی‌آرائے که آهنگِ دریافتِ شمایمِ نسایمِ بهارستانِ معنوی داشته بر سریرِ کامروائی سربلند باشد - سیّما خدیوِ زمانے که باین دو حالتِ شگرف از سرچشمهٔ باطن سیراب‌دل و شاداب‌خاطر شود - خاصه آن قبله‌گاهِ خداآگاهان که بتائیدِ ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ‌آمیزِ نگارین

---

(۳) نسخهٔ [ب ز] ازوست -

خانهٔ معانی و بزم‌افروزِ شبستانِ حقائق شده محرمِ خلوتکدهٔ شهود و انیسِ صفوتسرای وحدت گشته ببختِ بیدار بر تختِ اقبال نشیند - و فرمانروائیِ صورت و معنی و عقده‌گشائیِ ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگِ شاهی - و فرازندهٔ لوای ظلّ اللّهی زمانِ مسعودِ ماست که مجموعهٔ نقشبندانِ فهم و خرد - بل کارنامهٔ صنعتگرانِ ازل و ابد است - با چنین اسبابِ فراوانِ حمدِ حقیقی که تو داری چگونه درین تکاپو سرگردان ماندهٔ - از شنیدنِ این پیامِ روح‌پرور صبحِ دولت دمید - سرمایهٔ سعادتِ جاوید میسّر شد - دیدهٔ امّید روشن گشت - عالمِ صورت رواج گرفت - ملکِ معنی ابتهاج یافت - دامنِ مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد *

سبحان‌اللّه این چه شریعت بدیع که در کتابهای روزگار سپاسِ دادارِ پاک برای زیورِ کتاب می‌آرند و دیباچهٔ کتاب را برای ثنای ایزدِ جان‌آفرین می آرایند - در صحائفِ جهانیان همه را بطفیلِ مقصود بر زبان میرانند و درین شکرنامه مقصود را بطفیلِ ستایش مینگارند - در روشِ قدیم ستایشِ حضرتِ معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاهِ خردشاهراهِ ثناخوانی کردار است - سوابق در محامدِ الٰهی بسخنِ التجا می برند - و درین دیباچهٔ بدیع‌رقم بانسانِ کامل که پادشاهِ حق‌پرست است پناه می برند - یعنی آن خدیوِ جهان که بدولتِ خداجوئی و خدایابیِ او نقاب از میانِ ظاهر و باطن برخاست - و در فرقهٔ اربابِ تجرّد و اصحابِ تعلّق محبّت پدید آمد - و حجاب از پیشِ صورت و معنی مرتفع گشت - غفلت که راهِ مخالفتِ هشیاری میرفت باز آمده از ملازمانِ شعور است - تقلید که از اقلیمِ تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسانِ تحقیق بر دوش گرفته از مسترشدانِ درگاه است - خودپرستیِ کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق‌پرستی گزیده - چشمِ بینا یافته سرافکنده و شرمنده بعبادتگاهِ ایزدپرستی درآمد - حسدِ ناتوان‌بین که بادِ ماخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادارِ دانای توانا دمِ منازعت میزد خردِ رهنمائی حاصل کرده از گروهِ مستغفرانِ درگاهِ عطیّت و طبقهٔ مساعدانِ جنودِ دولتست - دردِ طلب که صحّتِ ابدی همان تواند بود از لنگی به پیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمانِ دانش‌افزا چراغِ شبستانِ عالم - فروغِ دودمانِ آدم - پرده‌براندازِ اسرارِ غیبی - چهره‌گشای صورِ بےعیبی است - و چگونه این در نظرِ هوشمندانِ دوربین بعید باشد که ناظمِ آدابِ شهنشاهی - قاسمِ ارزاقِ بندگانِ الٰهی - باریک‌بینِ دقایقِ موشکافی - صاحب‌عیارِ جواهرِ صرّافیست - تا در عالمِ وجود پیشوائیِ اربابِ تجرّد که ولایتش خوانند و مقتدائیِ اصحابِ تعلّق که سلطنتش نامند جدا جدا بود - درمیانِ بنی‌نوع کشاکشِ اختلاف بواطن را سراسیمه داشت - امروز که از بلندیابی و پیش‌بینی و

فراخ‌حوصلگی و شمولِ مهربانی و عمومِ قدردانی و کمالِ ایزدشناسی این دو منصبِ گرانمایه که سررشتهٔ انتظامِ صورت و معنی است باین گره‌گشای کنوزِ خردمندی و کلیددارِ خزاینِ خداوندی عنایت شده - اگر وجودِ مقدّسِ او این خاصیّت بخشد هرآینه اندکے از بسیار از مکمنِ بطون بمامنِ ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شعشعهٔ عالمگیر بنفسِ نورانیِ کیست و قدمِ میمنت‌پیرای که این سعادت بخشید - این بدولتِ نورانیّت و حقّانیتِ پادشاهِ عالم‌پناهِ زمانِ ماست - یعنی آن شهنشاهِ معارف‌سپاه - مظهرِ قدرتِ الٰهی - موردِ کرامتِ نامتناهی - یگانهٔ درگاهِ صمدیّت - مقرّبِ بساطِ احدیّت - گوهرِ معدنِ شاهنشاهی - فصِّ خاتمِ یداللّٰهی - فروغِ خاندانِ گورگانی - چراغِ دودمانِ صاحبقرانی - صاحبِ سرِّ بیچونی - وارثِ سریرِ همایونی - مخترعِ قواعدِ کشورستانی - غرّهٔ ناصیهٔ صبحِ هدایت - قرّهٔ باصرهٔ آفتابِ ولایت - گرامی‌سازِ گوهرِ آدم - ولیعهدِ نیّرِ اعظم - انتخابِ مجموعهٔ قضا و قدر - مقدّمهٔ جنودِ فتح و ظفر - لبِّ لبابِ امتزاجِ لیالی و ایّام - زبدهٔ نتایجِ عناصر و اجرام - چشم‌جهانِ جود و افضال - خالِ رخسارِ سلطنت و اقبال - قوّةُ الظّهرِ شخصِ خلافت - مسرّةُ الصّدرِ عدل و رافت - فروزندهٔ گوهرِ بخت و بختیاری - فرازندهٔ پایهٔ تخت و تاجداری - قدردانِ جوهرِ خردمندان - قیمت‌شناسِ گوهرِ همّتِ بلندان - گره‌گشای کارِ فروبستگان - مرهم‌بندِ ناسورِ دل‌خستگان - صاحبدلِ روشن‌رای - جان‌بخشِ جهان‌پیرای - روحِ مصوّر و عقلِ مجسّم - عالم‌جان و جانِ عالم - روشن‌ضمیرِ حق‌بین - طریقت‌پسندِ حقیقت‌گزین - هشیارخرامِ دوام‌آگاهی - بیدارنشینِ تختِ صبحگاهی - یکتای خلوت‌کدهٔ نور - نورافزای نهانخانهٔ حضور - عارفِ اطوارِ سُبُل - کامیابِ صلحِ کل - موردِ غرائبِ کرامات - صاحبِ اعالیِ مقامات - محرمِ اسرارِ سفیدی و سیاهی - مظهرِ حقائقِ کونی و الٰهی - بینای روابطِ تقئیدی و اطلاقی - دانای رموزِ انفسی و آفاقی - منهلِ متعطّشانِ زلالِ وصال - مقصدِ متحیّرانِ طریقِ کمال - مظهرِ نکاتِ شگرف و معارفِ گرامی - موردِ علومِ لدنّی و رموزِ الهامی - محفل‌آرای سفر در وطن - شمع‌افروزِ خلوت در انجمن - زودرسِ دیرگیر - بسیاربخشِ اندک‌پذیر - دیده‌بانِ سفینهٔ کن‌مکن - سفینهٔ دریای بےسر و بن - دقیقه‌شناسِ حفظِ مراتب - موی‌شکافِ تقسیمِ رواتب - فرخنده‌رای خجسته‌منظر - فرّخ‌طالعِ بلنداختر - بردبارِ گران‌سنگ - صاحبِ فرِّ عالی‌فرهنگ - خردآرای بخردنواز - دوست‌پرورِ دشمن‌گداز - ملک‌گیرِ عالم‌آرای - عدوبندِ کشورگشای - صاعدِ ارایکِ عظمت و جلال - رافعِ ومایدِ حشمت و اقبال - پاسبانِ دولت و دین - نگاهدارِ تخت و نگین - طرازندهٔ هفت‌اقلیم - برازندهٔ تخت و دیهیم - شهسوارِ صف‌شکن - شاهبازِ شیرافکن - مجاهدِ میدانِ جهادِ اکبر - مبارزِ جولانِ هفت کشور - مشیّدِ بنیانِ سلطنت و ریاست - موسّسِ ارکانِ تربیت و سیاست - معتصمِ عروهٔ وثقیِ عقلِ کامل - مستوثقِ حبلِ متینِ عدلِ شامل - در روی بزمگاه تمام‌نظر - در دلِ رزمگاه تمام‌جگر - در بزمِ عشرت

ابر دربابار - در رزم نصرت دریای خونخوار - در میدان جرأت سیف مسلول - در جولان جلادت رمح مصقول - دریای موج‌انگیز عالم عطا - سحاب آتشبار نیسان وغا - انفاسش مجمره‌گردان بزم روح - الطافش مروحه‌جنبان صبح فتوح - عدلش بر اعتدال فروردین از طبع خورده‌انگیز - خُلقش بر نسیم اردی‌بهشت از خندهٔ لب‌ریز - عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض ممتحن - عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار مؤتمن - ظاهرش فرّ جمشیدی و شکوه فریدونی - باطنش دانش سقراطی و بینش فلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبدأ فیّاض - دل‌را با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیداریش در پاس نفس گذشته - همّتش پای بر هوا و هوس مانده - صدق معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته - عیار دانشش قلب زراندود از زر و گوهرآمود جدا ساخته - جلباب تجبّر بر مفارق غرایم دریده - طیلسان عفو بر تارک جرائم کشیده - شعشعهٔ جبروت از پیشانی عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از نوائر قهرش زبانهٔ نور برکشیده - صولتش جگر سنگین‌جانان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنین‌جگران آب ساخته - دلتنگی روزگار اثری از گره ابرویش - گشادگی زمانه پرتوی از شگفتگی خُویش - دعای بقایش بزبان خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و وفایش بر دل برنا و پیر آرام یافته - بلندی نامش ناموران اکناف را پست کرده - تمکین دولتش سران اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق بازکرده - کوکبهٔ جلالش چشم اندیشهٔ ملوک طوایف فراز نموده - صیت بلندش در گنبد گردون پیچیده - آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده - صلای عطایش از اقصای شش‌جهت گذشته - درگاه والایش موطن منتخبان هفت اقلیم گشته - دولت روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالع همایونش دیباجهٔ سعادت ثابت و سیّار نموده

* مثنوی *

آن شهنشاه آسمان‌پایه * چتر اقبالش آسمان‌سایه
چمن‌آرای دانش و فرهنگ * پایه‌افزای افسر و اورنگ
تخت قدرش بدولت ارزانی * شخص بختش گشاده‌پیشانی
حضرتش قبله‌گاه حق‌طلبان * رافتش چشمه‌سار تشنه‌لبان
زیر پا کرده از یک‌اندیشی * تخت شاهی و قطع درویشی
نُه فلک بر مراد او دوّار * هفت اختر بکار او سیّار
بزم‌ساز زمان بهشیاری * پاسبان جهان به بیداری
مهر و کینش ببزم و رزم درون * جام لبریزه ز بادهٔ و خون
بیم خاقان ز گرمی خویش * وهم قیصر ز چین ابرویش

آسمان‌جلوهٔ زمین‌تمکین * صاحب عقل کل جلال‌الدین

نور خورشید ذات و ظل الله * گوهر تاج و تخت اکبر شاه

این جهان کهن ازو نو باد * کوکبش آفتاب‌پرتو باد

این تهیدست که از بی‌سرمایگی ستودن نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیمن این نیّت درست و عزم جزم بکارگی گنجور خزاین آفرین آفریننده شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزاید - و از جمع نقصان پذیرد - بدولت اخلاص کیمیاگر شدم - و خاطر مفلس را توانگر ساختم - دست نوال گشودم - و در خزینه گشادم - نیکبخت بودم دولتمند شدم. حرف‌سرا بودم ثناخوان گشتم - بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم - ساده‌لوح بودم نکته‌نگر شدم - در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد - سرافکندگی بسرافرازی بدل گشت - ناکردهٔ من بکرده مجری شد - و ناگفتهٔ من بگفته موزون گشت - از بارعلم بدولتسرای خاص آورده من بیزبان را زبان سخن‌سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفهٔ از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی و صاحبان‌نوامیس الهی که در شبستان عالم شمع هدایت و افاضت افروخته بنهانخانهٔ عدم فرورفته اند چه بطریق عموم و چه بآئین خصوص مزیّن گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم - و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این فن ببزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم - لیکن چون این پی‌بردهٔ حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته‌رائی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلربیگی آن دولت را رحمت‌پذیر فرمانروائی زمان گرداند هراینه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند * شعر *

چه یارا مها را که رخشنده مه را * سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خود را * بران حضرت از ذرّه کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش‌یافتهٔ آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند - و قدرت سفارش مورچهٔ نداده از چون منی بر درمانده بل راه‌نیافته کجا سزد که برای برگزیده‌های آن درگاه استدعای رحمت و تحیّت نماید - و التماس مغفرت و رضوان کند - و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نام نامزد شود - و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد - بنابرآن خاطر ازین اندیشه باز آوردهٔ خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همّت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت‌منوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشتهٔ کلک بیان گردانم - و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات

این برگزیدهٔ الٰهی را بے شائبهٔ تکلّفاتِ نثرپردازان نظم‌گستر فراهم آورم - تاحقِّ عبودیّت و ارادت ولیِ نعمت‌گذارده باشم - و هم حقّے بر نورسانِ عالمِ شهود و آیندگانِ قوافلِ وجود ثابت گردانیده - هرچند هریکے ازین چهار چیز باعثِ قوي بود بر اقدامِ این امرِ رفیع‌قدر - امّا ازانجاکه مقصد بلند و همّت کوتاه بود این دولت میسّر نمیشد - و این امنیّت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاهِ خاطرِ اخلاص‌مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغلِ شگرف همچنانکه حقِّ مخلوق میگذاري حقِّ خالق نیز بجای می آري - اگرچه لوازمِ آدابِ ارادت و حقوقِ نعمت‌رسیدگی ادا میکني درمعنی بحمدِ خداي جهان‌آفرین قیام می‌نمائی - روزبروز این عزم مصمّم میشد - و اسبابِ نیکبختی آماده میگشت - تا آنکه از بارگاهِ افضال بخصوصِ تربیتِ این‌نظرکردهٔ خود و عمومِ مهربانیِ مستعدّانِ سعادت برین پیش‌قدمِ سالکانِ شاهراهِ ارادت نظر باخلاص - و وابسترینِ قوافلِ اربابِ سعادت نظر بعزِّ مراد - ابو الفضل بن مبارک که کلاهِ چهارترکیِ ارادت بر تارکِ دل مانده - و آستینِ هفت‌طرازِ عقیدت بر هژده هزار عالم افشانده - پرتوِ اِشارت تافت که سوانحِ احوالِ اقبال‌قرین و وقائعِ فتوحاتِ دولت‌افزاي مارا بخامهٔ صدق نگارش نماید - چگویم‌که این حکمِ نوشتنِ سرگذشت بود - یا بخشیدنِ همّت نگاشتن را اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه‌نویسِ جلائلِ آثار ساخت - یا زبانِ اعجمی را فصاحتِ گفتار کرامت کرد - بے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - سروشِ غیب بود که از عالمِ بالا مژدهٔ جان‌بخش رسانید - یا ناموسِ اکبر که از پیشگاهِ جبروت تنزیلِ وحي نمود - لاجرم غایتِ تکاپوي و نهایتِ جست‌وجوي در جمع‌کردنِ حوادثِ احوال و صفائحِ واقعاتِ حضرتِ شاهنشاهي بجای آوردن گرفتم - و مدّتے از ملازمانِ درگاه و قدیمانِ این دودمانِ دولت از پیرانِ هوشمندِ راست‌گفتار و جوانانِ بیدارمغزِ درست‌کردار می‌پرسیدم و بقیدِ کتابت می در آوردم - و باطرافِ ممالک بجمعے که با خدمتِ قدیم درستي و راستی متیقّنِ بعضے - و مظنونِ برخے بود مناشیرِ عالي شرفِ صدور یافت که نقلِ مسوّدات و یادداشتهاي خودرا ببارگاهِ حضور فرستادند - هرچند این داعیهٔ سعادت‌افزا بتمامِ انجاح(۲) نیافته بود - و این آرزو بکمالِ انصرام نگرفته که حکمِ مجدّد از پیشگاهِ مقدّس لمعانِ ظهور داد - که فراهم آوردهائے که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامعِ اجلال رساند - و انچه بعد ازین رقم‌پذیر شود ضمیمهٔ این کتابِ گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائقِ حقائقِ احوال و جزئیّاتِ امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگامِ فرصت حواله کند - بنابرحکمِ پادشاهي که ترجمانِ فرمانِ الٰهیست از اندیشهٔ که مکنونِ ضمیر بود باز آمده مسوّدات را ساده از آرایشِ نقش و نگارِ عبارت

---

(۲) نسخه [ح] انجام -

در قيد تحرير كشيدن آغاز نمود - و از سالِ نوزدهم الٰهي كه قانونِ واقعه‌نويسي از فروغ راي جهان آراى شاهنشاهي پرتو ظهور يافته بود دفترِ واقعات را بدست آوردم - و ازان صحايفِ دولت تحقيقِ تواريخ بسے از سوانحِ گرامي نمودم - و نيز جدّے فراوان رفت - تا اكثرے از مناشيرِ معلّي كه از ابتداى اورنگ‌نشيني تا حال [كه آغازِ صبحِ اقبال است] بحدود اقطاع شرف نفاذ يافته بود چه بجنس وچه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامينِ مقدّسهٔ او سرمايهٔ اين شگرفنامه گشت - و كوشش بليغ بجاى آوردم تا بسيارے از عرائض كه اعيانِ دولت و منتصبانِ عتبهٔ سعادت شرحِ سوانحِ اطرافِ مملكت و تفصيلِ صوادرِ اكنافِ ولايت معروض داشته بودند ضميمهٔ گنجينهٔ معاني شد - و از اسبابِ تشخيص و تحقيق خاطرِ مشكل‌پسند مطمئن گشت - و همّت گماشتم كه مسوّدات و بياضهاي هوشمندانِ خبرت‌گزينِ روزگار فراهم آمد - و ازان نيز ذخيرهٔ براي شادابي و سيرابيء اين گلشنِ دولت برگرفتم - و با اين همه اسباب و لاتجورىِ خزاينِ مطالب چون از ديرگاه خانهٔ نقل مرابحت و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شايع بآن بسند نكرده از حضرتِ شاهنشاهي كه بقوّتِ حافظهٔ كامله جزئيّات و كلّيّاتِ وقايع و سوانح را كه از يكسالگي [كه عقلِ هيولاني در اهتزاز بود] تا امروز [كه بوالا خرد قبلهٔ بالغ‌نظرانِ حقيقت‌بين اند] بخاطرِ اقدس مرتسم دارند التماسِ تصحيحِ شنودهاى خويش نموده در مجالسِ متعدّده بصحّت رسانيدم - و شبهات و شكوك را بكزلكِ تحقيق و ايقان محو كردم - و چون باطن را اطمينانے پديد آمد خاطرِ اخلاص‌مند را ببذلِ مجهود كارفرماى اين مطلبِ عالي گردانيدم - اميد كه بتاييد اخلاص اين خدمت بانجام رسانم - و آنچه از عجائبِ اين نوبادهٔ چمنِ كائنات و فهرستِ كارنامهٔ مكوّنات درخورِ استعدادِ خود دريافته باشم ظاهر كنم - تا تاريك‌دلانرا شمعِ بصيرت بر سرِ راهِ خرد نهاده آيد - و روشن‌ضميرانرا سرمايهٔ مزيدِ آگاهي شود - سُبحان الله اين چه دولتيست كه عبادتِ الٰهي را در پردهٔ خدمتِ پادشاهي بجاي مي‌آورم - و دستور العملِ صوري و معنوي و آدابِ پادشاهي و بندگي را براي كافّهٔ خلايق از پادشاه تا گدا ترتيب داده سرمايهٔ دولتِ ابدي خود ميگردانم *

و چون درين كتاب [كه محمدت‌نامهٔ ايزديست] هرزمان نامِ والاشكوهِ اين پادشاهِ آفاق بصريح بردن از ادب دور ميدانم لاجرم بحضرتِ شاهنشاهي عبارت را گرامي ميسازم - و از پادشاهِ غفران‌قباب والدِ بزرگوارِ آنحضرت بحضرتِ جهانباني جنّت‌آشياني (۱) اكتفا نموده سخن دراز نمي كنم - و حضرتِ والدهٔ ماجدهٔ آن قدسي‌نژاد را بحضرتِ مريم‌مكاني [كه حضرتِ شاهنشاهي را

(۱) نسخهٔ [ا ب] جنّت‌آستاني *

این خطابِ مستطاب درضمیرِ انور گذشته] اشارت می نمایم - و از جدِّ گرامیِ این خداوندِ جهان بحضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *

ذکر بعضی بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمائرِ مرآت‌نظائرِ دیده‌ورانِ دوربین و رازدارانِ مکامنِ یقین [که غیب‌نمایانِ استارِ الهام - و پرده‌گشایانِ اسرارِ عناصر و اجرام اند] مختفی و مستتر نیست که بدائعِ حکمتِ غامضه و غرائبِ قدرتِ کاملهٔ آفریدگار جلّ جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواجِ آبای علوی و امّهاتِ سفلی بعد از چندین ادوارِ امتزاج و اتّصال - و اجتماع و استقبال - و قراناتِ علوی و سفلی - و طلوع و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواصِ شرف و هبوط - و تاثیراتِ اوج و حضیض - و امثالِ آن که طرّاحانِ کارگاهِ ایجاد و ابداع - و نقشبندانِ نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند - یگانهٔ از خلوتیانِ پرده‌سرای بطون ببارگاهِ ظهور روی نماید - و یکتائی از پردگیانِ نهانخانهٔ عدم بر ملأ اعلای وجود جلوه فرماید - که موجبِ نظامِ سلسلهٔ کون و فساد و باعثِ تمیزِ چهاربازارِ ستم و داد گردد - چه سامانِ عالمی و سرانجامِ جهانی از تنِ واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیادِ نهادِ هر فردی مبتنی بر جمعِ اضداد - و انانیتِ عظمی در هر سر - و انصاف نایاب - و محبّت ناپدید - و خواهش در فربهی - و شهوت در روزافزونی *

خردمندِ دوربین داند که درهرچند مدّتی از وجودِ فرمانروائی که بتائیداتِ ایزدی مؤیّد و بسعاداتِ سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست - و هوشمندِ خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویست - و مردِ معامله‌فهم معلوم کند که هرگاه چندین‌سال تربیت یابد لعل در مشیمهٔ معادن ببلوغ رسد - تا لایقِ افسرِ شاهی تواند شد - این چنین گوهرِ بی‌بها و جوهرِ یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتدادِ قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیتِ خاص شود - تا بمدارجِ ترقّیات باستعدادِ خود فائز گردد - دقیقه‌شناسانِ معامله‌دانی دریابند که مقدارِ مدّتِ تائید باندازهٔ کثرتِ رعایا تواند بود - چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمتِ خدیوِ آن زمان ظاهرتر که بارِ عالم و عالمیانرا بدستیاریِ تائیدِ الٰهی بر فرقِ همّت گرفته فرقِ عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کارِ جهان و جهانیانرا بیاوریِ آگاهی سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمتِ بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظامِ صورت و معنی و آبادانیِ ظاهر و باطن در دستِ فردی از افرادِ انسانی نهد مدّتِ تربیتِ این

بزرگ‌حوصلهٔ بلنددریافت در اندیشهٔ بشري و دایرهٔ امکاني کجا گنجایش پذیرد - چنانچه روشندلانِ کارآگاهِ زمانِ ما این دو عطیّهٔ کبری از سوادِ پیشانیِ نورانیِ این خدیوِ جهان می یابند - و از کمالِ انصاف ازشرحِ مناقبِ او بعجزِ[۲] اعتراف میتمایند - و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیرایِ این دریافت گشته‌اند - که ادراکِ رتبهٔ چنین خدیوے اندازهٔ طاقتِ بشري نیست - و در احترامِ این بزرگِ والاقدر تعظیمِ قدرتِ الٰهی دانسته پرستشِ خدایِ خود می نمایند - و همگي همّت در تحصیلِ رضایِ او که هرآینه مشتمل برگردآوريِ رضايِ ایزدِ بیچونست مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتراست - و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر - و روشنضمیرِ دوربین [که چشمِ بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] برهنمونیِ منارهٔ سعادت داند که چندین هزارسال بطنًا بعد بطنٍ درمهدِ تربیت درآورده حضرتِ آلنقوا را طرازِ هستي بخشید - تا شایانِ آن نورِ عالم‌افروز که شرحِ آن شمسهٔ پیشطاقِ داستانهای باستان و کتابهٔ مبانیِ تواریخِ راستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسیلهٔ بشري و رابطهٔ صلبي در مشیمهٔ باطنِ قدسی‌مواطنِ حضرتِ آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیتِ چندین قرنِ دیگر که در ملابسِ قدسي‌مظاهرِ دیگران براي استکمال سیر میفرمود امروز در عنصرِ پاکِ این یگانهٔ یزدان‌شناسِ دادارپرست ظهور میکند

* شعر *

چندین زمان بگردد چندین قران برآید * تاین اخترِ سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشّرانِ دارالملکِ قدم و منهیانِ فتحِ البابِ کرم در هر زمانے پیش ازظهورِ چنین برگزیدهٔ[که‌پس از هزار[۳] ان سال یکے بوجود آید] دولتمندانِ بخت‌بیدار را بنوید قدوم هدایت‌اقدامِ او مسرور سازند - چه هر امرے درتحققِ وقتے مرصود و عقدهٔ زمانے مخصوص محتجب و مکنونست - لاجرم پیش از تحقّقِ[۴] این امر دریچهٔ از عالمِ غیب بمقابلِ مشاعرِ[۵] افهام میگشایند - و مواجهِ روزنهاي شبکهٔ ادراکات میدارند - گاه در عالمِ شهود مینمایند - و گاه در عالمِ مثال [که تمثالیست از عالمِ ناسوت] جلوه میدهند - تا بر شاهراهِ شوق امّیدوار بوده منتظرِ ظهورِ نیّرِ مقصود و مترصدِ طلوعِ نجمِ مسعود باشند - چه انتظار شوق‌افزایست - و شوق دولت‌آرای - و هرانچه بعد از کشش و خواهشِ طالب وجود گیرد - و بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آنرا لذّتهاست که درغیرِ اینمعني صورت نهبندد - و مصداقِ این معنی

---

(۲) نسخه [اد و] میگرایند (۳) نسخه [ا] هزار - (۴) نسخهٔ [ا ب] تحقیق -
(۵) نسخه [ج] مشارع -

آنکه حضرت جهانباني جنّت‌آشياني از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساري تارک انکساري غبارآلود ميداشتند - و فرق نياز بر آستان کعبهٔ حاجات نهاده و روي اميد بسمت قبلهٔ مناجات آورده بنعت تضرّع و خشوع استدعاي اين دولت تازه که في‌الحقيقت طالع همايون و عمر روزافزون عبارت ازينست ميفرمودند * مثنوي *

خداوندا بنـــور شمع ذاتت * بگوهرهـــاي دريـــاي صفاتت

بآن پاکان که چون‌گل‌پاک رستند * درون از چشمهٔ خورشيد شستند

که تاج دولتم را گوهري بخش * سپهر رفعتم را اختري بخش

ز ماهي ده شبستان مرا نور * که ظلمتهاي عالم را کند دور

ز خورشيدي برافروزان وجودم * که افتد نُه سپهر اندر سجودم

بقائي ده بجـــان غم‌پذيرم * که گر صد ره اجل آيد نميرم

الحق چيزيکه حيات بي‌بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواندگشت فرزند خلف و جانشين مسند شرفست - که ميوهٔ حديقهٔ زندگاني و مصباح زجاجهٔ آسمانيست که از زيت عنايت ايزدي مستضيء گشته - و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقًا عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکّن گردد - و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالميان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصًا چنين نادره ذاتي کامل و حق‌شناسي مکمّل که اگرسرودفتر اقطاب اوليا گويند لايقست - و اگر عقد سلسلهٔ عظمي را اب الآبا و جدّ اعلي نامند بنفس امر موافق - و هرآينه چنين پادشاهي که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهي و فرمانروائي و جهانگيري و عالم‌آرائي ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامي سزاوارتر است و در طلب اين مطلب عالي از همه بيقرارتر - تا آنکه چهارم ربيع‌الاوّل سال (۹۴۷) نهصد و چهل و هفتم هلالي حضرت جهانباني جنّت‌آشياني بعد از توجّه بمبدأ فيّاض زماني سر ببالين راحت نهاده و تن به بستر استراحت درداده بودند - ناگهان در پردهٔ خواب سعادت‌احتجاب [که خلوتخانهٔ غيب عبارت ازانست] مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلفي نامدار کرامت ميفرمايد که شعشعهٔ عظمت از ناصيهٔ اقبال او تابد - و بارقهٔ ابّهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد - و از نور هدايتش ظلمت‌آباد عقول و اوهام روشني پذيرد - و از فروغ معدلتش صفحهٔ ليالي و ايّام اضاءت يابد - و بعد ازانکه بشارت دهندگان عالم غيب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهي بخشيدند نام جلالت‌انتظام آن کارنامهٔ ايزدي را چنانچه امروز منابر و مناشير بآن سربلند است - و وجوه دراهم و دنانير بآن شکفته بيان فرمودند - و چون حضرت جهانباني بدولت بيدار شدند ازين بشارت

عظمیٰ و نعمتِ حسنیٰ سجداتِ شکر الٰهی بتقدیم رسانیده کیفیّت آنرا بمحرمانِ حریمِ خاص و ملازمانِ آستانِ اخلاص درمیان آوردند * شعر *

این خواب که از دیدهٔ جان پرده‌گسل بود * خوابش نتوان گفت که بیداریِ دل بود

از شریف‌خان برادرِ شمس‌الدّین محمّدخانِ اتگه شنیده شد که شمس‌الدّین محمّدخان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده‌اند که ماه در بغلِ ایشان در آمده * صورت واقعه را بپدرِ گرامیِ خود میر یارمحمّدِ غزنوی که کدخدایِ درویش‌منش بود گفته‌اند * پدرِ گرامی از سنوحِ این واقعهٔ سعادت‌افزا خوش‌وقت شده چنان تعبیر نموده‌اند که ایزد تعالیٰ دولتے عظیم بتو روزی خواهدکرد که باعثِ رفعتِ خاندانِ ما بوده باشد * و همچنان شد که از برکاتِ انوارِ این بدرِ آسمانِ قدر پایهٔ عزّتِ این سلسله از حضیضِ خاک باوج افلاک تصاعد نمود *

دیگر از راست‌کیشانِ درست‌اندیش معلوم شده که در زمانے که حضرتِ مریم‌مکانی خُلِّدَتْ ظلالُ اجلالِها بعنصرِ مقدّسِ آنحضرت حامله بودند روشنیِ غریب از جبینِ مبینِ ایشان هویدا بود - بسا اوقات بر ناظرانِ این منظرهٔ ربّانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه آئینِ حلی‌پوشانِ سرادقِ عفّت است که نزدیک به پیشانی آئینه می بندند - و کوکبِ اقبال بزبانِ حال این ترانه میسرائید * شعر *

براهِ بخت نهادم جبینِ ظلمانی * هزار آینه آویختم به پیشانی

روزے در نزدیکیِ ایّامِ ولادتِ باسعادت حضرتِ مریم‌مکانی بر هودجے میرفتند - در اثنایِ راه نظرِ ایشان بباغِ انبه افتاده است - ازانجا که طبیعت درین حال بشربتهای میخوش و میوهای شیرین و ترش راغب می‌باشد بخواجه معظّم (که برادرِ مادریِ ایشان بود) فرموده‌اند که ازان باغ انبهٔ چند بیارد * خواجه انبهٔ چند آورده بدستِ مبارکِ ایشان میداد که در نظرش پرتوِ ناصیهٔ فروغ‌بخشِ ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده است که شما بر پیشانیِ خود آینه بسته‌اید - فرمودند که من آئینه نبسته‌ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانیِ نورانیِ آنحضرت را بنورِ ایزدی تابان می‌یابد - تعجّب نموده حیرانِ آن‌نورِ ازلی میگردد * و ببعضے از محرمانِ درگاهِ الٰهی این را نقل میکند * و این استفسارِ خواجه بجهتِ آن بود که شعشعهٔ انوارِ الٰهی که از جبههٔ انور می‌تافت خواجه را یارایِ نگاه کردنِ تمامیِ آن نبود *

دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرفِ انگگیِ آن حضرت مشرّف است شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولتِ کبریٰ سعادتمند شوم سحرے بود

که ناگاه نورے عظیم بمن روی آورد - و درمیانِ کنارم درآمد * پنداشتم آفتابِ عالمتاب در کنارِ من افتاد - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرتے دست داد - که از لذّتِ وجد و شوق تمامِ اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنیِ آن لذّت هنوز موبمویم را فرو گرفته‌است - و ازان وقت تباشیرِ آن صبحِ جلال و جمال و گلِ این شکوفهٔ دولت و اقبال را چشم‌براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواندبود - تا آنکه باین خدمتِ والا که سرمایهٔ دولتِ دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بسجدهٔ شکرِ این نعمت جاودانی سربلندی یافتم * مصرع *

دولت آنست که بے خونِ دل آید بکنار

سبحان‌الله چه سعادت بود که در کنارِ من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدمتِ پرورشِ آن گوهرِ گرامی‌نژاد پشت‌قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلهٔ من می‌پرورد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکتِ این خدمت که سرنوشت بود طالعِ قوی و سعادتِ عظیم منّت برمن نهاد - و با قبیلهٔ خود روشناسِ هفت‌اقلیم شدم *

دیگر از مولانا نورالدّین ترخان و جمعی دیگر که ملازمِ رکابِ سعادت‌اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکیِ ظهورِ نیّرِ اقبال حضرتِ جهانبانی در خانهٔ مسقّف که دریچهای مشبّک داشت عشرت‌پیرای بودند - و حرفِ نمودارِ ولادتِ اشرف درمیان بود - ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعّهٔ نورِ الٰهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکانِ درگاه که دولتِ حضور یافته‌بودند از خرد و بزرگ برین نورِ جهانتاب آگاه شدند - و جمعے که راهِ سخن داشتند استکشافِ این معنی از حضرتِ جهانبانی کردند * فرمودند همانا که درین زودی از گلبنِ خلافت تازه گلے خواهدشکفت - و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارین سرای عزّت واقبال نورپرورده بخت‌روشن سازه قدم در دائرهٔ وجود خواهد نهاد - که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد - و این خاندانِ والا و دودمانِ عالی را ازسرفرّے و رونقے پدید آید - بل شبستانِ عالم را از پرتوِ جهان‌افروزش ضیائے و بهائے تازه روی نماید *

دیگر میر عبدالحیّ صدر [که از پاک‌نژادان عالی‌قدر بود] نقل میکرد که سحرے حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشمِ مبارکِ ایشان گرم شده باشد - بعد از زمانے سر برداشتند که الحمد لله و المنّه که چراغِ خانوادهٔ سلطنتِ ما بتازگی روشن شد * من سرِّ این شکرانه پرسیدم - فرمودند که درین نشأهٔ خواب و بیداری چنان نمودند که

ستارهٔ نوراني از فلان جانب [و اشارت بمعمورهٔ که مولدِ اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نورِ او زیاده میشد - وهم جرمِ او افزون میگشت - تا آنکه اکثرِ عالم را نورِ او فرو گرفت * من از روشنضمیرے می پرسم که این جرمِ نوراني چیست - او جواب داد که نورِ مجسّمِ خلف الصّدقِ تست - و هرقدر از سطحِ غبرا که این نورِ جهان‌افروز پرتو بر ساحتِ آن انداخته درتحتِ تصرّف و تسخیرِ او درآید - و آن ملک از انوارِ معدلتِ آن گرامي‌نژاد معمور گردد * دو روز ازین بشارتِ غیبي گذشته بود که خبرِ طلوعِ نجمِ سعادت از افقِ امّید رسید - چون از روي ملاحظه بوقتِ آن معاینهٔ روحاني و رؤیاي صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصولِ سعادتِ ولادت و شهودِ بشارتِ کرامت در یک وقت بود * بزرگے را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد این نمود و این آگاهي چرا کرامت نکنند - و آنجا که چنین موهبتے از دنبالِ آن بود امثالِ این مراقبه و انکشاف چگونه روندهد - و بر ظاهربینانِ نقشپرست اگر امثالِ این سوانح شگفت نماید دور نیست - امّا پاکسیرتانِ دوربین را بظن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقّق شد که این پرتوِ آن نجمِ عالم‌افروز است - و آن مژدهٔ این نیّرِ ظلمت‌سوز - و بر دریافتهای دولتِ دوامِ ملازمتِ این خدیوِ جهان که بر جلایلِ شمایلش واقف باشند ظهورِ امثالِ این امور جای استبعاد نیست *

و بر نکته‌دانانِ باریک‌بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف‌الدّین علي یزدي در ظفرنامه رؤیای صادقهٔ قاچولي بهادر و تعبیرِ تومنه‌خانرا ازروي ظاهر بروجودِ حضرتِ صاحبقراني فرود آورده و از هشتم‌کوکبِ نوراني [که‌جهانے از پرتوِ آن روشن شد - و از جیبِ قاچولي بهادر بدر آمد] اشارت بروجودِ حضرتِ صاحبقراني کرده که جدِّ هشتمِ آنحضرت است - امّا بر باطنِ نورمواطنِ دوربینانِ علمِ تعبیر و رمزدانانِ عالمِ مثال ظاهراست که از هفت‌کوکب هفت‌تن تعبیر نمودن که باکلیلِ فرمانروائي سربلندي نیافته باشند و بمتّکاي دولت‌آرائي ارجمندي ندیده - از وادیِ تعبیر و اشارتِ مثالي دوراست - بلکه آن هفت‌کوکب هفت جهان‌آرای والاقدر اند - و مقصود ازان لمعهٔ جهانتاب ذاتِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهیست که بنورانیّتِ وجودِ ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نورِ ساطعِ این معنیِ اکبر است که از جیب آن برجیسِ سعادت سرزده‌بود - اگرچه او جدِّ شانزدهمِ آنحضرت است ازروي شماره - امّا درین میان هفت‌کوکبِ برجِ عظمت اند - که نورِ این شهنشاهِ گیتي‌افروز در جبههٔ حالِ آنها کمالِ ظهور کرده[2] - این هفت تن درمیانِ این هژده کس ببزرگي و گیتي‌آرائي امتیازِ تمام داشته اند - و هشتمِ این گروهِ والاشکوه ذاتِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهیست - که نورِ معدلتِ ایشان

(۲) نسخه [ج ح ط] داشته -

آفاق را منوّر دارد - و در سلسلهٔ علّیهٔ این هژده بزرگ این مظهر کمالِ قدرتِ ایزدي را خلعت گرانمایهٔ سلطنتِ صوري و معنوی ارزاني داشته نوربخشِ عالم باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحصانِ دقایق آثار صدق این معنی مخفي نیست - چنانچه مجملی از کمالاتِ این گروه والا درین شگرفنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندانِ بیداربخت حقیقتِ این سخن بظهور خواهد رسید - و هرکه امروز گرامي احوالِ این بزرگانِ فرخنده‌مآل را بنظرِ دقّت و خبرت مطالعه نموده عهدِ خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتبِ درجاتِ عالی خدیو جهان مطّلع گردد آفرین برین دریافت کند - هیهات هیهات سخن‌فروش نیستم که چشمِ تحسین از مردم داشته‌باشم - جایزهٔ عظمیٰ ازین گزیده‌تر چه باشد که دلِ اخلاص‌گزینِ من مصدرِ نکاتِ حقّاني شده است - و خردِ نکته‌دانِ من مهبطِ این دقائقِ ربّاني گشته - ازین جواهرِ شب‌تاب گوشوارهاي گرامی بجهتِ آرایشِ گوشِ هوشِ سعادتمندانِ دانش‌پسند یادگار میگذارم *

ذکر طلوع نیّر اعظم و مطوع سعد اکبر از سماي سعادت یعني ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی

ظهورِ نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت - و طلوعِ نیّر اقبال از مطلع سعادت - یعني ولادتِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي از خدرِ معلّي وسترِ مقدّس حضرتِ عصمت‌قباب - عفّت‌نقاب - تقدّس‌احتجاب - تجرّدانتساب - ولیّهٔ عصر - بازغهٔ دهر - صاحبهٔ روزگار - کاملهٔ آموزگار - قدوهٔ طاهرات - اسوهٔ زاهرات - صفیّهٔ صافي‌نیّت - وفیّهٔ وافي‌طویّت - ملکهٔ قدسي‌ملکات - مالکهٔ سماوي‌برکات - صفوتِ زمین و زمان - برکتِ کون و مکان - موجهٔ دریاي قدم - صدفِ محیطِ کرم - چراغِ خاندانِ ولایت - فروغِ دودمانِ هدایت - سراجِ حطیمِ عبادت - مشکوٰهٔ حریمِ سعادت - ناصیهٔ طاعتِ ایزدی - باصرهٔ سلطنتِ سرمدي - قایمهٔ سریرِ سمو - قاعدهٔ کرسيِ علو - خاتونِ منصّهٔ رفعت - بانوي حجلهٔ دولت - نقاب‌گزینِ هودجِ عزّت - رفعت‌بخشِ طیلسانِ عصمت - عطیّهٔ والاي عالم بالا - خزینهٔ رحمتِ ایزد تعالی - نعمتِ کبرای مایدهٔ ربّاني - دولتِ عظمای موهبتِ آسماني - نقطهٔ دائرهٔ فضل و افضال - درّهٔ فاخرهٔ دولت و اقبال - شکوفهٔ بهارستانِ عدالت - لوحهٔ نگارستانِ جلالت - بارقهٔ انوار ولایت و ولا - نایرهٔ نیّرِ عظمت و اعتلا - زبدهٔ میامنِ کسبي و وهبي - نخبهٔ مکامنِ سرّي و قلبي - واسطهٔ عقدِ دانش و آگاهي - رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کوني و الٰهي - شجرهٔ طیّبهٔ صفوت و صفا - ثمرهٔ مکرّمهٔ کرامت و اصطفا - مرآتِ حقیقت‌نماي وجه یقین - مرقاتِ اعتلای مصاعدِ دولت و دین - اصلِ اصولِ دوحهٔ برومندي - نخلهٔ شریفهٔ روضهٔ ارجمندي -

مستورهٔ معجرِ حلم و حیا - مخدّرهٔ مقنعهٔ عزّت و کبریا - ذریعهٔ انجلای نورِ غیب و شهادت - وسیلهٔ انکشافِ صبحِ دولت و سعادت - پرده‌نشینِ سرادقاتِ آسمانی - حضرتِ مریم‌مکانی - عصمة الدّنیا و الدّین - حمیده‌بانوبیگم [ادام اللّه ظلال جلالها] نقدِ پاکِ قدوهٔ اولیای کرام - قطبِ اقطابِ عظام - سیّاحِ بیدای ناسوت - سبّاحِ دریای لاهوت - مصباحِ مکامنِ روح - مفتاحِ خزاینِ فتوح - گلچینِ بساتینِ تجلّی - نخلبندِ ریاحینِ معنی - امامِ صومعهٔ ریاضت - ساقیِ میکدهٔ افاضت - دریادلِ مرحلهٔ تجرید - درپانوشِ مصطبهٔ توحید - مستغرقِ بحارِ مجاهده - مستهلکِ بوارقِ مشاهده - مشعله‌دارِ شبستانِ طریقت - قافله‌سالارِ شاهراهِ حقیقت - اکملِ مظاهرِ تجلّیاتِ ذاتیّه - اجلای(۲) مجالیِ انوارِ صفاتیّه - صرّافِ سرایرِ اصحابِ کشف و شهود - نقّادِ ضمایرِ اربابِ وجد و وجود - معیارِ مشاهدهٔ قلوب و ارواح - نظّارِ بواطنِ قوالب و اشباح - واسطهٔ انجلای غمامِ ظلام - وسیلهٔ انمحای ارقامِ آثام - عارفِ روابطِ امتزاجِ ظهور و بطون - کاشفِ لوایحِ اسرارِ بروز و کمون * رباعی *

قطبی که بقطبینِ فلک داشت پیام(۳) * شیرانِ هوس را بادب کرده لجام

در بیشهٔ دل هزبرِ سرمست‌خرام * دریاکشِ عشق ژنده‌فیل احمدِ جام

[قُدّسَ سرّهٗ] اتّفاق افتاد - بحسبِ ارتفاعِ شعریِ شامیّه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتنِ هشت ساعت و بیست دقیقه از اوّلِ شبِ هشتم(۴) آبان ماهِ جلالی (۴۶۴) سالِ چهارصد و شصت و چارم - موافقِ نوزدهمِ اسفندارمذ ماهِ قدیمی سالِ (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابقِ شبِ یکشنبهٔ پنجمِ رجب سالِ (۹۴۹) نهصد و چهل و نهم هلالی - ششمِ ماهِ کاتک سالِ (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهمِ هندوی - شانزدهمِ تشرینِ الاوّلِ رومی سالِ (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شبِ مذکور مانده بود در شهرِ کرامت‌بهر و حصارِ سعادت‌انحصارِ امرکوت که از اقلیمِ دوّم است - و عرضش از خطِّ استوا بیست و پنج درجه - و طولِ آن از جزایرِ خالدات صد و پنج درجه است - در هنگامی که موکبِ عالی روی توجّه بتسخیرِ ولایتِ تته داشت - و هودجِ اقبال دران حصنِ دولت و حصارِ سعادت بجهتِ قربِ زمانِ اشراقِ این نورِ گیتی‌آرای توقّف فرموده بود *

و از غرایبِ امور که قریب بزمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال مانع شد آنست که پیش ازین ساعتِ مسعود طبیعت را اقتضای ولادت شد - مولانا چاند منجّم که بجهتِ تشخیص و تعینِ طالع بموجبِ حکمِ پادشاهی بر عتبهٔ عفّت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

---

(۲) نسخه [ا ح] اجل - (۳) نسخه [۲] مقام [ح] نیام - (۴) نسخه [ح] بیستم -

ساعتي فرخندهٔ که بهزاران سال پدید آید میرمد - چه شود که تولّد در توقّف افتد - حاضرانِ مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثالِ این امور اختیاري نیست - مقارنِ این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطرِ او از گذشتنِ ساعتِ نحوست بقدرے فراهم آمد - و سببِ ظاهري این عطیّهٔ عظمیٰ آن بود که دران هنگام دایهٔ ازان دیار آوردند که متکفّلِ این خدمت شود - چون کریه‌منظر بود خاطرِ مقدّسِ حضرتِ مریم‌مکاني از دیدنِ آن نفرت نمود - و مزاجِ اعتدال‌سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعتِ مختار رسید از رهگذرِ آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود - محرمانِ حرمِ قدس گفتند که الحال حضرتِ مهدِ عُلیا بعد از محنتِ بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - آنچه ایزدِ بیچون در مشیّتِ خویش مقرّر ساخته بوقوع خواهد‌پیوست - درهمین حرف و حکایت بودند که حضرتِ مریم‌مکاني را شدّتِ وجع بیدار ساخت - و دران ساعتِ مسعود آن گوهرِ یکتاي خلافت با بخت بیدار بظهور آمد - در سراپردهٔ عصمت و سرادقِ عزّت بساطِ نشاط بگستردند - و جشنِ شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیانِ خرگاهي و عصمتیانِ حریمِ پادشاهي دیدهٔ امّید بسرمهٔ شوق مکحّل کردند - ابروي هوس را وسمهٔ طرب دادند - گوشِ بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند - چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند - ساعدِ تمنّا را یارهٔ مقصود بستند - پاي رقص بخلخالِ جلوه درآورده بجولانگاهِ عشرت و شادي درآمدند - و زمزمهٔ مبارکي و مبارکبادي برکشیدند - مروحه‌جنبانانِ صندلي‌ساعد بعطرآمیزي هوابیز گشتند - طبلخه‌سایانِ عنبرین‌موي زمین را تازه‌روي کردند - پرستارانِ گلچهره بگلاب‌افشاني شوق را آبروي تازه دادند - ارغواني‌لباسانِ نوشخند بزعفران‌پاشي سیمبرانرا در زر گرفتند - گلبویانِ سمن‌عارض بصندلِ کافورآمیز گرم‌رفتارانِ جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهاي زرّین در حواشيِ بساط بخورانگیز کردند - از عودسوزهاي عنبرآگین سرجوش برداشتند - خنیاگرانِ پرده‌ساز جادوي بیخودي بنیاد کردند - و ترانه‌زنانِ نغمه‌پرداز افسونِ بیهوشي دردمیدند * مثنوی *

هم از هندي زنانِ نازک‌آواز * چو طاوُسانِ هندي جلوه‌پرداز
هم از چیني‌نوازانِ سبکدست * ز ساغرهاي بےمي گشته سرمست
هم از قانون‌نوازانِ خرامان * دلِ مشکل‌پسندان برده آسان
هم از دستانسرایانِ عراقي * نواسازِ نویدِ عمرِ باقي

الحق مجلسے شد چون عالمِ قدسیانِ تجرّدنهاد درغایتِ قرار و آرام - و محفلے چون بزمِ روحانیانِ تقدّس‌نژاد مستغني از بادهٔ و جام - تماشائیانِ ملأِ اعلیٰ به واسطهٔ حسِّ بصر تفرّج‌کنان گذشتند - و

نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه ترزبان گشتند * شعر *

این چه مستیست که بی باده و جام است اینجا * باده کز جام بنوشند حرام است اینجا

خوانهای میوهٔ رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمت گوناگون چیدند - تشریفهای رنگ‌رنگ بخشش فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند - ازین شگفتگي و خوشحالي چگویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمهٔ باز گویم که پس از چندین تکاپوی و جست و جوی نظام‌بخش ملک معنی و انتظام‌ارزانی کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند - و از مهد بطون صنایع و خلوات قدسی بمنصهٔ ظهور بدایع و جلوات انسی آوردند - امّا شرح ابتهاج ملأ اعلی و کامروائی روحانیان تجرّدنژاد از اندازهٔ گویائی بیرونست *

همانزمان که نیّر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک‌خرام بجانب مخیّم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدن این مژدهٔ جانفزا و نوید دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حامل روز سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود - و قریب به نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلگشا و خوش‌هوا بود و آبهای بیغش و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند - و معدودی از مقرّبان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند * مثنوي *

تازه درختان بفلک چترسای * سایه‌فکن بر سر ظلّ همای (۲)

غلغل مرغولهٔ مرغان راغ * ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سواری گرم‌رفتار سیاهی کرد - مهتر (۳) سنبل (که غلام قدیم حضرت جهانبانی بود و از الطاف حضرت شاهنشاهی بعد ازان بخطاب قدرخانی بلندنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئی کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نویدرسان ولادت نوردیدهٔ سلطنت باشد ترا امیر هزار سازیم * شعر *

پادشاهان جهانرا سزد ار هفت‌اقلیم * مژدگانیّ چنین مژدهٔ اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک‌روان بادرفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن سوار رخش سعادت هم (۴) نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و جهانیانرا بشادمانیء جاوید مژده دادند - و بطلوع نیّر اجلال از افق امیّد نوید رساندند - که سپیده‌دم صبح مراد بر حسب آرزو دمید - و سروبن بهار اقبال بر طبق امیّد سر برزد - همان لحظه آنحضرت سر بسجدهٔ شکر

---

(۲) نسخه [ب] میرسهیل - (۳) نسخه [ج] خدای - (۴) نسخهٔ [ب] سعادتمم *

بدرگاه خداوندگاري ماندند - و جبين نياز بر خاک خاکساري ماليدند * شعر *

تاج رفعت برسپهر و روي طاعت بر زمين * پاي دولت برسرير و فرق منّت در سجود

بعد از اداي وظايف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهرکارگاه درآمدند - جهانرا جشن عشرت و آئين دولت تازه شد - و نقّارهٔ عيش و شادي بآئين نشاط کيقبادي بلندآوازه گشت - بارگاهے ترتيب يافته بآئين همايوني - دلکش‌تر از جشن کيومرثي و بزم فريدوني * رباعي *

اي ديده بيا قدرت بيچون بنگر * وين بزمگه از درون و بيرون بنگر

گر ذوق تماشاي دوعالم داري * آرايش اين جشن همايون بنگر

جهان پير برگ و نواي جواني از سر گرفت - و عالم دلگير عشرت فراموش‌کرده را بياد آورد * شعر *

ساقيان دست بجام مي بيغش کردند * خضر را تشنهٔ اين چشمهٔ آتش کردند

اين چه مي بودکه ساقي بقدح ريخت فرو * که مسيح و خضر از رشك کشاکش کردند

مطربان دستانسرا و مغنّيان جادونوا سازهاي گوناگون نواختن بنياد نهادند - و پردهاي رنگارنگ ساختن آغاز نمودند - چنگيان دست برشتهٔ مقصود درزدند - عودنوازان غمهاي جهانرا گوشمال دادند - قانونيان از زلف مراد تار بربستند - نائيان گرم‌نفس نفسهاي راست‌آهنگ برکشيدند - غچکيان دلها را بزلف مطلوب در آويختند - دائره‌دستان آينهٔ اقبال درپيش رو نهادند - ظريفان شگرف از رنگ‌آميزي ظرافت نکته‌سنجان سحرپرداز را زبان سخن‌آفرين بستند - نديمان نادره‌حرف در بذله‌گوئي لبهاي مجلسيانرا در قهقهٔ شوق در آوردند - سپهسالاران جهانگشاي و سرداران صف‌آراي فوج فوج تسليم مبارکبادي بتقديم رسانيدند - و طوايف اعاظم و اهالي و افاضل و موالي مراسم تهنيت و تعظيم بجاي آوردند - و دانش‌منشان اسکندرپسند و اصطرلاب‌دانان رصدبند که علي‌الدّوام از همنشينان محفل‌نهاني و همرازان اسرار آسماني بودند زائچهٔ طالع مولود ولادت‌مسعود را مرآت ضمير اشراق‌پذير ساخته از نظرات کواکب و اتّصالات کلّي و تفاصيل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علوّ ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقمي ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشيده مي آيد معروض داشتند - و آنچه حضرت جهانباني جنّت‌آشياني که در علوم رياضي پايهٔ بلند و نکرتے فلک‌پيوند داشتند و ضمير باريک‌بين آنحضرت آئينهٔ دلگشاي اسکندري و جام گيتي‌نماي جمشيدي بود بدريافت والاي خود استنباط عجايب و استخراج مآثر طالع اين کارنامهٔ ايزدي فرمودند - بانچه دانايان ديگر از تاثيرات بسايط افلاک و نتايج اجسام و اجرام پي برموز غيبي برده بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد يکديگر يافتند - و بعد از فراغ ازين جشن عالي مطابق بشارت غيبي و اشارت ربّاني (چنانچه گذارش يافته) آن گوهر قدسي را بهمان لقب ارفع و اسم اعظم

ملقّب و موسوم ساختند - و در صحایف سعادت و صفایح دولت مثبت و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق‌پیرای بظهور پیوست - تبارک الله زهے اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرودآمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمّی فروگرفت - و از شرائف این نام بدایع‌انتظام یکی آنست که خدمت اخوی اعظمی جامع کمالات صوری و معنوی ملک‌الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده‌اند که از غرائب مناسبت اسرار حروف که کلمات عالیات‌اند و در عالم تجرّد و ترکّب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتصاب ظهور می‌یابد آنست که بیّنات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق‌است بعدد حروف اکبر * رباعی *

نورے که ز مهر عالم‌آرا پیدا ست * ازجبههٔ شاهنشه والا پیدا ست

اکبر که بآفتاب دارد نسبت * این نکته زبیّنات اسما پیدا ست

انتهی کلامه - و دیگر از لطائف این‌اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع‌شناسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطون هویّت و ظهور تنزّلات خبر دارند - و از عالم نورانیّت و ظلمانیّت حروف باعتبار تجرّد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصرے از عناصر اربعه منسوب داشته‌اند - و حروف عدالت‌امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیّت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشي - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسمے بطریق سویّت در عنصریّت از حروف فراهم آید که عنصرے دران ناقص نبود و عنصرے مکرّر نیاید هرآینه آن‌اسم در حدّ ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتدال نشأه‌ایست که اورا در حسن سیرت و صحت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرّت خداوند آن نام مدخل تمام است *

و در ضمن این نکتهٔ دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه‌گر شده که این معد اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگي که آن کاف و باست کاف آبیست دشمن بالای خودرا که آتش‌است بر میدارد - و با که بادیست دشمن پایانرا که خاکست پراگنده میکند - و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض سعادات و کرامات مسمّی بهره‌مند گردند *

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان‌منجم رصدبند * نگاهی کن بعقل چرخ‌پیوند

بحسن طالع صاحبقران بین * سعادت‌نامهٔ هردو جهان بین

تماشا کن دربن فرخنده منشور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت‌اعتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجّم را (که در معرفت اصطرلاب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتے عظیم و ممارستے تمام داشت) بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عقّت‌قباب ساخته بودند- و او چندان بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطرلاب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت‌مطالع سنبله استخراج نموده‌شد - و صورت زایچهٔ اقدس این است *

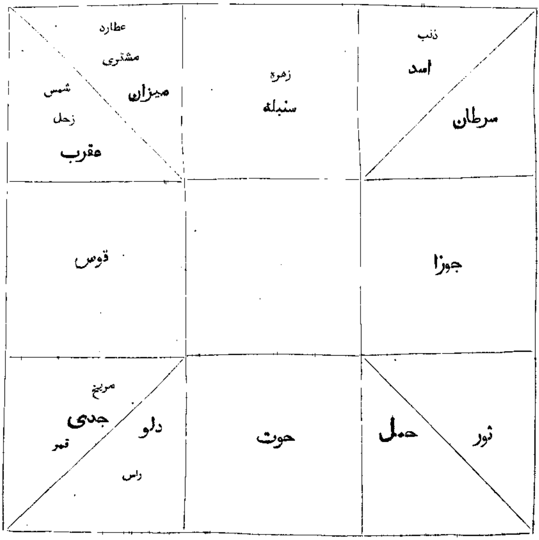

اگرچه سنبله برج ذوجسدین است مرکّب از ثبات و انقلاب امّا درین دیباجهٔ اقبال ثباتِ طالع بامعانِ نظر و لمعانِ تامّل بدو وجه متحقّق شده - یکی آنکه جزوِ (۲) طالع درجهٔ هفتم است از ثلثِ اوّلِ برج - و آن باتّفاقِ اهلِ تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصر بارض منسوب - و این دو دلیل است بر ثباتِ سریرِ سلطنت و استقرارِ مسندِ خلافت - و صاحبِ طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعدِ اکبر است - چه مشتري که سعدِ اکبر است با اوست - و عطارد کوکبی است که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعدِ اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسبِ تسویه و هم بحسبِ برجیّت در خانهٔ دوّم است که تعلّق باسبابِ معاش و قوامِ زندگاني دارد افاضهٔ کمالِ عقل و دانش بر خداوندِ طالع کرده که در امورِ معاش و معاد عالم را بنورِ عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشتِ خرد (۳) بگشاید - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسبابِ شوق و سرور و موادِّ ذوق و حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحبِ طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحبِ خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادتِ ذاتي و عرضي دارند - و ایّامِ زندگاني را با عیش و کامراني انتظام مي بخشند - و مشتري که سعدِ اکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوِّ همّت و استقامتِ طبع و تعمیرِ عالم نیز در خانهٔ دوّم است ناظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسبابِ عشرت و کامراني بروجهِ اتم تا عاقبةُ (۴) العاقبه مقارنِ حالِ فرخنده‌مآلِ آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسببِ مقارنه با سعدِ اکبر سعادتِ کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده برآنکه صاحبِ طالع بعلوِ همّت و سموِّ منزلت بر همه خلایق فایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحابِ فطانت و ذکا مجالست نماید - و دانشورانِ روزگار و دانایانِ هر فریق ملازمِ درگاهِ دانش پناهِ او باشند - و هنرمندانِ روی زمین ترکِ اوطان نموده احرامِ طوافِ آستانِ رفیعِ او (۵) بندند - و انچه در ضمیرِ الهام‌ورودِ او پرتوِ حضور اندازد موافقِ عقل و مطابقِ نفسِ امر باشد - و ابوابِ نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازان در نسخه [ط] * شعر * عقل بود پیشرو کار او * عقل بود قافله‌سالار او * هرچه نه از فکر بنزدش فسون * هرچه نه از عقل بنزدش جنون * و در نسخه [ز] این ابیات بحاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازان در نسخه [ط] * شعر * چو اسکندر بود در پادشاهي * بحکمت‌ورزی و دانش‌پناهی * و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز * ارسطوفطرتان دانش اندوز * بگردش در سخن راني شب وروز *

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید - و در اختراع مبانیِ عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همّت بگمارد - و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالي و خرّمی و اصناف آزادگي و بیغمی بگذراند - و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطارداست - و عطارد در خانهٔ زهره - و سه سعادت جمع شده - یکی سعادتِ مشتري - دوّم سعادتِ زهره - سیّوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده - واین بغایت نادر افتد - و نیرِاعظم عطیّه‌بخش عالم که نظام‌بخش امور جهانیانست علی الخصوص کرامت‌فرمای جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیّوم در برج ثابت واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفراست همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست روشنی‌بخش جهان باشد - و خانهٔ سیّوم که باقربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب خبر داده - و زحل درانجا آن نزدیکان دور را بنحوست و نکابت بهاویهٔ ضلالت و هلاکت رسانیده - و قوس وتد رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظر تسدیس دارد و متّصل‌است بعطارد مسعود و در حدّ خود و مثلّثهٔ خود است - در هر کارے که توجّه فرماید بآسانترین روشی انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائي باشد - و خانهٔ پنجم که خانهٔ فرزندانست جدي‌است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرّیخ که کوکب سپاه است درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست - و از جلایل امور آنکه این کوکب الجیش در بیت‌الشّرف است درجه و مثلّثه و دریجان و آدرجان و اثناعشریهٔ خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاریِ اولاد و احفاد بهره‌مند سازد - و از فرزندان برخوردار کامگار اعتضاد بخشد - و سپاه گیتي‌پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جملهٔ اتّفاقات حسنه آنکه در زایچهٔ طالع حضرتِ صاحبقراني نیز مرّیخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه ایراد یافته - و حکمت‌پروران تجربه‌کار در طالع سلاطین قوّت مرّیخ اعتبار کرده اند - و درین زایچهٔ قوي‌حالِ قدسي‌مثال زیادتي از طالع صاحبقراني آنست که این کوکب والا در بیت‌الشّرف است با قوّتهائے که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگیِ شان و بلندیِ رتبت در فتح و نصرت و تسخیرِ ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هرچند درازعمر شود جاه او بیشتر و بهتر از ایّام شباب باشد - و ماه که واسطهٔ تاثیر علویّات بسفلیّاتست زائدالنّور آمده بدولت روزافزون رهنموني مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست

و مربّی بدن در خانهٔ پنجم است منصرف از مرّیخ بتثلیث زهره واسطهٔ دوام صحّت و تندرستی مزاج و قوّت بدن گشته - و خانهٔ ششم دلو است منسوب بلشکر - و صاحبش که زحل است در سیّوم واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است - و راس درو هست لشکریانرا از خیل مخلصان و فدائیان داشته - و وتد رابع حوتست بدرجهٔ هفتم که حدّ زهره است و از مثلّثه و آدرجان اوست - مخدّرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئي و آداب خدمتگاری ثابت‌قدمی عطیهٔ نموده - و از نکوخدمتي کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانهٔ هشتم حمل است صاحبش مرّیخ که سعادات مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الٰهي نموده در مواقف خوف و مکامن خطر - و خانهٔ نهم خانهٔ سفر است صاحبش زهره در طالع قرار گرفته مواد سرور و جمعیّت در سفرهای دور آماده میدارد - و موجب ازدیاد ملک میگردد - و سهم السّعادة در وتد عاشر است که خانهٔ دولت و اقبال است - و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث - و همچنین سعداکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار او درآورده - خانهٔ یازدهم که خانهٔ امیّد است صاحبش قمر زائدالنّور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول اماني و آمال شده - و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد - هر بیدولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته - صاحبش که نیّر اعظم است در خانهٔ سیّوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفانرا پشیمان ساخته در سلک بندگي و جانسپاری درآورده - و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت است جوزا ست که خداوندش صاحب طالعست - و مقرّر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند - لیکن بواسطهٔ موانع از قوّه بفعل نمي آید - و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه که دولت درخانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ❋

---

(۲) نسخهٔ [ح] راست و درست -

تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملی از احکام بطرز اخترشناسان هندوستان

طالع سعادت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد - ونیّر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولي باشد - و روزبروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد - و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد. پنجهٔ قهرش دست گردنکشان بدسگال تاب دهد - و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیرمرد را آب سازد[۲] - و صورت زایچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجّمان هندوستان جوتکرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهي بود رقمزدهٔ کلک تصریح میشود *

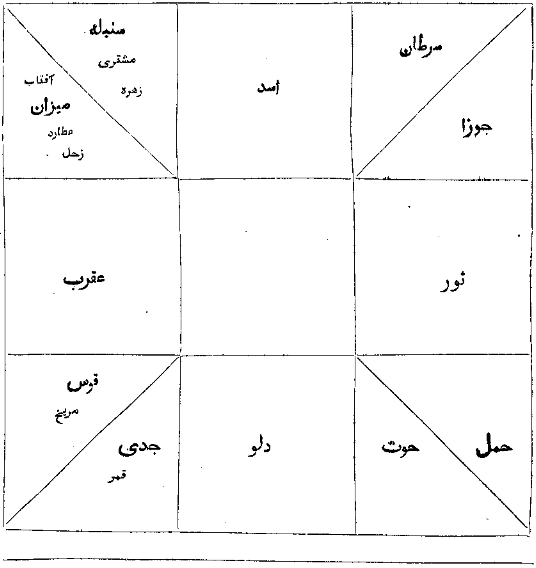

(۲) نسخه [ط] سازد * بیت * زهی شاهنشهی باعقل و شمشیر * که هم خود شیر و هم طالع شدش شیر *

باوجود کمالِ بی‌تعینی و بی‌تکلّفیِ حضرتِ شاهنشاهی چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانیِ سطوتش میتابد دلالت میکند که قولِ منجّمانِ هندوستان که طالع اشرف آنحضرت میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتبِ احکام این طبقه مقرراست که صاحب این طالع بسیارمال و غالب بر دشمنان و بخشاینده بر گنهکاران باشد - و بآئینِ عدل و انصاف گراید - و کارها بعقلِ قوی و رای متینِ خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهره‌مند باشد - و صاحب فرزندانِ ارجمند رضاجوی شود - و مشتری و زهره در خانهٔ دوّم فراهم آمده صاحب طالع را بفنونِ هنرمندی و انواعِ دانشوری رهنمون گشته - و چون سعد اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیّهٔ حسنِ صورت و تناسب ترکیبِ عنصری و سنجیدگیِ سخن و آراستگیِ مجلس و خردِ عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نکوکاری و انتظامِ هرکارے از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایشِ مخدّراتِ سرادقاتِ اقبال و افزایشِ پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده - و نیر اعظم چون در سیوم است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظهٔ کهے بجای آرد - و توانا باشد - و برادران بپایهٔ او نرسند - بلکه نجمِ طالع اخوان محترق گردد - و جهانیان برهواداریِ او متّحد و متّفق باشند(۳) - و چون عطارد در سیّوم است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقّت‌کش و دشمن‌کُش گردد - و در الٰهیّات و دیگر فنونِ حکمت فکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد - و چون در میزانست مشهورِ آفاق گردد - و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنهٔ ممتدّه جهانستانی و جهانبانی کند - و تدبیراتِ صایبه و افکار دقیقه نماید - و زحل چون در سیّوم است آسایش و آسودگی فراوان بیند - و خدمتگارانِ رضامند بیحساب داشته باشد - و با شجاعتِ ذاتی بعقلِ کاملِ خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحب خزاینِ عالم شود - و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتاب جهانتابست خزاینِ بیکرانش مدّتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای دلخواه بکامرانی و کامستانی کند - و ازو بزرگترے در روی زمین نباشد - و جانورانِ سیاه‌رنگ عظیم‌جثّه بر درگاه او باشند - هرچند بسن و سال بزرگ گردد قدرِ او بزرگتر شود - و کثرتِ سپاه و کمالِ دولت و جاه بے مشقّت و تردّد او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه ازین بطیءتر کوکبی نیست - بسط سعادت و استدامت سلطنت و امتداد زمان از عطیّهای اوست - و نیّر اعظم و زحل و عطارد در یک برجند - دوست‌پرور و دشمنکاه باشد - و آئینِ دوستی و دشمنی نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان اورا ستایش کنند - چه در مثلّثهٔ طالع و در بیتِ دوست

---

(۳) نسخهٔ [ط] و اتفاق عالم و عالمیان بر طلب خوشنودیِ او بوده - و باختیار و بے‌اختیار بر جوی بخشش او معطوف باشند -

خود است - دوستی قوی‌حال که آن سعداکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوت صوري و معنوی و ذاتي و عرضي بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - وصیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیاری از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند - و از اندیشناك بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانهٔ مشتریست و نیر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سربرخط فرمان او باشند - و خاك آستانش سجده‌گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند - اما باو نرسند - و تاب بارقهٔ قهر وعظمت او ندارند - و همیشه دوستي اورا ترتیب دهند - تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدي است وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هرطایفهٔ را به نکوکاري رهبري نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب‌آباد تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند - و چون مشتري برو نظر میکند قدرت و قوت پادشاهی زیاده از اندازهٔ قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر است عفایف بزرگ‌منش خجسته‌کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند - و از رضاجوئی فرزندان نیک‌نهاد کامران شود *

و ضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچهٔ قدسي میکند نیز ایراد مي یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - و چون در عین قوت بود و شهادت ابتزاز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالي‌اساس و اماکن والابنیان مسرت‌آرائی گردد - و چون درین زایچه دوازدهم قمر مریخ است حصول اینمعنی بروجه کمال رو دهد - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارك رزم صف‌شکن و دشمن‌فکن باشد - و برهرکس نظر خشم اندازد گدازندهٔ سطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیراعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم‌طبع سخنگذار دانش‌پذیر قویحال صاحب‌اقبال بود - و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد - و پای وقار در دامن تمکن و بردلي کشیده دارد - و زایچهٔ توهم و شایبهٔ تغیر بساحت احتیاط او راه نیابد - و درین زایچهٔ مقدس ورود سعدین در دوازدهم اتفاق افتاده افاضهٔ سعادت مینماید - چون صاحب طالع نیراعظم باشد و درسیوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمی رساند - چنانچه درین دیباجهٔ سعادت پرتو ظهور دارد - و چون مشتري و عطارد و زهره هرسه ناظر قمر باشند

بر کشورگشائي و فرمانروائي مولودِ مسعود آگاهی بخشند - چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزند - و اگر جزوِ طالع یا قمر در نهمِ برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بدست و دو سلطنت بصاحبِ طالع متعلق شود - و ممالکِ فراوان در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجودِ بودنِ جزوِ طالع و بودنِ قمر در نهمِ خود قمر را پنج کوکب ناظراند - نیّرِاعظم - سعدِاکبر سعدِاصغر - زحل - عطارد * و درین زایچهٔ قدسي صاحبِ طالع درخانهٔ سیّوم است مولودِ اقدس را اگر برادرے باشد دیر نماند - و دوستانِ جانسپار بهم رسند - و نکوکار و بخشنده و قوي‌حال باشد - و بسلطنتِ بےگزند و سعادتِ بےمنتها بهره‌مند شود - و صاحبِ دوّم در سیّوم واقعست کارهاي عظیم کند - و شغلهاي شگرف بوجود آورد - و اختراعِ قوانینِ دولت و حکمت کند - و بداندیشانرا تنبیه فرماید - و ازین ممر اندیشهٔ پیرامونِ ضمیرِ والایش نگردد - و صاحبِ سیّوم در دوّم است - بیچارهاي ازپاافتاده را دستگیري کند - و با خویشاوندِ سعادت‌پیوند بمهرباني پیش آید - و سایرِ نیک‌اندیشان از فیضِ انعام و احسانِ او بهره‌مند گردند - و از حدایقِ افضال و اکرامِ او ثمرات برچینند - و مقرّر است که اگر صاحبِ سیّوم سعد باشد مولودِ گرامي بسلطنتِ علیا رسد - چنانچه در زایچهٔ مقدس صاحبِ سیّوم سعدِاصغر(۳) است - هرآینه دلالت دارد برخلافتِ کبري و ایالتِ عظمی - و صاحبِ چهارم که مرّیخست در پنجم جا گرفته - پدرِ والاقدر از وجودِ اشرفِ او مؤیّد بتاییداتِ غیبي گردد - و فرزندانِ عالي‌نژادِ او درازعمر باشند - و با دولت و اقبالِ بزرگ و نامدار شوند - و صاحبِ پنجم که مشتریست در دوّم است خزاینش فراوان شود - و ممالکِ عظیمه درتحتِ تصرّف آورد - و چون زهره نیز در دوّم است بنکاتِ موسیقي و دقایقِ ادوار و رموزِ نغمات باریک‌بین و موي‌شکاف باشد - و صاحبِ ششم زحل در سیّوم است بعضے از ملازمانِ درگاهش اندیشهاي ناشایسته پیش گیرند - و پایمالِ قهرمانِ اقبال شوند - و صاحبِ هفتم زحل در سیّوم است امورِ شوکت و ابّهت بتدبیرِ صایبِ خود انتظام دهد - و در خاطرِ او این آرزو جاي کند که مرا برادرے نشد که در خدمتِ من سربلند شدے - و صاحبِ هشتم مشتري در دوّم است بتدبیرِ والاي خود اموالِ فراوان و خزاینِ بےاندزه را متصرّف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدستِ او افتد - و صاحبِ نهم مرّیخ در پنجم در خانهٔ مشتریست دلالت بر قوّتِ حافظه کند - و یادداشتِ قوي داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

---

(۳) مطابق نسخه [ح] و در باقی هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانهٔ سیوم یعني میزان زهره است که بصفحهٔ ۲۴ سعدِاصغرش نوشته و بعضے زهره را سعد اوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

پرستش خالق پسندیده نماید - و بآئین نیکو در رعیت‌پروری و معدلت‌گستری بسر برد - و اورا فرزندان دولتمند حق‌پرست شوند - و متأدب بآداب اطاعت و رضاجوئي باشند - صاحب دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگسالان خویش باادب و رضاطلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتکاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمهٔ صداي کوس دولت و غلغلهٔ هیجاي عظمت او سراسیمه و پراگنده گردند - و خایب و خاسر روي بفرامشخانهٔ فنا نهند - و اگر مشتري یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره‌دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدي که خانهٔ زحل است وقوع یابد و در نهبهر زحل جاي گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدرياي شور منتهي شود - و ایام سلطنت سعادت‌انتظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف بپادشاهي بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد ٭

ذکر زایچهٔ سعادت‌ارقام که علامة الزماني عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی استخراج نموده

در سالي که خدوهٔ علماي روزگار - و نقاوهٔ دانش‌اندوزان آموزگار - قسطاس دقایق علوم - اقلید مغالق فهوم - مرتقي مدارج علیا - مبین حقایق اشیا - نقاد جواهر معاني - حلال غوامض یوناني - پرده‌شکاف روابط نور و ظلام - نکته‌طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقاي اوج بلندپروازي - علامة الدهر عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازي - برهنموني بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالي خلعت امتیاز یافت - روزے راقم این شگرفنامه مذکور ساخت - که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسي و قوانین یوناني استنباط طالع اشرف نموده اسد قرار دادند - چون باعتماد محرر معتمدترین زایچهاست صورت آنرا با انموذجے از احکام ایراد مینماید ٭

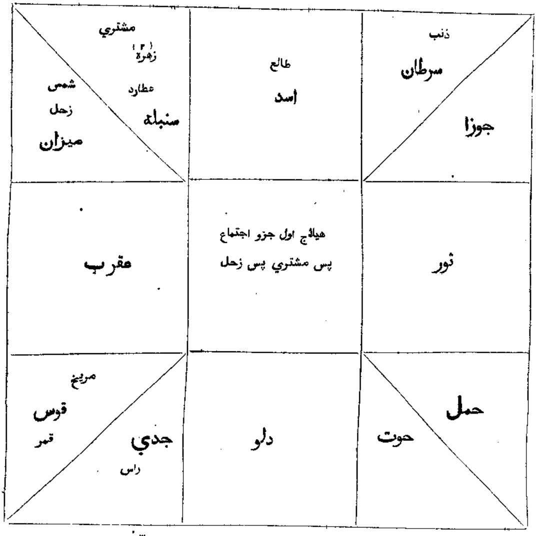

مرکزِ طالعِ اشرف درین زایچهٔ اقدس که کارنامهٔ ادوارِ ثوابت و سیّاره است بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ اسد است و قائم الوتاد اتّفاق افتاده - و چون مرکزِ طالعِ سعادت‌مطالع از خانهٔ نیّرِ اعظم است هیچ کوکبی صاحبِ شرفِ خانهٔ او نیست - و حدّ مرّیخ‌ست - و ربِّ مثلّثه اش سعدِ اکبر است بشرکتِ نیّرِ اعظم و خدمتِ زحل - و وجه و دریجانِ مرّیخ - و نه‌بهرِ مشتری - و آدرجان و هفت‌بهرِ مرّیخ - و اثناعشریّهٔ قمر - و وبالِ زحل است - و این درجه مذکّر است و نیّره و از نحوست خالی - و مستولی برین طالع نیّرِ اعظم‌ست بنحوسی از شرکتِ زحل - و زهره در برجِ سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سی و هفت ثانیه - و سهم الولد بقولی در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

---

(۲) در نسخه [ز] زهره در برج طالع -

و دوازده دقیقهٔ سنبله‌است **مرکزِ خانهٔ دوّم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبله‌است خانهٔ و شرفِ عطارد است - و حدّ زحل - و ربّ مثلّثه‌اش قمر است بشرکتِ زهره و خدمتِ مرّیخ - و وجهِ عطارد - و دریجانِ زُهره - و نه‌بهر عطارد - وآدرجانِ قمر - و اثناعشریّهٔ نیّرِ اعظم و هفت‌بهر و هبوطِ زهره - و وبالِ مشتریست - و مستولی برین خانه قمراست - و این درجهٔ مذکّر است خالي از ظلمت و نور و نحوست و سعادت - و مشتري درپانزده درجه و سیزده دقیقه و سي و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقهٔ میزانست - و سهم الرّجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم النّصرة و الظّفر دریك درجه و هفده دقیقهٔ میزانست - و جزوِ اجتماعِ مقدّم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزانست **مرکزِ خانهٔ سوّم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزانست - وخانهٔ زهره است و شرفِ زحل - و حدِّ مرّیخ - و ربِّ مثلّثه‌اش عطارد است بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتري - و وجهِ مشتری - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریّهٔ و هفت‌بهرِ عطارد - و آدرجان و هبوطِ نیّرِ اعظم - و وبالِ مرّیخ‌است - و مستولی برین خانه زحل است - و این درجهٔ موٌنّث است - و مضیّه وخالي از نحوست و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل[2] دقیقه و سي و سه ثانیهٔ عقربست - و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السّعادت بر قولِ بطلمیوس و محیّ الدّینِ مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم الاصدقا والخیر[3] (؟) و سهم العبید بقولے در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الامراض بقولے در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیّراعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیهٔ عقربست **مرکزِ خانهٔ چهارم** بیست و هفت درجه و بیست[4] و یک دقیقهٔ عقربست- و این وتدِ قایم‌است و خانهٔ مرّیخ - و حدّ زحل - و وجه و اثناعشریّه و وبالِ زهره - و ربّ‌مثلّثهٔ مرّیخ است بشرکتِ زهره و خدمتِ قمر - و دریجانِ عطارد - و نه‌بهر و هفت‌بهرِ مشتری - و مستولی برین خانه مرّیخ‌است - و این درجهٔ مذکر و قیّمه وخالی از نحوست و سعادتست - و سهم‌سفرالبر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقهٔ قوس‌است - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقهٔ عقربست **مرکزِ خانهٔ پنجم** بیست‌وهفت درجه و یازده دقیقهٔ قوس است - خانه و نه‌بهرِ مشتري - و شرفِ ذنب - و حدِّ مرّیخ - و وجهِ زحل - و ربّ مثلّثه‌اش مشتری بشرکتِ شمس و خدمتِ زحل است - و دریجانِ شمس - وآدرجانِ زهره - و اثناعشریّهٔ مرّیخ - و نه بهرِ مشتری -

---

(۲) نسخهٔ [ا] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخهٔ [ه] درجه ویک‌دقیقه -

و هفت‌بهر زحل - و هبوط راس - و وبالِ عطارد است - مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکّراست وقیّمه و از نحوست وسعادت خالی - سهم السّلطنة والملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقهٔ قوس است - منقارالدّجاجه و نسرالطّائر در بیست و پنج درجهٔ جدی‌است و مرّیخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیهٔ جدی‌است **مرکزخانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل[۲] و شش دقیقهٔ جدی است خانهٔ زحل و شرف و حدّ مرّیخ - و وجهِ شمس - و ربِّ مثلّثه‌اش قمر است بشرکتِ زهره و خدمتِ مرّیخ - و دریجان و نه‌بهر عطارد - و آدرجان و اثناعشریّة و هبوط مشتری - و هفت‌بهر و وبالِ قمراست - مستولی برین خانه مرّیخ‌است بشرکتِ زحل و قمر - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و نحس است - و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ دلو است - و سهم‌الجیش و الاساری در بیست و چهار درجه وچهل و چهار دقیقهٔ جدی است - و سهم‌موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقهٔ دلواست - **مرکزخانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ دلو است - خانه و حدّ و اثناعشریّة زحل - و ربِّ مثلّثه‌اش عطارد است بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتری - و وجهِ قمر - و دریجان زهره و آدرجان و نه‌بهر عطارد - و هفت‌بهر مشتری - و وبالِ شمس است - مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد و نحوِ شرکتی از مشتری - و این درجهٔ مذکّر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است - سهم‌الالفة و البقاء و الثّبات و المحبّة در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حوتست * **مرکزخانهٔ هشتم** بیست وهشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ حوتست خانه و نه‌بهر مشتری - و شرف زهره - و حدّ و وجه و دریجان و آدرجان و ربِّ مثلّثه‌اش مرّیخست بشرکت زهره و خدمت قمر - و حدّ و هفت‌بهر و اثناعشریّة زحل - و هبوط عطارداست - مستولی برین خانه زهره است بشرکتِ مرّیخ و نحوِ شرکتی از قمر - و این درجهٔ مذکّر و قیّمه و خالی از نحوست و سعادت‌است - و سهم الشّرف در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حمل‌است - و سهم الشّجاعه در دو درجه و پنجاه و سه دقیقهٔ حمل است * **مرکز خانه نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ حمل است - خانهٔ مرّیخ - و شرف نیّر اعظم - وحدّ زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبالِ زهره است - و ربِّ مثلّثه‌اش مشتریست بشرکتِ نیّراعظم و خدمتِ زحل - و دریجان و نه‌بهر و اثناعشریه و هفت‌بهر مشتریست - مستولی برین خانه مرّیخ‌است بشرکتِ مشتری

---

(۲) نسخه [ز] چهل و هشت -

و نحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و از درجاتِ ابار است - سهم الولد المذکّر بقولی در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقهٔ ثور است - و سهم سفرالبحر در دو درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقهٔ ثور است * **مرکزِ خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ ثور است - خانه و آذرجانِ زهره - و شرف و ربِّ مثلّثه‌اش قمراست بشرکتِ زهره و خدمتِ مرّیخ - و دریجانِ زحل - و نه‌بهر و هفت‌بهرِ عطارد - و اثناعشریّه و حدّ و وبالِ مرّیخست - مستولی برین خانه زهره‌است بشرکتِ تامِ قمر و شرکتی از مرّیخ - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و خالی از نحوست و سعادت است - سهم السّعادة بر قولِ غیرِ بطلمیوس و محیِ الدّینِ مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقهٔ جوزا ست - و سهم العقل و النّطق در نه(۳) درجه و پنجاه و یک دقیقهٔ جوزا ست - و سهم المرض در بیست و پنج(۴) درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - و سهم الولد المذکّر بقولی در بیست و نه درجه و چهل دقیقهٔ ثوراست - و سهم الورع در چهار(۵) درجه و صفرِ دقیقه جوزا ست - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعدا بقولی در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - **مرکزِ خانهٔ یازدهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ جوزاست - خانه و نه‌بهرِ عطارد - و ربِّ مثلّثه اش اوست بشرکتِ زحل و خدمتِ مشتری - و شرفِ راس - و حدّ و دریجانِ زحل - و وجهِ شمس - و آذرجانِ مشتری - و اثناعشریّه و هفت‌بهرِ زهره‌است - و این درجهٔ موٴنث وقیّمه و خالی از سعادت و نحوست است - سهم عواقب الامور - و سهم التزویج در چهارده درجهٔ سرطانست - مستولی برین خانه عطارداست بشرکتِ زحل - **مرکزِ خانهٔ دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ سرطانست - خانه و وجهِ قمر و شرف و نه‌بهر و دریجانِ مشتری - و حدّ و وبالِ زحل است - و ربِّ مثلّثه اش مرّیخست بشرکت زهره و خدمتِ قمر - و آذرجان و اثناعشریّه و هفت‌بهر و هبوطِ مرّیخ است - مستولی برین خانه قمراست بشرکتِ مشتری و مرّیخ و زهره و زحل - و این درجهٔ موٴنث و نیّره و خالی از سعادت و نحوست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ اسد است - و سهم العلم و الحلم و الغلبه و النّصرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقولی در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشدّة در بیست و دو درجه و پانزده(۶) دقیقه - و سهم الحیٰوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هژده درجه

---

(۲) نسخه [ا د ه ح] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [ه] دو - (۴) نسخه [ه] نه - (۵) نسخه [ا ه ح] چهاردهٔ درجه - (۶) نسخه [ج] یازده -

و بیست[۲] و دو دقیقهٔ اسد است - و درین زایچه هیلاج اوّل جزو اجتماع مقدّم است - پس سهم السّعادة - پس درجهٔ طالع - و کدخدا از ممرّ هیلاج اوّل زحل است - پس مشتري - و از ممرّ سهم السّعادة اول مشتریست - پس زحل - و از ممرّ درجهٔ طالع اول شمس است - پس مریخ *

شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک وتعویذ تارک قرون و ادوار است

چون اساس زایچهٔ قدسیّه استحکام یافت شرح اندکی از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچهٔ مقدّسه ناگزیر است **احکام خانهٔ اوّل** چون مرکز طالع از اسد است که خانهٔ نیّر اعظم است دلالت میکند بر علوّ فطرت و بها - و بودن هیکل مقدّس قوی و توانا - و بزرگی سر و فراخی پیشاني و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوّت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج سنبله است که خانه و شرف عطارد است که درخانهٔ زهره در دوّم طالع است و متّصل بمشتری و در حدّ و مثلّثهٔ خود است باید که در همه امور مالي و ملکي بنفس نفیس خود باز رسد - و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید - و چون مستولي برین طالع شریف نیّر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضی از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلّق گیرد - و چون بحسب مقام نیّر اعظم بعد زحل است پادشاهی هندوستان مقدّم باشد بر اقلیم رابع - و چون صاحب مرکز دوّم که عطارد است متّصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآساني دست دهد - و بودن طالع و سهم السّعادت و جزو اجتماع مقدّم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوي بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوّم** چون مرکز خانهٔ دوّم از سنبله است که خانهٔ عطارد است متّصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند برآنکه مال و ملک از ممرّ حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و یابندهٔ منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حدّ خود و اتّصال عطارد باو مقوّی اینمعني است - و برآنکه وزرا بقوّت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان ننماید - و چون صاحب دوّم در طالع است خزاین بیحساب اورا جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیات خدایي نگاهدارد - و نظام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه -

احوالش روزبروز دولت‌افزاتر باشد - و بودنِ مشتری در حدِ خود دلیلِ طولِ عمرِ گرامیست چنانچه فرزندزاده‌های گرامي را دریابد - و این سعادت‌منشان بنظرِ تربیت او بزرگ‌حال شوند - وزحل چون در دوّم‌است و در شرف هرگز نقصانے بخزاین معمورهٔ او نرسد - و هیلاج که جزوِ اجتماعِ مقدّم‌است درین خانه است مقوّیِ اینمعني‌است - و کدخدا که زحل است و در شرفِ خود و شریکش که مشتریست درینجا آمده عطیهٔ عمرِ مقدّس از صدِ دو کدخدا و سیوم که مرّیخ است از عمرِ طبیعی (که صد و بیست سال‌است) متجاوز باشد - و بودنِ قمر مستولی برین خانه مؤیّدے دیگراست برای اساسِ این سعادت * **احکامِ خانهٔ سیوم** چون صاحبِ طالع در سیوم است دلالت کند بر کمالِ حلم و آهستگي و وقار و اعزاز و امدادِ اقربا - و این گروه از کوته‌بیني در مقامِ یکجهتی نباشند - امّا چون آن مرکزے که صاحبِ طالع دروست خانهٔ مرّیخ و مثلثه و حدّ و وجه و آدرجان و دریجانِ اوست و او در پنجمِ طالع است که خانهٔ فرح و شرفِ اوست - و در مثلثه و وجهِ مشتري و آدرجانِ صاحبِ طالع است - اندیشهاي نادرستِ این طبقه موجبِ زیادتیِ جاه و سببِ مزیدِ دولتِ صاحبِ طالع گردد - و چون اوایلِ سیوم (که تعلّق ببرادران دارد) موردِ سطوتِ نیّرِ اعظم است دلیل است برآنکه برادران در جنبِ شکوهِ ذاتِ اقدس در حساب نباشند - و از پیمانهٔ غصّه شربتِ واپسین درکشند - و اواسط و اواخرِ سیوم (که تعلّق با(۲)خوان و انصار دارد) محلِّ سهم السّعادة بقولِ بطلمیوس - ونیز وجهِ نیّرِ اعظم است و او شریکِ کدخدا ست دلیل‌است برآنکه دوستان و مخلصان بر بساطِ یکرنگي و جانسپاری بوده در آدابِ دولتخواهي ثابت‌قدم باشند - و از طرفِ صاحبِ طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانهٔ سیوم تعلّق بمرّیخ دارد که در شرفِ خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدای مقدّم است و آن نیز در شرفِ خوداست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودنِ زحل مستولي برین خانه که کدخدا ست و واقع در شرف دلالتِ تام برین امور دارد - و بودنِ صاحبِ سیوم در پنجم دلیل است بر انتظامِ احوالِ فرزندانِ گرامي - و آنکه نقل و حرکتِ نزدیک بسیار روي نماید که موجبِ انبساطِ خاطر گردد - و از غرائب آنکه سهم‌الغیب باتّفاق و سهم السّعادت بر قولِ بطلمیوس و محیِ الدّینِ مغربی دریکجا جمع شده (که درجهٔ هجدهمِ عقرب است که داخلِ خانهٔ سیوم‌است و این در طوالع کمتر افتد) دلالتِ قوی میکند برآنکه پیوسته از عالمِ غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه دلیلے متین‌است بر اطّلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیرِ منیرش موردِ مغیبات باشد * **احکامِ خانهٔ**

---

(۲) همچنین در هر نسخه و غالبا اعوان بود *

چهارم چون صاحب مرکز این خانهٔ مریخ است و در شرف و وجه و مثلثهٔ خود و حد مشتریست و او مستولیست برین خانه دلیل است برآنکه در اول مرتبه ملک بسعی لشکریان در تصرف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودت همیشه ملک در تصرف اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبار این درجات که از اول عقربست جوزا ست که صاحبش در تحت شعاع نیراعظم مختفی است دلالت کند برآنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد سلطان عقلش ظهور کند - و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید - و چون اکثر این خانه از برج قوس است و صاحب هم در دوم طالع مولود درستدار و حقگذار پدر باشد - و از ملک پدر روزیمند گردد * احکام خانهٔ پنجم چون صاحب اکثر خانهٔ سیوم [که تعلق بمحبان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مریخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان - و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثهٔ خود و کدخدا ست و مشتری که در وجه و مثلثهٔ خود است و شریک با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندان مولود سعادت پذیر و معین دولت گردند - و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند - و نسر طایر که بر مزاج مریخ است و مشتری و منقار الدجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قوی بر فراوانی صید مسرت و سعادت است * احکام خانهٔ ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحت عنصر و اعتدال مزاج - و اگر اندک عارضهٔ پیرامون مزاج تدمی گردد بے شایبهٔ امتداد بصحت کامل انجامد - و چون مستولی برین خانه مریخ است بشرکت زحل و هردو درشرف اند خدمتگاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند * احکام خانهٔ هفتم چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل و در شرف است صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان سراپردهٔ ازدواج از خاندان فرمانروایان هند باشند - و چون زحل در بیت دوم است دلیل باشد برآنکه این مستیان شادروان عفت از حکم مالگذار و خزانه معمورساز او باشند - و چون سهم الالفة والمحبة درین خانه است دلالت بر مزید التذاذ در الفت و مودت کند خصوص که سهم الالفة در حوتست که خانهٔ مشتری و شرف زهره است * احکام خانهٔ هشتم چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری در دوم است در حد و مثلثهٔ خود - و سهم الشرف درین خانه است - و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مریخ که در شرف است دلیل است بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن *

احکام خانهٔ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مرّیخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود محمود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که درپیش آید متضمن تسخیر ولایتی باشد * احکام خانهٔ دهم چون مرکز این خانه از ثور است که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامّه و ریاست عامّه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانهٔ شرف قمراست - و قمر ناظر باو و بطالع با نظر تمام دوستی - و چون سهم السّعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملّت باشد - و چون سهم العقل والنّطق درین خانه است دلیلست برآنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان باشد - و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد احکام خانهٔ یازدهم چون مرکز این خانه از جوزا ست و صاحبش در دوم که بیت المالست دلالت کند برآنکه امّیدهای او بتدبیرات که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست برآنکه اورا دوستان یکدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند رسند - و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست برآنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید * احکام خانهٔ دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بروجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود - و بودن ذنب درآنخانه در درجهٔ اوّل مقوّی اینمعنی است - و چون سهم العلم والحلم درین خانه است دلیلست برآنکه صاحب طالع باوجود علم براحوال کوته‌اندیشان تیره‌رای در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ‌حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد * ایزد تعالی آن خدیو اقبال‌را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خلاصهٔ امور جهانداری و ملک‌آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است] بحمدالله والمنّه در مجموعهٔ اخلاق مهذّب این مؤدّب دبستان کبریای احدیّت بر وجه اَتم و نهج کمال مشاهد و معاین است - و از اصل فطرت و مبدأ طینت باین عطیّهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بی تکلّف و تصلّف ملکهٔ آن ذات سماوی برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری و ساریست * شعر *

همیشه تا که برافلاک انجمند پدید * همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون * مباد جز برضای تو جنبش اجرام

اینست انموذجی از احکام زایچهای طالع اقبال مطالع - و اگر معطیّات کواکب و سعادات نظرات و خواص بیوت و غیر آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهم رسد و صحایف ساخته گردد * شعر *

نمودند ز شمار دقایق شرفش * مهندسان رصدبند را بعجز تخمین

صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

دروقت تحریر این گرامی صحیفه که محل استکشاف احوال سعادت‌قرین بود زایچهٔ بخط افادت و افاضت‌پناه تحریرعهد مولانا الیاس اردبیلی [که در علوم ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینان بارگاه قبول حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بود] بنظر در آمد - آن زایچه نیز بعینه منقول گشت . مجرّد از بیان آثار بیوت و احکام - چه بجهت اعتبار مستخرج و چه باعتبار آنکه این زایچه برخلاف زایچهای دیگر مبتنی بر زیج ایلخانیست *

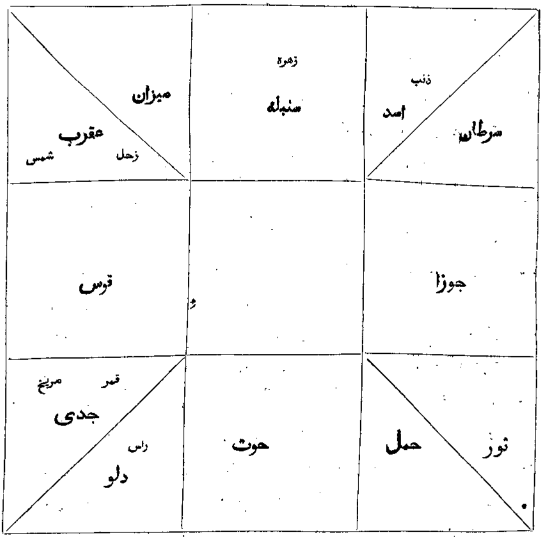

(۲) اسمای بروج مطابق نسخهٔ [د ز] و نامهای کواکب موافق همین نسخهٔ [ز] و در باقی مفقود .

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهی از دانش‌منشان روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میان اخترشناسان هندوستان و فلک پیمایان یونان واقعست که یکی طالع آنحضرت را اسد میگوید - و دیگری سنبله قرار میدهد - بنابر آنست که حکما را در حرکت فلک البروج اختلافست - جمهور حکمای متقدمین و ارسطو بر آنند که فلک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - امّا تعین مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکت او در صد سال یک درجه‌است - و درسی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثر حکما برآنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست‌وپنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفهٔ از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامی دوره دربیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلاف اسباب و آلات رصدی و تفاوت در غموض و وقت انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدمین بحرکت ثوابت از جهت کمال بطوٌ مستشعر نشده‌اند - و بسبب آنکه مدت عمر وفا نکرده زمانی که مقدار حرکات ثوابت را احساس توان‌نمود نیافته اند - پس در وقت تعیین بروج صورت اسد که از اجتماع چند کواکب ثابت متوهم میشود محاذی و مقابل جزوی از فلک الافلاک بود که الآن بحرکت فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضعی که صورت سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضع میزان و میزان در مکان عقرب تا آخر بروج - پس حساب منجمان‌هند بر وفق رصد حکمای متقدمین‌است که مبتنی است بر عدم حرکت ثوابت - و حساب رصد جدید بر اعتبار حرکت فلک البروج که مستلزم انتقال صورت اسداست بموضع سنبله - و مقدار مابه‌التفاوت درمیان این دو حساب هفده درجه است که هر برجی هفده درجه از مکان خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصدی که حکمای هند بسته‌اند تا رصد جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولی‌که درهرهفتادسالی یک درجه قطع‌کند - چنانچه اکثر حکما برآنند بضرب هفتاد درهفده - وبقول بطلمیوس [که در صد سال قطع یکدرجه باشد] فاصله درمیان رصدین یکهزار و هفتصد سال بود - باریک‌بینان حقایق معانی و دقایق‌شناسان رموز آسمانی ازین مواقع خلاف و موارد اختلاف در وادی حیرت می افتند - و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی بقوانین یونانی و ضوابط فارسی استنباط طالع همایون حضرت شاهنشاهی نموده اسد قرار

دانند [چنانچه نموده آمد] بوضوح می‌پیوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بروجود الحاق قایل نباشند چنانچه در دفتر (۲) دوم مشروحست - بلکه حکمت الٰهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم خلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشهٔ بالغ‌نظران خورده‌دان باریک‌بین مخفی ماند - و هم از چشم بداندیشان کورباطن مستور و محتجب باشد - و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت‌نشینان نکته‌دانی و ثانی اسکندر یونانی بودند] باوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده سرّے ازین امر شگرف بر نیاورده اند - و باوجود اتّفاق (۳) قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست‌اندیشه [که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بمقتضای غیرت الٰهی حقیقت زایچهٔ مقدّسه در نقاب احتجاب مانده - و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته - وبالجمله هر یکے از زایچهای طالع را [که انموذجے در هر کدام گفته آمد] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خدادانی و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا ثانی نتواند بود - اگرچه زایچها باهم اختلافے دارند - امّا در دولت‌آرائی ظاهر و باطن متّفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنیت مینمایند - و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چون زایچهٔ طالع سعادت‌مطالع را درپیش نظر داشته تامّل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند - و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند - آرے صدرنشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی‌گیران خوان معرفت سرمدی [که از حلاوت وجدان و عرفان الٰهی لذّت‌پذیر باشند] چرا بشکر دریافت این لذّات بیخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الٰهی است - و حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی را ازکمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آتیه و کمالات و سعادات مستقبلهٔ ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک میتافت - و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیّه از مرآت زایچهٔ بدیعه معاینه میشد - و بارها بمستعدّان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیّر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضے امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه برتیزبینان جداول احکام بوضوح

---

(۲) نسخه [ز] آخرین دفتر - (۳) نسخهٔ [ج ح] ایقان و [ز] اتقان -

مي پيوندد - و چون اين دو سعادت‌نامهٔ گرامي مقابله نموده عطيّاتِ كواكب و سعاداتِ علويّات را بميزانِ تامّل برسنجند دريابند كه زايچهٔ صاحبقراني چه خبر ميدهد - و اين زايچهاى قدسيّه از چه آگاه ميسازند - سبحان‌الله باوجودِ تباعدِ مستخرجين از روى زمان و مكان و حال و تخالفِ ضوابطِ هريكے از صحايفِ طالعِ فرخنده‌مطالع (كه‌صورتِ‌گذارش يافت) توافق دارند كه اين مواود بپايهٔ اعلى مراتبِ كونى و الٰهى رسد و ذاتِ مقدّسِ او مجموعهٔ مكارمِ صورى و معنوى گردد و از اقسامِ كمالات و ملكاتِ قدسي و كامروائيِ صورت و معنى - و سلطنتِ ظاهر و باطن - و انواعِ حالاتِ جهانبانى - و درجاتِ فرمانروائى - و مدارجِ علياى حق‌پرستي و خداشناسي - و درويش‌پرسى و غريب‌نوازى - و درازئ عمر و صحّتِ بدن - و اعتدالِ مزاج - و ممدوحِ عوام و خواص بودن - و مشكورِ صغير و كبير شدن - و كمالِ آگاهى و خبردارى از احوالِ عالم - و ضبطِ ممالك و حفظِ مسالك - و سايرِ امورِ ملك‌رانى و جهاندارى - و از غرايب آنكه جملگى اين حالات كه رموزدانانِ تنجيم بفكر و تامّل بآن پي برده اند ساده‌لوحانِ نقوشِ ستاره‌شناسى از فروغِ دوربينيِ خود از صفحهٔ پيشانيِ احوالِ آن حضرت ميخوانند - امّا قوتِ ناطقه از اداى بيانِ مراتب بعجز و قصور اعتراف مينمايد ❋ شعر ❋

اى صفاتِ تو زبانها را بيان انداخته ❋ عزّتِ ذاتت يقين را در گمان انداخته

تصوير اسامىِ گرامى دايهاي سعادت‌پيراي و قوابلِ روحانى‌قوالب حضرت شاهنشاهى

همان زمان كه آسمان بفرِّ ولادتِ عاليش برزمين حسد برد - و زمين بمقدمِ گراميش بر آسمان فخر جست روزِ آفرينش نورانى شد - پايهٔ دانش و بينش بلند گشت - و بدستِ سايه‌پروردانِ سعادت‌پرتو و نسرين‌بدنانِ پاكدامن عنصرِ قدسى و گوهرِ قدّوسيِ آنحضرت كه بسرچشمهٔ نورِ الٰهى و درياى معرفتِ ازلى شست‌وشو يافته بود و انوارِ قبول و اقبال بروجودِ پاكش تافته برسمِ عادت (كه‌شيوهٔ متصدّيانِ تربيتِ تركيبِ ظاهرِ عنصريست) اغتسال و اصطفا يافت - دايهاى معتدل‌مزاج روح‌امتزاج بقماطِ سعادت‌ارتباط (كه از پردهاى ديدهٔ پاكان پاكتر بود) پيچيده آن پيكرِ ربّانى و هيكلِ آسمانى را بحسنِ ادب و كمالِ احترام بركنار و كتفِ قدسي‌سيرتانِ پاكذيل نهادند - و پستانِ مهربانى بنوشين لبش داده بشيرهٔ جان‌پرور شيرين‌كام ساختند ❋ شعر ❋

شيـــر ز بهرِ لبش انگيختـــند ❋ شير و شكـــر را بهم آميختنـــد

شيـــر نه از دايهٔ اميّـــد خورد ❋ كآب ز سرچشمهٔ خورشيد خورد

چون از نقارهٔ دودمانِ سعادت شمس‌الدّين محمّدِ غزنوى درقنّوج خدمتى شايسته بتقديم رسيده‌بود

حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی در قرب ایام طلوع این نیّر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت‌منش عصمت‌سرشت ازکه امروز به جیجی انگه بلندخطابست بسعادت خدمت دایگی آن نوباوهٔ بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدستهٔ مرابستان عظمت و جلال معجر افتخار و طیلسان امتیاز پوشد - بنابرآن حضرت مریم‌مکانی قدسی ارکانی آن مایه‌ساز آسمانی را طلب داشته آن مولود فیض‌ورود را در ساعت مسعود بکنار امید او درآوردند - و چون هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اوّل او شیر داد - و تحقیق آنست که اوّل بشیر والدهٔ ماجدهٔ قدسیّه میل فرمودند - پس ازان مخبرها انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دریافت این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی باین دولت بلند عزّت یافت - ازان پس حکیمه باین عطیّهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی - ر از گذشت او بیبی‌روپا گردآوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادر سعادت‌یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و درآخر آن عفت‌قباب پیچه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد - و جمعی دیگر از عفت‌قبابان بخقور بشرافت این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات ودیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدّس بمدارج متنوّعه رسیده شناسای اطوار گوناگون تجلّیات الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست - نه ازان باب که بتربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته - چه حالت معنوی این‌گروه بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندی رتبت قدسی‌منزلت این برگزیده در چه مرتبه *

و ازغرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اوّل چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسّم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرّسان زیرک‌طبع تبسّم را فاتحهٔ تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدّمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکر خیال (که نجّاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ‌گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن آویخته) آن گوهر یکتای نُه صدف را بخوبترین وضعی آرام

داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انس و آرام نام خجسته‌آغاز شایسته‌فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند - عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس [که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگان دائرهٔ کون و مکان اند] کامروا شده بر عالم و عالمیان منّت نهادند - و بآن جگرگوشهٔ آسمان باین تهنیت بلندآوازه گشتند * شعر *

کای شرف عقل مسلّم ترا * دور شهنشاهی عالم ترا
روی زمین همچوتو باغ نداشت * طاق فلک چونتو چراغی نداشت
قلزم ابداع بسی موج داد * تا گهری چونتو بساحل نهاد
خامهٔ تقدیر بسی نقش بست * تا ز قضا همچوتو نقشی نشست
نسخهٔ کون آیت تلمیح تست * جلد فلک دفتر تشریح تست

چون چشم جهان‌بین و دیدهٔ سعادت‌قرین حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت‌نشان شرف ارمال یافت که در حضانت(۲) حضرت مریم‌مکانی متوجّه سرادق عزّت و مخیّم اقبال شوند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و شمس‌الدّین محمّد غزنوی را فرستادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند - لاجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم‌مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تخت‌روان روان شدند * شعر *

عهد گهواره ناگذشته هنوز * تخت والاش کرده تخت‌نشین
چشم نگشوده و بدیدهٔ دل * دیده در انتظام دنیا و دین
دست نگشاده و دلش خواهان * که جهانرا کند بزیر نگین
ناشکفته گلش یکی ز هزار * عالم از باغ دولتش گلچین

چون تخت‌روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الٰهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهانمطاع شد - که اعیان سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجّه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند - قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند - و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند * شعر *

---

(۲) نسخه [ج] که حضانت -

میرسد موکب و شاه دو جهان در دنبالش * میرود قافلهٔ شوق باستقبالش

و در آخر شعبان که روز نزول اجلال بود و یکمنزل از معسکر اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزند سعادت پیوند صاحب طالع قویست - و سعادت دارین در ذات او مطوی - که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستان وجود جمعیتی دیگر معاینه میگردد - و مسرتی تازه مشاهده می‌افتد - از صفای باطن و نور فراست حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی ادراک دقایق رموز الٰهی و دریافت حقایق کنوز آسمانی چه عجب - و از کمال ظهور آثار حضرت شاهنشاهی ظل‌الٰهی که نسخهٔ دیباجهای بدایع عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالات بنی‌آدم است انجلای انوار را چه غرابت - و در ساعتی که سعادت قران سعدین و میمنت اقتران نیرین داشت بدولت واقبال بسرادقات عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضور موردالنور مستسعد گشتند - و در سایهٔ همای دولت ابدی آرامگاه گرفتند - و تارک مبارک حضرت شاهنشاهی بمساس پای سریرفرسای حضرت جهانبانی بعنایت برخورداری و وصول بکمال پیری سعادت‌پذیر شد - و از کمال عطوفت و فرط عاطفت در بر گرفته بر پیشانی نورانی آنحضرت که لوح سعادت دوجهانی و دیباجهٔ دولت جاودانیست بوسه دادند * ع *

* گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند *

بعد از مشاهدهٔ این نور اقدس زبان الهامی را بادای شکرگذاری حضرت باری عز شانه و جل برهانه مقرون ساختند - و فرق فرقدسای را بسجدات نیازمندی بر درگاه بےنیاز فرود آوردند * شعر *

نه تنها سجدهٔ سر دمبدم بود * که هرمو بر تنش درسجده خم بود

حافظان عنایت الٰهی و خازنان سعادت نامتناهی آن ودیعت ازلی و امانت ابدی را در کنف عاطفت پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنم گشتند * شعر *

اینست امانت الٰهی * زین گنج بخواه هرچه خواهی
اینست که در دلش نهادند * ماهیت کنه حق کماهی
اینست که کعبهٔ درش را * گیسـرند شهان بقبلـهگاهی
اینست که پای دولت اوست * رونق‌ده تخت پادشـاهی

صحیفه‌خوانان هیأت بشری بچشم تعمق و تفکر نظاره کردند - وقیافه‌شناسان هیکل انسانی بنظر تأمل و تدبر مطالعه نمودند - * قطعه *

چه دیدند دیدند نقشی که هرگز * ندیدند در جدول آفـرینش
ز حیرت نگفتند چیزے و گفتند * زهے نوردانش زهے چشم‌بینش

انوار پادشاهی از ناصیهٔ غرّایش لامع - ارقام ظلّ اللّهی از خطوط دست والایش ساطع - شواهد عقل از ترکیب وجودش ظاهر - دلایل خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر - براهین عدالت از اعتدال مزاجش پیدا - مواطع کرامت از جوهر ذاتش هویدا - رقوم صاحبقرانی از جدول احسن تقویمش روشن - علوم غیب‌دانی از بیاض نورنهادش مبرهن - رموز دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوار دوراندیشی از نگاه بلندش لایح *

ذکر بعضی از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت‌پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهت ولادت اشرف نکته‌پردازان نظم و نثر تواریخ مناسب یافتند - و قصاید تهنیت گفتند - و همه بعرض قبول مجلس‌نشینان بارگاه حضرت جهانبانی که عیارگاه جواهر انسانی بود رسانیده کامیاب جایزهای گرامی گشتند - ازانجمله این تاریخ را مولانا نورالدّین ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود * رباعی *

چون کلک‌قضانشان تقدیرنوشت * آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شهنشـاه جهان * تاریخ - شهنشه جهانگیر - نوشت
سنه ۹۴۹ ه

و این تاریخ نیز از غرایب اتفاقاتست که یکی از فضلای عصر یافته بود * شعر *

للّه الحمـد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد * شب (۲) یکشنبه و پنج رجب - است

شکرگذاری مؤلّف این شگرفنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگام طلوع این نیّر اقبال اگر چه راقم این شگرفنامه در نهانخانهٔ عدم بے مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبار حسرت بود - امّا شکر این موهبت عظمی چگونه گذارد که زمان ظهور این بزرگ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشم التفات و تربیت است - و صد شکر دیگر آنکه پیشتر ازانکه زایچهٔ قدسی بنظر درآید و بدقایق شرایف و بدایع جلایل ارقام آن اطّلاع یابد کمال ایزدشناسی و ملک‌آرائی که از پایهٔ شناخت منجّم فراتراست دریافته پرستار

---

(۲) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزونست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - اما آنکه ولو را نخوانند چنانکه در نسخهٔ [اج] واقعست *

قدرت ایزدی بود - و لله الحمد ثمّ لله الحمد که مثل امام الکلام حسّان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حسرت صاحب وقت [که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد] نیست - چنانچه نگاشتهٔ قلم حقایق رقم اوست * رباعی *

گویند که هر هزار سال از عالم * آید بوجود اهل وفائی محرم
آمد زین پیش و یا نزاده ز عدم * آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

و بطرزے دیگر میگوید * رباعی *

هریک چند از خسان جهان سیر آید * روشن جانے ز آسمـــان زیر آید
خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی * بر ره منشین که کاروان دیر آید

و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سُبُل گشته از دولت توجّه و التفات عالی مزاج زمانهٔ عشوه‌ده دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیهٔ اسباب بود فراهم آورده در نشأهٔ تعلّق جز تحصیل خوشنودی او که عین رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیود تعلّقات و تقیّدات دنیوی آزاد ساخته نه در حسرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرح احوال خود را از استسعاد ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوج عزّت و ارجمندی بغرنهٔ معرفت در محلّ خود رقمزدهٔ کلک عرض خواهد گردانید *

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی [که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توأمانند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه‌نشان آمده اند - و بدانش خداداد و بینش حق‌بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان طنطنهٔ نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال الدین محمّد اکبر پادشاه بن نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه بن ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورگان بن امیر[۲] طراغای بن امیر برکل[۳]

---

(۲) در تاریخ تیموری عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن توکل ابن بلگر - و در حاشیهٔ صفحهٔ سیزدهم حصهٔ اول منتخب اللباب خافی خان چنین نوشته که - تیمور بن تراغای بن برکل بن ایلنکر - و توکل و ایلنگیر تصحیف - و سوغوجیچن اختلاف بسیار دارد - و قاچولی را بعضے قاچولی نوشته اند .

بن القَکیر بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن سوقوجیچن بن ایردمچی (۲) برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قایدوخان بن دوتمنین خان بن بوقاقاآن بن بوزنجر قاآن بن آلنقوا بنتِ جوینه بهادر بن یُلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسلِ قیان بن ایلخان بن تنگیزخان بن منکلی خان بن یُلدوز خان بن آی‌خان بن کُن‌خان بن اغورخان بن قراخان بن مغل‌خان بن النجه خان بن گیوک خان بن دیب‌باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اَخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السّلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جدّ بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست احوالِ سعادت‌مآلِ این عالی‌نژادان در صحفِ صدورِ گذارندگانِ سخن مضبوط و مسطور و برالسنهٔ مستحفظانِ ارقامِ دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی‌خواجه تا ایلخان که احوالِ دو هزار ساله بطریقِ تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهدشد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و اربابِ تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلکِ اجمال خواهد گشت *

نزدِ خردمندانِ دوربین [که با دلِ انصاف‌گزین و دانشِ خداداد تتبّعِ اخبارِ گذشتها نموده بلکه شناسایی سخنانِ راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانتِ خود ساخته تکاپوی در سنجیدگیِ کردارِ درست مینمایند] پوشیده نیست که انچه بر صفحاتِ مسامع والواحِ اخبار رقمِ اشتهار دارد [که آغازِ آدمیانرا هفت‌هزار سال میگویند] اصلی که شایستگیِ قبولِ عقول و افکارِ دانایان [که تماشائیانِ بهار و خزانِ این چار چمن و پرده‌شناسانِ (۳) زیر و بمِ این هفت‌انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثالِ این امور عقلِ درست‌اندیشِ دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند - و گاه از احتیاط [که موقفِ اطمینان و محلِّ ادراک است] در ردّ و قبولِ آن توقّف مینماید - بدستیاریِ فروغِ جهان‌افروزِ خرد و مددکاریِ نقلهای معتبر و خبرهای معتمدِ روزگار مثلِ کتبِ قدیمهٔ هندی و خطائی و غیرِآن [که از جولانِ حوادث مصون مانده و بنای قواعدِ نجوم و احکامِ ارصاد و غیرِ آن برآنست - و شواهدِ صدق و سداد از نتایجِ آن پیدا] و از ضبطِ تواریخِ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثارِ ملاحق (۴) انکارِ این طبقهٔ مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائی و این مظاهرِ اسمای صفاتی را مبدائی پدید نیست - یا بمعنیِ قدم چنانکه اکثری حکمای متقدّمین

---

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - وتحقیق اینها بعد ازین درتحت هریکي از اسما می‌آید * - (۳) نسخه [ط] نظارگیان حاشیهٔ این هفت‌انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق *

برآنند - یا بمعنی کمالِ طولِ امتداد که پهلو بقدم میزنند - گروهِ سیورها (که بریاضت و تجرّد و حکمت در کلِّ ممالکِ هندوستان امتیاز دارند) زمانهرا که بزبانِ هندی کال گویند بردو قسم منقسم ساخته‌اند - یکی او سر پلی یعنی زمانے که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوم اوت سرپنی یعنی برعکس اوّل - و هرکدام ازین دوقسم را بشش حصّه جدا ساخته اند - و هر حصّه را آره می نامند - و هریک ازین آرهارا نامی مخصوص نهاده‌اند بمناسبتِ خواصِ آن زمانه - چنانچه آرهٔ قسمِ اول را سکهمان سکهمان بتکرارِ این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرّت بر مسرّت و فرح بر فرح می‌آرد - و امتدادِ این زمانِ فرحت‌بخش چهار کوراکور ساگراست - و نامِ آرهٔ دوّم سکهمانست یعنی زمانِ خوشحالی و فارغبالی - و مدّتِ او سه کوراکور ساگر است - و نامِ آرهٔ سیّوم به سکهم دکهمان (۲) اشتهار دارد - یعنی در موسمِ خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدارِ امتدادِ این آره دو کوراکور ساگراست - و آرهٔ چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است - یعنی در اوقاتِ اندوه و غم خرّمی و بیغمی روی دهد - و درازیِ این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آرهٔ پنجم دکهمانست برخلافِ آرهٔ دوّم که سکهمان بوده - طولِ مدّت این آره بیست و یکهزار سال است - و آرهٔ ششم دکهمان دکهمانست برخلافِ آرهٔ اول - و مدّتِ او نیز بیست و یکهزار سالست - و اسامیِ آرهای قسمِ دوّم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اوّلِ قسمِ دوّم در نام و مدّت متّحد است بآرهٔ ششمِ قسمِ اول - و آرهٔ دوّمِ قسمِ دوّم نیز متّحداست بآرهٔ پنجمِ قسمِ اوّل - و سیّومِ دوّم بچهارمِ اوّل مطابق است - و چهارمِ دوّم بسیّومِ اوّل موافق است - و پنجمِ دوّم عینِ دوّمِ اوّلست - و ششمِ دوّم عینِ اوّلِ اوّلست - و الحال بزعمِ ایشان از آرهٔ پنجمِ قسمِ اوّل دوهزار و کسرے سپری شده است - پوشیده نماند که محاسبانِ هندوستان صدهزار را یک لک خوانند - و ده لک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کرور نامند - و صدکرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک بکهرب گویند (۳) - و ده بکهرب را مهاسروج و پدم میخوانند - و ده پدم سنکه باشد - و ده سنکه را سمدر گویند - و کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعمِ ایشان آنست که در زمانِ پیش در یک جای مخصوص از هر شکمی یک پسر و یک دختر بوجود می آمد - چنانچه درمیانِ عوامِ ما هم اشتهار دارد - و گمانِ این گروه آنست که از موی سرِ اینها [که بجگلی موسوم اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

---

(۲) در گلستان سخن - سکهمان دکهمان ۰ (۳) همگی این اسامي اعداد در جلد دوم آئین اکبري بحروف و حرکات بضبط آورده - اما بکهرب در صفحهٔ (۱۰۴) ازان بیا و در صفحهٔ (۵۱) ازان بنون منضبط است - و در بیشتر نسخ اکبر نامه بیا و در نسخهٔ [ا] بنون و در [ز] بمیم -

خردانِ دیارِ دهلی مطبراست - و میگویند که موی طفلِ جگلی هفت روزه که بغایت باریکست تجزیه بمثابهٔ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنسِ اجزای موی مذکور چاهے را که طول و عرض و عمقِ آن چهار کروه باشد پر ساخت - و بعد از گذشتنِ صدهزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه برآورد - تا زمانے که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروشِ مذکور خالی شود پلوپم گویند - و هرگاه ده سمدر [که شرحِ آن گفتهشد] از پلوپم گذرد یک ساگر شود - و کمیّتِ ادوارِ مذکور باعتقادِ این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزونست - و گمانِ این جماعت آنست که بجهتِ انتظامِ عالمِ صورت و معنی در هر شش آره بیست‌وچهار آدمِ گرامی از دارالملکِ کمون بعالمِ ظهور می‌آیند - و سهری میشوند که نامِ اوّل آدناتهه‌است و رگهوناتهه هم میگویند - و روائیِ دستور العملِ این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگراست - و نامِ آخرین مهادیو است - و مدّتِ رواجِ احکامِ او بیست‌هزارسال‌است‌که امروز دو هزار سال‌ازو گذشته‌است - و اعتقادِ این جماعه آنست‌که چندین بار این بیست و چهار کس از کتمِ عدم بوجود آمده‌اند - و چندین بار خواهندآمد - و براهمهٔ هندوستان [که جمهورِ اهلِ هند تابعِ اقوال و اعمالِ ایشانند] برآنند که مدارِ گردشِ روزگارِ بوقلمون بر چهار دوراست - دورِ اوّل را [که مدّتِ او هفده لک و بیست و هشت هزار سالِ متعارفست] ست‌جگ گویند - درین دور اوضاعِ جهانیان فرداً فرداً بر صلاحست . وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعارِ خود ساخته در مرضیّاتِ الٰهی سلوک مینمایند - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این دور یک لک سال‌است - و دورِ دوّم که مسمّیٰ به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سالِ عرفیست - درین زمانه سه حصّه از چهار حصّه اوضاعِ آدمیان بمقتضای رضای الٰهیست - و عمرِ طبیعیِ مردمان درین دور ده هزار سالست - و دورِ سیّوم که بنامِ دواپر اشتهار دارد امتدادِ آن هشت‌لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام دو حصّه روشِ جهانیان راست‌گفتاری و درست‌کرداریست - و عمرِ طبیعیِ آدمیانِ این زمان هزار سالست - و دورِ چهارم که به کل‌جگ شهرت دارد مدّتِ آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصّه از چهار حصّه اطوارِ جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمرِ طبیعیِ مردمِ این روزگار صدسالست - و این گروه جزم دارند که هریکےچندے حضرتِ هستی‌بخشِ جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرّدنهادے و دانش‌نژادے را از مکمنِ ستر و خفا بموطنِ بروز و جلا میدارد - و از ساختِ غیب و عدم بجلوه‌گاهِ شهادت بوجود می‌آرد - و اورا وسیلهٔ آفرینشِ عالم میسازد - و این بزرگ را برهما نام‌باشد - و اعتقادِ ایشان‌آنست‌که‌این برهما صدسال‌عمر دارد که هرسالے ازان سیصد و شصت روز است - و هر روزے مشتمل بر هزار و چهار دورِ مذکور - و هر شبے بدستورِ روز متضمنِ

هزار ادوار مسطور است - و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده‌اند علم بشری احاطهٔ آن نمیکند -
و میگویند که انچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده‌است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمر
این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته‌است - و راقم این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را
خود بترجمانی مردم دانشور راست‌گوی نکوکار هند از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته - و انچه در
تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدّین حمویه (که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند)
در شرح روزهای الٰهی و روزهای ربّانی منقولست ازین عالمست - چه هر روز ربّانی متقضّن
هزارسالست - و هر روز الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلّف نفایس الفنون آورده که در تاریخ
خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم
هجریست هشت صد و شصت و سه هورون و نه هزار و هشتصد سالست - و هورون پیش ایشان ده هزار
سالست - و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت‌آباد قدرت الٰهی دور نیست که صورت
صحّت داشته‌باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امام جعفرصادق علیه[۲]السّلام منقولست
که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده اند - و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست
که بعد هفتهٔ ربّانی [که هفت هزارسال باشد و مدّت دور سلطنت سیّارات سبعه‌است] نسلی یکی
منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال
برکت‌اشتمال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکتفا بکتب و تواریخ مبسوط
نکرده درین شکرفنامه درآرم - تا باعث مزید آگاهی شود - و این فروغ شناسائی را از متممات
احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوهٔ راقم‌است گذارش کنم *

ذکر احوال آدم[۳] علیه السّلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزارسال و کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربّانی بی رابطهٔ
صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکّبی معتدل پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیّت جسم روح
از مبدأ فیّاض فایض گشت - و ملقّب بانسان و موسوم بآدم شد - در زمانی که اوّل درجهٔ جدی
بر افق شرقی منطبق بود - و زحل درانجا - و مشتری در حوت - و مرّیخ در حمل - و قمر در اسد -
و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضی گفته‌اند که درآن هنگام جمیع کواکب در
درجات شرف بوده‌اند - و ظاهر[۴] این کلام بضابطهٔ اهل هیأت و نجوم درست نباشد - چرا که در عطارد

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لهجهٔ عبرانی - آدام - و در ترکی آدَم * (۴) نسخه
[د ه] ظاهرا این *

مشکل میشود - چه شرف نیّراعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله‌است - و عطارد از نیّر اعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حین شرف نیّراعظم شرف او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگام شرف عطارد شرف نیّراعظم واقع نشود - و همانا که نظر این گوینده برآن مقرر منجّمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوندد حال او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبت اتّصال داشته باشد - و او درازبالای گندم‌گون مجعّدموی زیباروی بود - و در درازی قامت این ابوالآبا اختلاف کرده‌اند - بیشترے برآنند که شصت گز بوده - و ایزد تعالی از ضلع ایسر او حوّا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست امّا مرد معامله‌فهم مزاج‌روزگاردانسته کارآزموده نظربرعادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدرے می‌ایستد - منقولست که در زمان انتقال او چهل‌هزار فرزند و فرزندزاده‌ها بهم رسیده بود - و فرزندان بیواسطهٔ او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولے نوزده دختر - و شیث از همه بزرگتر بود - بعضے گفته‌اند اورا در تعفّینات[۲] و غیرآن از علوم غریبه تصانیف‌است چنانچه علّامه شهرزوری در تاریخ‌الحکما نقل میکند - گویند وفات او در هندوستان افتاده - و بر کوه سراندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت - و اکنون بقدمگاه آدم مشهوراست - بیست و یک روز بیمار بود - و حوّا بعد ازو بیکسال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد - شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوار آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوه ابوقبیس و بروایتے در بیت‌المقدّس و بقولے در نجف کوفه دفن‌کردند *

شیث علیه السّلام

اشرف فرزندان بیواسطهٔ آدم است - بعد از سانحهٔ هابیل سعادت ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوّا حامله گشتے پسرے و دخترے آوردے - مگر شیث که اورا تنها زاد - و اقلیمیا[۳] خواهر قابیل در عقد ازدواج او درآمد - چون عمر آدم بهزار سال رسید اورا ولیعهد خود ساخت - وهمگنانرا بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود - بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی بر رای

---

(۲) نسخه [ا] تفضیات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعفینات و [ه] تغفیات و [و] تغفضات و [ح] تعقبات * (۳) در برهان اقلیما بروزن مهسیما هم آمده -

رزین او استقرار گرفت - همواره در جمعیت ظاهر و معموری باطن همت مصروف میداشت - در طوفان نوح جز اولاد او کسے نماند - و اورا اوریای اول گویند - و اوریا بزبان سریانی معلم باشد - همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت - و بسیارے از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند - و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضے برآنند که او نبیرهٔ آدم‌صمت - پدر او صلحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحت ضیائے ندارد *

انوش

انوش(۲) - در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه‌گاه وجود آمده بود - گروهے از گذارندگان سخن برآنند که مادر او قدسی‌نژادے بود که مثل آدم بے‌پدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجب وصیت مسندآرای خلافت شد - و اول کسےکه درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سریر اقبال داشت - و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت - اورا فرزند بسیار شد *

قینان

قینان(۳) - از جمیع فرزندان انوش روشن‌ضمیر و بیداربخت و فراخ‌حوصله‌تر بود - این بزرگ‌نهاد بعد از رحلت پدر بنابر تمهید وصیت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت - و برشاهراه متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست - ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند - و در عهد او آدمی‌زاد بسیار شد - بکاردانیے خود همه را متفرق ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود - و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضے برآنند که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفهٔ برآنند که قریب صد سال فراهم‌آور پریشانیهای روزگار بود *

مهلائیل

مهلائیل(۴) - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بنهصد سال رسید اورا بجای خود مسندنشین

---

(۲) در برهان انوش بروزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبي لابن هشام یانش * (۳) در عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبي قَیْنَن * (۴) در عبرانی مَهْلَلْئیل بیای مجهول و در سیرة النبی مَهْلِیل *

ساخت - و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود - یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال *

یرد

یرد(۲) - رشیدترین اولاد مهلائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام‌بخش جهان گشت - رودها و جویها او پدید آورد - و نهصد(۳) و شصت و دوسال - و بقول نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این گرامی‌نژادان خانوادهٔ اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند *

اخنوخ

اخنوخ(۴) - که بادریس مشهور است فرزند گرامی یرداست که بعد از گذشتن آدم متولد شد - اگرچه کوچکترین اولاد است امّا بفرهنگ و رای از همه بزرگ(۵) - و به بخت و دانش از همه بیش بود - و بعد از شیث کسی که تجدید نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند امّا بقول اشهر علم اختر‌شناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او درمیان آورد - و او از آغازیمون(۶) مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القاب گرامی او هرمس الهرامسه است - و اوریای مثلث نیز میگویند - و اورا پایهٔ بلند در خداشناسی میسّر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان‌پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینهٔ زهاست(۷) که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخل حجاز میدانند - و این شهرتا زمان هلاکو(۸) خان آبادان بود - و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیّت ویران ساخت - و هرگروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیانرا بروشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافت آنها هدایت نمود * آورده اند که در تعظیم نیّراعظم عطیّه‌بخش عالم (که بیشتری از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا سرمایهٔ دولت صوری و معنوی میدانست - و درهنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جشنی بزرگ ترتیب میداد -

---

(۲) برد بفتح یای تحتانی موافقا للتوراة و لسیرة النبي * (۳) نسخه [ج ز] نهصد و دو - (۴) در سیرة النبي خنوخ و در عبراني خانوخ بواو مجهول و در برهان بر وزن مطبوخ (٥) بجای بزرگتر (٦) نسخه [ج د] غازیمون و [ز] غاریمون * (۷) نسخه [ج] رها * (۸) در ترکی هولاکو بالضم *

و چون کواکب سیّاره که فیض‌پذیرانِ خوانِ انوار اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاهِ خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکرِ بدایعِ آفرینشِ ایزدی بجای می‌آورد - و آن ازمنه را مواقیت و مظاهرِ نعمِ والای حق میدانست - و همگی روزگار او بخدمتِ ارواحِ علویّه و اجرامِ مقدّسه میگذشت * و گنبدهای اهرامِ مصری که بگنبدِ هرمان مشهور است بناکردهٔ اوست - و دران بنای عالی جمیع صنایع و آلاتِ آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیرِ تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است - امّا افضلِ ایشان سه تن اند - اوّل هرمسِ هرامسه که آن ادریس است - و اهلِ فرس برآنند که نبیرهٔ کیومرث است - دوّم هرمسِ بابلی است که بعد از طوفانِ بنای شهرِ بابل از آثار اوست - و فیثاغورس از شاگردانِ او - و بسعیِ این هرمسِ بابلی انچه از علوم در طوفانِ نوح مندرس شده بود از سرِنو رونق گرفت - وطنِ او مدینهٔ کلدانیین بود که اورا مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندے - سیوّم هرمسِ مصری استادِ اسقلیبنوس (۲) - او نیز در جمیعِ علوم خصوصاً در طبّ و کیمیا ید طولی داشت - اکثرِ اوقات بسفر گذرانیدے - و مولدِ هرمس الهرامسه مدینهٔ منیف (که الحال بمنوف (۳) اشتهار دارد) از دیارِ مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینة الحکما گفتندے - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیعِ حکمای منیف و غیرِ آنرا باسکندریّه آورد - از سخنانِ اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقتِ غضب - و بخشش در زمانِ تنگدستی - و عفو در هنگامِ قدرت - و در رفتنِ او ازین سرای غم‌پیرای در تواریخ حکایتی بدیع آورده‌اند که خردمندان در قبولِ آن می ایستند - و بروایتی درآن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقولی چهار صد و پنج ساله - و نزدِ گروهے سیصد و شصت و پنج ساله بود *

متوشلخ

متوشلخ (۴) بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدرِ بزرگوار بزرگِ قوم شد - و خلایق را بیزدان‌پرستی دعوت کرد - چون عمرِ او بصد رسید اورا پسرے آمد - لمک نام کرد - و بعد ازان دویست و نود سالِ دیگر بزیست *

---

(۲) در برهان اسقلینس * و در نسخه [ا ب ج د] اسقلقلینوس * [۳] نسخه [ز] بمناف *

(۴) در عبرانی متوشیلح بیای مجهول و حای حطی و در سیرة النبی متوشلخ *

لمک

لمک در علوّ مرتبت و سموّ منقبت یگانهٔ عهد بود - بعد از پدر مسند سروری بدو ثبات یافت - و مدّت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود - وگروهے اورا لمکان و لامک ولامخ[۲] نیز گویند *

نوح

نوح[۳] بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولّد شد - و او ممهّد رسوم عبادت و مشیّد اساس دادارپرستی گشت - وقضیهٔ دعوت خلایق بر خداپرستی و نافرمانبرداری قوم او و عموم طوفان و غیر آن مشهور است - و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اول طوفانے که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علّامه شهرزوری میگوید آدم در دور اوّل بود بعد از خرابیِ عالم بطوفان اوّل - و طوفان دوّم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - وهم ازین سبب بعد از برآمدن جائے که اینها مقام ساختند سوق‌الثّمانین نام نهادة شد - سیوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود - اگرچه نقل‌پرستان روزگار [که درنقل طوفانے میکنند] آن دو طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد - چه در هندوستان [که کتب چندین هزار ساله موجود است] ازان دو طوفان نیز نشانے پیدا نیست - القصه در اندک فرصتے آن هشتاد تن کشتی‌نشین همه ودیعت حیات سپردند - الّا هفت‌کس نوح - و سه پسرش یافث و سام و حام - وزنان ایشان * نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد - و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضیِ سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاب و ترکستانرا بیافث کرامت کرد * و اکنون بزعم مؤرخان سکّان اصلیِ این مواضع از اولاد ایشانند - و انتساب بنی‌آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمرِاو اقوالِ دیگر هم داستان‌طرازان ایراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجمله بعد از فوت آدم بصد وبیست و شش سال یا در اواخرِعهد آدم متولّد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

---

(۲) نسخه [ز] لانخ ؟ و در برهان لامخ بمیم پدر نوح و پسرلمک و او پیش از لمک وفات یافت و نوح را لمک پرورش داد و بعضے گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در سیرة النبي لامک و در توراة لامخ *

(۳) در عبراني نُوَّح و در عربي نُوْح *

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلایق نشست - و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - *

اما حام را نه پسر بود * هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش[۲] - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند *

و سام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشد - و (۲) کیومرث که پدر ملوک عجم است - و (۳) اسود که مداین و غیره از بنای اوست - واهواز و پهلو پسران اویند - وفارس پسر پهلو است - و (۴) یغنی[۳] که شام و روم پسران اویند - و (۵) بورج که درمیان مورخان ازوجز نامی نمانده - و (۶) لوز که فراعنهٔ مصر از نسل اویند - و (۷) عیلم که عمارت خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسران اویند - وعراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تنبال‌اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جملهٔ احفاد اویند - و (۹) بوذر که آذربیجان وارلن وارمن و فرغان پسران اویند * بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و لوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست *

یافث ارشد اولاد نوح است - سلسلهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهی باو می‌پیوندد - و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد - و اورا ابوالترک گویند[۴] - و بعضی مورخان اورا الونجه خان میگفته‌اند - درهنگامی که یافث از سوق الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود یافت از پدر التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیت اوآوردن باران بود باو داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده‌ام بجهت این مصلحت که ساده‌لوحان پی بآن نبرده از صوابدید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ درمیان ترکان بسیاراست آنرا جده‌تاش گویند - فارسیان سنگ یده خوانند - و عرب حجرالمطر گوید. و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابر عنایت ایزدی درباریدن می‌آمد - و او را بمرور ایام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلی‌بخش کوته‌اندیشان تواندشد و هم مسرت‌افزای خاطر بلندهمتان والافطرت تواندگشت درمیان آورد - ازو یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منسج که اورا منسک گویند - و (۵) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و (۶) خلج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) سدسان -

---

(۲) نسخه [ج] کوشتن و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یغین و [ب ه و ح ط] یقین - [۴] و سام را ابوالعجم و العرب و حام را ابوالهند *

و (١٠) غز - و (١١) یارج - و در بعضی کتب هشت پسر مذکوراست - خلج و صدسان وغز را یاد نکرده اند ٭

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافث بود - ترکان اورا یافث اوغلان[٢] گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرسی داد - و در جائی که ترکان اورا سیلول یا سلدیکای میگفتند و چشمهای آب‌روان سرد خوشگوار و گرم عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهر شد - و در آئین او آن بود که پسررا جز شمشیرے میراث ندهند - و تمام خواهته دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اول ملوک عجم است او اول سلاطین ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود ٭

النجه خان

النجه خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانهٔ زندگی ترک پر شدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود ٭

دیب باقوي

دیب با قوي - بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد ٭

کیوک خان

کیوکخان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد ٭

النجه خان

النجه خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمان دولت او صحبت دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند - چون مدتے بران بگذشت

---

[٢] اوغلن بضم اول و فتح ثالث در لغت ترکی بمعني فرزند ٭

اورا دو پسر بیک شکم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگرے را تاتار - و چون بحدّ کاردانی رسیدند ملک خودرا بدو حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگررا بتاتار - و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعتِ حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایت خود دارائی میکردند - و چون این سلسلهٔ علیّه را بتاتار و شعبِ هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکرِ اورا منطوی ساخته بشرحِ احوالِ مغل و فرزندانِ گرامیِ او میپردازد *

مغل خان

مغلخان - فرمانروائی دانا بود - در ولایت خود آنچنان سلوک فرمود که دلهای رعایا درسلکِ بندگی و رضاجوئیِ او درآمد - و همه در نیکوخدمتیها کوشش میکردند - و شعبِ مغل نه نفر بودند اوّلِ ایشان مغل خان - و آخرِ آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته‌اند - این عدد را در جمیعِ اشیا فرخنده دانسته‌اند - و اورا جهان‌آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترینِ فرزندان بود - و هم در شغلِ جهانداری رشد و امتیازِ تمام داشت - بعد از پدر بزرگ‌منش بر اورنگِ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدودِ دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهتِ یورت ییلاق و قشلاق معیّن ساخت *

اغور خان

اغور خان - فرزندِ گرامیِ قراخانست که در هنگامِ فرمانروائی از خاتونِ بزرگ ولادت یافت - و در نام‌نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه‌گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خردِ انصاف‌گزین بقبولِ آن چندان اقبال نمی‌نماید - و او باتّفاق فرمانروائی خردوست و خداپرستی معدلت‌گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعثِ انتظامِ احوالِ عالمِ گوناگون و موجبِ التیامِ اختلافاتِ روزگارِ رنگارنگ بود در میانِ جهانیان نهاد - و او درمیانِ ملوکِ ترک مثلِ جمشید بود در ملوکِ عجم - بفرهنگِ درست و همّتِ بلند و بختِ ارجمند و شجاعتِ ذاتی ملک ایران و توران و روم و مصر و شام و افرنج و دیگرولایتها را در حیطهٔ تصرّف درآورد - و اکثرِ اهلِ عالم در سایهٔ عاطفتِ او در آمدند - و ترکانرا بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزد مردم است - مثل ایغور و قنقلی و قبچاق و قارلیغ و خلج و غیرِآن - و او را شش پسر شد - کُن - آی - یولدوز - کوک - طاق - تنگیز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - وسهٔ دگررا یاجوق - وفرزندزادهای او به بیست و چهار

شعبه منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسل این بزرگان‌اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده‌است چون اولاد ایشان بایران در آمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیك شد - و چون تاجیك نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی برآنند که ترکمان قومی علیحده‌اند و بترکان نسبت قرابت ندارند - و منقول‌است که اغورخان بعد ازانکه تسخیر عالم نموده بیورت اصلی خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص‌اندیش و سایر ملازمانرا بنوازشهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیّتهای ارجمند که برثبات دولت رهنمون باشد فرمود - و مقـــرّر ساخت که دست راست که ترکمان برانغار گویند و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرّر باشد - و دست چپ که جورنغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یك نیمه بدست راست تعلّق دارد - و یک نیمه بدست چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد *

کُن خان

کن‌خان - بموجب وصیّت بجای پدر به نشست - و در فرمانده‌هی و جهانداری باخرد دوربینی خود تدبیرات صایبهٔ ارقیل (۲) خواجه که وزیر اغورخان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزادها (که بیست و چهار کس بودند چه هر یکی ازین شش برادر را چهار فرزند شده بود) آنچنان سلوک نمودکه هرکدام اندازه و حالت خود دانسته در گیرودار سلطنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خانرا ولیعهد خود ساخت و درگذشت *

آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده *

یلدوزخان

یلدوزخان - پسر مهین و جانشین او بود - در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت *

---

(۲) درهر نه نسخه - قیل‌خواجه - و در ظفرنامهٔ یزدی ارقیل‌خواجه - و این شعر نیز آورده • شعر •

از ارقیل چون کُن شنید این سخن * پسندید گفتار مرد کهن

منکلی خان

منگلی خان - پسر دوستدار او بود - بعدازو برسریر فرمانده‌ی نشست - و بنظر عنایت یزدان و عقایش ایزد شناسان امتیاز یافت *

تنگیزخان

تنگیزخان - بعد از رحلت پدرگرامی متصدّی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت *

ایلخان

ایلخان - فرزند گرامی اوست - پدر در هنگام پیری و ناتوانی سر انجام مهام جهانبانی باو ارزانی داشت و خود بعذرخواهی ایّام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست *

قیان

قیان - فرزند دلنشین ایلخانست که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد - چون ایزد دانا خواهد که جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اوّل مرادی چند درضمن نامرادی جلوه‌گر آرد - و چندین بزرگان پاک‌طینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعت ظهور دهد - مصداق این حال قصّهٔ ایلخانست که چون نوبت سریرآرائی باو رسید بآئینی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زیست میکرد - و دلهای پراگنده را فراهم می آورد - تا آنکه تور بن‌فریدون بترکستان و ماوراءالنّهر استیلا یافت و باتّفاق سونج‌خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم کرد - و زمرهٔ مغل از حسن معاشرت ایلخان فدایانه جنگ کردند - و بسیاری از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و درا ثنای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه‌بازی روی بگریز نهادند - و پارهٔ از راه رفته در نشیبی فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبیخون آوردند - و چندان کُشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او تکوز و دو حرم ایشان که خود را درمیان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقّت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزاری که درو چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضع نزه را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند - و ترکان این جای را ارکنه‌قون نامند - و گویند این واقعهٔ هایله بعد از هزار سال بود از گذشتن اغوزخان - دانا داند که درین قضیّهٔ بدیع تدبیر ابداع گوهر

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت فدائیت بجای آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت باین طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی است و هم سرمایهٔ این مجمدت‌نامهٔ ایزدیست) جامع مدارج اطوار گونیّه شده و قدردان طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز گردسه از نامرادیی پیرامون حال مقدس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بسر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند - و طایفهٔ که از تکوز رسیدند به درلکین ملقب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانیکه در ارکنه‌قون بودند - که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از سپری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه‌قونرا گنجایش این مردم نمانده بود ارادهٔ برآمدن کردند - و سر راه ایشانرا کوهے که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم‌گوزن دمها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند - و تخمین‌کیشان درست‌اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - سرحد شرقیش تا سرحد ختا - و غربی آن تا زمین ایغور - و شمالی او پیوسته با قرغز و سلیکایست - و جنوبی آن متصل با تبت - خورش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباعست ❋

تیمورتاش

تیمورتاش - از نسل سعادت‌اصل قیان است - بسروری و فرمانده‌ی سربلند بود ❋

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرفراز تاج دولت و سعادت بود - و مسند ایالت و عدالت داشت ❋

یلدوز خان

یلدوزخان - خلف بزرگ‌منش منکلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلکین بامارت

و سرداری سرفراز بود. و بعد از قیان فرزندان ایشان بطناً بعد بطنٍ در ارکنه‌قون سروری قبایل داشتند - یلدوز خان بمددگاری بخت کوکب دولتش رفته رفته از افق سعادت طلوع نمود - و او الوس مغل را آبادان ساخت - و فرمانروایی والاشکوه شد - و نزد قوم مغل آنکس درست‌نسب و شایستهٔ خانی باشد که نسب خود را بیلدوزخان رساند *

جوبینه بهادر

جوبینه بهادر - پسر رشید یلدوزخانست - بعد از پرشدن پیمانهٔ عمر پدر بر تخت جهانبانی کامیاب گشت -

حضرت عصمت‌قباب قدسی‌نقاب آلنقوا

دادار بدایع‌آفرین هرچه‌از مکمن خفا بمجلای ظهور آرد بسیارے از عجایب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی‌زاد بموجب غفلتی که در نشأهٔ کثرت و لباس تعلّق ستون این بنای عالی‌اساس است از دریافت آن باز میماند - چه اگر این‌طور نشدے اورا از نظّارگی بودن فرصت نبودے - و بهیچ‌کارے نپرداختی- مبدع جهان‌آرا اکثرے ازعجایب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد- و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایب مقدّرات الٰهی محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدّسات مکامن غیب بر میدارد - و باز از دید بسیار از غفلتی که در سرشت ایشان(۲) ودیعت نهادهٔ تقدیراست همان دید را پردهٔ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافت علّامهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که یکے ازان آگاهی غفلت‌زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را اندکے برداشته رنگ‌آمیز تعجّب میگرداند - ازان جمله احوال بدایع‌طراز حضرت آلنقواست - و او دختر قدسی‌اختر جوبینه بهادراست از قوم قیات از نسل برلاس - از زمان خردی تا بسنّ بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بفطرت عالی و همّت والا یگانهٔ روزگار گشت - و باتّفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌منش خردپرور خداپرست بود - انوار خداشناسی از چهره‌اش پیدا - اسرار الٰهی بر پیشانی او هویدا - پرده‌نشین سرادقات عفّت - خلوت‌گزین مراقبات احدیّت - مظهر تجلّیات قدسی - مهبط فیوضات قدّوسی بود - چون بحدّ کمال رسید اورا چنانچه آئین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین است به ذوبون‌بیان(۳) که فرمانفرمای مغلستان و پسرعم او بود پیوند کردند - و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمانروائے انسی ساختند - ازانجا که او همسر نبود بملک نیستی شتافت - حضرت آلنقوا

---

(۲) نسخهٔ [ح] انسان * (۳) نسخه [ح] زوبون بیان *

که آسایشِ عالمِ معنی بود آرایشِ ملکِ دنیی نیز گشت - و بضرورت بظاهرِ امور پرداخته بسروری و سربرآرائی الوسِ خود متوجّه شد *

شبی آن نورپرورِد الٰهی بر بسترِ استراحت پهلو نهاده و بر چارباشِ استراحت تکیه زده بود که ناگاه نورے شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهانِ آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد - و آن عفّت‌قباب بر منوالِ حضرتِ مریم بنتِ عمران ازان نور آبستن شد - سبحان‌الله نفوسِ قدسیّهٔ انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایرِ صفاتِ متضادّه مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعدِّ فیضانِ نورِ مقدّس میساختند - و پیشتر ازانکه این نورِ اقدس از آسمانِ تقدّس نزولِ اقبال نماید قبائلرا از تعلّق‌آبادِ شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرّد پرورش بخشیده چندین آبا و اجدادِ اورا بطن ببطن در مدّتِ دو هزار سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملکِ تقدّس میساختند - و هم مرتبهٔ انسانی را جامعِ مراتبِ کونی و الٰهی میگردانیدند - چون پرورشِ معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمتِ بالغهٔ یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سربرآرای گردانیدند - تا نوبتِ این سلسلهٔ مقدّسه بحضرتِ آلنقوا رسید - و آن نورِ الٰهی بمیانجیِ چندین بزرگانِ دین و دولت بیواسطهٔ بشری در عالمِ ظاهر جلوه‌گر آمد - آغازِ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارجِ مختلفه از خدرِ مقدّسِ حضرتِ مریم‌مکانی برای سرانجامِ نشأهٔ صورت و معنی بعالمِ بروز شتافت - افلاطونِ تجرّدے باید که این سخنان بگوشِ هوش شنود که خدیوِ زمان در پرده‌آرائی - و زمانیان با دردِ چشم - و زحیرِ باطن پرده‌در است - و بالجمله بر سرِ سخن رفته باز گویم که همواره در اوقاتِ فرخنده و ساعاتِ خجسته سرای مقدّسِ آن عفّت‌قباب بفروغِ آن نور روشن میشد - و زمان زمان ظاهر و باطنِ آن قدسی‌نژاد اضاءت مییافت - آنانکه از بالِ همّت بلندپروازی فرموده از اسباب‌پرستی گذشته مسبّب‌بین اند امثالِ این امور در وسعت‌آبادِ قدرتِ الٰهی بدیع و بعید نمیدانند - و مستبعدِ عادت‌پرستانِ ظاهربین در پیشِ حسابِ ایشان معتبر نیست - و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده‌اند لیکن بقلاوزیِ بختِ بیدار از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند آنها نیز در مبادیِ حال توقّفی نمیکنند - خصوصاً فرزندِ بے مادر و پدر [که آدمِ اوّل باشد] قبول کرده‌اند و فرزندِ بے مادر را [که حوّا نامند] پذیرفته اند - و فرزندِ بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند - فکیف که مثلِ این واقعه در قصّهٔ عیسی و مریم متیقّنِ آنها باشد * بیت *

حکایاتِ مریم اگر بشنوی * بآلنقوا همچنان بگروی

لیکن مبدعِ جهان‌آرا که از عنفوانِ ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضادّ و تباینِ اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروهِ آدمیانرا بدانشِ والا و تدبیرِ درست و فطرتِ عالی و تصرّفِ عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایشِ حالِ آنها میکوشد همان طور گروهِ انبوهِ آدم‌صورتانرا بکم‌بینی و کوته‌یابی و کج‌اندیشی و بدگمانی و فتنه‌انگیزی و بی‌تصرّفی اختصاص داده سرگرمِ کار میدارد - و اگرچه در هردو طور پیمانهٔ استعداد پُر میشود امّا بسا حکمتها که دربن کارِ شگرف اندارج دارد - بنابرآن پیوسته ظلمت با نور و نحوست با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بیدولتانِ تیره‌رای سنگِ تفرقه در پیش می‌اندازند - و بزودی شرمسارِ صوری و معنوی گشته بکوی[2] عدم میشتابند - و مصداقِ آن‌حال این‌سانحهٔ نورانیست که چون چنین امرِ بدیع بظهور آمد جمعی از کوته‌نظرانِ ناقص‌خردِ ظاهرپرست که از دولتِ حقیقی بی‌نصیب اند و از نعمتِ معرفت بعید اندیشهای نادرست بخاطر آوردند - و آن مسندنشینِ عفّت از کمالِ مهربانی نخواست که این نابینایانِ بی‌سعادت در وبالِ این خیال گرفتار مانند اعیانِ مملکتِ خودرا از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که اگر ساده‌لوحی ناقص‌عقل که از بدایعِ قدرتهای الٰهی و صنوفِ تقدیراتِ ازلی خبردار نبوده در بلیّهٔ سوی ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگِ خیالاتِ فاسدهٔ تیره‌رنگ سازد هرآئینه از عقوبتِ آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحتِ اندیشهٔ ایشانرا ازین دغدغه وا پردازم - و نظر برین مقدّمه ضرورت است که بیداردلانِ حقیقت‌شناس و معتمدانِ اخلاص‌پیوند در حوالیِ خرگاه بحراست شب زنده دارند - تا تاریکیِ شکّ و ریب از سویدای دلِ ایشان بنورِ وارداتِ الٰهی و مشاهدهٔ انوارِ غیبی بروشنی گراید - و مظنّهٔ اوهامِ فاسد از درونِ این تیره‌جانان بیرون رود - بنابرآن چندگاه پاسبانانِ بیداردل و خردپرورانِ دوربین حوالیِ خرگاه بوده چون اختران شب‌زنده‌دار دیده برهم نزدند - ناگاه در دلِ شب که وقتِ نزولِ رحمتِ الٰهیست نوری فروزنده چون ماهِ تابان بدستوری که بانوی سراپردهٔ عفّت فرموده بود از فراز به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضرانِ آگاه برخاست - لختی در مقامِ حیرت بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه‌خیز فرونشست - و چون‌ایّامِ آبستنی سپری شد سه پسرِ گرامی سعادتِ ولادت یافت - یکی بوقون قنقی[3] - و تمامتِ قومِ قنقین از نسل او پدید آمد - و دوم بوسقی سالجی که قبیلهٔ سالجیوت از وی منشعب گشت - سیوم بوزنجر قاآن است - و لولادِ

---

(۲) نسخه [ا د ج] بکوءدم * (۳) در نسخهای اکبرنامه بموحده و قنقین بتای فوقانیست و در ظفرنامه بوقون بیای تحتانی وقنغی بنون *

این گرامی نژادانرا نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند *

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست ودوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسنّ تمیز رسید سریر سلطنت توران‌زمین را زینت داد - و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتکاری بمیان جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانے دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رخت هستی بربست ازو دو پسرماند - بوقا - و توقیا (۲) *

بوقا خان

بوقاخان (۳) - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیّت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد - و قاعدهای تازه در جهانداری و گیتی‌ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواقین روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام ازو خوشوقت شدند *

دوتمین خان

دوتمین خان (۴) - پسر رشید اوست - پدر چون با آگاهدلی زمان گذشتن دریافت اورا ولیعهد و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک‌افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشهٔ رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزے جلایر که از قوم درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند - قایدوخان که پسر نهم بود بخواستگاری یکے از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که در کشتن شریك بودند بخون منولون و پسرانش کشتند - وعیال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدوخان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانے دراز در قید بندگی بودند *

قایدوخان

قایدو خان - بعد از چندین وقایع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

---

(۲) نسخهٔ [۱ ۵] و ظفرنامه توقیا * (۳) نسخهٔ [ج] بوقا قاآن * (۴) این نام در نسخها بصور مختلفه - یکجا بصورتے ودر همان نسخه جای دیگر بصورتے دیگر - نسخهٔ [ج] که فی‌الجمله درصحت از نسخهای دیگر بهتر است دران اینجا دوتمین نوشته - و در حاشیهٔ نسخهٔ [ز] اینجا آورده که ذوتمنن خانرا ذوتمین بن بوقا هم گویند من تاریخ الاعجوبه *

عالم اهتمام نمود - قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست - ملک‌رانی و جهانبانی باستقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند ❊

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهیِ رعیّت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود - بوصیّت پدر تخت‌آرای فرماندهی گشت ❊

تومنه خان

تومنه‌خان - پسر گرامیِ اوست - پدر درهنگام گذشتن ازین جهان‌گذران ملک و دولت باو سپرد - مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت‌بخش حال او بود - و با بزرگ‌منشی بردباری رونق‌افزای روزگار او - بسیارے از مملکت مغلستان و ترکستانرا بزور بازوی تدبیر و نیروی سرپنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت - و تمام‌ترکستان در هیبت و عظمت مماثل او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیکے هفت پسر آمد - و از دیگرے دو پسر بیکشکم متولّد شد - ازین توأمان یکے را قبل نام بود که جدّ سیّوم چنگیزخانست - و دیگرے قاچولی نام داشت ❊

قاچولي بهادر

قاچولی بهادر - جدّ هشتم حضرت صاحبقرانیست - مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود - فرّ بزرگی از چهرهٔ او میتافت - و شکوه بختیاری از پیشانیِ او میدرخشید - شبی بخواب دید که از جیب قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد - و باوج فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت - و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک ازآنها ناحیتی روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود - از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد - و غروب کرد - و نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هریک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان روشن ماند - و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند - صبحدم صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

برتخت خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - امّا مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرّف خود در آورد - و اورا فرزندان پدید آیند - و هریکی حکومت ناحیتی داشته باشد - و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که افسر پیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سری و سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هریکی حاکم جانبی باشد - و والی مملکتی شود * و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل‌خان مسلّم باشد - و قاچولی سپهسالار و صف‌آرای و مدار کل و تیغ‌زن باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن‌ببطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامهٔ بخطّ ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هردو برادر برآن خط مهر نهادند - وبآل تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه‌خان آبای‌کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند] بریاست مطلقهٔ و سلطنت مستقلّه ممتاز گشته ثبات‌بخش سریر معدلت بودند - و طایفهٔ ازین گروه والاشکوه مقتدائی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی‌نامها ازان آگاهی میبخشد - و حکمت الٰهی [که درظهور نشأهٔ جامعهٔ مراتب کونی و الٰهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد] منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی [که نقاوهٔ کاینات بودن طراز خلعت فاخرهٔ اوست] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیّت و شناسائی قدر خدمت و لذّت سربراهی شایستهٔ قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشانید - تا مراتب این حالت نیز برأی العین این سلسلهٔ علیّه درآید - و سرمایهٔ جمعیّت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ‌منشی قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعات کلانی سن شد [که منظور دانشوران نیست] امّا در معنی کارفرمای قدرت الٰهی نشأهٔ جامعیّت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا ستارهٔ حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکّن گشت - و قاچولی بهادر بموجب وفا بعهد که سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت در آمده بآئین دوستداری و شادنشانی متصدّی انتظام مهام سلطنت گشت - وچون قبلخان از دارالغنی هستی بدارالامان نیستی خرامید قوبله(۲) خان که در میان شش پسر او شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

(۲) نسخه [ا ج ه و] و ظفرنامه قوبله *

و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سر انجام کارگاه ملک و دولت مینمود - و قوبلهخان به پشتگرمی اینچنین مهربانے که هم عقل خداداتی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از الدانخان حاکم خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردان کار تواند بود کرده برلشکر خطای شکست عظیم انداخت *

و مجملے ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقهٔ والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرک سلسلهٔ درستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیلهٔ فرستادههای کاردان اساس موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخانرا استدعای آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است داروگیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش صحبت دلپذیر نشست - و ازانجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد - بعضے از اعیان دولت التانخان [که تنگحوصله و فرومایه بودند] سخنان ناشایسته گفته التانخانرا متغیر گردانیدند - التان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قبلخان از سواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بساعت فرخنده توجه نمودهام برگشتن را لایق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهر وضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قبلخان بخانهٔ دوستے سالجوتی نام که در سر راه ماوائے داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد - و قرار داد که برمیگردم - سالجوتی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من اسپی دارم تیزگرد و دوررو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قبلخان برین رای عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده بیورت خود شتافت - فرستادههای خطای چون آگاه شدند چابکدستان تیزپای از عقب درآمدند - و جز در یورت خانی بجای دیگر نه پیوستند - قبلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا پسر کلان او قین برقاق که بحسن صورت بےهمتای روزگار بود در حوالی دشت همتگیِ غزالان داشت - ناگاه قوم تاتار درچار شده دستگیرش کردند - و اورا گرفته پیش التانخان بردند - و خان بانتقام آنسگجانان گرگمنش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راند - قوبلهخان که پسر دوم بود چون تختآرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها همتگماشته متوجه التانخان شد - و نبرد عظیم درپیوست - و شکست غریب خطائیانرا داده اسباب و اموال

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبت تاخت سپاه اجل دررسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاورت اعیان مملکت بر سریر خانی متمکن گشت - و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و مردکشی کند لاجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبانزد شهرت گشت - و نقد شجاعت او را باین نام مهابت‌فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاچولی بهادر (که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار) متوجه عالم بقا شد *

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس * پسر ارشد قاچولی بهادر است که در مسالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سربلندی گرفت - و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود - و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معلی شجاع با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس باو میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین بیسوکای(۲) بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت‌بخش سریر جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده - از بیست و نه پسر یادگار ماند *

سوغوچیچن

سوغوچیچن(۳) - درمیان فرزندان گرامی ایردمچی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد و عطوفت کارساز نظام‌بخش سربلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان‌آرای سوغوچیچن لشکر بر سر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا پی‌سپر غارت ساخت - و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب‌آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون‌یلدق شدند - و چون بدان موضع سعادت‌افزا رسیدند در بیستم ذیقعدهٔ تنگوزییل سال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

---

(۲) در اکثر نسخ اکبرنامهٔ بیسوکای - و در بعضی جابیسوکا نوشته و در ظفرنامهٔ یسوکی - میگوید * شعر * پس از شاه برتان یزدان پرست * یسوکی بهادر بشاهی نشست * (۳) این اسم‌هم درنسخها مختلف واقع شده اما برین شعرکه درظفرنامهٔ یزدی‌آورده اعتماد نموده‌شد * شعر * زسوغوچیچن بود پورے نکو * جهانگیر و فرمانده و نیکخو *

خاتون وی اولون انکه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیچن که خرد بلند و دریافت والا داشت به بیسوکای بهادر گفت که از رموز حساب‌دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستارهٔ دولتست که در نوبت چهارم از جیب قبلخان برآمده بود *

اگرچه در سلسلهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهی (که درین صحیفهٔ‌نامهٔ ایزدی سخن ازان میرود) احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجرهٔ قدسیّه است لیکن چون پرتوے از نور مقدّس آلنقوا بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد - طالع مسعود تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در سیوم - و ذنب در نهم - و بعضے برآنند که در سال (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بسرداری الوس و قوم نیرون رسید سبعهٔ سیّاره در میزان فراهم آمده بودند *

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزند گرامی سوغوچیچن است پادشاه‌منش شهریارنشان بود - چون در سال تنگوزییل (۵۹۲) پانصد و شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت ودرین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیچن که مدار ملک وسلطنت و گیرودار لشکر و سپاه برو بود همدران چندروز بارددی تفا کوچ نمود قراچار نویان ایّام صغر داشت - قوم نیرون از تموچین روی‌گردان شده بمردم تائجوت[۲] پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بند بلا افتاد - و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطهای و مخاطرهای سهمناک نجات یافت - و با قوم جاموقه و تائجوت و قنقرات[۳] و جلایر و غیر آن کارزارها کرد - وقتی که سال عمرش از سی درگذشته بود سردار ایل و الوس خود شد - بنابر مخالفت بعضے از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی برهنمونی قراچارنویان پیش‌آونگ خان حاکم قوم کرایت که با بیسوکای بهادر سابقهٔ محبّت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دستبرد نیکو نمود - و رتبهٔ قرب منزلت و علوّ مرتبت او بسرحدّے رسید که مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ اتّحاد معطّر گشت بنوعے که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جاموقه که مهتر جاجرات بود سنکو[۴] پسر آونگ‌خانرا با خود متّفق کرده درباب او سخنان ناشایسته و حقیقتهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آونگ خانرا از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند - و تموچین اندیشه‌مند گشته باستصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد - و در مرتبه درمیدان ایشان محاربات عظیم

---

(۲) در نسخهای اکبرنامه تالجوت بلام و درظفرنامه تائجوت بنون * (۳) نسخه (ج) فنقرات *
(۴) در ظفرنامه شنکو *

دریپوست - وتموچین ظفریافت - و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضانِ (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولتِ سلطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدّتِ سه سال ازفرمانروائی و جهانبانی او گذشته تبتنگری(۲) که از مبشّرانِ عالمِ غیب و مژده‌رسانانِ درگاهِ کبریا بود بالهامِ ربّانی تموچین‌را بخطابِ چنگیزخان مخاطب ملخت یعنی شاهِشاهان(۳) - روزبروز نجمِ سعادتش فروزانتر میشد - و سال بسال برقِ دولتش سوزانتر میگشت - بر تمامِ خطای و ختن و چین و ماچین و دشتِ قبچاق و سقین(۴) و بلغار و آس و روس و آلان و غیرِ آن سروری یافته - اورا چهار فرزند بود جوجی- چغتای - ارکدای- تولی- ترتیبِ بزم و شکار تعلّق بجوجی داشت - و یرغو رسیدن و سیاسات بتقدیم رسانیدن (که نظامِ ممالک‌آرائی بآن منوط است) برای رزینِ چغتای مفوّض بود - و تدبیراتِ جهانبانی و ترتیبِ امورِ ملکی باوکدای اختصاص داشت - و سرانجامِ مهامِ سپاه و محافظتِ اردو بتولی متعلّق بود - درشهورِ (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصدِ سلطان محمّد خوارزمشاه بجانبِ ماوراء النّهر توجّه نمود - و اهلِ آن دیار بسطوتِ قهر بیاسا رسیدند - و چون از کارِ ماوراءالنّهر پرداخت از آبِ آمویه عبور نموده عنانِ کشورگشائی بجانبِ بلخ مصروف داشت - و تولی‌خانرا با لشکرِ گران بولایتِ خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیرِ ممالکِ ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و ازآنجا متوجّهِ دفعِ سلطانِ جلال‌الدّینِ منکبرنی(۵) شد - و در ماهِ رمضان (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم سالِ هلالی سلطان جلال‌الدّین را تا کنارِ آبِ سند هزیمت داد - و ازآنجا بماوراءالنّهر شتافته بجانبِ یورتِ اصلی استقرار گرفت - و در تنگوزئیل مطابقِ چهارمِ صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سالِ ولادت و هم سالِ جلوسِ سلطنت بود در حدودِ ولایتِ تنکقوت ودیعتِ حیات سپرد - و پیشتر ازان وصیّت کرده بود که چون قضیّهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارید تا کارِ اهلِ تنکقوت بانجام رسد - و در ممالکِ دوردست فتورے نرود - و فرزندان و امرا بموجبِ وصیّت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهلِ تنکقوت بیرون آمدند و علفِ تیغ شدند - و بعد ازان صندوقِ نعشِ اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهمِ رمضانِ همین سال نعشِ اورا باردوی بزرگ آورده اظهارِ واقعهٔ ناگزیر نمودند - و در پای درختی که بروزے در شکارگاه جهتِ تربتِ خویش خوش کرده بود مدفون ساختند -

---

(۲) در نسخه [ز] بتنگری * (۳) * شعر * نهادیم نام تو چنگیز خان * ازین پس تو خودرا تموچین مخوان * همه‌کس ورا اینچنین خواندند * بدان نام نیک آفرین خواندند * از انرو که معنیّ چنگیز خان * بود شاهِ شاهان بتوریِ زبان * من ظفرنامه * (۴) نسخه [چ] سقین و [ز] سبقین * (۵) نسخه [ح] منبکری *

و در اندک روزگار از اشجارِ گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد - و همانا درینمعنی سرّیست بدیع که جز دانای هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حراست ایزدی بود بعد ازان هم در کنف نگاهداشت الٰهی درآمد - تا کوته‌اندیشی بآن مقام دست بےادبی دراز نتواند کرد - اگرچه بتربت چنین اندیشه کردن خود را سخرهٔ جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی است و چرا حراست ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی نکند که عالمی در سایهٔ یلس او بود - اگرچه این بزرگ پیشِ عوام و در نظر اوّل خواص از مظاهر عظیمهٔ قهر الٰهی بود امّا در نظرِ دوربین هوشمندانِ اخصّ خواص از مجالیِ الطاف ایزدیست - چه در محکمهٔ عدالت الٰهی (که فرمانروائی خلایق پرتویست ازان) بیدادے نرود و ستمی بظهور نیاید - و هر امریکه در عالم کون و فساد متکوّن شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهربینانرا بکنه حقیقتش راه نیست - جز ضمایر بیداردلان دوربین بر حقیقت آن آگاه نے - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از سال هفتاد و سیّوم اکثرے سپری گشته - ازانجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظهٔ تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکور است مدّت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواندبود - یا بوجهی دیگر از وجوه مشهوره - درین مدّت همواره انتظام مهمّات ملکی و مالی باستصواب رای جهان‌آرای قراچار نویان رونق داشت - و والاشکوهے را که چنین برادرے بجان‌وجهان‌برابرے رهنمونِ دولت و اقبال باشد چگونه بآن همهٔ کشورستانی و سلطنت‌رانی تارک عظمت باوج علّیین نساید * ٭ شعر ٭

قراچار و چنگیز این عمند ٭ بکشورگشائی قرین همند
و هنگامِ نواختنِ کوسِ رحیل سریرِ خانی را باوکدای مسلّم داشت ٭

و مجملِ این قصّهٔ دلکش آنکه در یورشِ ختای شبی بر پیشگاهِ خیالِ او بصورتِ مثالی جلوه دادند که پدرود کردن این جهان سراب‌نما نزدیکست - فرزندانِ گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر اعیانِ دولت و ارکانِ سلطنت‌را طلب داشته نصایحے که انتظام جهانیان از نتایجِ او باشد درمیان‌آورده خانی را باوکدای مقرّر ساخت - و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان‌که بآلِ تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلافِ بزرگ‌نهاد بترتیب نامهای‌گرامیِ خودرا رقم‌کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضرانِ مجمعِ عالی خوانده - فرمود که بقراچار نویان بدین و ثیقت‌نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

یوشون بسر برید - و وثیقت‌نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای سپرد - و دیار ماوراءالنّهر و ترکستان و بعضے از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرّر ساخت - و پیمان‌نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتای حواله کرد - و گفت از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و در ملک و مال شریک خود دانی - و میان ایشان عقد پدرفرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیّهٔ قدمیّه را چغتای گفتند و الا چغتای را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مصاهات - و خانزاده‌های و نوئینان بموجب وصیّت عمل نمودند - سبحان‌اللّه از مثل چنگیزخان بزرگی دانائی چنین نقض عهد شود - بایستی که آن پیمان‌نامه که بآل تمغای تومنه خان مزیّن بود باوکدای قاآن میداد - و تربیت و معاونت اورا برای رزین قراچار نویان میسپرد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد - یا آن وثیقت‌نامه را حاضر نمیساختند تا بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت - و مدّ بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخطّ سهو میشد - وعجب از سخن‌گزینان باستانی که درین باب با شرهٔ حرفسرائی و حرص نکته‌گیری و دوزبانی بسر وقت این نرمیده‌اند - و همانا که چون ایزد جهان‌آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری (که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشأهٔ جامعیّت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسلهٔ علیّه بردارد چنین سهو و خطا رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد - و چون حراست ایزدی هموارهٔ نگهبان این گروه والاشکوه بود نکورسے در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی‌قاچولی بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتسبی او باولاد قاچولی‌بهادر رسد و بدولت روزافزون مسندآرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد - وهمانا که این از مقدّمات طلوع نیّر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدّسش طلیعهٔ دولت ابدپیوند حضرت شاهنشاهیست - وچغتای خان بعد از شنقار شدن پدر پیش‌بالیغ را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمّات سپاهی و رعیّتی بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت - و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر میبرد - و باآنکه اوکدای بسال ازبی (۲) خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فروگذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیّت خان پاس میداشت - چون چغتای خانرا مدّت حیات بےثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچارنویانرا وصی خود ساخت - و فرزندانرا بدو سپرد - و هفت ماه پیش از اوکدای خان

---

(۲) بجای خردلر •

در اردبیل ذیقعدهٔ (۶۳۸) ششصد[۲] و سی و هشتم ازین سرای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام می‌نمود - و بعد از چندگاه قراهلاکوخان بن مواتکان بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جدّ گرامیش ارجمند گردانید - و بعد از چند سال چون گیوک‌خان بن اوکدای خان برمسند خانی نشست دست قدرت قراهلاکوخانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنکا[۳] بن چغتای را بجای او نظام‌بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگنان دوست‌تر میداشت ارزانی فرمود - و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن گیوک‌خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهارسال باردوی والا رسیده مسندآرای سلطنت گشت - و در عدل و رعیت‌پروری اساس عالی نهاد - و چون یسومنکا بحجاب فنا مختفی شد قراچارنویان باز قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بتاریخ (۶۵۲) ششصد و پنجاه و دوم آن نوئین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست ●

ایجل نویان

ایجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده[۴] فرزند رشید کاردان قراچارنویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانی قراهلاکو از فرط دانائی و کمال توانایی رفعت‌بخش مقام پدر شد - و درسنهٔ (۶۶۲) ششصد و شصت و دوم ازکمال استقلال بر مسند دولت متمکن گشت - الوس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون درمیان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و اکتای[۵] و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان ایجل نویانرا باستدعای تمام برسم سالبوری تعین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور مراغهٔ تبریزباو داد و بآداب بزرگی سلوک نمود ●

امیر ایلنگرخان

امیر ایلنگرخان - ارشد اولاد والانژاد ایجل نویان بود - چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران

---

[۲] نسخه [ج] ششصد و هشتم ● (۳) بعضی جا بیسومنکا ● (۴) نسخه [ز] دو ● (۵) مبدل اوکدای چنانکه چغتای مبدل چغدای است ●

بایرن نقل کرد او در الوس چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران ابجل نویان این جهان نظرفریب‌را پدرود کرد دوا خان بن براق‌خان(۲) بن بیسوتوا بن موانکان بن چغتای خان بن چنگیز خان بار رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد - و مرتبهٔ پدران باو مسلّم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و او بعلّت زهرای احمدی درآمد *

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر تونحال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنگر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجهٔ نفس‌خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی‌اعمام گذاشت - و فارغ‌البال درحدود کش می‌بود - و در گردآوری رضای ایزدی تکاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جستجوی می‌نمود - دران نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم‌تقدّس و ملک بقا پیوست *

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی‌نژاد و بزرگ‌منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ساحت احوال او میتافت - و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ‌منش را براد‌رسه بود خرد هیبت نام درحق‌شناسی و حقیقت‌طلبی کامل‌عیار - امّا قرعهٔ بزرگی‌صوری ومعنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانهٔ ارباب ریاضت میداشت و منظور مقرّبان عتبهٔ صمدیّت بود - خصوصاً قدوهٔ اصحاب وجد و حال شیخ شمس‌الدّین کلال که امیر(۳) را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ دورانرا از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود *

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیّت لم‌یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست - و لهذا دریں پنجاه و دو تن (که سلسلهٔ علیّهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت‌بخش

(۲) بعضی براق‌خانرا نیز پسر موانکان گویند * (۳) نسخهٔ [ج ط] امیر اورا *

هوشمندان است) ایزدِ متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلایلِ نعوت و شرایفِ صفات را امانت سپرده سرانجامِ گوهرِ یکتای خلافتِ شاهنشاهی نمود - مگر از قاچولی بهادر همهٔ شخصِ بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیّه از نظامِ سلطنتِ صوری فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشانی داد - تا این مرتبهٔ تابعیّت را در لباسِ متبوعیّت دریافته سامانِ کارخانهٔ جامعیّت بر وجهِ دلخواه صورت دهد - و آن بزرگانِ والاشکوه که در ارکنه‌قون بسر بردند اگرچه احوالِ آنها معلوم نیست امّا همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه اسمِ سلطنت نبود امّا معنیِ سلطنت ظهور داشت - و آنهم بجهتِ حرامیِ عزّت بیرون از مکنهٔ عالم بظهور آورد - و اکنون که مراتبِ تجرّد و تعلّق سامان یافت و استعدادِ قوّة بفعل[٢] مهیّا شد که گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی بظهور آید خلعتِ مستعارِ تابعیّت که برای تومنه‌خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان‌آفرین آن خلعت را برگرفته بزرگی را بظهور آورد که قابل و لایقِ سلطنتِ عظمی تواند بود - و مصداقِ اینمعنی ظهورِ حضرتِ صاحبقران طرازندهٔ هفت اقلیم - و فرازندهٔ تخت و دیهیم - قطب‌الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورکانست - و آن والانژادِ عالی‌قدر در شبِ سه‌شنبه بیست و پنجم شعبانِ سالِ (٧٣٦) هفتصد و سی و ششم سیچقان ییل بطالعِ جدی در ظاهرِ خطّهٔ کش که بشهرِ سبز مشهور است از بلادِ ایران[٣] از خدرِ مطهّر و سترِ مصفّای حضرتِ عفّت و برکت‌مرتبت - صفوت و طهارت‌منقبت - عصمة الدّنیا و الدّین تکینه خاتون در انجمنِ وجود قدمِ سعادت‌توأم نهاده بجهان‌افروز گشت - و این قطبِ دایرهٔ خلافتِ عظمی و مرکزِ محیطِ سلطنتِ کبری کوکبِ اقبالیست که از بطنِ هشتمِ قاچولی بهادر در مطلعِ سعادت و اجلال طلوع نمود - و بقولِ یکی[٤] از مورّخین رؤیای صادقهٔ قاچولی بهادر بظهور پیوست - و بدریافتِ والای خردمندِ دوربین امروز آغازِ طلوعِ کوکبِ اوّل و درخشیدنِ ستارهٔ نخستین است چنانچه سابقاً پرتوِ اشارت براینمعنی تافته - درین زمانِ مسعود که حضرتِ صاحبقرانی سعادتِ ولادت یافتند در ماوراءالنّهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق خان بن بیسونتوا بن بیسوکان[٥] بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکتِ ایران زمین چهار ماه از وفاتِ سلطان ابوسعید گذشته بود - و بدین واسطه هرج و مرجِ تمام دران

---

(٢) نسخهٔ [ج] قریب - (٣) نسخهٔ [ا] قوران و [ط] ماوراءالنهر - و [ح] اران * در برهان‌کش نام شهریست از ماوراءالنهر نزدیک بنخشب و مشهور بشهر سبز انتهی - و معرب آن کِشّ است و در تاریخ تیموری نیز آورده - و الکِشّ مدینة من مدن ماوراءالنهر * (٤) نسخهٔ [ط] مولانا شرف الدین علي * (٥) نسخهٔ [ز] مسون‌توا بن مسوکان - و [ح] میسوی‌تو بن تیسوکان * و در تاریخ رشیدي نوشته که بیسوتوا پسر مواتکان بن چغتاي خان است * چنانکه در صفحه (٧٧) از همین اکبرنامه نیز گذشت *

سرزمین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود - و در سیچقان ئیل (٧٦٢) هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و سیورغتمش - و جوکی - قتلغ ترکان آغا - شیرین بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربّانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (٧٧١) هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ افسر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامکاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید - و بمدّت سی و شش سال که ایّام سلطنت و جهان‌آرائی او بود ولایت ماوراء النّهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم وغیرآن بهمّت کشورگشائی و دانش فراخ‌حوصله در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار درآورد - و رایات استیلا و استقلال را در ساحت ربع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه ملامح حال زیبق روزگار دولت بود بقدم اطاعت پیشواز آمد - گل سعادت از فرق بخت او شکفت - و هرکه شامت کردار و وخامت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی‌کشان بسیاستگاه قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (٧٨٩) هفتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و ازانجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفّر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت‌یافتگان آنحضرت بود شنید دو نوبت لشکر برسر او برد - و لوای فتح برافراخته مراجعت نمود - و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفس نفیس سیر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (٧٩٥) هفتصد و نود و پنجم شاه‌منصور را که کلاه گردنکشی کج می‌نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفّر را برانداخت - و بهمّت والا کارهای عظیم که ناسخ کارنامهای رستم و افراسیاب باشد دران مرزوبوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بشخار ساخت - و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرّم (٨٠١) هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بستهٔ عبور فرمود - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (٨٠٣) هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بدمانید - و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم‌پیرای

تافت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و ازانجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در ذلّ قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد - و در جمعه نوزدهم ذیحجّه (۸۰۴) هشتصد و چهارم در حدود انکوریه معرکهٔ مصاف آراسته و لوای نبرد را بمهچهٔ فتح جلی بسته با ایلدرم قیصر روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجنّدهٔ فتح و فیروزی ملازم رکاب معلّی گشته طغرای فتح نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد - و ایلدرم بایزید (۲) بدست سپاه نصرت اعتصام گرفتار آمد - وچون اورا بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزاده رخصت نشستن یافت - و ازانجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال و ششماه دران حدود بعدل پیرائی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکم مصر نقود فراوان از سرخ و سفید بنام نامی سکّه زده بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و سایر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی درمیدان اطاعت برافراشتند - و بر منابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیّه خطبهٔ فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعده (۸۰۶) هشتصد و ششم رایات ظفرپیرای بجانب فیروزه کوه نهضت داد - و بے توقّف و اهمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غرّهٔ شهر محرّم (۸۰۷) هشتصد و هفتم از راه نیشاپور بماوراءالنّهر ظلال اقبال گسترد - و دران موطن مالوف طرح جشنی عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت افزای (۳) ارباب همّت و ممالح باشد ترتیب داد - جهانیانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجّه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان (۸۰۷) هشتصد و هفتم در موضع اُترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخش حیات بفسحت سرای جهان باقی تاخت - ونعش عرش پایهٔ آن حضرت بخطّهٔ سمرقند بشکوهی که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند - و در تاریخ ضبط منین احوال آن جهان آرای گفته اند * رباعی *

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود * در هفصد و سیّ و شش درآمد بوجود
درهفصد و هفتاد ویکی کرد جلوس * در هشصد و هفت کرد عالم پدرود

آن صاحبقران سعادت قرین را چهار پسر والاقدر بود - اوّل غیاث الدّین جهانگیر میرزا - در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۶) هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - ازو دو پسر ماند

---

(۲) [در نسخهٔ ه] لفظ بایزید نیست * (۳) نسخهٔ [ج] حسرت *

اوّل محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعهد خودکرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (۸۰۵) هشتصد و پنجم در سوری حصار روم کوس رحلت زد - دوم پیرمحمّد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او سربلندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیّت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بردست پیرعلی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام‌نمک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمرشیخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایّام حیات صاحبقرانی در ربیع‌الاوّل (۷۹۶) هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرماتو[۲] درگذشت - فرزند سیّوم جلال‌الدّین میرانشاه میرزاست که مجملًا احوال سعادت‌اشتمال او که درین سلسلهٔ علیّه مقصود بالذّات است مذکور خواهدشد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانے فرمانروای باستقلال شد - و ایران و توران و آنچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرّف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذی‌حجّه (۸۵۰) هشت صد و پنجاه بعالم بقا شتافت *

جلال الدین میرانشاه

جلال‌الدّین میرانشاه - جدّ ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [۷۶۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت - و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجّه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمام همّت عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت - روزے در شکار سرغوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسپ رم خورد - و میرزا از سر زین بزمین آمد - و آسیبی عظیم در سر و روی رسید - اطبّا و جرّاحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحّت گرائید - لیکن غبارے ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شنقار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکّه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرمانو *

میگذرانید - و جمیع مهمّات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام میثمود - و در بیست و چهارم ذیقعدهٔ (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربهٔ قرایوسف ترکمان که در حوالیِ تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هشت پسر بوده است ابابکر میرزا - الیکر میرزا - عثمان چلپی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمّد میرزا - ایجل میرزا - سیورغتمش *

سلطان محمد میرزا

سلطان محمّد میرزا - فرزند دولت‌پیوند میرانشاه است - و والدهٔ ماجدهٔاش مهرنوش نام داشت از قوم فولاد قیا - میرزا همواره با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند می‌بوده‌اند - و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجّه شده‌اند میرزا شاهرخ آنچه از مکارم اخلاق و شمایل علیهٔ او دریافته بود بمیرزا الغ‌بیگ گفته اند - و جلایل قدر ایشان بیان کرده‌اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک میفرمود - و آنحضرت را دو فرزند سعادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و منوچهر میرزا - و در بیماریٔ که عالم را پدرود خواهند فرمود میرزا الغ‌بیگ بپرسیدن آمده اند - میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را سفارش عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان در سایهٔ سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد میشد - روزیکه یکی از مقرّبان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسرعم شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی‌ستانی از صحبت ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند *

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - سعادت ولادتش در هشتصد و سی (۲) بوده - در بیست و پنج‌سالگی سریرآرای سلطنت شد - و مدّت هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان و ماوراءالنّهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرّف در آورد - و در آخرها عراق نیز در حیطهٔ تسخیر درآمد - و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایهٔ هزارگونه مستی تواندشد هشیاردل و بیدارمغز بوده از درویشان و گوشه‌نشینان همّت می‌طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکم آذربایجان که بدفع آلتون حسن آق‌قویلو (۳) رفته بود و از غایت بے پروائی و کمال بےتدبیری بدست او کشته شد

(۲) نسخهٔ [ج ط] سیوم * (۳) نسخهٔ [ب ز] قوینله *

سلطان لشکر بر سر او کشید - آذون حسن هر چند در صلح زد فایدهٔ نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگاهبانی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهارده شب امیان خاصه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراگنده شد - و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند - و بعد از ده روز بدست یادگار محمّد میرزا ابن سلطان محمّد میرزا ابن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن بحقیقت کم سعادت آن پادشاه بزرگ قدر را به بهانهٔ خون گوهر شاد بیگم (۲) که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانیده است - و - مقتل سلطان ابو سعید - تاریخ این واقعه است ٭

عمرشیخ میرزا

عمرشیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمّد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد (۳) میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر - ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اوّل کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازان بجهت طوی از درهٔ گز گردانیده بردند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امرا و نوّاب مقرر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجّه در نگاهداشت ملک موروثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمرشیخ میرزا که بکاردانی متفرّد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی باین والاقدر عنایت کردند - آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرّر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوّت شمشیر عمرشیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سدّ شدید شد - و باهتمام او در حفظ (۴) ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند - ودست فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغ خاطر کمر همّت در جهانگشائی بستیم - و این شایستهٔ تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیّت آن ولایت خدشهٔ آمیب و تفرقهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا ط] شاه ٭ (۳) نسخهٔ [ج] ولید ٭ (۴) نسخهٔ [ج] سد ٭

آشوبے نرسید - آن فرخنده‌بخت بلنداختر سخن‌سنج و سخن‌گستر بود - و توجّه تمام بارباب نظم داشت - و خود هم نظمے میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - امّا پروای شعرگفتن نداشت و غالب اوقات بکتب نظم و تواریخ توجّه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفته‌پیشانی و نیک‌محاوره بود - و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد - همّت بلند از لوحهٔ حال او میتّافت - و جمال اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود - و در قواعد ملکداری و رعیّت‌پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همّت را با قدرت همنشین گردانیده - مسندآرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروان خطا درطرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود - برفے عظیم باریده - و تمام کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمّت عدالت منش گشت و از وفور جمعیّت آن قافله آگاهی یافت باوجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و ارباب دیانت تعین فرموده آن مال فراوانرا ضبط کرده - و باصحابه امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثانرا از مواطن اصلی گرد آورده هریک را بحقّ خود واصل گردانیدند - و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت - همواره آن پادشاه درویش‌منش بصحبت درویشان خداشناس متوجّه بود - و دریوزهٔ همّت از دردلهای خداآگاه میکرد علی الخصوص بولایت‌پناه هدایت‌انتباه ناصرالدّین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدر عالیمقدار در اندجان که پای تخت ولایت فرغانه است زینت‌بخش سریر سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیه و سیرام (۲) در تصرّف آن والاشکوه بود - چند نوبت برسمرقند لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در یورت چغتائی‌خان و الوس مغلخان بود و نسبت قرابت ترتیب داشت استدعا نموده آورد - و در هربار که می‌آورد ولایتی عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت - و در نوبت آخر تاشکند را باو داد - و تا ایام تاریخ (۹۰۸) نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیه در تصرّف فرمانروایان چغتائی بود - و خانی الوس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس‌خان تعلّق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمرشیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکی کرده برسر میرزا لشکر کشیدند - از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا قضیّهٔ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سیرام - و نسخهٔ [ج] بیرام *

و تفصیلش بطریقِ اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتگانهٔ ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جری (۲) عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سرِ جر است - بحسبِ سرنوشت بتاریخِ روزِ دوشنبه چهارمِ رمضانِ (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالیِ کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجّه بودند که یکی از ایستادههای بارگاهِ حضور آگاهی یافته از گسستنِ جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصتِ پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسبِ صورت قدم درحضیضِ سفلی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا باوجِ علوی فرمودند - سنّ گرامیِ آنحضرت سی و نه بود - ولادتِ مسعود درسالِ (۸۶۰) هشتصد و شصت بود درسمرقند *

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیمِ پنجم است - و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع - شرقیِ آن کاشغر - و غربیِ آن سمرقند - و جنوبیِ آن کوهستانِ سرحدِ بدخشان - و شمالیِ آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانگی که باترار (۳) مشهور است امّا الحال اثری از رسوم و اطلالِ آنها هم نمانده - غربیِ او که سمرقند و خجند است کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذارِ بیگانه صورتپذیر نیست - و دریای سیحون که بآبِ خجند مشهور است از میانِ شرق و شمالِ این آمده بسمتِ غرب میرود - و از جانبِ شمالِ خجند و جنوبِ فناکت که بشاهرخیّه اشتهار دارد میگذرد - و ازانجا بطرفِ شمال میل کرده جانبِ ترکستان میرود - و بهیچ دریائی همراه نمیشود - و پایانِ ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانبِ جنوبِ دریای سیحون - و دو بطرفِ شمالِ او - از قصباتِ جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند است - و از قصباتِ شمال اخسی و کاسان (۴) - آن گوهرِ یکتای سلطنت را سه پسر و پنج دختر بود - بزرگترین پسرانِ گرامی حضرتِ گیتیستانی فردوسمکانی ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاه بودند - بعد ازان بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان (۵) قومِ مغل - و سیوم ناصر میرزا بدو سالِ خردتر از جهانگیر میرزا - مادرِ عصمتسرشتش از اندجان بود غنچه جی امیّد نام - و از همه دخترانِ عفّتقباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیرهٔ عینیِ حضرتِ گیتیستانی فردوسمکانی پنجسال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیلِ صفوی اوزبک را

---

(۲) نسخه [ا] جرهیبه [ب] جر * (۳) نسخه [ا ب] اتراز و [ط] اطراز * (۴) نسخه [ا ب د و ح ط] کاشان * (۵) نسخه [ا ب] نوبان [ج ط] یونان *

در سرو زیر کرد آن پرده‌نشینِ محفّهٔ عفّت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نموده باعزازِ بسیار در قندز پیشِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی فرستاد - و بعد از ده سال ملاقاتِ حضرتِ گیتی‌ستانی واقع شد - حضرتِ گیتی‌ستانی میفرمودند که در وقتِ آمدنِ ایشان من و محمّدی کوکلتاش روبرو رفتیم - بیگم و نزدیکانِ ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم - بعد از مدّتے بجا آوردند - دخترِ دیگر مهربانو بیگم خواهرِ عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرتِ فردوس‌مکانی خرد بود - دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه چی بود - دیگر رضیّه سلطان بیگم - مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند - و این هردو دختر بعد از فوتِ میرزا عمرشیخ متولّد شده بودند - و از (۲) انوش‌آغا دخترِ خواجه حسین دخترے شده بود در صغرِ سن رحلت نموده ❋

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاهِ چاربالشِ هفت‌منظر - شهریارِ سماوی‌سریرِ علوی‌افسر - بلندی‌بخشِ همّتِ بلند - سعادت‌افزایِ طالعِ ارجمند - آسمان‌حوصلهٔ زمین‌وقار - شیردلِ اقلیم‌شکار - عالی‌فرِ والاشکوه - بیدارمغزِ دانش‌پژوه - صفدرِ هزبرصولت - رفیع‌قدرِ قوی‌دولت - دریادلِ گوهرنژاد - پادشاهِ درویش‌نهاد - مسندنشینِ سلطنتِ حقیقی و مجازی - ظهیرالدّین محمّد بابر پادشاهِ غازی - گوهرِ عنصرش موردِ آثارِ عظیمه و همم عالیه بود - بے‌تعیّنی (۳) و آزادگی با تقیدِ علوِّ شان و سطوتِ عظمت از لایحهٔ اطوارِ او پرتوِ ظهور میداد - فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همّتِ سکندری و فریدونی از ناصیهٔ احوالِ او میتافت - ولادتِ مقدّسِ آنحضرت در ششمِ محرّمِ (۸۸۸) هشتصد و هشتاد و هشت از بطنِ مقدّس و (۴) خدرِ مطهّرِ افتخارِ عفایفِ گرامی‌نژاد قتلق‌نگار خانم شرفِ وقوع گرفت - و این گوهرِ عمّانِ دولت و درّیِ آسمانِ اقبال از افقِ سعادت طلوع نمود - و آن عصمت‌محجرِ عفّت‌طیلسان دخترِ دومِ یونس خان و خواهرِ بزرگِ سلطان محمود خان بود - و نسبِ عالیِ آن عصمت‌پیرایه برین نمط است قتلق‌نگار خانم بنتِ یونس خان بن ویس‌خان بن شیرعلی اوغلان بن محمّد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق‌تیمور خان بن السینوغا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون‌توا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا حسامیِ قراکولی در تاریخِ ولادتِ اشرف گفته ❋ ❋ شعر ❋

چون در ششِ محرّم زاد آن شهِ مکرّم ❋ تاریخِ مولدش هم آمد - ششِ محرّم

---

(۲) در اکثر نسخه الوس آغا ❋ (۳) نسخه [د و] بے تعلقی ❋ (۴) نسخه [د] صدر ❋

هرچند[۲] این تاریخ از غرایبِ اتفاقاتست و فکررا دوران گنجایش نیست امّا غریب‌تر آنکه این تاریخ از شش حرف که نزد اهلِ حساب عددِ خیر است فراهم آمده و لفظِ شش حرف ونقشِ عددِ خیر نیز در تاریخِ ظهورِ این عنصرِ مقدّس از مکامنِ غیب میگردد - و یکی از غرایبِ جوهرِ حروفش آنکه آحاد و عشرات و مآتِ آن در یکمرتبه واقع شده - و بر تسویتِ سلوکِ اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتی که چندین اسرارِ غیبی درو ودیعت نهاده اند امثالِ این بدایع در بابِ او روی میدهد - قدوهٔ اولیای کبار ناصرالدّین خواجه احرار بزبانِ فیض‌آثارِ خود اسمِ گرامیِ این مسعودطالع بظهیرالدّین محمّد تسمیه فرموده اند[۳] - و چون بر زبانِ ترکان این لقبِ گرامی از بزرگیِ قدر و رفعتِ منزلتِ لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نامِ نامیِ آنحضرت مقرّر شد - و آنحضرت اعظم و ارشدِ فرزندانِ عمرشیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روزِ سه شنبه پنجمِ رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه در خطّهٔ دلگشای اندجان بر سریرِ سلطنت و تختِ خلافت نشستند - و آن قدر مشقّت و تردّد که در مهامِ تسخیرِ ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را رو نموده باشد - و آن مقدار دلیری و دلاوری و توکّل و تحمّل که آنحضرت بنفسِ نفیس درمعارک و مخاطر برخود روا داشته‌اند مقدورِ بشر نیست - در وقتی که واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ عمرشیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در چارباغِ اندجان کامیابِ عیش بوده‌اند - روزِ دوّمِ این واقعه سه‌شنبه پنجمِ رمضان خبرِ جانکاه باندجان آمد - درساعت سوار شده متوجّهِ قلعهٔ اندجان شدند - در محلِّ رسیدن بدروازهٔ شیرم[۴] طغائی جلوِ آنحضرت را گرفته بجانبِ نمازگاه روان شد که بطرفِ ازکند و آن دامنِ کوه ببرد بخیالِ آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می‌آید مبادا امرا غدری نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت بار مسلّم دارند - اگر از حرام‌نمکیِ آن مردم ولایت ازدست رود وجودِ اقدسِ آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانبِ طغائیانِ خود النجه‌خان یا سلطان محمود[۳] خان مقدمِ گرامی ارزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمّدِ درزی[۵] را (که از بابریان و قدیمیانِ حضرتِ عمرشیخ میرزا بود) پیشِ آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهّمی که بخاطرِ اقدس راه یافته بود برآورد - موکبِ عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمّد برکاب‌بوسِ والا مشرّف شد - و بمقدّماتِ معقوله آنحضرت را مطمئن‌باطن ساخته عنانِ عزیمت را منعطف ساخت -

---

(۲) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از غرایب اتفاقاتست ذکر را گنجایش دران نیست • (۳) همچنین در هر نسخه [د] بیوم • (۴) نسخه [ه ز] محمد • (۵) نسخه [ح] مروزی •

چون بارگاهِ اندجان نزولِ سعادت فرمودند جمیعِ امرا و ارکانِ دولت بشرفِ ملازمتِ عالی مشرّف شدند - و بنویدِ انواعِ تربیت کامیاب گشتند - سابقاً ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمودخان اتّفاق نموده بر سرِ عمرشیخ میرزا می‌آیند دریناولا که بحسبِ سرنوشتِ آسمانی قضیّهٔ ناگزیر واقع شد و بتوفیقِ ایزدی جمیعِ ارکانِ دولت ازخرد و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتّفاق نموده‌بودند) بر نگاهبانیِ قلعه لوازمِ جدّ و مراسمِ اهتمام بجای آوردن‌گرفتند سلطان احمد میرزا اوراتپّهٔ(۲) و خجند و مرغینان که از ولایتِ فرغانه است گرفته بچهار کروهیِ اندجان فرود آمد - هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده - امّا چون تائیدِ غیبی همواره قرینِ حالِ این دودمانِ ابدپیوند است در اندک فرصتی بسببِ وفورِ استحکامِ قلعه و یکجهتیِ امرای صاحب‌قدرت و شیوعِ وبا در اردوی میرزا و سقط شدنِ اسپان از نشستنِ بتنگ آمده از داعیه‌های سابق مایوس شد - و صلح گونهٔ درمیان آورده بناکامی برگشت - و از جانبِ شمالِ دریای خجند که سلطان محمود خان متوجّه شده بود آمده اخسی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادرِ آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودند - خان چند مرتبه جنگ انداخت - امرای اخسی تردّداتِ پسندیده کردند عاقبت کارِ خان نیز کاری نساخته از بیماری که عارضِ او شد ازین خیالِ باطل عنان‌تاب شده بولایتِ خود باز گشت - و آنحضرت بقوّتِ همّتِ بلند و طالعِ ارجمند مظفّر و منصور شدند - وآن گیتی‌ستانرا مدّتِ یازده سال در ماوراءالنّهر باسلاطینِ چغتای و اوزبک نبردهای عظیم روی‌داد - سه نوبت بشعشعهٔ تیغِ صاعقه‌آثار و مشعلِ عقلِ جهانتاب فتحِ سمرقند فرموده‌اند - یکی در سالِ (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسرِ سلطان محمود میرزا (که ازاندجان‌آمده) به‌نیروی اقبال و لمعانِ شمشیر تسخیر فرمودند - فتحِ دوم از شیبک‌خان در سالِ (۹۰۶) نهصد و شش - و سیوم بعد از کشته شدنِ شیبک خان در سالِ (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیّتِ الٰهی در اظهارِ گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیمِ هندوستانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملکِ غربت بمراتبِ کامرانی و کام‌بخشی رساند در دیارِ خود و مواطنِ اصلی که مجمعِ ملازمانِ صادق است ابوابِ کلفت بر روی روزگارِ آنحضرت‌گشاده آنچنان ساخت که بهیچوجه بودنِ آنجا لایقِ ناموسِ دولت ندیدند - ناگزیر با معدودی متوجّهِ بدخشان و کابل شده‌اند - چون ببدخشان رسیده اند تمامِ مردمِ خسروشاه که والیِ آنجا بود بخدمت شتافته اند - وخود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته - باوجودِ آنکه این بیدولت مرحلهٔ بی‌اعتدالی بود که بایسنغرمیرزا را شهیدکرده - و میل در چشمانِ سلطان‌مسعود

---

(۲) نسخه [ح] اوزابتیه *

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا عم‌زادهای آنحضرت میشدند (۲) - و در هنگام صاحبقرانی که عبورِ موکبِ عالیِ آنحضرت در بدخشانات شده بود آثارِ بےآزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود - دریغوا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازان بےسعادت روی گردانید آنحضرت از کمالِ مردمی و فرطِ جوانمردی درمقامِ انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموالِ خود آن‌مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود - او پنج‌شش قطارِ خچر و شتر از مرصّع‌آلات و طلاآلات و دیگر نفایسِ اجناس بار کرده بجانبِ خراسان رفت - و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تنسیقِ ولایتِ بدخشان فرموده متوجّهِ کابل شدند - و دران وقت محمّدمقیم پسرِ ذوالنّون ارغون کابل را از عبدالرّزاق میرزا بن الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عم‌زادهٔ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میشدند (۲)) گرفته بود - طنطنهٔ نهضتِ راياتِ اقبال شنوده متحصّن‌شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیشِ برادرِ خود شاه‌بیگ رخصت یافت - کابل در اواخرِ ماهِ ربیع‌الاوّل سنه (۹۱۰) نهصد و ده بتصرّفِ اولیای دولتِ ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجّهِ تسخیرِ قندهار شدند - وقلات که از مضافاتِ قندهار است مفتوح گشت - وازانجا بجهتِ مصالحِ ملکی فسخِ عزیمتِ قندهار نموده جانبِ جنوبِ آن توجّه نمودند - و قبایلِ افغانان مواسنک و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند *

مبادیِ این سال زلزلهٔ عظیم درحدودِ کابل واقع شد - فصیلهای قلعه و اکثرِ منازلِ بالای حصار و شهر افتاد - و خانهای موضعِ بیمغان (۳) تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اساسِ عمرِ بسیارے از مردم فرو ریخت - درمیانِ بیمغان و بیکتوت پارچهٔ زمین که عرضِ او یک کته باش انداز باشد بریده یک تیرانداز پایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از استرغچ تا میدان که قریبِ شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافته که بعضے از اطرافِ او برابرِ فیل بلند شده بود - و در آغازِ زلزله از سرِ کوهها گردبادها برخاسته - و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد - و از سوانحِ این ایّام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجّهِ خراسان نمود - سلطان حسین میرزا جمیعِ فرزندانِ خودرا جمع ساخته متوجّهِ دفعِ او شد - و سیّدافضل پسرِ میرسلطان علی خواب‌بین را بالتماسِ قدومِ گرامیِ حضرتِ فردوس‌مکانی فرستاد - وآنحضرت در محرّم (۹۱۲) نهصد و دوازده

---

(۲) همین است در هر نه نسخه اما این عبارت نزدِ اهل‌زبان هرآئینه موجبِ ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل علامی که باآن تتبع بدینچنین نویسد و ترجمهٔ زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسند که عمزادهای آنحضرت بوده اند یا میباشند و عمزادهٔ بودهٔ یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نصرابادی اصفهانی در احوال قاسم خان نوشته که همداماں جهانگیر پادشاه بودهٔ * (۳) نسخه [ب د] لمعان *

بکومکِ او متوجّه شده عزیمتِ خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدودِ کهمرد خبرِ فوتِ سلطان حسین میرزا رسید - حضرتِ فردوس‌مکانی رفتنِ حال را بهتر از سابق دانسته بر خلافِ کنکشِ اهلِ روزگار متوجّهِ خراسان شدند - و پیشتر ازآنکه موکبِ عالی بخراسان رسد باتّفاق کوته‌اندیشانِ نامعامله‌فهم از فرزندانِ میرزا بدیع‌الزّمان میرزا و (۲) مظفّرحسین میرزا را بر تختِ سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتمِ ماهِ جمادی‌الاخری سالِ مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بهرات نزولِ سعادت فرمودند - و در فرزندانِ میرزا آثارِ رشد و دولت مشاهده نفرموده معاودتِ موکبِ عالی را لایقِ حال دانسته در هشتمِ شعبانِ این سال متوجّهِ دارالملکِ کابل شدند - و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمّد حسین میرزا وفات کرد - و غلت (۳) و سلطان‌سنجر برلاس جمعی از مغلانرا که درکابل مانده بودند بطرفِ خود کشیده و خان‌میرزا را بخبرگی برداشته کابل را قبل دارند - و درمیانِ مردمِ عوام این خبر را شایع کرده‌اند که پسرانِ سلطان‌حسین میرزا نسبت بحضرتِ فردوس‌مکانی غدر اندیشیده اند - ملّا بابای بشاعری (۴) و امیر محبّ علی خلیفه و امیر محمّد قاسم کوکبر و احمدیوسف و احمدقاسم که حراستِ کابل بایشان مفوّض بود در لوازمِ قلعه‌داری اهتمام دارند - بمجرّدِ استماعِ این واقعه پرتال و اسباب‌را بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده با معدودے از عقبهٔ هندوکوه که پر برف بود بصعوبتِ تمام‌گذشته سحری بر سرِ کابل رسیده اند - مخالفان هر یکے از صولتِ صیتِ قدومِ موکبِ عالی بگوشهٔ اختفا خزیدند - حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی اوّل‌مرتبه پیشِ شاه‌بیگم مادرِ کلانِ صبیهٔ خود - (که باعثِ برداشتنِ خان میرزا بودند) آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده‌اند - از روی تمکّن و وقار و بزرگ‌منشی از راهِ عرفان درآمده بحسنِ ادا و لطفِ سخن عرض نموده که اگر مادرے بفرزندے شفقتِ خود را خاص گرداند فرزندِ دیگر را چه گنجایشِ رنجیدن و چه حدِّ سر از حکم‌پیچیدن باشد - و فرموده‌اند که بیدار بوده‌ام و راهِ بسیار آمده‌ام - سر در کنارِ بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تسلّیِ بیگم که بس مضطرب و متوحّش بود انواعِ مهربانیها بظهور آورده‌اند - و هنوز خواب نربوده بود که مهرنگار خانم [که خاله‌زادهٔ آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محمّدحسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت ازآنجا که معدنِ مروّت بودند جانبخشی فرموده رخصتِ خراسان دادند - و بعد ازان خانم خان‌میرزا را همراه گرفته پیشِ آنحضرت آوردند - و گفتند ای جانِ مادر برادرِ گناهکار ترا آورده‌ام - اشارت چیست - آنحضرت

---

(۲) در نسخه [ا چ] مظفر حسین بدون واو * (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ غلت خط کشیده * (۴) نسخه [ج] تساعری [و ح] شاعر *

خان‌میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند - و بعد ازان بیودن و رفتن تسخیر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیّه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سال دیگر بقندهار متوجّه شده اند - و بحاکم آنجا شاه‌بیگ ولد ذوالنّون ارغون و محمّد مقیم برادر خرد او محاربهٔ عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادر خرد جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزول اجلال فرمودند - و شاه بیگم و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشت بسیار زبیر راهی را کشت - و حکومت بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرّف او درآمد - و همواره تارک سعادت بر زمین فرمانبرداری میسود - تاآنکه درسال (۹۱۶) نهصد و شانزده مسرعی فرستاده معروض‌داشت که شاهی‌بیگ خانرا کشته‌اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابرآن در شوّال این سال بهنیروی توکّل نهضت عالی فرمودند - و با ازبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست - و همواره فتح و نصرت همعنان موکب عالی بود تا بار سیوم منتصف شهر رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقندرا تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه‌گستر بوده‌اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هژدهم در کول‌ملک بعبیدالله خان جنگ عظیم در پیوست - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم‌زخمی رسید - و عنان جنیبت جهان‌نورد بحصار منعطف ساختند - بار دیگر باتّفاق نجم‌بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با ازبک نبرد قوی دست‌داد - و نجم‌بیگ کشته‌شد - و آنحضرت متوجّه کابل شدند * |

دیگر بالهام غیبی رفتن ماوراءالنّهر را برطرف کرده تسخیر ممالک هندوستانرا پیش‌نهاد همّت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیر هندوستان متوجّه شده‌اند - و بجهت سنوح دواعی مراجعت فرموده‌اند - بار اول درشعبان(۹۱۰)نهصد و ده ازراه بادام‌چشمه و جگدلیک از خیبر(۲) گذشته بعجم نزول اجلال نموده‌اند - در واقعات‌بابری (که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق‌نگار آنحضرت) نوشته‌اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه‌پور رسیده شد ولایت گرمسیر و نواحی هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرّد رسیدن عالم دیگر درنظرآمد - گیاه و درخت بروش دیگر - و وحوش وطیور آن بطرز دیگر - راه و رسم ایل والوس بوضع دیگر - حیرتی روی‌داد و فی‌الواقع جای‌حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین دربین منزل بعزّ بساط بوسی استسعاد یافت - هر منزل جم مجلس کنکش منعقد شد که موکب عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابست) بکدام گذر رسیده بگذرد -

---

(۲) نسخه [ج] جمرد

بشومی بعضی[2] چغتائیان گذشتن سند در توقّف افتاد بجانب کهت توجّه فرمودند - بعد از تاختن کهت بنگش و نیور[3] را تاختند - وازانجا بیمثی خیل رفته بچند منزل درظاهر تربیلاه (که قصبهٔ ایست برکنار آب سند از توابع ملتان) رایات اقبال نزول فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد - وازانجا بحدود کی[4] نزول اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقرّ موکب دولت گشت - و در ماه ذیحجّه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت - بار دوم موکب معلّی در ماه جمادی‌الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راهِ خرد کابل متوجّهٔ فتح هندوستان شدند - از نواحی مقدر اوّل بغر و شیوه رفته از ناموافقی رای همراهان مراجعت دست داد - و از غرنگر و نورکل نیز عبور واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردوی ظفرقرین رسیده براه بادپنج[5] ظلال افضال برساحت کابل انداختند - و برسنگی که بربالای بادپنج واقع شده تاریخ این عبور بفرمودهٔ آنحضرت کنده‌اند - و هنوز آن رقم غیبی هست - و تا این زمان اولاد عالی‌نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در سه‌شنبه چهارم ماه ذیقعدهٔ این سال همایون‌فال بربالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی اتّفاق افتاد - چنانچه در جدول تفصیل رقم‌پذیر خواهد‌شد - مرتبهٔ سیوم روز شنبه غرّهٔ محرّم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانب بجور متوجّه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد- امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید - و سلطان علاءالدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرّف شده - و باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرّف درآورده بخواجه کلان‌بیگ ولد مولانا محمّدصدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند - و خواجهٔ مذکور را نسبت غریبی بآنحضرت بوده است - شش برادر او در نیکوخدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده‌اند - خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بود - چون آنحضرت را یورش ولایت سواد و تسخیر یوسف‌زئی پیش‌دید ضمیرانور بود طاوس خان برادر خرد شاه منصور (که کلانتر خیل یوسف‌زئی بود) دختر اورا آورده زبان عجز و انکسار گشود - و عسرت غلّه نیز دران مساکن وحوش روی داده بود - و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت - عنان عزیمت از سواد بازگردانیدند - هرچند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل همّت افروخته بظلمت‌زدائی سواد هندوستان متوجّه شدند - صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرّم با اسب و شتر و پرتال از آب عبورکرده اردوی بازاری را

---

(۲) نسخهٔ [ه و] باقی • (۳) نسخه [و] دهنیرر (۴) نسخهٔ [ج] کن [و] دکن [ح] لکن •
(۵) دربعضی نسخه باد نیچ •

[۴۳]

بجاله گذرانیده بنزدیک کچهکوت نزولِ اجلال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانبِ شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوهِجود نوشتهاند آن موضع مخیّمِ عساکرِ اقبال گشت - آنحضرت در کتابِ واقعات نوشتهاند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسلِ یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه - و بجهت دلاسای عبدالرحیم شقاولی(۲) را ببهیره فرستادند که کسی دستِ تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود بدولت و اقبال درشرقیِ بهیره برکنارِ آبِ بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شاهرخی مالِ آن از بهیره گرفته بهندوبیگ عنایت فرمودند - سربراهیِ این ولایت برای رزینِ او قرار گرفت - و خوشاب بشاهحسن سپرده بکمکِ هندوبیگ مقرر ساختند - و ملّامرشد را برسالت پیشِ سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندرِ لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهیِ هندوستان میکرد فرستادند که نصایحِ ارجمند بنماید - دولتخان حاکمِ لاهور ایلچیِ مذکور را نگاهداشته از کمالِ نادانی بی نیلِ مقصود باز فرستاد - جمعه دومِ ربیع الاوّل خبرِ تولّدِ فرزندِ سعادتپیوند آمد - چون متوجّه تسخیرِ هندوستان بودند تفاؤل گرفته بموجبِ الهامِ غیبی هندال نام نهادند - یکشنبه یازدهمِ ربیع الاوّل بجهتِ مصالحِ ملکی هندوبیگ را بسرانجامِ بهیره وداع کرده خود بصوبِ کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه سلخ ربیع الاوّل کابل مستقرّ سریرِ خلافت گشت - و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر هندوبیگ از بی پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد •

تاریخ توجّهِ نوبتِ چهارم بنظر نیامده همانا که دران یورش تسخیرِ لاهور فرموده مراجعت نموده‌اند - و از تاریخِ فتحِ دیبالپور (که بتقریبی در قیدِ سطور خواهدآمد) معلوم میشود که در (۹۳۰) نهصد و سی بوده است چون هرکاری درگروِ وقتی خود است جمالِ این مطلب در جلبابِ توقف میبود - و سستِ رائیِ امرا و ناهمپائیِ برادران سببِ ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبهٔ پنجم برهمنونیِ توفیقِ ایزدی و سپهسالاریِ اقبالِ ازلی روزِ جمعه غرّهٔ صفر (۹۳۲) نهصد و سی و دو که نیّرِاعظم در برجِ قوس رایاتِ انوار افراخته بود بطالعی که ظلمتشکافِ سوادِ عالم تواند شد پای عزیمت در رکابِ توکّل اعتصام آورده متوجّهِ تسخیرِ هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلّم داشته خبرداریِ کابل نیز باو تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی‌داد - لاهور و بعضی بلادِ عظیمهٔ هندوستان در تصرّفِ اولیای دولتِ قاهره بود - و هفدهمِ صفر که باغِ وفا مخیمِ سرادقاتِ اقبال شده بود حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی

---

(۲) نسخه [ج] شقاولی •

[۴۴]

نصیرالدّین محمّد همایون از بدخشان با لشکرِ خود آمده بعزِّ بساط بوس مشرّف شدند - و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادتِ آستان‌بوسی دریافت - و غرّهٔ ربیع‌الاوّلِ این سال از آبِ سند نزدیکِ کچه‌کوت عبور فرموده شان (۲) واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیك و سوداگر و غیرِ آن بقلمِ عرض در آمد - و از بالای جیلم از آبِ بهت عبور واقع شد - د نزدیکِ بهلول پور از آبِ چناب عبورِ مرکبِ عالی اتّفاق افتاد - و روزِ آدینه چهاردهم ربیع‌الاوّل در ساحتِ سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطرِ جهان‌پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهلولپور آبادانی سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزولِ اقبال دهشتند محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایرِ ملازمانِ درگاه که بحراستِ لاهور قیام داشتند بشرفِ زمین بوس کامیابِ سعادت شدند - روزِ شنبه بیست و چهارمِ ربیع‌الاوّل قلعه ملوت بدستِ اولیای دولتِ قاهره مفتوح شد و اموال و اسبابِ بدست افتاد وکتابهای غازی‌خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند - چون بمسامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه ازانجا بقدم جرات دومه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کوای فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را برسر او رخصت فرمودند - و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی (۳) و امیر ولی خازن (۴) و امیرعبد العزیز و امیر محب‌علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندوبیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازمِ رکاب ظفرانتساب (۵) فرمودند - بین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس متفخر شد - و حضرت جهانبانی بهمعنانی بختِ بیدار و همرکابیِ اقبالِ بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکمِ همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جلدوی این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند - وبطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک سرساوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می آیند - بنابرآن

---

(۲) نسخه [ج - ح] سان (۳) نسخه [ا] ددلدي - (۴) نسخه [ج] خان (۵) نسخه [ج] اعتصام •

روز یکشنبه هژدهم جمادی الاخری چینی تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میرحسین و قتلق‌قدم بودند و از غول هم یونس‌علی و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران نبرد طلب و دلاوران معرکه جوی تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمعی کثیر را امیر کردند - و گروهی عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در اردوی معلی بیامارمیدند - و حکم جهانگشای شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و درمیان هردو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی‌الاخری بشهر پانی‌پت همای دولت باجنحهٔ اقبال سایه گستر گشت - و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش‌کروهی شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود - چون هفتهٔ در پانی‌پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و پیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معلی شد - وحضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف اوبچیان پیراستند * *

محاربه حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد *

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی تلافی مشاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - واسباب آنرا سرانجام نماید - ازانجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانیست که باوجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون دربیش بود باخاطر مطمئن و دل آرمیده توسل بفتاح بی‌منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی‌فرمودند - غول‌را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند - بر دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چینی تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

محمدي كوكلتاش و امير شاه منصور برلاس و امير يونس علي و امير درويش محمد ساربان و امير عبد الله كتابدار قرار يافتند - و بر دست چپ غول كه تركان مول غول گويند امير خليفه و خواجه مير ميران صدر و امير احمدي پروانچي و امير تردي بيگ برادر قوچ بيگ و محب علي خليفه و ميرزا بيگ ترخان را مقرر فرمودند - برانغار بحسن تدبير و بفرشكوه حضرت جهانباني جنت آشياني شايستگي پذيرفت - و امير خواجه كلان بيگ و سلطان محمد دولدي و امير هندو بيگ و ولي خازن و پيرقلي سيستاني در ركاب دولت ايشان بوده آرايش بخش راي و شمشير گشتند - جرانغار محمد سلطان ميرزا و سيد مهدي خواجه و عادل سلطان و سلطان جنيد برلاس و خواجه شاه مير حسين و امير قتلق قدم و امير خلي بيگ و امير محمد بخشي و ديگر بهادران نامي قرار يافتند - و هراول خسرو كوكلتاش و محمد علي جنگ جنگ بود - و امير عبد العزيز بخدمت طرح مقرر شد - در اوج برانغار ولي شرمل (۲) و ملك قاسم و بابا قشقه با مغلانش بتولقمه متعين گشتند - و در اوج جرانغار قراقوزي و ابو المحمد نيزه باز و شيخ علي و شيخ جمال و تنگري قلي مغول بتولقمه قرار يافت - چنانچه راه و رسم دلاوران كارزار و بهادران تيغزن بود پاي استقلال در عرصهٔ نبرد محكم ساخته در مقام ثبات ايستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند • شعر •

دليران ستادند پا كرده سخت • ستادن درآموخت زايشان درخت

تا آنكه بعد از حملهاي عظيم و صدمهاي قوي تائيدات آسماني همعنان قلب و جناح موكب عالي شد و توفيقات ازلي باعث فتوحات متبرك گشته شكست بر مخالفان افتاد - و فتح عظيم از جانب اولياي دولت ابدي اعتصام روي نمود - سلطان ابراهيم ناداسته دريك گوشه بقتل رسيد - و جمعي كثير از افغانان علف تيغ قهرمان اقبال پادشاهي شدند - و اين قوافل شهرستان عدم ببدرقهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تيغ جهانگشاي بمنزلگاه فنا پيوستند - و قريب بقالب سلطان ابراهيم دريك گوشه پنج شش هزار كس كشته افتاده بودند - آفتاب عالمتاب يك نيزه وار سمت ارتفاع گرفته بود كه شعشعهٔ رايات اقبال شعله افروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد - و نيم روز نسيم صبح نصرت و شمال بهار فيروزي وزيدن گرفت - شرح اين فتح بزرگ كه كارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ بيان گنجد - و خردمند قادر سخن بچه آئين از عهدهٔ تقرير برآيد كه از وسعت آباد انديشه بيرونست - در زماني كه سلطان محمود غزنوي بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت - ملوك ممالك سمرقند و دار المرز و خوارزم فرمان پذير او بودند - و سپاهگران از يك لك بيش بود -

---

(۲) نسخه [ع] بربل [ج] شيربل • •

و هندوستان یک فرمانروائی باستقلال نداشت - رایان و راجها جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند - و سلطان شهاب‌الدین غوری با صدوبیست هزار سوار جوشن‌پوش برگستوان‌دار به تسخیر هند آمده - درانوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان گفت نبود - و خراسانرا اگرچه برادر او سلطان غیاث‌الدین داشت از گفتهٔ او بیرون نبود - و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف‌الدین علی یزدی میگوید که طول یسال آن حضرت که جای ایستادن نوکران است شش فرسنج بود - و بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسنگی دوازده هزار سوار احاطه میکند - پس سوای نوکر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش که محل ایستادن نوکر نوکرست دو کروه بوده - و مخالف ایشان ملوخان دوهزار سوار و صد و بیست فیل داشته است - و باین حالت از اردوی ظفرقرین حضرت صاحبقرانی جمعی کثیر اندیشه ناک بوده‌اند - و آن حضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته‌اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده‌اند - و بنیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراروی لشکر منصور حصار ساختند - و در پیش آن خندق کندند - و از پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند - گردنهای ایشان بچرم گاو برهم بستند - و خار خسک بسیار از آهن ساخته‌بودند - مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند - تا هنگام حمله و درآمدن فیلان بسر راه اندازند - و همراه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی (که چهارم گیتی‌نوازان هندوستانست) درین فتح بزرگ (که از جلایل عطیات والی ایزدیست) از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود - و غریب‌تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و باز ازان ولایت فایدهٔ معتد[2] عاید نمیشد که مدد خرج لشکر تواند بود - بلکه در محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می‌شد - و با مثل سلطان ابراهیم (که نزدیک یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و ازبهیره تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خلاصهٔ ممالک هندوستان بی مخالفی و منازعی بر نهج استقلال مینمود) بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کار شگرف را پیش برده اند ٭

کارشناسان فراخ‌حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند - آری ذات مقدس که حامل نور جهان‌افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد - و بالجمله

---

(۲) در نسخهٔ [ح] معتدبه ٭

حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی از طلوع انوار فتح آئینهٔ پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیانرا بانعام عام صلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند - و کارے (که بر همم عالیهٔ سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده‌اند فزونی تواند کرد) فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سهرند واقع شده است - چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سلطان سکندر سور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند - و ازین بدیع‌تر کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظلّ الٰهی است که بتائید ایزدی هندوستانرا با اندک مردمی از دست چندین سران گردن‌کش چنان بر آورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن لالست - چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم‌پذیر خواهد شد *   * شعر *

گرم بخت امید واری دهد * فلک فرصت و وقت یاری دهد

بگرمی هنگامهٔ راستان * طرازم همه دامن داستان

درین جدول ریز پایندگان * کشم نقشی از بهر آیندگان

در همانروز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی[۲] خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند - و اهل شهر را (که از ودایع ایزدی اند) باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق‌قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی استمالت نمایند - و همدران‌روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند - وخود بدولت و سعادت روز چهار شنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند - و آدینه بیست و یکم اینماه بر دارالسلطنت آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن سواد و رونق بخش آن فضا شدند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشانرا

---

(۲) نسخهٔ [ع] امیر ولی خازن *

بایشان مرحمت فرمودند - و اضافهٔ آن هفت لک تنگه میورغال از مکمنِ اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد - و همچنین اقربای او بمراتب و وظایف و ادراراتِ پادشاهانه کامیاب شدند - و عالمِ پراگنده را جمعیّتی تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدار السلطنهٔ آگره نزولِ اجلال فرموده بودند) الماسی (که هشت مثقال وزن داشت و بتخمینِ مبصّرانِ جوهرشناس بهای آن نصفِ خرجِ روزمرّهٔ ربعِ مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاءُالدین بود که از اولادِ بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرتِ گیتی‌ستانی بجهتِ خاطرِ گرامیِ ایشان قبول نموده بازبایشان عطا فرمودند ٭

روزِ شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدنِ خزاین و دفاین (که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود) نمودند - هفتاد لک تنگهٔ سکندری بحضرتِ جهانبانی مکرمت شد - و یک خانهٔ خزینه بی‌آنکه تحقیقِ مخزوناتِ او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند - و بامرا بتفاوتِ مراتب و درجاتِ مناصب از ده لک تا پنج لک تنگه نقد بخشیدند - و تمامی یکه‌جوانان و سایرِ ملازمان زیاده از حالت و رتبتِ خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهلِ سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلّی تا اردوی بازاری از نصیبهٔ وافر بی‌بهره نماند - و جهتِ درجاتِ ریاضِ کامگاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسمِ ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران میرزا هفده لک تنگه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنگه - و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدّراتِ حرمِ عصمت و دراریِ آسمانِ خلافت و همگی امرا و ملازمانِ غائب از بساطِ حضور بقدرِ لیاقت از جواهرِ نفیسه و اقمشهٔ نادره و زرِ سرخ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منتسبانِ دودمانِ معلّی و منتظرانِ عواطفِ پادشاهی (که در سمرقند و خراسان و کاشغر و عراق بودند) انعاماتِ گرامی فرستادند - و بمشاهدِ قدسیّه و مزاراتِ متبرّکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتمامی متوطّنانِ کابل و صدنره (۲) و ورسک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند - چنانچه جمیع طوایفِ خواص و عوام از خوانِ احسانِ آنحضرت بهره‌مند شدند ٭

٭ شعر ٭

ز افشاندنِ دستِ گوهر نثار ٭ نشاطی نوانگیخت در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور ٭ که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

---

(۲) نسخهٔ [ز] صدة و ورشکه

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برکشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آورد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگنان جلوه‌گر آید - ازانجمله این سانحهٔ غرابت‌انتما ست که باوجود نقیم چنان و بخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل‌هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلي و آگره در حیطهٔ تصرف درآمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - وقلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده‌بودند - حصار سنبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهولپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تتار خان سارنگ‌خانی استحکام داده بود - و راپری (۲) را حسین خان لوحانی (۳) - و اتاوه را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهاون را (که متصل بآگره است) مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و قنوج و سائر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده‌اند) در دست افغانان بود بسرکردگی نصیرخان لوحانی (۴) و معروف فرملی (۵) که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیارے از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده بهار (۶) خان پسر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند ٭

و دربن سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمهٔ کوته‌حوصلهای اردوی معلی گشت - و جمعی کثیر از توهم ناخردمندانه فرار (۷) نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیررسیدن سوداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلایق دشوار شد - اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و یکه جوانان بسیارے ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان غیرملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتے که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتی ستانی که بدوربینی و بردباری یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزهٔ کهنه‌عملهٔ روزگار بظهور آمدن گرفت - علی‌الخصوص احمدی پروانچی و ولی‌خازن - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک و مراتب

---

(۲) نسخهٔ [ح] و رامهری (۳) نسخهٔ [چ] بوحاني [ح] نوحانی (۴) نسخهٔ [چ] نوحاني ٭
(۵) نسخهٔ [ح] قرملي (۶) نسخهٔ [ح] پهار (۷) نسخهٔ [چ] فرار دادند ٭

خصوصاً دریں یورش هندوستان سخنان مردانهٔ عالي همتانه میگفت) راي او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه داشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند (که طغرای منشور سعادت تواند بود) فرمودند - و مخطورات ایشان که متضمن چندین محظورات[۲] بود از پردهٔ خفا بیرون دادند - و مکرر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آوردهٔ باشیم باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش پذیران دولتمند است - شادي و غم و فراغي و تنگي باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روي خواهد نمود - باید که اعتصام بحبل متین توکل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهمهافزا نگویند - و هرکه میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر بےحقیقتي خود را ظاهر سازد مضایقهٔ نیست برود - و ما تکیه بر همت والا که مویّد بتائید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدس مصمم ساخته ایم - آخرکار همه ارکان دولت بعد از تامل و تدبر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخن پادشاه پادشاه سخنانست - و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آنحدود فرمودند - و ارمغاني و سوغات (که بجهت شاهزادهای کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده‌بودند) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارجهٔ سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر شد - و در هندوستان هم پرگنهٔ کُهرام عنایت فرمودند - و میرمیران نیز رخصت کابل یافت - و در روز پنجشنبه بیستم ذی‌حجه خواجهٔ مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایف بیّنات پیداست هر نیکواندیشهٔ اقبالمند که کار را بمشورت خرد خرده‌دان نماید هرآینه بخوبترین رجهی بمراتب علیهٔ رسیده کامیاب دولت شود - و مرآت این معنی احوال گرامی حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکانیست که در چنین تذبذب خواطر سپاهي و افزوني مخالف توسل بهمت کشورگشا جسته و توکل بعنایت خداوندی کرده روي توجه بر گشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است مستقر سریر خلافت فرمودند - و به نیروي تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام اشتات این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بسیارے از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند - ازانجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت - و تا سه هزار کس

---

(۲) نسخهٔ [ز] مینوعات (۳) نسخهٔ [ج] اسباب و نسخهٔ [ح] این لفظ نیست ه

نامی را رسیله شده بمنبهٔ علیه آورد - و هر کدام زیاده از حالت خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید و محمود خان لوحانی و قاضی جیا (که از سرداران نامور بودند) شرف خدمت دریافته بمقصد بازگشتند - بفیروز خان از جونپور یک کرور تنگه و چیزے جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایت اوده یك کرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازیپور نود لک تنگه - و بقاضی جیا از جونپور بیست لک تنگه تنخواه شد - و در اندک فرصتی بواعث امن و فراغت و دواعی عیش و عشرت پدید آمد - و اسباب کامرانی چنانچه شایستهٔ دولت ابدپیوند باشد آماده گشت - و از عید شوّال چند روز گذشته‌بود که در دارالخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنی عظیم داشتند - و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامن عامهٔ خلائق ریختند - و ولایت سنبل درمواجب حضرت جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ سرکار حصار فیروزه (که سابقاً بجلدوی آنحضرت مقرر شده بود) ساختند - و بوکالت آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومت آنحدود نامزد شد - و چون بِبَن (۲) آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نموده‌بود امیرمذکور و کتّه بیگ و ملک قاسم و بابا قشقه با برادران و ملّا اَپاق (۳) و شیخ گهورن را با سپاهیان میان دوآب بایلغار فرستادند - بجمعی که پیش لشکر ظفرقرین میرفتند ببن بجنگ پیش آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمک شوربخت سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید *

کنگاش نمودن حضرت گیتی‌ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق‌رویه برذمّهٔ اخلاص خود *

چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطر جهانگشا را از انتظام ممالک مفتوحه پرداختند و موسم باران (که بهار هندوستانست و زمان طراوت و نضارت بانبساط دوستان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگام جلوهٔ کشورگشایان و جولان باد پایان درآمد با خردمندان آگاه‌دل و دلاوران جلادت منش (که در بساط حضور بودند) حرف یورش شرقی بجهت دفع لوحانیان که قریب پنجاه هزار سوار از تنوع پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غربیه‌رویه بجانب رانا سانکا و استیصال او که بعضے قوی شده بود و بتازگی حصار کهندار (۴) را بقبض خود در آورده کلهگوشهٔ نخوت کج می‌نهاد و آهنگ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند - و بعد از کنگاش بامرای عظام و امنای کرام رای دولت‌پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانکا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لاف اطاعت را دست‌آویز خود ساخته دم نیکوخدمتی میزد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] مبّن (۳) نسخهٔ [ج] اباق و نسخهٔ [ح] آپاق (۴) نسخهٔ [ج] کندهار *

ازینکه چندگاه عرضه‌داشت او نیامد یا قلعهٔ کهندار را از حسن ولد مکن (که هنوز بسعادت زمین‌بوس مشرّف نشده) گرفته تا دولتخواهی او مشخّص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتافت - و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطّلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیانرا مقدّم داشته بجانب شرق نهضت کرد - رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجّه این مهمّ عالی شوند - دَرین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باعتضاد اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه پسند خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بغایت پسندیده آمد - و بشگفتگی روی و گشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لاجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین الغ نطاق همّت باقدام خدمت بستند - و حکم گیتی مُطاع شرف نفاذ یافت که عادل‌سلطان و محمّدکوکلتاش و امیر شاه‌منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان‌بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهولپور و آنحدود تعیّن شده‌بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر بیانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی‌احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار(۲) بمعسکر والای آنحضرت رساند - و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میر آخور با سایر عساکر (که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می‌افراخت متعیّن بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دارالخلافهٔ آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند - و ازانجا کوچ بکوچ متوجّه پیش شدند - و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیرخان که در جاجموّ لشکرے فراهم آورده نشسته بود از پانزده‌کروهی رایات نصرت‌اقتران فرار نمود - و از آب گنگ گذشته بولایت خرید درآمد - و موکب عالی نیز روی توجّه بخرید آورده - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفّه گردانیده در لوازم ملک‌ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوّت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح‌خان سروانی(۳) (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم‌همایونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را برفاقت

---

(۲) نسخهٔ [ح] چندوار (۳) نسخهٔ [ح] شروانی •

سید مهدي خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتي پناه روانه ساختند - و او بتارک سعادت شناخته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت - و مواجب پدرش بدو مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنکه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از سادهلوحي آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خانجهاني ممتاز ساخته بجایگیر رخصت فرمودند - و محمودخان بمرش بدوام ملازمت سرفرازي یافت - و حضرت گیتي ستاني در دارالخلافهٔ آگره بصورت و معني کامگار و کامبخش بودند - تا آنکه در محرّم (۹۳۳) نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجتاثر رسید که از منبر عظمی و مهد علیا ماهم بیگم والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانباني فرزندے گرامی شرف ولادت یافته - حضرت گیتیستاني او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و سیوم شوال سنه نهصد و سي و دو واقع شده بود - و در نهصد و سی و چهار پیش ازانکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهي منظور گردد این جهان را پدرود کرد ۰

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت اتصال و خبر طغیان رانا سانکا ووصول حضرت جهانباني بحضرت گیتي ستاني ۰

روزچهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانباني صادر شد که جونپور را ببعضي امرا سپرده خود بزودترین وقتي دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانکا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمدعلی ولد سهتر حیدر رکابدار تعین شد - و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیلهٔ خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود - و قلعهٔ بیانه را باولیای دولت قاهره سپرد - و تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستانبوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود - و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهي شده از سوانح حوادث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ باورچیان قصدے کرده بود بخیر گذشت - و بداندیشانرا این خیال خام ناگوار افتاد - و بجزا رسیدند - چون فرمان عنایت بحضرت جهانباني رسید شاه میرحسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضي جیا را که از تربیتیافتگان حضرت گیتيستاني بود بمعاضدت این دو امیرگذاشته متوجه لمتثام اورنگ خلافت شدند - و شیخ بایزید را باوده تعین فرمودند - و بنابرانکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود مرور عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند - و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان

درآورده در رکاب نصرت‌اعتصام خود بدرگاه گیتی‌پناه آوردند - و در ساعت مسعود روز یکشنبهٔ سیوم شهر ربیع‌الثانی در چهارباغ دارالخلافت آگره (که بهشت بهشت موسوم و بتازگی تربیت‌یافتهٔ بهار دولت و اقبال بود) بسعادت ملازمت حضرت گیتی‌ستانی مشرّف شدند - و در همین روز خواجه دوست‌خاوند از کابل آمده بتلقّی اکرام معزّز گشت - و درین ایّام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورش رانا سانکا و پای جرأت نهادن او به پیکار خبر میرسید ه

مصاف نمودن حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برانا سانکا و رایات فتح افراختن ه

هرلمعهٔ که خرد والا را (که ایزد جهان‌آرا تاج سلطنت معنوی برفرق عزّت او نهاده‌است) بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هرآینه نقد آرزوی او در کنار نهند و کار او از اندیشهٔ مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت‌قرین حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند اسباب مستی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت - پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک‌گیری و ملکداری سرموئی از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند - و درینولا (که رانا سانکا بجمعیّت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدم دلیری و داوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایت خاص ایزد را حصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه‌نداده متوجّه دفع آن غنودهٔ[۱] بخت پریشان‌روزگار شدند - و روز دوشنبه نهم جمادی‌الاولی بعزم استیصال این فتنه از دارالخلافهٔ آگره کوچ نموده در نواحی شهر مرادقات عظمت منصوب ساختند - و اخبار متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرسه‌گران حوالی بیانه را تاخته‌است - و جمعی (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تاب مقاومت نیاورده برگشته‌اند - و سنگر خان[۲] جنجوهه بشهادت رسیده - و امیر کتّه بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقّف نموده روز پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ منده‌اکر که درمیان آگره و سکریهٔ[۳] نزول اجلال اتّفاق افتاد - در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبی بزرگ (که سپاه اقبال را وفا کند) در غیر قصبهٔ سکری (که بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی‌ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشین منقوط نام‌فرموده‌اند و الحال بیمن دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی بنام فتحپور که فتح بخشی دلهاست مشهور است) آبی دیگر

---

(۱) نسخهٔ [د] سیه بخت (۲) نسخهٔ [ز] شکر خان (۳) نسخهٔ [د] سیکری است ه

نشان نمیدهند - دور نباشد که لشکرِ مخالف سرعت نموده این آب را متصرّف شود - بنابرین اندیشهٔ صائب روزِ دیگر بآئینِ عظمت متوجّهِ فتحپور شدند - و امیر درویش محمّد ساربان را جهتِ تعیینِ جای دولتخانه پیشتر فرستادند - امیرِ مذکور در نواحیِ کولِ فتحپور (که غدیریست پهناور وآبگیریست دریاصفت) جائی شایسته قرار داد - و آن عرصهٔ دلگشا مخیّمِ سرادقاتِ فتح و نصرت شد - و ازانجا کسان بطلبِ مهدی خواجه و سایرِ امرا که در بیانه بودند شتافتند - و بیگ میرک ملازمِ حضرتِ جهانبانی و جمعی از نوکرانِ خاصِ خود را جهتِ زبانگیری فرستادند - صبحگاه فرستادها رسیده بموقفِ عرض رسانیدند که لشکرِ مخالف از بساور (۲) یك کروه پیشتر فرود آمده است که مسافتِ مابین هژده کروه باشد - و در همین روز مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و سایرِ امرا (که در بیانه بودند) آمده بدولتِ آستانبوس سربلند شدند - درین ایّام هر روز میانِ قراولان چپقلشها (۳) میشد - و بهادرانِ کارطلب دادِ دستبرد داده موردِ آفرینِ پادشاهی میشدند - تا آنکه روزِ شنبه سیزدهمِ جمادی الاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحیِ موضعِ خانوه از مرکزِ بیانه حوالیِ کوهی (که در دوکروهیِ مخالفان مخیّمِ سرادقاتِ اجلال بود) رانا سانکا با لشکرِ گران قدم پیش نهاد *

و آنحضرت در واقعاتِ خود مرقومِ کلکِ بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان (که یک لک ولایت را صد سوار و کروریرا ده‌هزار سوار اعتبار میکنند) ولایتِ رانا سانکا بده‌کرور رسیده بود که جای یک لك سوار باشد - و بسیاری از سران و سرورانِ نامور (که هرگز در هیچ معرکه یکی از ایشان تبعیّت و امدادِ او نکرده) فرمانبرداریِ او نموده ضمیمهٔ لشکرِ او شده‌بودند - چنانچه سلهدی (۴) حاکمِ رای‌سین و سارنگپور وغیرِ آن سی‌هزار سوار را ولایت داشت - و راول اودی‌سنگه باگری دوازده‌هزار سوار - و حسن خانِ میواتی حاکمِ میوات دوازده‌هزار سوار - و بهاریمل ایدری چهارهزار سوار - و نرپت (۵) هادا هفت هزار سوار - و ستردی کچی (۶) شش‌هزار سوار حاکمِ چرهل - و برم‌دیو (۷) حاکمِ میرتهه چهارهزار سوار - و نرسنگه‌دیو چوهان چهارهزار سوار - و محمود خان ولدِ سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت امّا بامیدِ سروریِ اسلاف ده‌هزار سوار را با خود همراه ساخته‌بود که مجموعِ جمعیّتِ گروهِ مخالف بدو لک و یکهزار سوار رسیده (۸) بود *

چون آمدنِ مخالفان بمسامعِ علیّه رسید بترتیبِ عساکرِ نصرت‌مآثر اشتغال فرمودند - موکبِ خاصِ پادشاهی در غول متمکّن شد - و دستِ (۹) راستِ آن چین‌تیمور (۱۰) سلطان و میرزا سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیشاور (۳) نسخهٔ [ج] جنگها (۴) نسخهٔ [ح] سلاح‌الدّین (۵) نسخهٔ [ا] پربت (۶) نسخهٔ [ز] کهچی (۷) نسخهٔ [ح] بیرم دیو (۸) نسخهٔ [ز] کشیده (۹) نسخهٔ [ج ح] دستِ راستِ غول (۱۰) نسخهٔ [ا] حسین تیمور - و نسخهٔ [ج] حسن تیمور *

و خواجه دوست‌خاوند و یونس‌علی و شاه منصور برلاس و درویش محمّد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرّر شدند - و برِدستِ(٢) چپ علاءُالدّین بنِ سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محبّ علی ولدِ نظام‌الدّین علی خلیفه و تردی بیگ برادرِ قوچ بیگ و شیرافگن ولدِ قوچ‌بیگ و آرایش‌خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمانِ سلطنت و ارکانِ دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجودِ دولت‌پیرای حضرتِ جهانبانی آراسته شد - و در یمینِ نصرت‌مکینِ حضرتِ جهانبانی قاسم‌حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام‌بیگ اردو شاه و ولی‌خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشّکور و جمعی دیگر از بهادرانِ تهوّرآئین تعیّن شدند - و بر یسارِ ظفرقرینِ حضرتِ جهانبانی میرهمه و محمّدی کوکلتاش و خواجگی‌اسد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هندوستان مثلِ خان‌خانان و دلاور خان و ملک‌داد کررانی و شیخ گهورن بآدابِ خدمت قیام نمودند - و جرانغارِ میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان بنِ مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمّدعلی‌جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین باربیگی وجان بیگ اتکه و از امرای هند جلال‌خان و کمال‌خان اولادِ سلطان علاءُالدّین و علی‌خان - شیخ‌زادهٔ فرملی و نظام‌خانِ بیانه(٣) و جمعی دیگر از غازیانِ شجاعت‌پیشه و بهادرانِ جلادت‌پرور کمرِ بندگی باخلاصِ کامل بستند - و جهتِ تولقمه تردی‌یکه(٤) و ملک‌قاسم برادرِ بابا قشقه و جمعی(٥) کثیر از مغول در جانبِ برانغار تعیّن یافتند - و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمعی از خاصانِ پادشاهی در طرفِ جرانغار نامزد شدند - و بطریقِ حزم موافقِ قانونِ غزاتِ روم جهتِ پناهِ تفنگچیان و رعداندازان (که در پیشِ سپاهِ دولت بودند) صفی از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتّصال دادند - و بجهتِ ترتیب و انتظام(٦) این صف نظام‌الدّین‌علی‌خلیفه مقرّر شد - و سلطان‌محمّد بخشی اعیان و ارکانِ افواجِ قاهره را در محالِ خود مقرّر داشته باستماعِ احکامِ پادشاهی (که بالهامِ ربّانی پیوند داشت) در حضورِ اقدس ایستاده‌بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامرِ مطاعه را در ضبط و ربطِ عساکرِ اقبال بسرداران میرسانید ❊

چون ارکانِ لشکر بآئینِ شایسته قایم گشته هر کس بجای خود استقرار گرفت فرمانِ

---

(٢) نسخهٔ [ج ح] و بردستِ چپِ غول (٣) نسخهٔ [ح] میانه (٤) نسخهٔ [ز] تردیکه (٥) نسخهٔ [ا ب ج د] جماعهٔ - و نسخهٔ [ح] جماعهٔ کثیر (٦) نسخهٔ [ا] نظام ❊

معلّی شد که هیچکس بی‌حکم از محلِّ خود حرکت ننماید - و بیرخصت قدم در میدانِ محاربه ننهد - از (۲) روز یکپاس گذشته بود که آتشِ (۳) جنگ اشتعال یافت (۴) ‌• شعر •

سپاه از دو سو جنبش انگیختند • شب (۵) و روز در هم در آمیختند
دهانه برآمد ز هر دو طرف • دو دریای کین بر لب آورده کف
سمِ بادپایانِ فولاد نعل • بخونِ دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکبِ خاصِ خویش • خرامنده بر کبکِ رقّاصِ خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتالِ عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغارِ مخالف بجانب برانغارِ پادشاهی جنبش نموده بر خسرو کوکلتاش و ملک قاسم و باباقشقه (۶) حمله آورد - چین (۷) تیمور سلطان بحکمِ عالی بکمکِ ایشان رفت - و مردانه دستبردے نموده مخالفان را برداشته قریب بعقبِ غولِ ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنامِ او مقرّر شد - و مصطفیِ رومی از غولِ حضرتِ جهانبانی ارابها را پیش آورده - و به تفنگ و ضربزن آنچنان صفوفِ مخالف را درهم‌شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران بزدود - و وجودِ بسیارے از مخالفان با خاکِ هلاک برابر کرده بربادِ فنا داد - و چون زمان‌زمان افواجِ اعدا از پی‌هم میرسیدند حضرتِ گیتی‌ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی‌هم بکمکِ سپاهِ منصور میفرستادند - دفعه قاسم حسین سلطان و احمد (۸) یوسف و قوام بیگ را فرمان شد - و دفعه هندوبیگ قوچین مامور گشت - و دفعه محمّدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید - و بعد ازان یونس‌علی و شاه منصور برلاس و عبداللّٰه کتابدار و از پس (۹) ایشان درمش‌ایشک آقا و محمّد خلیل آخته‌بیگی بکمک مامور شدند - و برانغارِ مخالف بکرّات و مرّات حمله بر جرانغارِ لشکرِ فیروزی‌اثر آورد - و هر نوبت غازیانِ اخلاص‌نهاد بعضے را به تیربارانِ بلا زمین‌دوز میکردند - و برخے را ببرقِ خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن‌اتکه و رستم‌ترکمان بموجبِ حکمِ والا از عقبِ سپاهِ ظلمت آئین شتافتند - و ملّا محمود و علی اتکه باشلیق ملازمانِ خواجه خلیفه بکمکِ آنها رفتند - و محمّد سلطان میرزا و عادل‌سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمّد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانچی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند - و خواجه حسین با جماعتِ دیوانیان بکمکِ ایشان رفتند - و همه بهادرانِ لشکرِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] و از روز (۳) نسخهٔ [ح] قتال (۴) نسخهٔ [ا] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] شب و روز را درهم آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخهٔ [ا] حسین تیمور سلطان و نسخهٔ [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخهٔ [و ز] احمد یونس (۹) نسخهٔ [و] و از پی ایشان •

فیروزجنگ (که عزیمتِ جانفشانی کرده همّت بجانستانی بسته بودند) لوای گیرائی[۲] کامِ خود از انتقامِ دشمن بلند کردند - و چشمهٔ امیدِ مخالفان را بخارِ ناکامی انباشتند ‌• ‌• شعر •

گره بر گره دستِ پیکان‌زنان • زره بر زره پشتِ روئین‌تنان
ز هر سو سنانهای خاراگذار • فروبسته راهِ سلامت بخار
درخشنده شمشیرهای بنفش • ز دیده بصر میربود از درفش
غبارِ زمین کلّه بر ماه بست • نفس را درونِ گلو راه بست

چون زملی کار و کارزار از بسیاریِ سپاهِ دشمن امتداد یافت بملازمانِ خاصِ پادشاهی (که در پسِ ارابه مانندِ شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راست و چپ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را درمیان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجبِ اشارهٔ والا جوانانِ شجاعت‌نهاد و دلاورانِ جلادت‌آئین چون شیرانِ زنجیرگسل خود را باختیارِ خود یافته دادِ دلیری و دلاوری دادند - و چکاچاکِ تیغ و شپاشاپِ تیر بافلاک رسانیدند - و نادرالعصر علی‌قلی با توابعِ خود در پیشِ غول ایستاده‌بود - و در انداختنِ سنگ و ضربزن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و مقارنِ این حالت فرمانِ[۳] قضانفاذ وارد شد که ارابهای غول پیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانبِ سپاهِ مخالف بعزمِ درست و همّتِ بزرگ نهضت فرمودند ٭ و از اطراف د
و جوانبِ عساکرِ عالیه این معنی را مشاهده نموده بتموّجِ دریا جنبش نمودند - و یکبارگی[۴] دلاورانِ اقبالمند حمله بر صفوفِ مخالفان آوردند - و در اواخرِ روز نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاهِ نصرت‌قرین میمنه و میسرهٔ لشکرِ خذلان‌نورد را ربوده و رانده با قلبِ تیرهٔ مخالفان در یک‌محل فراهم آوردند - و بنحوی از صولتِ صدماتِ دلاوریِ بران گروهِ پریشان‌روزگار تاختند که همهٔ این تیره‌بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانبِ راست و چپِ غولِ پادشاهی حمله‌آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غزاتِ عالیدرجات بهمّتِ والا پای‌ثبات و قدمِ استقامت استوار داشته لطماتِ نبرد و صدماتِ مردانِ مرد بکار بردند - و بتائیدِ آسمانی مخالف را مجالِ قرار و محلِّ ضبط نماند - تا آن تیره‌بختانِ سیه‌روزگار بےاختیار عنانِ ثبات از کفِ تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصافِ مردآزمائی[۵] نیم‌جانی بسلامت بردن مفتِ خود دانستند - نسایمِ فتح و ظفر بر اشجارِ اعلامِ دولت‌آثار[۶] وزیدن گرفت - و غنچهای نصرت و تائید از

---

(۲) در [بعضی نسخه] کبرای (۳) نسخهٔ [اد و ز] قهرمانِ فرمان (۴) نسخهٔ [ا] بیکبار
(۵) نسخهٔ [ح] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخها] دولت اثمار •

انفصالِ توکّل و تردّد بشگفتن آمد - لشکرِ مخالف بسیارسے طعمۂ تیغ خون‌آشام و تیرِ شاهین‌پرواز گشت - و خون‌گرفتۂ چند (که بقیّة السّیف بودند) رخسارِ همّت غبارآلودِ ادبار ساخته خس و خاشاکِ وجودِ خود را بجاروبِ هزیمت از میدانِ نبرد پاک رُفتند - و هراسیمه چون ریگ روان گم‌گشتۂ صحرای آوارگی شدند - حسن‌خانِ میواتی بضربِ تفنگ درگردِ فنا رفت - و راول‌آدیسنگ و مانک‌چند[۲] چوهان و رای چندربهان و دلپت[۳] رای و کنکو[۴] و کرم‌سنگه وڈونگرسی و بسیارے از سردارانِ کلانِ ایشان غبارِ راهِ عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیر دست و پای بادپایانِ لشکرِ اقبال نیست و نابود شدند - محمّدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضے دیگر را بتعاقبِ رانا سانکا تعیّن فرمودند *

و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی کامیابِ اقبال شدہ برین نصرتِ عظمیٰ و عطیۂ علیا سجداتِ شکرگزاریِ حضرتِ باری عزّ اسمُهٗ (که گشاد و بستِ صوری و معنوی بازبستۂ سلسلۂ تقدیرِ اوست) بجای آوردہ بنفسِ نفیس یک کروہ از جنگ‌گاهِ مخالفان را راندہ پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاہ بود بر دشمنان - و شبستانِ عشرت بر دوستان - همّت ازجمله از کارِ اعدا جمع ساخته و کوسِ کامیابی بلندآوازه کردہ مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتنِ ساعتی‌چند از شب بمنزل‌گاہ رسیدند - و چون تقدیرِ ایزدی نرفته‌بود که آن مخذول[۵] دستگیر شود ازان مردم (که در پی‌گریختها نامزد شدہ بودند) اهتمامِ شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامیدِ کس نگذاشته ما را خود بایستی رفت - شیخ زین صدر که از افاضلِ‌گرامی‌قدر بود تاریخِ این‌فتحِ عالی‌را فتحِ بادشاهِ اسلام یافت - و میرگیسو از کابل‌نیز همین تاریخ نوشته فرستادہ‌بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحاتِ سابق نیز مثلِ این توارد در فتحِ دیپالپور[۶] شدہ‌بود که وسطِ شهرِ ربیع‌الاول دو کس تاریخ یافته‌بودند[۷] *

چون فتحے چنین بهمّتِ کشورگشای روی‌نمود تعاقبِ سانکا[۸] نمودن و بولایتِ او شتافتن موقوف داشته تسخیرِ میوات پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و محمدعلی جنگ‌جنگ و شیخ گهورن

---

(۲) نسخۂ [ج] مانک سنگ (۳) نسخۂ [ز] دلیپ رای (۴) نسخۂ [ج] کنکر (۵) در [بعضِ نسخه] مخذول العاقبت (۶) نسخۂ [ط] دهولپور (۷) اینجا در نسخۂ [ط] فتحنامۂ نوشتۂ شیخ زین صدر (که باکنافِ ممالک فرستادہ بودند) منقول است - اما چونکه در یکے از نسخهای هشتگانۂ دیگر یافته نشد و نیز نسخۂ [ط] پر از اغلاط است که تصحیحش بدونِ نسخۂ دیگر ممکن نیست لهذا فتحنامۂ مذکور را ترک گفته شد - و از حلیۂ طبع محلّیٰ نگشت (۸) نسخۂ [ب] رانا سانکا *

و عبدالملوک[۲] تورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس‌خان فرستادند که درمیان دو آب سر ننقه برافراشته قصبهٔ کول را گرفته بود - و کچک‌علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده بر کران شد - و چون موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره رسید آن شوربخت پریشان‌روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلّی آوردند - و بیاسا رسید - و چون تسخیر میوات مصمم ضمیر جهان‌آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتّفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم‌نشین میواتست نزول اجلال شد - و خزاین الور در انعام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بسمت مستقرّ خلافت روی نمود *

رخصت حضرت جهانباني بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان‌نورد حضرت گیتی‌ستاني بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمّت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان‌میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست) حضرت گیتی‌ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرموده‌بودند و اکثر ملازمان دران[۳] خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانباني - طراز[۴] کشورستانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ‌ناصیهٔ اجلال - عنوان مفاخر و معالی - طغرای مثال بیمثالی - قرّة[۵] عیون‌السّلطنة و الخلافة ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون را در سه کروهی الور نهم رجب این سال همایون‌فال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین زودی توجّه والا بر استیصال بعض افغان (که در زمان آشوب رانا لکهنؤ را محاصره نموده گرفته‌بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمّد نیزه‌باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی‌خان فرملی و ملک‌داد کررانی و تاتارخان[۶] و خانجهان را بمحمّد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت‌برگشته[۷] باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دارالخلافهٔ آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار[۸] سنبل[۹] توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] عبد الملك (۳) نسخهٔ [ج ح] درانجا بودند (۴) نسخهٔ [ا] طراز کسوت کشورستاني (۵) نسخهٔ [ه] قرّة العیون سلطنت و خلافت (۶) نسخهٔ [ج د ز] تاتارخان خانجهان (۷) نسخهٔ [ه] تیره بخت (۸) نسخهٔ [ا] بسرکار سنبل (۹) نسخهٔ [ج] سنبهل *

گماشتند - و آن کوهستان دلگشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزول اقبال فرمودند - و در بیست و هشتم صفر فخرجهان بیگم و خدیجه‌سلطان بیگم از کابل سعادت تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازم فتوّت بجای آوردند *

و چون خبر متواتر میرسید (که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند - و رانا نیز استعداد پیکار می‌نماید - و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد) بنابرین بساعت سعادت‌افزای متوجّه چندیری شدند - و شش‌هفت‌هزار جوان جان‌نثار کارگزار را همراه چین‌تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی‌الاولی فتح چندیری بر وجه دلخواه نقش‌بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الهی است - و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمدشاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدّین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی مراجعت اتّفاق افتاد *

از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده است که پیشتر از توجّه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بایرچ رسید - آفاق نام ملازم حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آنرا مستحکم ساخته - و آن سیه‌بخت آمده محاصره نمود - شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضای او مستولی شده تپ‌کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اثنای راه سپاه اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکر فیروزی‌مند از آب برهان‌پور میگذشت بمسامع علیّه رسید که معروف و بین و بایزید استیلا یافته‌اند - و ملازمان درگاه قنّوج را گذاشته براهری آمده‌اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابوالمحمّد نیزه‌دار بزور گرفته‌اند - بنابران عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد - و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرّد دیدن سپاهی زبان‌گیران پسر معروف از قنّوج گریخت - و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنّوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذرندهی نشستند - رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه سیوم محرّم سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج میرزا عسکری (که او را از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب‌داشته‌بودند) آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت - و روز جمعه که عاشورا بود گوئیا مخیّم سرادقات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجّه دارالخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] حسین تیمور (۳) نسخهٔ [ج] بایرچ‌پور (۴) در [اکثر نسخه‌ها] عاشوره

(۵) نسخهٔ [ج د] عمارت *

شدند - پنجشنبه بیستم رپنجم محرّم دارالخلافه بفرِ مقدمِ گرامي موردِ سعادات شد - دوشنبه دهمِ ربیع‌الاوّل قاصدانِ حضرتِ جهانباني از بدخشان آمدند - و عرایض متضمّنِ انواعِ خوشدلي و خرّمی آوردند - مرقوم بود که از صبیّهٔ قدسیّهٔ یادگار طغائي در خانهٔ حضرتِ جهانباني فرزندے شد - و نام آنرا الامان نهاده‌اند - چون این لفظ نزدِ عوام مشتبه بعبارتے ناسنجیده میشد خوش نیامد - و نیز چون بے‌استرضای خاطرِ مقدّس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مثمرِ سعاداتِ صوري و معنویست - و نارضامندي باعثِ صد گونه ناپسندیدگی ظاهري و باطنی - و لهٰذا اگر در عالمِ اسباب شتافتنِ آن نوباوهٔ سلطنت را ازین جهانِ گذران از همین نارضامندي دانند در پیشِ مزاج‌دانانِ روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون دارالخلافه مستقرِ راياتِ عالیات شد باساطینِ دولت و سلاطینِ عزّت از امرای ترک و هند بآئینِ شگرف جشني بزرگ ساخته در تصفیهٔ ملکِ شرق و اطفای نایرهٔ تمرّدِ ارباب[2] عصیان کنکش فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجّهِ راياتِ عالیات میرزا عسکري با لشکرے گران متوجّهِ شرق شود - و امرای آن طرفِ آبِ گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهدِ عظیم بتقدیم رسانند - بموجبِ این قرارداد دوشنبه هفتمِ ربیع‌الآخر میرزا عسکري رخصت یافته متوجّه شد - و خود بسیر و شکار بسمتِ دهولپور توجّه فرمودند - در سیومِ جمادی‌الاولی خبر آمد که محمود پسرِ اسکندر بهار را گرفته سرِشورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اقبال فرمودند - و قراریافت که خود نیز بدولت و اقبال یورشِ ممالکِ شرقیّه فرمایند ◦

دریں اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرتِ جهانباني لشکرِ آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس[3] را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سرِ سمرقند عزیمتِ رفتن دارند - و حرفِ صلح هم درمیانست - در ساعت منشورِ عنایت شرفِ صدور یافت که اگر کار از مصالحه[4] نگذشته باشد تا صاف‌شدنِ مهمِّ هندوستان صلح‌گونه نمایند - و در فرمانِ عطوفت‌تبیان[5] طلبِ هندال میرزا و خالصه‌ساختنِ کابل مذکور بود - و نوشته بودند که انشاءاللّٰه‌تعالی سبحانه چون کارِ هندوستان (که قریب‌الاختتام است) بانجام رسد مخلصانِ هواخواهِ کاردانِ[6] فراخ‌حوصله را گذاشته خود متوجّهِ ولایتِ موروثی خواهیم شد - باید که استعدادِ این یورش را جمیعِ بنده‌هاي آنحدود نموده منتظرِ موکبِ عالی باشند - پنجشنبه هفدهمِ ماهِ مذکور خود بدولت و اقبال از آبِ جون عبور فرموده

---

(۲) نسخهٔ [ا] اهل (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ج ح] صلح - و نسخهٔ [ز] مصلحت
(۵) نسخهٔ [ر] نشان (۶) نسخهٔ [ه] وکاردانان ◦

متوجّهِ شرق‌رویه شدند - و درین روز ایلچیانِ نصرت‌شاه والیِ بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهارِ بندگی نمودند - دوشنبه نوزدهم جمادی‌الاخری در کنارِ دریای گنگ میرزاعسکری سعادتِ ملازمت دریافت - و حکم شد که میرزا با لشکرِ خود آن طرفِ آب فرود می‌آمده‌باشد - و در نزدیکیِ کره خبرِ ویران‌شدنِ محمود خان پسرِ سلطان‌سکندر رسید - و تا حدودِ غازیپور شتافته به بهوجپور و بهیه نزولِ اقبال فرمودند - و درانجا ولایتِ بهار بمیرزا محمّد زمان قرار یافت - و پنجمِ رمضان روزِ دوشنبه از بنگاله و بهار خاطرجمع فرموده بجهتِ دفعِ شرِ بِبن و بایزید بجانبِ سروار نهضت اتّفاق افتاد - مخالفان بافواجِ[2] قاهره جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خریّد و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجّهِ دارالخلافهٔ آگره شدند - و در اندک زمانے عرصهٔ آن مصرِ اقبال را از فرِ قدومِ والا غیرتِ نزهت‌سرای مقدّس گردانیدند ●

و حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت پیرای خاطرِ سعادت‌مظاهر بودند - ناگاه بیکبار شوقِ محفلِ عالیِ حضرتِ گیتی‌ستانی (که عالمی بود از کمالاتِ صوری و معنوی) گریبانگیر شده بی‌اختیار عنانِ تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان‌ویس[3] (که میرزاسلیمان بدامادیِ او انتساب داشت) سپرده بجانبِ آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند - چنانچه دریکروز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده‌بود - در عیدگاه بملاقاتِ آنحضرت مشرّف[4] استسعاد یافت - و حیران شده سببِ توجّه را پرسید - فرمودند سلطانِ اشتیاق مرا کشان کشان میبرد - هرچند بدیدهٔ خیالِ جمالِ آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می‌نمودم امّا رتبهٔ عیان را حالتی‌است که بیان بکنهِ آن نتواند رسید - و میرزا هندال را از کابل بعزلمتِ بدخشان رخصت فرمودند - و ازانجا قدمِ عزیمت در رکابِ همّت آورده و توسنِ شوق را در شاهراهِ عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافهٔ آگره (که از فرِ پایهٔ اورنگِ پادشاهی سجده‌گاهِ سعادت‌مندانِ[5] روی زمین گشته بود) رسیده بسعادتِ ملازمت کامیاب گشتند ● ل

از غرایبِ حالات آنکه حضرتِ گیتی‌ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایتِ ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکبِ درخشان از مطلعِ بدخشان سرزده بر منوالِ نجمِ سعادت‌فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرّر است که هرروزِ شهریاران[6] عید است

---

(۲) نسخهٔ [ح] بافواج (۳) نسخهٔ [ح] ویس (۴) نسخهٔ [ا] شرف (۵) نسخهٔ [ا] سعادت اندوزان (۶) نسخهٔ [ا چ ح] شهریارافزا ●

امّا آنروز از قدوم مسرّت‌بخش حضرت جهانبانی جشن عیدے دیگر ترتیب یافت که فهرست روزنامهٔ دولت و تاریخ عنوان مسرّت توان ساخت *

و میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نوشته که در سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج حضرت جهانبانی بموجب طلب حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی متوجّه هندوستان شدند - و فقیرعلی[2] را در بدخشان گذاشتند - و دران ایّام قرّةالعین سلطنت میرزا انور برحمت ایزدی[3] پیوسته‌بود - و آنحضرت را ازین واقعه اندوهے عظیم روداده - مقدم گرامی حضرت جهانبانی را تسلّی‌بخش خاطر اشرف ساختند - و حضرت جهانبانی مدّتے در ملازمت آنحضرت بهره‌مند دین و دولت بودند - و آنحضرت با ایشان مصاحبانه سلوک میکردند - و بارها بزبان مقدّس ایشان میرفت که همایون مصاحب بے‌بدلیست - و الحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجّه هندوستان شدند سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است و نسبت خویشی دارد - و با اینهمه بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آمده رعایتها و تربیتها یافته) بطلب سلطان ویس و دیگر امرای بدخشان بخیال خام خود رشیدخان را در[4] یارکند گذاشته متوجّه بدخشان شد - و پیشتر ازانکه او ببدخشان آید میرزا[5] هندال ببدخشان رسیده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه خود ساخته‌بود - سعیدخان سه ماه محاصرهٔ قلعه نموده بے بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقف عرض حضرت گیتی‌ستانی چنان رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرّف شدند - آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه‌خلیفه را حکم رفتن فرمودند - خواجه از معامله‌نافهمی تقاعد نمود - آنحضرت بحضرت جهانبانی (که با بخت جوان و دولت بیدار در حریم حضور کامیاب سعادت بودند) فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می‌بینید - ایشان عرض کردند که از محرومی سعادت حضور آزار کشیده‌ام - و نذر کرده‌ام که دیگر باختیار خود حرمان بر خود نپسندم - و امتثال حکم اقدس[6] را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان فرمودند - و بسلطان سعید نوشتند که باوجود چندین حقوق صدور این امر بغایت عجب نمود - اکنون میرزاهندال را طلبیدیم - و میرزا سلیمان را فرستادیم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسلیمان میرزا (که نسبت فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهدبود - و الّا ما از ذمّت خود ساقط کرده میراث را بوارث

---

(۲) نسخهٔ [د ح] فقیر علی (۳) نسخهٔ [د] حق (۴) نسخهٔ [ج] دربای کتل - و نسخهٔ [ح] دریارکند (۵) نسخهٔ [ا ب د] میرزا هندال رسیده (۶) نسخهٔ [ز] حضرت *

میبردیم - دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گذارش[۲] یافت - و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالی بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد - و آنحضرت حضرت جهانبانی را بعد از چندگاه (که در ملازمت بودند) به سنبل[۳] (که بجایگیر ایشان مقرر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه در سنبل کامیاب عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضهٔ تپ بر مزاج اعتدال‌امتزاج ایشان طاری شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ازین خبر جانکاه بیقرار شده از فرط عطوفت فرمودند که بدهلی آرند - و ازانجا[۴] بکشتی روانه سازند - تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند - و جمعی کثیر از اطبای دانا (که در پای‌تخت حاضرند) باستصواب افکار در علاج همت گمارند - در اندک فرصتی براه دریا قدوم گرامی ارزانی داشتند - هرچند[۵] تدبیر[۶] در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج[۷] از انحراف بصحت زایله رجوع نکرد *

و چون مرض مزمن گشت روزے دران طرف آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور (که اطبای صوری از معالجهٔ آن عاجزند) چارهٔ کار چنین دیده‌اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الهی مسئلت نمایند - حضرت گیتی‌ستانی فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و شریفتر از من[۸] همایون چیزے نداره - من خود را فدای او میسازم - ایزد جهان‌آفرین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الهی صحت عاجل خواهند یافت - و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست - اینحرف چرا بر زبان اقدس میگذرانند - مقصود ازانچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند - پس همان الماس بے‌بها (که از مواهب غیبی در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده‌اند) تصدق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع[۹] دارد - و عوض[۱۰] همایون چون تواند شد - خود را فدای او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گذشته که

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخهٔ [ج] سنبهل (۴) نسخهٔ [ج ح] و از دهلی بکشتی روانهٔ حضور اشرف (۵) نسخهٔ [۵] اطبا هرچند (۶) نسخهٔ [ا ب د ه] اندیشه (۷) نسخهٔ [ح] مزاج اقدس (۸) نسخهٔ [ج د ح] ازسر من (۹) نسخهٔ [ج] وقر (۱۰) نسخهٔ [ب] که عوض همایون تواند شد *

بیطاقتیِ او را توانم دید - و این همه رنجِ او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوتِ مناجات درآمده شغلِ خاصی (که این طبقهٔ قدسیّه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گردِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی گشتند - چون دعوتِ ایشان بعزِّ اجابت پیوسته‌بود اثرِ گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم - فی‌الفور حرارتِ غریبه عارضِ بدنِ آنحضرت شد - و در عنصرِ حضرتِ جهانبانی خفّتی طاری[۲] گشت - چنانچه در اندک فرصتی صحّتِ کامل روی‌نمود - و ذاتِ معلّی‌صفاتِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدّے رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت - و[۳] اماراتِ رحلت و انتقال از وجناتِ حال هویدا گشت - تا آنکه با دلِ بیدار و باطنِ حقیقت‌بین ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت[۴] را احضار فرموده دستِ بیعتِ خلافت را بر دستِ همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدیِ خود نصب فرمودند - و بر تختِ خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریرِ خلافت‌مصیر صاحبِ فراش گشتند - خواجهٔ خلیفه و قنبرعلی بیگ و تردی‌بیگ و هند و بیگ و جمعی کثیر در ملازمتِ حضرت بودند - نصایحِ بلند و وصایای گرامی (که سرمایهٔ دولتِ ابدی و پیرایهٔ سعادتِ جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیلِ رضای الٰهی و رعایتِ رعایا و نگهبانیِ خلایق و عذرپذیرفتنِ مقصّران و گذراندنِ جرایمِ گنهکاران و رعایتِ حزمِ کارآگهان[۵] و از پا انداختنِ سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرمودند - و بر زبانِ اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصدِ برادران نکنید هرچند مزاوارِ آن گردند - و الحق پاسِ[۶] انفاسِ وصیّتِ آنحضرت بود که حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند - چنانچه از سوانحِ احوال روشن خواهدشد - و در هنگامِ اشتدادِ مرضِ حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میرخلیفه ازانجا که عالمِ بشریّت است بواسطهٔ توهّمی (که از حضرتِ جهانبانی بخاطرِ او راه‌یافته بود) کوتاه‌اندیش گشته میخواست که مهدی‌خواجه را بسلطنت بردارد - و خواجه نیز از تباه‌رائی و بدمعنی و نامعامله‌فهمی بخود خیالِ باطل راه‌داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت - آخرالامر بوسیلهٔ درست‌گویانِ دوربین میرخلیفه براهِ راست آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجهٔ مذکور را منع‌کرد[۷] که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بتائید الٰهی کار بجای خویش و حق بمرکزِ خود قرارگرفت ٭

---

(۲) نسخهٔ [ا] ظاهر (۳) نسخهٔ [ا] علامات (۴) نسخهٔ [ز] سلطنت (۵) نسخهٔ [ب] کارآگاهان و دانایان (۶) نسخهٔ [ج] پاس وصیت آنحضرت (۷) نسخهٔ [ز] حکم فرمود ٭

و بتاریخ ششم جمادی‌الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهارباغی (که بر لب آب جون در دارالخلافهٔ آگره سرسبزکردهٔ آن بهار اقبال بود) این عالم بیونا را پدرود کردند - فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - ازانجمله مولانا شهاب (۲) معمائی این مصراع را تاریخ یافته * مصراع * * همایون بود وارث ملک وی *

محالست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی‌آیات به‌دفترها گفته آید - مجملش آنکه اصول هشتگانهٔ جهانبانی را (که اول بخت بلند باشد - دوم همت ارجمند - سیوم قدرت کشورگشائی - چهارم ملکداری - پنجم کوشش در معموری بلاد - ششم صرف (۳) نیت بر رفاهیت عباد - هفتم خوشدل‌ساختن سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بتمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند - و در فضائل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ (۴) روزگار نیز سرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود - خصوصًا در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیفی امست مشهور - و نزد زبان‌دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور - رسالهٔ والدیهٔ خواجهٔ احرار را (که دردانه ایست از بحر معرفت) در سلک نظم کشیده‌اند - و بغایت مطبوع آمده - و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته‌اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و فکرهای صحیح برای تجربت‌پذیران (۵) و دانش‌آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده‌بود میرزاخان خانخانان بن بیرم (۶) خان بفارسی ترجمه نموده - تا فیض خاص‌الخاص آن بعموم تشنه‌لبان رشحات سعادت فایز شود - و گنج پنهان او در نظر تهیدستان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - ازانجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرتست * * رباعی *

دریشان را گرچه نه از خویشانیم * لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است مگوی شاهی از درویشی * شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انورا‌ست *

---

(۲) نسخهٔ [ح] شهاب‌الدین (۳) نسخهٔ [ز] همت (۴) نسخهٔ [ج] و رسمیهٔ (۵) نسخهٔ [ح] خبرت‌پذیران (۶) نسخهٔ [د ه ز] بیرام خان *

* مطلع اوّل * هلاک میکندم فرقت تو دانستم * وگرنه رفتن ازین شهر می‌توانستم

* مطلع دوم * تا بزلف سیهش دل بستم * از پریشانی عالم رستم

و آنحضرت را در عروض رسایلِ شریفست - و ازانجمله کتابیست مفصّل که شرحِ فن[۲] توانَد بود -

و ازانحضرت چهار فرزند سلطنت‌پیوند و سه دختر بلنداختر ماندند - اوّل حضرت جهانبانی نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا - صبیّات قدسیّات گلرنگ‌بیگم گل‌چهره‌بیگم گلبدن‌بیگم - این هر سه از یک والده اند *

و از اجلّهٔ اهلِ صحبت و اربابِ قرب و اصحابِ کمال (که در بساطِ عزّتِ حضرت فردوس‌مکانی کامیابِ سعادت بودند) یکی میر ابوالبقاست که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت *

دیگر شیخ زین[۳] صدر نبیرهٔ شیخ زین‌الدّین خوافی - بدو[۴] واسطه علوم متعارفه[۵] ورزیده بود - و حدّتِ طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوامِ صحبتِ آنحضرت امتیاز داشت - و در ایّامِ دولتِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی امارت هم یافته‌بود *

دیگر شیخ ابوالوجد[۶] فارغی خالِ شیخ زین - خوش‌صحبت و خوش‌طبع بود - و شعرے میگفت *

دیگر سلطان‌محمّد کوسه - لطیف‌طبع و شعرشناس بود - از مصاحبانِ میرعلی[۷]شیر - و در ملازمت معزّز میزیست *

دیگر مولانا شهاب معمّائی حقیری تخلّص - از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت *

دیگر مولانا یوسفی[۸] طبیب - او را از خراسان طلب فرموده‌بودند - در مکارمِ اخلاق و میمنتِ دست و مزیدِ توجّه ممتاز بود *

دیگر مرغ‌وداعی کهنه‌شاعرِ بےتعیّن بود - بفارسی و ترکی شعر میگفت *

دیگر ملّا بقائی بود - در شعر سلیقهٔ درست داشت - در زمینِ مخزن بنامِ نامیِ آنحضرت مثنوی گفته‌است *

دیگر خواجه نظام‌الدّین علی خلیفه - در قدمِ خدمت و محرمیّت و رزانتِ عقل و استقامتِ تدبیر در نظرِ آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصًا طب بهره‌مند بود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] فن آن (۳) نسخهٔ [ح] شیخ زین‌الدین صدر (۴) نسخهٔ [ح] که بدو واسطه (۵) نسخهٔ [ط] متعارفهٔ زمانرا (۶) نسخهٔ [ح] ابوالوحید فارغی (۷) نسخهٔ [د] میر علی (۸) نسخهٔ [ه] یوسف *

دیگر میر درویش محمد ماربان - مرید و منظور ناصرالدین خواجهٔ احرار - در خوش‌صحبتی و فضیلت امتیاز داشت - و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته‌بود *

دیگر خواند میر مورخ - و او فاضل[۲] و خوش‌صحبت[۳] بود - و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب‌السیر و خلاصة الاخبار و دستورالوزرا و غیره دارد *

دیگر خواجه‌کلان‌بیگ - از امرای بزرگ و اهل نشست بود - و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود - برادرش کیچک خواجه مُهردار و معتمد خاص و اهل نشست بود -

دیگر سلطان‌محمد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاق پسندیده داشت *

چون مقصود ازین شگرفنامه احوال سلسلهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران بازمانده شروع در تدسی[۴] اطوار حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی میکند - و باختتام سرگذشت[۵] این بزرگان خود را آمادهٔ احوال‌نویسی بزرگ دین و دنیا - و خدیو صورت و معنی میسازد *

حضرت[۶] جهانبانی جنت‌آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی - مصدر الهامات متعالی - رافع سریر خلافت عظمی - ناصب لوای[۷] ریاست کبری - ملک‌بخش ممالک‌ستان - مسندنشین معادت‌نشان - موسس قوانین نصفت و عدالت - مرتب بنا بنیان عظمت و جلالت - منبع عیون رافت و احسان - مورد انهار علم و عرفان - ابر مدرار مفوت و صفا - بحر مواج فتوت و وفا - حق‌گزین حقیقت‌شناس - کثرت‌آئین وحدت‌اساس - هم پادشاه درویش‌نصاب - و هم درویش پادشاه‌خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار صورت و معنی - کرسی کرهٔ اسرار ابدی و ازلی - عُضادهٔ اصطرلاب حکمت علمی و عملی - در شعاب[۸] ریاضت و منازل[۹] افاضت افلاطون یونانی - در فنون حکمت و ممالک همت اسکندر ثانی - گوهر هفت دریا و فروغ چهارگوهر - مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر - همای آسمان‌بال اوج بلندپروازی - نصیرالدین[۱۰] محمد همایون پادشاه غازی انارالله برهانه *

سبحان‌الله گویا بر نفس قدسی و نور قدوسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته‌بودند - میدان عبارت در تکاپوی مدائحش تنگست - و جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ - الله الحمد که نزدیک شد که بےاختیار دست از سلسلهٔ علیّه باز داشته در دامن

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فاضل خوش‌صحبت (۳) نسخهٔ [ج] طبع (۴) نسخهٔ [ج ح] احوال قدسی (۵) نسخهٔ [ج ح] احوال (۶) نسخهٔ [ط] ذکر جلوس حضرت (۷) نسخهٔ [ب] رایات (۸) نسخهٔ [ج] صفات (۹) نسخهٔ [ا ب د] مناهل (۱۰) نسخهٔ [ط] ابوالنصر نصیرالدین *

مقصودِ حقیقي آویزم - اکنون شروعِ مجملی از وقایعِ بدایعِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني مي‌نمایم - که هم مقدّمهٔ نزدیکِ مقصدِ دوربینِ منست - و هم شرحِ احوالِ پدر و پادشاه مرا متضمّن - هم خدای مجازی این خدیوِ الٰهي را پرده‌گشائي کرده تشنه‌لبانِ[2] دانائي را بزلالِ معرفت سیراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحلِ دریای شرحِ شمایلِ قدسیّهٔ این کامل‌الذّات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیانِ کمالاتِ این جوهرِ فرد کجا از مثلِ منی آید - ثناگوی او مثلِ اوئی مي باید - های های آن گوهرِ یکتای دریای معرفت را مثل کجاست - سخنِ خود را آبے میدهم - و برای خودِ کارے میکنم - دل را آشنای معرفت میسازم - و زبان را جلای معني مي‌بخشم - ای جویای دریافتِ سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادتِ باسعادتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني شبِ سه شنبه چهارمِ[3] ماهِ ذیقعده (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارکِ کابل از بطنِ مقدّسِ حضرتِ قدسي‌قباب پرده‌نشینِ سرادقاتِ عفاف ماهم‌بیگم واقع شد - و آن عفّت‌پناه از دودمانِ اعیان و اشرافِ خراسانند - و بسلطان حسین‌میرزا نسبتِ خویشي دارند - و از بعضی ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبتِ والای والدهٔ ماجدهٔ حضرتِ شاهنشاهي بحضرتِ شیخ‌جام میرسد نسبتِ عالی آن قدسي‌قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدّسه منتهي میشود - حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني وقتیکه بپرسشِ فرزندانِ سلطان حسین میرزا در هرات نزولِ اقبال ارزاني داشتند آن عصمت‌قباب را درحبالهٔ عقد[4] درآورده‌بودند - مولانا مسندي تاریخِ ولادتِ آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاهِ فیروز قدر - و پادشاهِ صف‌شکن - و کلمهٔ خوش‌باد نیز تاریخِ این زمانِ سعادت‌قران میشود که افاضلِ عصر یافته‌اند - و خواجه کلان ساماني گفته * شعر *

سالِ مولودِ همایونش هست * زادک الله تعالی قدرا

برده‌ام یک الف از تاریخش * تا کشم میل در چشمِ بد را

جلوسِ آنحضرت برسریرِ فرماندهي نهمِ جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سي و هفت در دارالخلافهٔ آگره بوده است - خیر الملوک تاریخِ جلوسِ اشرف شده - و بعد از چله روز سیرِ دریا فرموده‌اند - و سفاینِ[5] طرب در بحرِ شوق درآورده یک کشتي پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و باین زربخشی

---

(۲) نسخهٔ [ج ه ح ط] تشنه‌دلان (۳) نسخهٔ [ح] چهارم ذیقعده (۴) نسخهٔ [ا] نکاح آورده‌بودند - و نسخهٔ [ه] عقد خود (۵) نسخهٔ [ه] سفاین شوق در بحر طرب *

بنای دولت را اساس زرین نهاده - آرے کهی را که فرمان‌روای جهان گرداننده اولی داد و دهش را باو کرامت[۲] فرمایند ٭ ٭ شعر ٭

نه هر مردمی هرنوازی کند ٭ سر آن شد که مردم‌نوازی کند

دد و دام را شیر ازان گشت شاه ٭ که مهمان‌نواز است در صیدگاه

و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته - و از بدایت حال تا هنگام سریرآرائی[۳] که سنّ اشرف به بیست‌وچهار رسیده‌بود آثار بختیاری و کامگاری از ناصیهٔ اقبالش پیدا - وانوار سری و سروری از لایحهٔ مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشعهٔ بزرگی و بزرگ‌منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الٰهی بودند - و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفّت آلنقوا در نقاب موالید از اصداف و لآلی شاهوار نمودار گشت - و همین‌نور بود که بروشنائی آن آغزخان دولت‌آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نورافزای بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرون‌است - هر کس را قوت شناخت کنه این معانی نیست - وقدرت دریافت این دقایق نی - و مجملاً حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی (که در چندین دهور و اعصار بروشی خاص لباس مخصوص پوشیده جهان‌افروز[۴] بود - و نزدیکست که بظهور اعلی رسد - چنانچه در بزرگیهای صوری و معنوی از پیشطاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتوظهور دارد - و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدّس فراهم آمده) همگی همّت عالی مصروف رضاجوئی پدر بزرگوار سپهرمقدار داشتند - و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده‌بودند - و با این بزرگی و بزرگ‌منشی نگاهی بخود نینداختند - و خود را درمیان ندیدند - و لهٰذا بیمن نیت درست و همّت‌بلند بهر کارے که متوجّه شدند و بهرخدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تمامی‌عمر سعادت‌قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت[۵] و مرحمت جمع ساخته جهان‌آرای بودند - در اقسام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و سهیم نداشتند - با صولت سکندری دانش ارسطو در ذات عالی‌سمات فراهم بود - چون در متابعت مراسم وصیّت بتقسیم مملکت صوری پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت (۳) نسخهٔ [ج] فرمانروائی و سریرآرائی (۴) در [بعضی نسخه] جان‌افروز (۵) نسخهٔ [ز] با شفقت جمع ساخته ٭

غایتِ عدالت را کار فرمودند - و کمالِ انصاف بلکه وفورِ تفضّل و احسان بجای آوردند - و نوز بکمالاتِ معنوی (که سلطنتِ حقیقی همان تواند بود) آن خود عطیّهٔ الٰهی بود که اختصاص بوجودِ اشرفِ آنحضرت داشت که هیچیک از اخوان را از نعیمِ (۲) آن موایدِ میراث بهرهٔ نرسیده - و هر یکی از منسوبانِ درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محالِ جایگیرِ میرزا کامران کابل و قندهار مقرّر شد - و سرکارِ سنبل بمیرزا عسکری اختصاص یافت - و سرکارِ الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرّر و مسلّم داشتند - و با تدبیرِ درست دلهای جمیعِ ارکانِ دولت و اعیانِ سلطنت و عمومِ افرادِ عساکرِ منصوره در قیدِ اطاعت و انقیاد آوردند - و هرکس که هم سجالفتی میزد مثل محمّد زمان میرزا بن بدیع‌الزّمان‌میرزا بن سلطان حسین‌میرزا (که در خدمتِ حضرتِ فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بوده بدامادی آنحضرت مشرّف بود - و از کوته‌نظری و ناقص‌بینی آستینِ منازعت می‌افشاند) کمرِ خدمتکاری بر میانِ موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیرِ قلعهٔ کالنجر متوجّه شدند - و قریبِ یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهلِ قلعه تنگ شد حاکمِ کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاریِ او داشته او را بخشیدند - و ازانجا علمِ (۳) مراجعت بر افراشته (۴) متوجّهِ قلعهٔ چنار شدند - و افواجِ گیتی‌ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت (۵) ❊

پوشیده نماند که این قلعهٔ فلک‌اساس در تصرّفِ سلطان ابراهیم بود - و از جانبِ او جمال‌خان خاصه خیل سارنگخانی بحراستِ او اشتغال داشت - بعد از قضیّهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمرِ جمال‌خان از بداندیشیِ پسرِ نابرخوردارِ او پر شد شیرخان بفسون و فسانه کوچِ او را (که لاڈ ملک نام داشت - و در سیرت و صورت ممتاز بود) بزنی خواست - و باین حیله اینچنین قلعهٔ عالی را بدست آورد - شیرخان چون از آمدنِ افواجِ جهانگشای آگاهی یافت جلال‌خان پسرِ خود را با جمعی از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیانِ کاردان را فرستاده در گریزت سخن‌سرا شد - آنحضرت زمانه‌سازی فرموده سخنانِ (۶) او را بموقفِ قبول داشتند - و او عبدالرّشید پسرِ خود را برای خدمتِ حضرتِ جهانبانی فرستاد - تا از مهمّاتِ مواکبِ پادشاهی محفوظ مانده اسبابِ نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیوسته در ملازمت

---

(۲) نسخهٔ [د] نعم (۳) نسخهٔ [ا] اعلام (۴) در [بعضی نسخه] افراشته (۵) نسخهٔ [ا ب] پرداختند (۶) نسخهٔ [ز] سخن ❊

بوده دایم خدمت کردے - و در هنگامیکه رایات جهانگشای برای تنبیهٔ و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بےسعادت از موکب همایون گریخت (۲) - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سي و نه که ببن و بایزید از گروهِ افغانان سرِ فتنه (۳) برداشته‌بودند آنحضرت متوجّه شرق‌رویه شدند - بایزید در مبارزتِ بهادرانِ اخلاص‌گزین به نشیب‌آبادِ عدم فروشد - و خس و خاشاکِ آشوبِ این گروهِ اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکزِ خلافت مراجعت فرمودند *

چون طنطنهٔ ملک‌گیري و فیروزمندیِ آنحضرت باقطارِ ممالک بلندي یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوبِ ایلچیانِ دانشور فرستاده محرّکِ سلسلهٔ اخلاص (۴) شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازشِ (۵) خسروانه ممتاز ساخته و مناشیرِ عنایت فرستاده خاطرِ او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال قریبِ دارالملکِ دهلي بر کنارِ دریای جون شهرے اساس فرموده نامِ آنرا دین‌پناه نهادند - و یکے از فضلا تاریخِ آنرا شهرِ پادشاهِ دین‌پناه یافته - و بعد ازین محمّد زمان میرزا و محمّد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریقِ بغی و عدوان پیش‌گرفتند - و آنحضرت عنانِ عزیمت بجانبِ این گروه منعطف ساخته بر کنارِ گنگ (۶) نواحیِ بهوجپور نزولِ اجلال فرمودند - و یادگار ناصرمیرزا را با لشکرِ گران از آب گذرانده بر سرِ باغیان فرستادند - او بتائیدِ ایزدي جنگ‌کرده مظفّر گشت - و محمّد زمان‌میرزا و محمّدسلطان میرزا و ولي‌خوب میرزا بدست افتادند - محمّد زمان را مقیّد ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند - و محمّد زمان میرزا قدرِ عافیت ندانسته فرمانِ لئامي ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته (۷) بطرفِ گجرات پیشِ سلطان‌بهادر رفت - و اکثرِ ممالکِ معمورهٔ دلگشای هندوستان (که در زمانِ سعادت‌پرتوِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني از عدمِ فرصت و قلّتِ مجال (۸) مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبالِ خود تسخیر نمودند *

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبرِ شلقارشدنِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني شنید از روی بیحوصلگي میرزا عسکري را قندهار سپرده متوجّهِ هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش‌برد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] گریخته رفت (۳) نسخهٔ [ا] سر برداشته بودند - و نسخهٔ [ز] فتنه برداشته‌بودند (۴) نسخهٔ [ط] یکجهتي (۵) نسخهٔ [ب] بنوازشهاي (۶) نسخهٔ [ه] آب گنگ (۷) نسخهٔ [ا] و ازانجا گریخته (۸) نسخهٔ [ح] مجال *

هرگاه تاجِ دولت بتارکِ دولتمندے سربلندي یافته حمایتِ ایزدي و صیانتِ الٰهي نگاهبانی او کند اندیشهٔ تباه را جز تباهي‌شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایّام میر یونس‌علي بحکمِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني حاکمِ لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه(٢) بیگ از راهِ مکر و تلبیس شبی اعراض کرد - و سخنانِ درشت با او گفت - و قراچه بیگ شبِ دیگر با سپاهیانِ خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور آمد - و میریونس‌علي مقدمِ او را گرامي داشته کمالِ مردمي بجای آورد - و اکثر اوقات او را بمنزلِ خود مي‌طلبید - و باهم صحبتِ دوستانه میداشتند - و قراچه‌بیگ منتظرِ فرصت مي‌بود - تا آنکه شبی در مجلسِ شراب در هنگامیکه سپاهیانِ عمدهٔ او بجایگیر رفته‌بودند گرفته در بند کرد - و کسانِ خود را بر(٣) دروازهای قلعهٔ لاهور تعیّن کرد - و بتعجیل بطلبِ میرزاکامران کس فرستاد - میرزا (که منتظرِ این معني بود) ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرّف گشت - و میر یونس‌علي را از بند برآورده عذرخواهي کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومتِ لاهور تعلّق بشما دارد - میریونس‌علي قبولِ(٤) خدمتِ او نکرد - و ازو رخصت گرفته متوجّهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني گشت - و میرزا کامران کسانِ خود را بپرگناتِ سرکارِ پنجاب تعیّن نمود - و تا کنارِ آبِ ستلج (که بآبِ لودهیانه اشتهار دارد) بتصرّف درآورده - و از راهِ گریزت ایلچیانِ دانا(٥) فرستاده اظهارِ عقیدت و اخلاص نمود - و استدعای مقرّر داشتنِ این محال کرد - حضرتِ جهانباني نیز ازانجا که دریای جودِ ایشان موج‌خیز بود این محال را بمقتضای نسبتِ عقیدتِ ظاهري و پاسِ نصایحِ دولت‌افزای حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برو مسلّم داشتند - و فرمانِ معلّی در مسلّم داشتِ کابل و قندهار و پنجاب شرفِ نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفتِ غیرمترقّب شکرانها بجای آورد - و پیشکشها بدرگاهِ والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابوابِ رسل و رسایل مفتوح داشته مدایحِ حضرتِ جهانباني گفته فرستادے - ازانجمله دفعه این غزل گفته بملازمتِ آنحضرت فرستاد *

* غزل *

حسنِ تو دمبدم افزون بادا * طالعت فرّخ و میمون بادا
هرغباریکه ز راهت خیزد * نورِ چشمِ منِ محزون بادا
گرد کان از رهِ لیلي آید * جای او دیدهٔ مجنون بادا
*

---

(٢) نسخهٔ [ج ه] قراجه بیگ (٣) در [چند نسخه] در دوازهای (٤) نسخهٔ [ب] قبول این معنی (٥) نسخهٔ [ا] کاردان *

هرکه گردِ تو چو پرگار نگشت * او ازین دایرهٔ بیرون بادا
کامران تا که جهـانراست بقـا * خسرو دهر همـایون بادا

و همانا که دعای او باجابت رسیده‌بود که بمقتضای کم‌اخلاصی از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستي بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافتِ ذاتي نظر بر ظاهر انداخته او را مشمولِ مراحم خسرواني میداشتند - و بمحض التفات جایزهٔ غزل تقریب ساخته حصارِ فیروزه را شفقت فرمودند - وهمواره میرزا پاسِ ظاهر داشته در موقفِ فرمانبرداري مي‌ایستاد - و مشمولِ عواطف و محفوفِ عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سي و سه هلالي ایالتِ قندهار را میرزا کامران بخواجه‌کلان‌بیگ داد - و باعث بردن آنکه میرزا عسکري بکابل مي‌آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزاکامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغیّر کرد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیرِ بنگاله و فسخِ عزیمت و مراجعت بمستقرِ[2] خلافت

چون خاطرِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني از مهمّاتِ ممالکِ محروسه فارغ شد در (۹۴۱) نهصد و چهل و یک عنانِ عزیمت بفتحِ دیارِ[3] شرقي معطوف داشتند[4] که به نیروی اقبال ممالکِ بنگاله مفتوح شود - رایاتِ اقبال بقصبهٔ کنار (که در حدودِ کالپي است) رسیده‌بود بمسامعِ[5] علیّه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعهٔ چیتور[6] نموده جمعی‌کثیر همراهِ تاتارخان پسرِسلطان علاءُ الدّین‌کرده‌است - و او باندیشهٔ تباه خیالاتِ محال در سر دارد - آنحضرت باشارهٔ بختِ بیدار درجمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یک توجّه بردفعِ مخالفان گماشته کوسِ مراجعت بلندآوازه کردند *

بر مستبصرانِ کارآگاه پوشیده نیست که سلطان‌بهادر همیشه در اندیشهٔ بلندپروازي مي‌بود - و خارِ آرزوی تباه در کامِ جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهدِ ایالتِ گجرات (که مجرّدانه میگشت) بچشمِ عبرت کارنامهٔ جنگِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني را (که بسلطان ابراهیم واقع شد) دیده‌بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاهِ نصرت‌قرین این دودمانِ عالي بخود قرار نمیداد - و اینمعني را مکرّر بمحرمانِ خاصِ خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدّماتِ باطل خاطرنشان میکرد - و پیش‌آمدن از حریمِ ادب را آمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدارالخلافه (۳) نسخهٔ [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخهٔ د] ساختند (۵) نسخهٔ [ب ط] که بمسامع (۶) نسخهٔ [ا ب] چتور - و نسخهٔ [ز] جیپور *

را مي‌نمود - و سلطان بهادر چندان مقیّد نمیشد - تا آنکه روزے پوست کنده بتاتار خان گفت که من تماشاگر دمتبرد این سپاه شگرف بوده‌ام - لشکر گجرات حریف (۲) ایشان نیست - من بتدبیر و حیل لشکر ایشانرا بخود رام خواهم‌ساخت - و بهمین نیت ابواب خزاین گشاده زربخشي کردے - و ازین جنس لشکر (که حکم نمود بےبود داشت) تا ده هزار کس‌ملازم خود ساخته‌بود - درین اثنا محمّد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائي (که نگاهبانان او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و والي آنجا بمقتضای سودای خام که مي پخت آمدن میرزا را غنیمت دانسته در مراعات احوال او بپرداخت - حضرت جهانباني بسلطان بهادر نوشتند که مقتضای مواثیق و عهود آنست که جماعهٔ (که حقوق خدمت بعقوق مبدّل گردانیده بآنصوب گریخته رفته‌اند) گرفته بدرگاه معلّی فرستند - یا آنکه از پیش خود رانده اخراج نمایند - تا آثار یکجهتي بر عالمیان ظاهر گردد - سلطان بهادر از سماملدنافهمي یا مستي دنیا در جواب نوشت که اگر بزرگ‌زادهٔ بما پناه آرد و بقدر رعایتي یابد بقاعدهٔ محبّت و اخلاص منافاتے ندارد - و بعهود و مواثیق مضرّتے نمیرساند - چنانچه در زمان سلطان سکندر لودي با آنکه درمیان ایشان و سلطان‌مظفّر کمال موافقت بود سلطان علاءُالدّین برادر او و چندین سلاطین‌نژادان بتقریبات از آگره و دهلي بگجرات آمدند - و آثار مردمي دیدند - و اینمعني اصلا باعث فتور در مواد مودّت (۳) نگشت - حضرت جهانباني منشور سعادت در جواب فرستادند باین مضمون که علامت رسوخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پیمان غیر ازین نیست که امرے (که موجب تزلزل ارکان صداقت بوده‌باشد) مطلقاً بعمل نیاید تا رخسار وفاق بناخن خلاف خراشیده نگردد - و این دو بیت دران جریدهٔ اقبال درج بود (۴) *

* بیت * * ای آنکه لاف میزني از دل که عاشق است *

* طوبی لک از زبان تو با دل موافق است *

* دیگر * * درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *

* نهال دشمني بر کن که رنج بیشمار آرد *

زنهار صدهزار زنهار - پند مارا بگوش هوش شنیده آن‌مخذول را بپایهٔ سریر اعلی فرستند - یا دست رعایت از تربیت او بازداشته دران ولایت نگذارند - والّا بکدام دلیل اعتماد بر موافقت توان کرد - و عجب که این واقعه را قیاس بر قضیهٔ علاءُالدّین و امثال او کرده‌اند - این قیاس

---

(۲) نسخهٔ [۵] از حریفان ایشان (۳) نسخهٔ [۵] محبت و مودت (۴) نسخهٔ [۱] بودند *

مع‌الفارق را چه پایهٔ قبول - آن چیز(۲) دیگر بود - و این طرز دیگر است - و شاید از جراید تواریخ معلوم شده‌باشد که حضرت صاحب‌قرانی باوجود خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده‌بود بالطّبع بیورش روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگ فرنگ اشتغال میداشت - امّا چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیش او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایح ارجمند از رعایت آنها منع فرمودند - چون(۳) او از قبول این امر سر باز زد آنچه مقدور همّت بود بظهور رسید - سلطان‌بهادر از تنک‌شرابی و بدمستی جواب هوشمندانه ننوشت - درینمیان(۴) تاتار خان سخنان دور از کار (که فریبندهٔ کوته‌اندیشان تواند بود) بسلطان‌بهادر میگفت - و در روان‌ساختن خود بسمت ممالک محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکر پادشاهي بعشرت خو کرده فراغت‌دوست شده‌است - و آنچنانکه سلطان دیده‌بودند نمانده - بنا بر تسویلات فتنه‌انگیزان سلطان بهادر اسباب روان‌شدن تاتار خان آماده ساخته بیست کرور زر قدیم گجرات (که چهل کرور معمول دهلي است) بقلعهٔ رنتهنبور(۵) فرستاد که بصلاح تاتار خان در مواجب سپاهی نو خرج کرده‌شود - و سلطان علاؤالدّین پدر تاتاخان را با فوجی عظیم بجانب کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید(۶) - و برهان‌الملک ملتّاني(۷) و طایفهٔ از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدود ناگور شتافته عزیمت پنجاب نمایند - و بخیال آنکه در لشکر منصور سراسیمگي پدید آید لشکر خود را متفرّق ساخت - هرچند تیزهوشان کاردان گفتند (که یکجا رفتن لشکر مناسب مي‌نماید) سودمند نیامد - و نیز بے‌میمنتی پیمان‌شکني را برمز و تصریح بر لوحهٔ ظهور نکاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی ریاست هندوستان دارند تلاش ایشان در پیمان سلطان مضرّتے ندارد - و نتایج نقض عهد بسلطان عاید نخواهدشد - تاتار خان را بعزیمت بے اصل روانهٔ سمت دهلي ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش‌گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در وقت حاجت میان بامداد لودیان بندد *

پوشیده نماند که سلطان علاؤالدّین عالم خان نام داشت - او برادر سکندر لودي و عمّ سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیّهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدود سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاؤالدّین خطاب خود ساخت - و باتّفاق جمعے از افغانان

---

(۲) نسخهٔ [ه] چیزے (۳) نسخهٔ [ط] چون قیصر روم (۴) نسخهٔ [ا] و درینمیان (۵) نسخهٔ [ج] رنتهنبور (۶) نسخهٔ [ج ز] افزایند (۷) نسخهٔ [ز] بنیاني *

دورویه[2] متوجهِ آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصدِ پیکار برآمد - و نزدیکِ هودل چون هردو فریق بهم رسیدند سلطان علاءالدّین مقاومتِ جنگِ صف را درخود ندیده شبیخون آورد - و کارے نساخت - و خسران‌زده بازگشت - و از راهِ سالوسی و بددرونی بکابل رفت - و در جنگِ ابراهیم از سپاهیِ لشکرِ منصور بود - و تاتارخان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بعد از فتحِ هندوستان بر مکامنِ خاطرِ او آگاهی یافته بدخشان فرستادند - و بدستگیری[3] افغانانِ سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد - و ازانجا ببلوچستان پیوست - و ازان دیار بگجرات شد *

القصّه چون این فوجها روانه شدند تاتارخان دست بخزانه[4] نهاده[5] بجمعِ لشکر پرداخت - و قریبِ چهل‌هزار سوار از افغان و غیره برو گردآمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرتِ جهانبانی (که بیورشِ تسخیرِ ممالکِ شرقیّه نهضت فرموده‌بودند) این خبر رسید عنانِ توجّه مصروف ساخته در زودترین هنگامے بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال[6] فرمودند - و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگارناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علی و زاهدبیگ و دوست‌بیگ را با هژده هزار سوار بدفعِ این فتنه روانه‌ساختند - و فرمودند که دفعِ این فوجِ بزرگ (که بخیالِ تباه دهلی‌رویه می‌آید) در معنی استیصالِ فوجهای دیگر است - پس همان بهتر که همّت بر دفعِ همین[7] فوج گماشته شود - و چون افواجِ قاهره نزدیکِ لشکرِ مخالف رسید ترس بر لشکرِ غنیم غالب آمده هر روز جمعے از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکرِ مخالف رفته رفته در اندک زمانے بسه‌هزار سوار کشید - چون بابرامِ تمام این لشکر اختیار کرده‌بود و مبلغِ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ‌کردن - آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه درآمد - و چندانکه توانائی داشت دست[8] و پا زده آخرِکار بیدست و پا شده هدفِ تیرِ هلاک و علفِ تیغِ مبارزانِ سفّاک گشت - و از پراگندگیِ این لشکر همان طور که بر خاطرِ اقدس پرتو افتاده‌بود بظهور آمد - و آن دو فوجِ دیگر از سیبتِ نصرت و اقبالِ لشکرِ منصور خودبی‌خود[9] پراگنده شدند *

---

(۲) در [اکثرنسخها] دو روی (۳) نسخهٔ [ا] و بدستیاریُ (۴) نسخهٔ [ا] بخزانها (۵) نسخهٔ [ج] کرده (۶) نسخهٔ [ا ب ج] اقبال (۷) نسخهٔ [ج] این‌فوج بزرگ (۸) در [اکثرنسخه] دست و پا زد - و آخر کار (۹) نسخهٔ [ا] بخودی خود - و نسخهٔ [د] خود بخود *

ذکر نهضت حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطرِ جهانگشای از اندیشهٔ تسخیرِ ولایتِ گجرات فارغ بود (که والیِ آنجا پیوسته راهِ وفاق و اخلاص مي‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکي را بفرِ قدوم دادگرے آرایش بخشد) ناگزیر اسبابِ آنرا آماده سازد - و مصداقِ این معني کردارِ والیِ گجراتست که از غرورِ ذاتي و هجومِ خوشامدگویان و فزونیِ مستي و مستان و کمیِ هشیاري و هشیاران بے جهتے نقضِ عهود و نقصِ روابطِ صوري نمود(۲) - و مصدرِ چندین امورِ ناملایم شد - لاجرم همّتِ والا تقاضای آن نمود که موکبِ عالي متوجّهِ گجرات گردد - و بنابران در اوائلِ جمادی‌الاولی (۹۴۱) نهصد و چهل و یکم بقایدِ دولت و هدایتِ اقبال بساعتِ مسعود پای‌عزیمت در رکابِ سعادت نهاده عنانِ اقبال بعزمِ تسخیرِ گجرات معطوف داشتند - چون نزدیکِ قلعهٔ رای‌سین نزولِ اجلال اتّفاق افتاد اهلِ قلعه عرایض با پیشکشهای گرامي فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم - هرگاه کارِ سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهدبود - الحق چون مقصد فتحِ ممالکِ گجرات بود بآن مقیّد ناشده متوجّهِ ولایتِ مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد طنطنهٔ یورشِ جهانگشای و کوچ بکوچ نهضتِ اعلامِ منصوره بسلطان بهادر (که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت) رسید - از خوابِ غفلت بیدار شده بملازمانِ خود مشورت نمود - جمعے بران شدند که مهمِ قلعه همه وقت میسّر است - و از اهلِ قلعه بالفعل ضررے نمي‌رسد - مناسبِ وقت آنست که مهمِ قلعه را موقوف داشته روبروی لشکرِ پادشاهي شویم - صدر خان (که سرآمدِ طبقهٔ علم و فضل بود - و در جرگهٔ سپاهیان صاحبِ منصبِ والا گشته باصابتِ رای و تدبیر میزیست) گفت مناسب آنست که کارِ قلعه را (که نزدیک رسانیده‌ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سرِ کفّار آمده‌باشیم پادشاهِ اسلام بر سرِ ما نخواهدآمد - و اگر بیاید در ترکِ غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیدهٔ خاطرِ سلطان بهادر آمد - و از روی استقلالِ ثبات قدم ورزید - تا آنکه در سیومِ شهرِ رمضان (۹۴۱) نهصد و چهل و یك سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت - و بصوبِ موکبِ عالي روان شد - مخیّمِ سرادقاتِ اقبال عرصهٔ اُجین بود - چون جسارتِ سلطان‌بهادر بمسامعِ علیّه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجّه فرمودند - و در نواحیِ مندسور (که از مضافاتِ مالوه است) در کنارِ کولاب (که در کلاني و پهناوري دریائے(۳)

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده مصدر (۳) نسخهٔ [ج] درياوش ●

بود) از دو جانب این دو لشکر فرودآمد - و میان هراول حضرت جهانبانی بچکه[۲] بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر سیدعلیخان[۳] و میرزامقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته‌خاطر شد - تاجخان و صدرخان باو گفتند که لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده - بدل قوی بکار جنگ خواهدپرداخت - توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد - رومی خان (که توپخانه حوالهٔ او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند[۴] که توپخانهٔ عظیم همراه داریم - باوجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اول این سلاح دوردست را کار فرمائیم - تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پذیرفته از هم پاشند - و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر برهمین قرار ایستادند - همواره هنگامهٔ جنگ گرم می‌شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان می‌افتاد *

و از سوانح اقبال آنکه روزے جمعی از بهادران و یکه‌جوانان بزم باده‌پیمائی گرم کرده‌بودند - و هریکی سرخوش گشته سخن از مردانگی میراندند - یکی را که هوش معـاملـه‌دانی[۵] کمتر مانده‌بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف‌سرائی شود - امروز غنیم[۶] در برابر است - متوجه او بایدشد - و عیار کار خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این[۷] بزم‌آرایان میگسار (که قریب دویست کس بودند) مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند - چون نزدیک رسیدند یکی از اعیان گجرات با قریب چهارهزار کس (که بیرون اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درنیاید - و گجراتیانرا دل از دست رفت - و انهزام یافته باردو درآمدند - و این رزم‌دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند - صیت این دلیری و دلاوری آرام‌ربای لشکر سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعهٔ ارابهٔ خویش کم کسی برآمدے - و پیوسته سپاه نصـرت‌قرین باطراف و جوانب رفته راه آمد و شد غله میزدند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد *

روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرأت پیش‌نهاده برآمد - و ازین طرف نیز جمعی بجنگ پیش‌آمدند - دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند -

---

(۲) نسخهٔ [ح] چکه بهادر (۳) نسخهٔ [ح] رشید علیخان (۴) نسخهٔ [ط] معروض داشتند (۵) نسخهٔ [ب] معامله فهمی (۶) نسخهٔ [ا د ه] که غنیم (۷) نسخهٔ [ح] این بزم آرایان و میکشان *

و بحیله و روباه‌بازي عساکرِ فیروزي‌مآثر پادشاهي را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و بیکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردمِ پادشاهي را چشمِ زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعتِ مختار بود) حضرتِ جهانباني قرار دادند که بر سرِ اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - دریں میان روز بروز کارِ گجراتیان به بیم و هراس بیشتر مي‌کشید - و بیدولتي را اسباب آماده‌تر میگشت - تا آنکه بمحضِ اقبالِ[2] ازلي شبِ یکشنبه بیست ویکمِ شوّالِ سالِ مذکور سلطان‌بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمامِ ضربزنها و دیگهای کلانرا بردارد کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران[3] محمّد شاه[4] و پنج شش کس از نزدیکانِ خود از فرجهٔ سراپرده برآمده رو بجانبِ آگره کرده بجهتِ پی‌غلط کردن بجانبِ مندو روانه شد - و صدرخان و عمادالملک خاصه خیل هردو باتّفاقِ هم با بیست هزار سوار از راهِ راست متوجّهِ مندو شدند - و محمّد زمان میرزا با جمعی جهتِ فتنه و فساد بصوبِ لاهور رفت - آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکرِ گجراتیان برخاست - و حقیقتِ حال در اردوی معلّی ظاهر نبود - و حضرتِ جهانباني با سي‌هزار سوار از شام تا صبح مسلّح ایستاده‌بودند - و انتظارِ ظهورِ تباشیرِ فتحِ غیبي داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان‌بهادر بصوبِ مندو فرار نموده‌است - بهادرانِ لشکرِ فیروزي‌مند باردوی سلطان‌بهادر آمده دست بغارت کشودند - و اسباب و اموال و فیل و اسبِ فراوان بدست درآمد - و خداوند[5] خان (که هم استاد و هم وزیرِ سلطان مظفّر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و قاسم سلطان و میرهندو بیگ را با لشکرِ گران عقبِ لشکرِ گریخته فرستادند *

آرے - هرکس که به تیره‌رایان نشیند تیره‌رای شود - خصوصاً عهد و پیمان شکسته با چنین خدیوِ[6] جهان (که قبلهٔ صدق و سداد باشد) شعبده‌بازانه پیش‌آمده نردِ مخالفت[7] بازد هرآینه او را چنین روز[8] پیش آید - مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند راست بقلعهٔ مندو برآمدند - و حضرتِ جهانباني نیز متعاقبِ عساکرِ منصوره آمده در بغلچه[9] نزولِ اجلال فرمودند - و دورِ قلعه مخیّمِ[10] اقبال گشت - و رومي خان از لشکرِ مخالف گریخته بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تائید اقبال ازلي (۳) نسخهٔ [ا] با میرزا محمد شاه (۴) نسخهٔ [ز] شجاع
(۵) نسخهٔ [ح] خدابنده خان (۶) نسخهٔ [ح] خدیو جهان‌آرا (۷) نسخهٔ [د] مخالفت
(۸) نسخهٔ [ح ط] روز بد (۹) نسخهٔ [ب] بغلچهٔ مندو (۱۰) نسخهٔ [ط] مضرب خیام ظفر انتظام *

پیوست - و خلعت سرفرازي یافت - و روزِ چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرفِ دروازهٔ چولي(۲) مهیسر بر قلعهٔ مندو برآمد - و سخنِ صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندو و آنحدود بملازمانِ حضرتِ جهانباني متعلّق شود - مولانا محمّد پیرعلي(۳) از طرفِ حضرتِ جهانباني و صدرخان از طرفِ سلطان بهادر در نیلي سنبل(۴) باهم نشسته قرار دادند - در آخرِ همین شب حارسانِ قلعه از سختيِ تردّد مانده شده‌بودند که از عقبِ قلعه سپاهِ نصرت‌قرین مقدارِ دویست نفر بعضے نردبانها نهاده و برخے بطنابها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوارِ حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را (که دزان سمت بود) کشودند - و اسپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیانِ دیگر از راهِ دروازه درآمدند - خبر بصاحبِ مورچل (که ملّوخانِ مندروالي بود - و لقبِ قادرشاهي داشت) رسید - خود را بر اسپ گرفته تاخته پیشِ سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آوازِ قادرشاه بیدار شده درمیانِ خواب و بیداري رو بگریز نهاد - و با سه چارسے بیرون شتافت - و در اثنای راه پهوپت رای ولدِ سلهدي (که از جملهٔ مجلسیانِ او بود) با مقدارِ بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازهٔ سرِ میدان رسیدند از سپاهیانِ نصرت‌قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اوّل برایشان تاخت - و چندے دیگر متعاقبِ او تاختند - آخر فوج شکافته با ملّوخان و یک ملازمِ دیگر بدر رفت - و بقلعهٔ سونگر(۵) آمد - و اسپان را طنابها بسته پایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرودآمده راهِ گجرات گرفت - و در نواحیِ قلعه قاسم‌حسین خان ایستاده‌بود - بوري(۶) نام اوزبکے (که از نوکريِ سلطان گریخته ملازمِ قاسم‌حسین خان شده‌بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کهنه‌عملگي شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانے بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایسِ آنجا آنچه توانست به بندرِ دیپ فرستاد *

سخن چون باینجا رسید اندکے از آغازِ این فتحِ سعادت‌انجام گفتن چاره نیست - چون بهادرانِ نصرت‌پیشه اینچنین تیزدستي نموده بالای قلعهٔ مندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند دران سحر خبرِ مشخّص بیرون نیامد - چون دو ساعت از روز گذشت خبرِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] چولي مهیر - و نسخهٔ [ج] جولي مندیر - و نسخهٔ [ز] چولي میسر (۳) نسخهٔ [ج ه] برغلي (۴) در [بعضے نسخه] سنبل (۵) نسخهٔ [ز] سونگیر (۶) نسخهٔ [ب د] نوري *

درآمدنِ جنودِ اقبال در درونِ قلعهٔ مندو و مفتوح‌شدنِ آن بموقفِ عرضِ حضرتِ جهانبانی رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجهٔ قلعه گشتند - و از دروازهٔ دهلی درآمدند - صدرخان همچنان با تمامِ مردم خود بر درِ خانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمی شده‌بود پای ثبات محکم داشت - آخر بمردمِ اعیانِ عنانش گرفته بجانبِ سونکر بردند - و کس بسیار بهمراهیِ او شتافته آنجا متحصّن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاهِ ظفرقرین سه روز نهب و تاراجِ منازلِ مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منعِ یغماگران شرفِ نفاذ یافت - و معتمدان را پیشِ صدرخان و سلطان‌عالم فرستادند - این کاردانان بنصایحِ گرامی دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازیِ گفت و شنود و کوتهیِ سخن آن متحصّنان را امان داده بملازمت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده‌بود او را پی‌کرده رها کردند - و اشفاقِ خسروانه در بارهٔ صدرخان بظهور آمد - و بعدِ سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوارِ کارطلب[۲] بطریقِ ایلغار متوجهٔ گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلّی منزل بمنزل متعاقب می‌آمده‌باشد *

چون عساکرِ فیروزی‌مآثر بچانپانیر نزدیك شد بجانبِ دروازهٔ پیلی[۳] قریبِ بحوضِ عمادالملك (که سه کروه دورهٔ او ست) ایستاده افواج ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر (که بجانبِ شکرتلاو است) بیرون آمده بجانبِ کمبایت[۴] فرار نمود - و در شهر باشارتِ او آتش درگرفت - حضرتِ جهانبانی بشهـــر نزولِ اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآبِ رحمت فرونشانند - و میر[۵] هندو بیگ و جمعی دیگر را در حدودِ چانپانیر گذاشته و مقدارِ هزار سوار بخود همراه گرفته بجانبِ سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانبِ دیپ شتافت - و صد غرابِ جنگی را (که بخیالِ فرنگ ساخته‌بود) آتش زد - که مبادا عساکرِ عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخرِ همانروز (که او بدیپ رفت) حضرتِ جهانبانی بکمبایت نزولِ اجلال فرمودند - و ساحلِ دریای شور مخیّمِ سرادقِ اقبال شد - و ازانجا جمعی را بتعاقبِ سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادرانِ نصرت‌قرین از نزدیکیِ دیپ بغنایمِ فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیداتِ آسمانی[۶]

---

(۲) نسخهٔ [ط] کارگذار (۳) نسخهٔ [ح] پلپلی (۴) نسخهٔ [ح] کهنمبـــایت
(۵) نسخهٔ [ط] و امیر هندو بیگ و شیخ بهلول و جمعی دیگر را (۶) نسخهٔ [ط] آسمانی و توفیقـــات ازلی *

در سالِ (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتحِ مندو و گجرات روی‌نمود - و آنرا که با خدای بازگشت است و معیارِ آن نیتِ درست هراینه مقصود را در کنارِ او نهند - و در غرّهٔ شعبانِ این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادرِ شاه طهماسب صفوی جنگِ عظیم کرده فتح نمود *

و مجملِ این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان‌بیگ استحکام داده‌بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران باستعدادِ تمام از لاهور نهضت نمود - و میانِ میرزا کامران و سام میرزا جنگِ عظیم در پیوست - و اغزیوار[۲] خان را (که از امرای کلانِ قزلباشیه و اتالیقِ میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیارے از لشکرِ قزلباش سر بصحرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفّر و منصور معاودت نموده بحدودِ لاهور رسید[۳] - و شورشِ میرزا محمّد زمان برطرف شد *

و شرحِ این داستانِ اقبال برسمِ اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته‌بود که میرزا محمّد زمان بعد از شکست‌یافتنِ سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه‌انگیزي بصوبِ لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدودِ سند آمد شاه‌حسین ولد شاه‌بیگ ارغون والیِ سند در پیشِ خود جای نداده رهنمونیِ لاهور کرد که میرزا کامران متوجّهِ قندهار شده‌است - و ملکِ چنین معمور خالیست - آنجا باید شتافت - میرزای بخت برگشته عرصه را خالي خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود - درین اثنا میرزا کامران بنواحیِ لاهور آمده کوسِ سطوت زد - میرزا محمّد زمان سراسیمه وار چارهٔ کارِ خود غیر ازانکه باز بگجرات رود ندید - محروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین سال میرزاحیدر گورگان از کاشغر راهِ بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهارِ دیگر شاه طهماسب خود بحدودِ قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیعِ[۴] کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه وغیرها بآئینِ مناسب ترتیب‌داده مقالیدِ قلعه و کارخانها را پیشِ‌شاه فرستاد - و گفت سامانِ قلعه‌داري ندارم - و توانائیِ نبرد نیست - و آمده دیدن در آئینِ نمک‌شناسي و در ملّتِ حفظ حقوقِ صاحبي و نوکري روا نّی - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره‌داشتن مناسب میداند - و خود براهِ تتّه و آچ[۵] بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

---

(۲) نسخهٔ [ح] اغزنواز خان - و نسخهٔ [ط] اعزاز خان (۳) نسخهٔ [ح] آمد
(۴) در [بعضی نسخه] جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را (۵) نسخهٔ [ا ۵] آچه - و نسخهٔ [ح] ارچه *

که چرا اینقدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را میرسانـدم - و بعد از سرگذشتِ بسیـار میرزاکامران سرانجام نموده بارِ دوم یورشِ قندهار نموده متوجّه شد - میرزا حیدر را بجهتِ سربراهیِ مهمّاتِ لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجّهِ میرزا بداغ‌خان قچار[۲] را (که از امرای بزرگ بود) بحکومتِ قندهار گذاشته رفته‌بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغ‌خان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرّف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

سخن[۳] کجا بود بکجا کشید - همان بهتر که ازین دست بازداشته بسررشتهٔ مقصود پیوندم - القصّه چون حضرتِ جهانباني بمردمِ کم بحدودِ کمبایت نزولِ اجلال فرموده‌بودند ملک احمد لاد و رکن داؤد (که از اعیانِ سلطان بهادر بودند - و نزدیکِ کولي‌واره بسر مي‌بردند) بکولیان و کوارانِ آن سرزمین قرار دادند که با موکبِ حضرتِ جهانباني مردمِ کم رسیده‌اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثارِ بیداریِ اقبال آنکه پیرزنـي ازینمعني خبردار شده خود را بحوالیِ سراپردهٔ پادشاهي رسانید - و بیکی از نزدیکانِ درگاه گفت که حرفی ضروریست - میخواهم بے واسطه بموقفِ عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثارِ راستي از پیشانیِ حالِ او ظاهر بود رخصتِ بار یافته قراردادِ شبخون را بعرضِ اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهي ازکجا ترا بخاطر رسید - گفت پسرِ من در بندِ یکے از ملازمانِ رکابِ دولت است - خواستم که بجایزهٔ این دولتخواهي او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته‌باشم مرا با پسر سیاست فرمایند - حسب‌الحکم پسرِ او را پیدا ساختند - و بر هردو موکّل گذاشتند - و از روي احتیاط سپاهِ نصرت‌قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیکِ سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپرده‌های دولت ریختند - و حضرتِ جهانباني با سپاهِ دولت‌قرین خود را بر سرِ تلے کشیده‌بودند - کواران آمده بتاراجِ اردو پرداختند - و اکثرِ کتبِ نفیسه (که مصاحبانِ معنوي بودند - و پیوسته با خود داشتندے) تلف شد - ازانجمله تیمورنامهٔ بود بخطِّ ملاّ سلطان‌علي و تصویرِ استاد بهزاد - و اکنون در کتابخانهٔ حضرتِ شاهنشاهي موجود است - القصّه در اندک فرصتے صبحِ سلامت از مطلعِ اقبال دمید - و بهادرانِ جلادت‌آئین رو بریشان بے اعتدالان آورده بشیبهٔ تیر همهٔ آن بیدولتانِ سیه‌بخت را منهزم و متفرّق گردانیدند - و آن پیرزن سفیدروئي یافت - و بکامِ خود رسید - و سطوتِ غضبِ پادشاهي و صولتِ قهرِ جبّاري بجوش آمده حکمِ غارت کردن و سوختنِ کمبایت نافذ گشت -

---

(۲) در [بعضی نسخه] قچار (۳) نسخهٔ [ح] رشتهٔ سخن *

و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالی شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضی‌زادهای قصبهٔ نریاد[۲] بود که از قصبات آن ولایت است - و برشد و کاردانی از معتمدان سلطان شده‌بود) در لوازم نگاهداشت قلعه سعی بلیغ بجای آورد - و با این‌همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرت درخت و انبوهی خارزار گذر[۳] پیاده بصعوبت میسّر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم‌کشان کوهنورد بمصلحت منافع خود منفذے پیدا کرده از قسم غلّه و روغن[۴] بقصد گران‌فروختن در پای قلعه می‌بردند - و مردم قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرستادند - و متاع بالا می‌کشیدند *

چون مدّت محاصره بدور و دراز کشید روزے حضرت جهانبانی سیـــر اطراف قلعـــه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلّیکه جای درآمد عساکر ممکن باشد می‌جستند - یکمرتبه از طرف هالول[۵] (که باغستان بود) میرکنان پیشتر رفتند - جمعی (که غلّه و روغن فروخته از میان جنگل برآمده‌بودند) بنظر اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسباب هیزم‌کشی از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف‌شد که تا براستی سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت همواری[۶] - که برآمدن بران در کمال دشواریست - بحکم عالی میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصلهٔ یک گز چپ و راست در دیوار کوه فروکوفتند - و جوانان بهادر حکم‌یافتند که بربن معراج مردانگی برآیند - سی و نه نفر برآمده‌بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که اینقدار توقّف شود که مردم از میان راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجّه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرامخان حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازین سلّم فولادی بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکر نصرت‌پیوند (که بمورچلها تعیّن یافته‌بودند) بقلعه حمله کنند -

---

(۲) نسخهٔ [چ] زیاد - و نسخهٔ [ح] نریاد (۳) نسخهٔ [د] عبور (۴) نسخهٔ [ه] و روغن بآنجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخهٔ [ه] هاکول - و نسخهٔ [ح] هانول (۶) نسخهٔ [چ د ه] نا همواری *

مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیبهٔ تیر اهل قلعه را بدست و پا ساختند - و از آگاه شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفان تیره رای هر یک بسوراخی فرو رفتند - و نقارهٔ فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از جائی که بون بالاتر بر سر کوهچهٔ (که آنرا مولیه گویند) برآمده متحصّن شد - روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند - او باوجود دانش و سربراهیِ مهمّات سلطنت از علوم حکمت خصوصاً هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت - و از شعر و معمّا نیز بهره‌مند بود - در مجلس عالی برخصت نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرفراز شد - و بعواطف خسروانه امتیاز یافت - و داخل مقرّبان عتبهٔ سلطنت شد - و یکی از فضلا تاریخ این فتح اوّل هفتهٔ مه صفر یافته‌است *

و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرّف اولیای دولت درآمده و ازان طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه‌داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده - و عاملی (که بمراسم تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسی تعیّن شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمان خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش می‌یافت - عمادالملک قدم جرأت پیش‌نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمدن کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهرکس دهد باز پرس آن نباشد - عمادالملک با دویست سوار متوجّه احمدآباد شد - در راه بمردمی که میدانست مواجب چند نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گردآمد - هرکه دو اسپ داشت یک یک گجراتی باو میداد - در اندک فرصتی سی‌هزار کس فراهم‌آورد - مجاهدخان حاکم جونه‌گده - با ده‌هزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایّام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعهٔ چانپانیر و بدست‌افتادن اسباب و اموال فراوان بنزم خسروانی اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لب حوض در رویه جشنهای (۲) پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب می‌یافت *

و از جلایل شرایط فرماندهی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند - و در هر گروهی یکی از خردمندان احتیاط‌اندیش تعیّن فرمایند - تا همواره از نشست و برخاست و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد (که پدر و مادر اندیشهای تباه است) نگاهبانی نماید و علی‌الخصوص وقتیکه خدیو زمان را کثرت مشاغل پرده

(۲) نسخهٔ [ط] چراغان می‌افروختند - و مجلسهای پادشاهانه *

بر جزئیاتِ امور کشیده باشد - و باید که باین اکتفا نفرموده مُنهیانِ راست‌گفتارِ درست‌کردار تعیین نمایند - تا همواره از حقیقتِ احوال و مغزِ مقاصدِ این جماعه بمسامعِ اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیارے از تنگ‌حوصلگان را بواسطۀ دوامِ ملازمتِ سطوتِ پادشاهی کمتر ملحوظ باشد - و بادۀ تقرّب از هوش برده در پالغزِ خسرانِ ابدی اندازد - و فسادهای عظیم ازین بدمستی روی‌نماید - چنانچه دربنولا سانح شد - شرحش آنکه در خلالِ احوال (که شادمانیِ فتوحاتِ غیبی بزم‌آرای دولتِ روزافزون بود) چندے از کم‌حوصلگانِ ناقص‌نهاد (که بحسبِ سرنوشت داخلِ باریافتگانِ حواشیِ مجلسِ عالی شده‌بودند) از کتابدار و سلحدار و دوات‌دار و امثالِ آن اتّفاق نموده بباغستانِ هالُول[۲] (که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خونِ خفته را بجوش آرد) رفته بزمِ صراحی و جام ترتیب دادند - و در عالمِ سرخوشی (که رختِ عقل و هوش را بیغما داده‌بودند) کتابِ ظفرنامه درمیان داشته مبادیِ احوالِ نصرت‌قرینِ حضرتِ صاحبقرانی میخواندند که آنحضرت در آغازِ بهارِ دولت از مخلصانِ جانسپار[۳] چهل کس همراه داشتند - روزے از هریکے دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهریکے دادند که بشکنند - هرچند بر سرِ زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم کشوده[۴] بهریک دو دو تیر دادند هرکدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثلِ این دستۀ تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجّه شویم ظفر ملازمِ ما باشد - باین اندیشۀ درست و خیالِ بلند کمرِ همّت چست کرده متوجّهِ ملک‌گیری شده‌بودند - آن بیخبرانِ بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هریکے ازان چهل تن لشکرے بود از تائیدِ آسمانی - قیاس بر محضِ صورت نموده در اندیشۀ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالمِ دیوانگی و بیهوشی مضمونِ اتّفاق را در عددِ چهارصد اقوی یافته داعیۀ گرفتنِ دکن را بخود مصمّم ساخته دران بدمستی ساحتِ فراز و نشیبِ راهِ اجل پیمودن گرفتند - روزِ دیگر هرچند ازین نزدیکانِ دور نشان جستند اثرے و علامتے نیافتند - عاقبت پی بر خیالِ فاسدِ ایشان برده بقصدِ گرفتنِ ایشان هزار کس تعیین فرمودند - در اندک زمانے آن بخت‌برگشتهای اجل‌رمیده را دست و گردن بسته بدرگاهِ والا آوردند - روزِ سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ‌رنگِ بهرامی در بر کرده برکرسیِ قهر و غضب نشستند - و زمرۀ گناهکاران را گروه گروه

---

(۲) نسخۀ [د ط] هابول - و نسخۀ [ح] هانول (۳) نسخۀ [ا] جانفشان (۴) نسخۀ [ز] کشیده *

مي‌آوردند - و در حقِ هر طایفه فراخورِ رقمِ تقدیر و مقتضای کمالِ عدالت حکم‌میفرمودند - بعضی را دست بسته پایمالِ فیلانِ کوه‌پیکر ساختند - و برخی را (که سر از خطِ ادب بیرون برده‌بودند) ببرداشتنِ بارِ سر از تن اختصاص دادند - و جماعهٔ (که دست از پا نشناخته بخیالِ فاسد دست‌زده‌بودند) بیدست و پا گشتند - و فرقهٔ (که از خودبینی گوش بر اوامرِ پادشاهی نداشته‌بودند) گوش و بینی را برجا نیافتند - و طایفهٔ (که سرانگشتِ عزیمت بر حرفِ خطا نهاده‌بودند) نقشِ انگشت در مشت ندیدند *

بعد از اختتامِ این قضایا و احکام وقتِ نمازِ شام دررسید - امام (که خالی از سادگی نبود) در رکعتِ اوّل سورهٔ الم ترکیف خواند - بعد از فراغِ سلام حکمِ گردون‌انتقام بنا پیوست که امام را تهِ پای فیل اندازند که او عمدًا سورهٔ فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده فالِ بد زده‌است - مولانا محمّد[۲] پرغلی عرضه‌داشت نمود که این امام معنیِ قرآن نمیداند - امّا چون سورتِ آتشِ غضب زبانه کشیده‌بود غیر از خطابِ عتاب در جواب نشنید - بعد از زمانی چون پرتوِ ساده‌لوحیِ امام برحاشیهٔ ضمیرِ قدسی تافت و اشتعالِ نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسّفِ عظیم فرموده تمام شب را برقّت[۳] و بُکا گذرانیدند *

و بعد از انصرامِ این امیرتردی[۴] بیگ‌خان را درجانپانیر گذاشته‌راياتِ نصرت را متوجّهِ احمدآباد ساختند - و بر لبِ آبِ مهندری نزولِ اجلال فرمودند - و عمادالملک نیز دلیری کرده پیش‌آمد - بهر یک کوچ موکبِ معلّی او نیز کوچ میکرد - میانِ قصبهٔ فرباد و محمودآباد با میرزا عسکری (که هراول بود - و چند منزل پیشتر مي‌آمد) روبرو شده جنگِ عظیم درپیوست - و شکست بر میرزا افتاده‌بود که یادگار ناصر میرزا و قاسم‌حسین‌خان و هندو بیگ با جمعی کثیر رسیدند - و علمِ دولت را افراشته طنطنهٔ وصولِ کوکبهٔ عظمتِ پادشاهی بگوشِ مخالفان رسانیدند که اینک موکبِ عالی رسید - این سخن گفتن و صدا بگوشِ اعدا رسیدن و فتحِ یادگارناصرمیرزا و شکستِ مخالفان معًا روی‌نمود - یادگارناصرمیرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سرِ او آمد - از جانبِ مخالفان عالم خان لودي و چندے دیگر تردّدِ نمایان کردند - تا عمادالملک نیم جانے بسلامت بدر برد - و درویش‌محمّد قراشیر پدرِ شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا طلوعِ راياتِ پادشاهي شد - و فتح بر فتح روی‌نمود - و دران هنگام که موکبِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیرمحمود علي - و نسخهٔ [ج] محمد پر غلی - و نسخهٔ [ح] پسرمحمد علي

(۳) نسخهٔ [ط] بگریه وزاري (۴) نسخهٔ [ز] امور *

آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چارهزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده‌بودند - از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمالِ جنگ مانده‌است یا نی - او جواب داد که اگر آن غلام سیرچشم یعني عمادالملک خود درین جنگ بوده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده‌است ظاهرا یک حرکتِ مذبوح دیگر محتمل است - بتحقیقِ این معني مردم متعیّن شدند - دو کس زخمي (که درمیانِ کشتها نیم‌کشته افتاده‌بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگیِ عمادالملک بود - روزِ دیگـــر موکبِ والاشکـــوه کوچ‌کرده پیشتـــر نزولِ اجلال فرمود - و میرزاعسکري با عساکرِ دولت همچنان پیش‌پیش میرفت - و چون این طرفِ حوضِ کانکریه[۲] مخیّمِ اقبال شد میرزاعسکري بعرض رسانید که اگر تمامِ اردو بشهر درآید بعمومِ خلایق آزار خواهدرسید - حکم شد که یساولان بر سرِ هر دروازهٔ شهر باشند - و غیر از میرزاعسکري و مردمِ او هیچکسِ دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسعادت کوچ‌فرموده در حوالیِ سرکیچ[۳] (که معمورهٔ ایست دلکش) نزولِ اجلال فرمودند روزِ سیوم با مخصوصانِ بساطِ عزّت بسیرِ شهر برآمدند - و بعد ازان درتنسیقِ مهمّاتِ گجرات توجّه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعي کثیر گذاشتنـــد که بهرجا احتیـــاج کمک شود خود را بآنجـــا رساند - و پتّن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بروج[۴] و نوساري[۵] و بندرِ سورت عنایت فرمودند - و دوست بیگ ایشک آقا کمبایت و برودہ یافت - و محمودآباد بمیر بوچکهٔ[۶] بهـــادر اختصاص گرفت *

و چون انتظامِ مهامِ گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجّه بندرِ دیپ شدند - در وقتیکه موکبِ عالي از دندوقه[۷] (که در سي کروهيِ احمدآباد است) گذشته‌بود عرایضِ دولتخواهان از دارالخلافهٔ آگره رسید که چون راياتِ عالي از پایهٔ سریرِ خلافت مصیر بسیار دور شده متمرّدانِ این حدود سرِ بغي و تمرّد برداشته دستِ افساد گشاده‌اند - و از مالوه نیز مُسرعان آمدند که سکندر خان و ملّو خان خروج‌کرده بر سرِ سیهتر زنبور جاگیردارِ سرکارِ هندیه آمدند - و او اموالِ خود را گیرانده بأجین آمد - و جمیعِ سپاهیان (که درین صوبه[۸] جابجا تعیّن بودند) در اُجین فراهم آمدند - و اربابِ فتنه بجمعیّتِ فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش‌علي

---

(۲) نسخهٔ [ج] کانکره (۳) نسخهٔ [ا] سرکنیچ (۴) نسخهٔ [ج] بروچ (۵) نسخهٔ [ب] نوسادری (۶) نسخهٔ [ب] کوچك - و نسخهٔ [د] بچکه (۷) نسخهٔ [ج] زندوقه (۸) نسخهٔ [ب ج] صوبة *

کتابدار حاکمِ آچین بزخمِ بندوق درگذشت - و باقي متحصّنانِ قلعه امان طلبیده دیدند - رای گیتي‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه (۲) در مالوه بوده مندو را مستقرِّ اورنگِ اقبال گردانند - تا هم ملکِ مالوه از اهلِ فساد پاک شود - و هم ولایتِ گجرات (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم نایرهٔ فتنه و فساد (که در حدودِ مستقرِّ سلطنت اشتعال یافته) منطفي شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکري و گروهی از اُمرا سپرده عنانِ مُعاودت معطوف‌داشته بکمبایت (۳) نزول فرمودند - و ازانجا به برودہ و بروچ و ازانجا بجانبِ سورت تصریفِ اعنّهٔ اقبال نموده ازان راه بسیرِ آسیر و برهان‌پور توجّه فرمودند - و هفت روز در برهان‌پور توقّف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعهٔ آسیر گذشته مندو را مخیّمِ فتح و اقبال ساختند - و فتنه‌اندوزان بمحضِ صیتِ معاودتِ راياتِ اقبال پریشان شده هر یکی بگوشهٔ خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایتِ مالوه مطبوعِ مزاجِ اقدس افتاد - و اکثرِ ملازمانِ رکابِ دولت را جایگیردارِ آن ولایت فرمودند - و درهای کامراني و کامبخشي بر روی روزگار کشودند *

گذاشتنِ میرزا عسکري گجرات را بخیالِ فاسد

بزرگی (که قدرِ نعمت و دولت نشناخته راهِ ناسپاسي سپرد) هراینه بدستِ خود تیشه بر پای خود زند - و بزورِ خود درهاویهٔ هلاکت افتد - و مصداقِ این مقالِ احوالِ میرزا عسکري و اُمرایِ گجراتست - که از تنگ‌حوصلگي باندک کامیابي اندیشهای فاسد بخود راه دادند - و از زیستِ ناشایسته اوّل گردِ خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبارِ نفاق ساحتِ احوالِ ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریبِ سه ماه گذشته‌بود که مخالفان گردِ فتنه انگیختند - خانجهان شیرازي و رومي خان (که صفر (۴) نام داشت - و قلعهٔ سورت بناکردهٔ اوست) با یکدیگر اتّفاق نموده ولایتِ نوساري را (که در تصرّفِ عبدالله خان خویشِ قاسم حسین‌خان اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحي را گذاشته ببروچ (۵) آمد - و مُقارنِ این حال بندرِ سورت نیز گرفتند - خانجهان از راهِ خشکي روانهٔ بروچ شد - و رومي خان از راهِ دریا بر غرابهای جنگي سوار شده با توپ و تفنگ ببروچ آمد - قاسم حسین خان دست و پا گم‌کرده بجانپانیر شتافت - و ازانجا باحمدآباد پیشِ میرزاعسکري و هندو بیگ آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] چند گاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکري و گروهی از امرا سپرده مندو را الخ

(۳) نسخهٔ [ح] بکهنبایت (۴) نسخهٔ [ط] خواجه صفر (۵) نسخهٔ [ط] ببهرونچ *

که کمک گیرد - و سیّد اسحٰق (که از سلطان‌بهادر خطاب شتابخانی داشت) کمبایت را بتصرّف درآورد - و یادگار ناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پٹن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ میرفتند - پٹن را خالی یافته متصرّف گشتند - و از کمال بےاتّفاقي و بےتدبیري حال باینجا رسید که غضنفر نامي از نوکران یادگار ناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیش سلطان بهادر رفت - و محرّک آمدن سلطان شد - و نوشتهای دولتخواهان او پی‌درپی رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجّه احمدآباد گشت - و بزودي نزدیک سرکیج (۲) فرود آمد - عسکري میرزا و یادگارناصرمیرزا و هندو بیگ و قاسم حسین‌خان نزدیک به بیست‌هزار سوار عقب اساول رو بروی سلطان رفته فرودآمدند - تا سه شبانه روز مقابله داشتند - و ازانجا (که نه با حضرت جهانباني اخلاص درست داشتند و نه سودای پاک) از تبه‌رائي و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانب جانپانیر روان شدند - و انواع خسران روی‌داد *

نمک خوردن و کاسه بر سر خوان شکستن و در محل تقدیم شکر عرصهٔ تقصیر و ساحت کم‌خدمتي پیمودن ظاهر است که بچنین روز نشانند (۳) - سبحان‌اللّٰه گرفتم [که دل اخلاص‌گزین (که گوهریست بےبها - و در خراب‌آباد دُنیا کم بدست‌افتد) نداشتند] نقد معـــاملهداني وسوداگري (که رایج این چار بازار است) چرا از دست داده‌بودند - القصّه سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندي داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - سیّد مبارک بخاري هراول سلطان بود - نزدیک بلشکر پادشاهي رسید - چنداول یادگارناصر میرزا بود - برگشته جنگ مردانه کرد - و بسیاری از هراول سلطان را بقتل رسانید - و بدست میرزا زخم رسید - غنیم (۴) بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزاعسکري (۵) چون دل بای داده‌بود از آب مهندري (که پیش راه بود) بےمحابا گذشت - و خیلے از سپاه رخت زندگاني بسیل فنا دادند - سلطان نیز تا آب مهندري آمد - میرزا چون بجانپانیر رسید تردي بیگ خان لوازم مهمانداري بجای آورده بمحل خود بازگشت - روز دیگر میرزایان باندیشهٔ نامه به تردي بیگ‌خان پیغام فرستادند که ما پریشان‌احوال آمده‌ایم - و لشکر بدحالست - از خزاین قلعه پارهٔ برسم مساعدت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نفس راست

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] سرکنج : (۳) نسخهٔ [ب] رساند (۴) نسخهٔ [ج] هراول غنیم (۵) نسخهٔ [ط] میرزا عسکري بسرعت متوجه جانپانیر شده از آب *

کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم - و بمندو (که معسکرِ والا همت) قاصد بشش روز میرسد - عرایض میفرستیم - تردي بیگ خان قبولِ اینمعنی نکرد - و میرزایان کنکاش گرفتنِ او نمودند که تمامِ خزاین را متصرّف شوند - و سلطنت بنامِ میرزاعسکري مقرّر شود - اگر به بهادر دستی یابیم بهتر - والّا (چون حضرتِ جهانباني را هوای مالوه خوش آمده‌است - و حدودِ دارالخلافهٔ آگره خالیست) بآن صوب توجّه کنیم - تردي‌بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اثنای راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیشِ میرزایان فرستاد که بودنِ شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضی سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبهٔ ایشان اطّلاع داشت - جوابِ آن چنانچه بایست داد - و صباحِ آن توپ انداخت - میرزایان بخیالِ فاسد ازانجا کوچ‌کرده از راهِ گهاټ[۲] کرچي بطرفِ دارالخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکرِ فیروزي‌مند در حدودِ جانپانیر بود سلطان از آبِ مهندري (که پانزده کروهیِ جانپانیر است) نگذشت - و چون خبرِ برگشتنِ میرزایان و رفتنِ ایشان بصوبِ آگره شنید و برخیالاتِ واهیهٔ ایشـــان مطّلع شد از آب گذشتـــه بر سرِ جانپانیر آمد - و تردي بیگ خان با وجودِ محکمیِ قلعه و سرانجامِ لوازمِ قلعه‌داري قلعه را گذاشته راهِ سلامت پیش گرفت - و در مندو بشرفِ بساط بوس مُستسعد گشت - و صورتِ ارادهای ناصوابِ میرزایان را بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني بملاحظهٔ آنکه میرزایان بےاعتدالي نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راهِ چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه درمیان راه در نواحیِ چیتور بهم‌رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولتِ ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بمقتضای عطوفتِ ذاتي و عفوِ جبلّي اعمالِ ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطفِ عمیم را عذرخواهِ گناهِ ایشان ساخته اصلاً بر روی نیاوردند - و فیضِ احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایاتِ خسروانه امتیاز بخشیدند ❁

و یکی از ناسازگاریهای زمانه (که باعثِ توجّهِ موکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني ازین دیار بحدودِ آگره شد) آن بود که محمّـــد سلطان میرزا و اُلغ میرزا ولدِ او (که از شاهراهِ اطاعت انحراف نموده طریقِ بغی و طُغیان مسلوک داشته‌بودند چنانچه ماسبق گذارش یافت) دریغولهٔ باز از بےسعادتیِ ذاتي از کُنجِ خمول برآمده سر بشورش برآوردند - و همانا جمعی (که برای نابیناساختنِ او تعیّن شدند) شرایطِ احتیاط بتقدیم نرسانیده‌بودند - پرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنّوج

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] گهاټ کرچی ❁

رفتند - و پسران خسرو کوکلتاش(که درانجا بودند) امان طلبیده قنوج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته هر دو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواج کار فتنه‌سازان حق‌ناشناس بشعلهٔ خس ماند درساعت بوزیدن نسیم اقبال آن شعله فرونشست - و شمال فتح وزید - و لشکر اقبال تعاقب نموده باوده آمد - و درانجا الغ بیگ میرزا و پسران او جمع شده باز آمادهٔ پیگار شدند - درین اثنا مژدهٔ وصول موکب عالی از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفان ادبارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرف استلام عتبهٔ والا دریافت - و چون موکب والای[۲] حضرت جهانبانی بآگره رسید بهوپال رای حاکم بیجاگده قلعهٔ مندو را خالی یافته دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمّد فاروقی نیز از برهانپور آمد - و سلطان‌بهادر قریب دو هفته در جانپانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانظار سطوت و جلال حضرت جهانبانی و قهرمان اقبال این دودمان عالی دولت ازو برگشته‌بود کارے (که برای سود خود می‌اندیشید) سرمایهٔ زیان او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکر منصوره و مشاهدهٔ صدمات جنود عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیش وزری فرنگ (که امیرالامرای بنادر بود) فرستاده استدعای آمدن خود کرد - درین اثنا (که میرزا عسکری گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد) وزري با غرابها و مردم جنگي از راه دریا به بندر دیپ آمد - و احوال معلوم او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مدد ما مستغني است مبادا بعد از دیدن بغدر پیش آید - خود را مریض وا نموده کسان پیش سلطان فرستاد که بموجب طلب آمده‌ام - چون صحّتی روداد بخدمت میرسم - سلطان از شاهراه احتیاط بیرون آمده درسیوم رمضان (۹۴۳) نهصد و چهل و سه اواخر روز با معدودے بر غراب سوار شده بپرسش وزري رفت - بمجرد رفتن تمارض او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی‌الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدے در قید ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود است - وزري بر سر راه آمده اظهار نمود که اینقدار توقف نمایند که بعضے تحف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال[۳] فرستند - و این سخن گفته بزودي متوجه غراب خود شد - قاضی فرنگ سر راه بر سلطان گرفته تحکّم درتوقف نمود - سلطان از روي بےتحمّلي شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غراب ایشان بغراب خود جست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده‌بودند نزدیک شده سلطان را

---

(۲) نسخهٔ [ب د] همایون (۳) نسخهٔ [ا] از عقب *

گرد گرفتند - و جنگ درپیوست - سلطان و رومي‌خان خود را در آب انداختند - رومي خان را آشنائی از مردمِ فرنگ دستگیري کرده پیشِ خود کشید - و سلطان غرقهٔ دریای فنا شد - و همراهانِ سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخِ این واقعه فرنگیانِ بهادرکش یافته‌اند - و بعضی میگفتند سرے برآورده بساحلِ نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهورِ او درمیانِ مردم مي‌افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصے پیدا شد - و نظام‌الملک قبول کرد که او ست - و با او چوگان باخت - و ازدحام برگردِ او شد - ازین هجوم نظام‌الملک ملاحظه نموده قصدِ او کرد - و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد - مردم جزم کردند که نظام‌الملک او را ضایع ساخت - روزے میر ابوتراب (که از اکابرِ گجرات است) نقل کرد که ملّا قُطب‌الدّین شیرازي (که نسبتِ استادي بسلطان‌بهادر داشت) دران ایّام در دکن بود - بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود - بعضے سخنان (که درمیانِ من و او گذشته‌بود - و غیر ازو کس نمیدانست) مذکور ساختم - و نشانها درست آمد - در وسعت‌آبادِ قدرتِ ایزدي وقوعِ امثالِ این امور محال نتوان گفت ❋

بارے چون سلطان‌بهادر آن روز بآب فرو رفت و مُنتسبانِ او بخاک نشستند محمّد زمان میرزا جامهٔ کبود بر مصیبتِ سلطان پوشیده در لباسِ زرّاقي خزاینِ گجرات بعضے را بدستِ تصرّفِ خود درآورد - و بعضے بدستِ فرنگ درآمد - و جزوے بغارت رفت - و خود را با مادرِ سلطان‌بهادر نسبتِ فرزندي درست کرده گاهے با فرنگیان دعویِ خونِ سلطان ظاهر میساخت - و گاهے زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدایشان میفرستاد که تجویزِ خُطبه بنامِ او کنند - تا آنکه روزے چند در مسجدِ صفا خُطبه بنامِ او خواندند - و مدّتے بلوندي همانجا(۲) بسر برد - تا آنکه عمادالملک بر سرِ او لشکر آورده هزیمت داد - و ازانجا بیچاره و خجالت زده روي امید بآستانبوسِ حضرتِ جهانباني آورد - چنانچه مجملے در جای خود گذارش یابد - و از تفصیلِ این مقدّمات (که ذکرِ آن بتقریب(۳) از تذئیلاتِ مقصود و مُتمّماتِ کلام است) درنوردیده شروع در اصلِ مقصود مینماید ❋

چون حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند از اطراف و نواحیِ آن بیباکان (که سرِ تمرّد برداشته گردنِ تنازع افراشته‌بودند) در مقامِ اطاعت

---

(۲) در [اکثر نسخه] همانجاها (۳) نسخهٔ [ز] بتقریبات ❋

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند - اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته(۲) گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان‌آرا از مهمات ابنجدود پرداخت همت خسروانه بر سرانجام تهیهٔ یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی (که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت‌داری هویدا باشد - و تبدل احوال و توسط اختلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بسپارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ‌بال ساخته بمستقر خلافت جاه و جلال معاودت نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه‌انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسیه رسید - عزم تسخیر بنگاله(۳) (که بر پیشگاه خاطر فیض‌مظاهر قبل از مهم گجرات چهره‌گشا بود - و بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقف و تراخی جلوه داشت) آن داعیه از سرنو تازه شد - و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود - نام قدیمش فرید است ابن حسن ابن ابراهیم شیراخیل(۴) - و این ابراهیم پیوسته سوداگری اسپ میکرد - و در زمرهٔ سوداگران تعینی نداشت - و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطن بود - پسرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد - مدتی در پیش رایمل جد رایسال درباری (که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - ازانجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی(۵) (که از امرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کاردانی خود را از همسران گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست - و ازانجا در سلک ملازمان بین(۶) (که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) منسلک شد -

---

(۲) نسخهٔ [ج] آراسته و پیراسته (۳) نسخهٔ [ج] ممالک بنگاله (۴) نسخهٔ [ا ج] شبراخیل
(۵) نسخهٔ [ا ج د ه] نوحانی (۶) نسخهٔ [ا ج] بین *

و کار او قدرے پیش آمد - اکثر سرانجام مهام به تدبیر او صورت می‌یافت - و فرید پسر او از زیاده‌سری و بدنهادي پدر خود را رنجانیده جدا شد - و مدّتے از نوکران تاج‌خان لودي بود - و چندگاه در اوده ملازم قاسم‌حسین خان اوزبك شد - و مدّتے نوکر سلطان جنید برلاس گشت - روزے سلطان جنید برلاس بتقریبي او را با دو افغان دیگر (که از ملازمان او بودند) بملازمت حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني برده‌بود - بمجرد آنکه نظر دوربین حضرت برو افتاد برزبان مقدّس گذشت که سلطان‌جنید چشمان این افغان (و اشارت بفرید فرمودند) دلالت بر شور و فتنه‌انگیزي میکند - او را مقیّد بایدساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاه حضرت گیتي‌ستاني اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردم خود سپارد فرار نمود - دربین اثنا پدر او را اجل در رسید - و اموال بدست او افتاد - و در حدود سهسرام در جنگلستان جونه (که پرگنه ایست از رهتاس) براهزني و دزدي و مردم‌کشي سر فتنه برافراشت - و باندک زمانے بروباه‌بازي و نادرستي خود را از سرهنگان روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتي بدست سوداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبید - او آنرا دستمایهٔ فساد ساخته در رفتن بهانه آورد - و در دست‌اندازي و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود - و در اندک فرصتے بسیارے از مردم رند و اوباش برو گردآمدند - دربین میان حاکم بهار (که یکے از آمرای لوحاني بود) رخت زندگاني بر بست - و کسیکه سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با اوباشان خود یایلغار خود را رسانید - و مال فراوان بدست آورد - و ازانجا باز برگشته بجای خود آمد - و بر سر آلغ میرزا (که نزدیک سرو بود) ناگهاني ریخت - بحیله پردازي برو غالب آمد - و ازانجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیّت مال و مردم بهمرسیده‌بود به بقیه رفته آنحدود را متصرّف شد - و در مورچ گذه (که سرحد ملک حاکم بنگاله است) با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرّف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والي بنگاله جنگ و جدل مي‌نمود - و مدّتے مدید محاصرهٔ گورکهپور[۳] داشت ۞

و از غرایب[۴] آنکه شیرخان منجّمی ممتاز را شنید که راجهٔ اودیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهي بخشد - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجّم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستے نیست - و در فلان تاریخ دست خواهي یافت - و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهدشد - قضا را آنچه

(۲) نسخهٔ [و] نارانستي (۳) در [اکثرنسخه] کور (۴) نسخهٔ [ز] غرایب تر ه

نوشته‌بود همان طور بظهور آمد (۲) *   * شعر *

شنیدم ز دانا که دانش بسیست * و لیکن پراگنده با هرکسیست

و درین ایّام (که رایاتِ نصرت به فتحِ مالوه و تسخیرِ گجرات توجّه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیاده‌سری را از اندازه گذراند - این است مجملِ مبادیِ احوالِ شیرخان - و تتمّهٔ احوال و خاتمهٔ کار و وخامتِ عاقبتِ او در خلالِ احوالِ گرامیِ حضرتِ جهانبانی گذارش خواهدیافت تا اربابِ فتنه و فساد را کارنامهٔ عبرت گردد *

الحاصل چون یورشِ ممالکِ شرقیّه در ضمیرِ جهان‌آرای حضرتِ جهانبانی نقش‌بست میرفقیرعلی (که از اُمرای کلانِ حضرتِ فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بود) بضبطِ دارالملکِ دهلی قرار یافت - و حکومتِ دارالخلافهٔ آگره را بعهدهٔ اهتمامِ میر محمّد بخشی (که از معتمدانِ دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابنِ عمِّ آنحضرت بکالپی (که جایگیرِ او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام‌بخشِ آنصوبه باشد - و نورالدّین محمّد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد (۳) او بود - و عفّت قباب عصمت‌نقاب سلیمه سلطان بیگم از سرادقِ صلبِ او بوجود آمده) قنّوج و آن نواحی بحراستِ او نامزد گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجامِ مهمّاتِ ملک فرموده با مخدّراتِ تتقِ عصمت براهِ کشتی شرق‌رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند - و از اُمرا ابراهیم بیگ چابوق (۴) و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و تردی بیگِ اتّاوه و بیرام خان و قاسم‌حسین خان اوزبک و بوچکه (۵) بیگ و زاهد بیگ و دوست بیگ و بیگ میرک و حاجی محمّد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از اُمرای عالیقدر در رکابِ نصرت‌اعتصام بودند - و از راهِ بحر و بر لشکرِ فیروزی‌اثر میرفت - و آنحضرت خود گاهے برکشتی نشسته و گاهے بر اسپ سوارشده بمشاغلِ ملکی و ضوابطِ ملک‌گیری پرداخته عنانِ عزیمت بصوبِ قلعهٔ چناده (۶) (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمّد زمان از سعادت بهرهٔ داشت چون موکبِ عالی در نزدیکیِ چناده رسید گردِ خجالت بر جبین و عرقِ حیا بر روی از گجرات رسیده شرفِ عتبه‌بوسی دریافت *

و مجملے ازین واقعه آنکه پیش ازانکه میرزا بیاید (۷) همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومه سلطان بیگم

---

(۲) نسخهٔ [ا] پیوست (۳) نسخهٔ [ز] نکاح (۴) نسخهٔ [ا] چالوق (۵) نسخهٔ [ب د] کوچک بیگ (۶) نسخهٔ [ج] چنار (۷) نسخهٔ [ز] از گجرات بیاید *

(که کوچ میرزا باشد) در آگره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان استمالت گرفته بود - و آنحضرت ازروی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرائم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده بودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلّی رسید جمعی از امرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند - و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلّی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان پادشاهی بخیمهٔ خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نموده بنوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و در مرتبه در یک(۲) مجلس بخلعت خاصه وکمر و شمشیر و اسپ سرفراز شد - آری - بدرگاه خاصان ایزدی سیئات را بحسنات خریداری کنند - و بدیها را در عداد نیکوئیها(۳) بشمار آرند - در کارخانهٔ کرم الٰهی چندین مشیّت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت بسلاطین که ظلّ اللّه اند مناسب‌تر و مطابق‌تر است - که در گذشتن از گناهان ضررے بسعت رحمت و صحت دولت ایشان نمی‌رساند - و نامرادے (که شرمندهٔ افعال ناشایسته است) او را از وبال عقوبت پروانهٔ نجات می‌بخشد - ملخّص آنکه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی باوجود چنین عصیان بزرگ (که بخشش را سزاوار نباشد) باخلاق ربّانی متخلّق گشته در مکافات بدی به نیکوئی پیش آمدند - و الحمد للّه که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکهٔ فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است - و در اجرای سیاسات چندان ملاحظه(۴) و تانّی مرعی دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا ایندم باین صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شکرنامه اندکے از بسیار گفته آید - حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند - و بنتایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید *

القصّه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت‌پرتو اطّلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چناده گذاشته - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفته - و مال بسیار بدست آورد - چون موکب گیتی‌کشای حضرت جهانبانی

(۲) نسخهٔ [ا] بکروز (۳) در [اکثر نسخه] نیکوئی (۴) در [اکثر نسخه] بملاحظه و تانّی اند *

جنّت‌آشیانی بحدودِ چناده نزولِ اجلال فرموده رای عالم‌آرای بر تسخیرِ آن قلعه قرار گرفت - و رومی خان (که در فتحِ حصونِ حصین و قلاعِ سماوی‌ارتفاع یگانهٔ روزگار بود - و بعد از فتحِ مندسور (۲) از سلطان بهادر جدا شده در سلکِ ملازمانِ درگاه افلاک پایه یافته بمنصب میرآتشی سربلندی داشت) بر کشتیها ترتیبِ ساباط نموده - و از قطعهای پخته (۳) بر روی تخته آنچنان مطبخ مرتّب ساخت که خردمندانِ دقیقه‌شکاف و هنرمندانِ حکمت اساس در صنعتگری آن انگشتِ حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان نقبها بدیوار فرو برده که بآتش‌زدنِ آن منافذ زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسرِ شیرخان ازانجا فرار نمود - و سایرِ اهلِ قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرّفِ اولیای دولت درآمد ، و امان‌یافتها (که قریبِ دو هزار کس بودند) اگرچه حضرتِ جهانبانی قولِ رومی خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند امّا مویدبیگ دولدی (که از نزدیکانِ بساطِ عزّت بود) بتسویلِ دستهای ایشان را فرمود که بریدند - و آنچنان نمود که حکمِ پادشاهیست - و اینچنین تحکّمی از دستِ او بوجود آمد - حضرتِ جهانبانی ملامت فرمودند - رومی خان بعواطفِ پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاهِ او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمتِ او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسبِ سرنوشت محسودِ روزگار شده مسموم از عالم رفت ■

و چون خاطرِ خطیر ازین مهم فراغ یافت یورشِ بنگاله پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - نصیب شاه والیِ بنگاله زخمی بدرگاهِ جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعنی ضمیمهٔ بواعثِ تسخیرِ بنگاله و علاوهٔ دواعیِ توجّهِ عالی گشت - آنحضرت او را بتفقّداتِ خسروانه مستظهر ساخته بانواعِ اشفاقِ خسروانی شرفِ امتیاز بخشیدند - و چون این یورشِ والا مصمّم گشت جونپور و آنحدود را بمیر هندو بیگ (که از کبارِ امرا بود) مکرمت فرمودند - و چناده به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و سرانجامِ این دیار نموده از راهِ برّ و بحر عساکرِ نصرت‌قرین در جنبش آمد - و چون عرصهٔ پتنه مضربِ خیامِ گردون‌قباب (۴) شد دولتخواهانِ درگاه بموقفِ عرض رسانیدند که موسمِ باران رسیده‌است - اگر آنحضرت یورشِ بنگاله تا گذشتنِ این موسم موقوف دارند درآئینِ ملک‌گیری بروشِ فیروزی‌یافتن بر حصولِ مامول هرآینه اقرب خواهدبود - چه عبورِ سوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعثِ ویرانی و تباهیِ سپاهی - والیِ بنگاله نظر بر اغراضِ خود بعرضِ اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خودرا

---

(۲) نسخهٔ [ب] مندو (۳) نسخهٔ [د ه ج] تخته (۴) نسخهٔ [ا] قیام ■

هنوز راست نکرده‌است بزودی برسر او رفتن باعث استیصال او بسهولت خواهدبود - آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن سقم‌رسیده و صورت معقولیت کنکاش او حکم بر نهضت رایات جهانگشای فرمودند - در بهاگلپور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذرانیدند که ازانطرف آب میرفته‌باشد - چون ساحت منگیر معسکر اقبال شد خبرآمد که جلال خان پسر شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده‌بود) با خواص خان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازی و بهار خان (۲) بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبهٔ گدهی را (که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله است) مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد *

و حقیقت معامله آنکه شیر خان باستماع توجه رایات عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار نداده راه جهاز کهنه پیش گرفت - که چون موکب عالی به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید - و هم اموال بنگاله را بمامنی رساند - و جلال خان و جمعی را نزدیک گدهی گذاشته مقرر ساخت که چون افواج گیتی‌گشای نزدیک رسد و من بشیرپور برسم ایلغار خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیری متقاعد باشند - و حضرت جهانبانی از بهاگلپور ابراهیم‌بیگ چابوق و جهانگیر قلی بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گوگ علی بیگ (۳) و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعین فرمودند - چون عساکر پادشاهی بنواحی گدهی رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته برسر اُردو آمد - این مردم خود را راست نکرده‌بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند - و آداب ترتیب افواج قایم سازند - لشکر مخالف بسیار - و این مردم برسر استعداد و عزیمت جنگ نه - بیرام‌خان چند مرتبه برگشته برسپاه دشمن تاخت - و روی سپاه را از هم گسلانید (۴) - و چپقلشهای دلیرانه کرد - اما از کمک افواج قاهره بسبب بےترتیبی کوتاهی شد - و کارها برحسب دلخواه انتظام نیافت - علی خان مهارنی و حیدربخشی و چندے دیگر از اعیان دولت پایهٔ والای شهادت یافتند - چون این خبر بمسامع قدسیه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - دربن توجه کشتی بحرآرا (که بجهت سواری خاصه بود) در کهلگام غرق شد - و چون موکب پادشاهی نزدیک افغانان تیره‌روزگار رسید این سیه‌بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که ترهت و پرنیه (۵) بلو نامزد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] بهادر خان - و [ب ج] بهار خان (۳) در نسخهٔ [د] لفظ بیگ نیست (۴) نسخهٔ [د] گردانید (۵) نسخهٔ [د] پتنه *

شده‌بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگیر تازهٔ خود رفته بسامان لایق ازان طرف بنگاله[۲] درآید - و حضرت جهانباني ازانجا کوچ بکوچ متوجّه بنگاله شدند - و بتائیدات الٰهي در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهارکهند بحدود رهتاس آمد - و بروباه‌بازي قلعهٔ رهتاس را متصرّف شد *

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجملي ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس (که قلعه ایست در غایت محکمي و نهایت استحکام) رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کمان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد - و طرح یکجهتي انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است - میخواهم که مردمي بجای آري - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگسازي راجهٔ ساده‌لوح بفریب آن شعبده‌باز قبول کرد - این بیگانهٔ ملک آشنائي ششصد ڈولي سرانجام داد - و در هر ڈولي دو جوان مسلّح را درآورد - و باطراف ڈولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهي را دران قلعه گذاشته دست فتنه درازکرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانباني هوای بنگاله را خوش‌کرده بعیش و شادماني[۳] نشستند - و عساکر اقبال ملک معمور وسیع را دریافته اسباب بے‌پروائي را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه‌داده بے رخصت عالي در عین موسم باران متوجّه دارالخلافهٔ آگره شد - هرچند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزے چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - و در خلوتخانهٔ دماغ بے فر ایزدي سودای سلطنت مي‌پخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته[۴] در فتنه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصتي بنارس را در تصرّف خود آورد - و میر فضلي[۵] حاکم آنجا را کشت - و ازانجا روانهٔ جونپور شد - جونپور را بابابیگ جلایر پدرشاهم‌خان داشت که بعد از فوت هندو بیگ بار مکرمت فرموده‌بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم‌بیگ چابوق از اوده عزم بنگاله کرده میرفت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراولي میرفت - و طلبکار نبرد و پیکار

(۲) نسخهٔ [ح] به بنگاله (۳) نسخهٔ [ز] عشرت (۴) نسخهٔ [ه] شمرده (۵) نسخهٔ [ح] فضلعلي *

مي‌بود * جلال‌خان اين خبر را شنوده بدو سه هزار كس ايلغار كرده رسيد - و يوسف‌بيگ سپاهي لشكر را ديده مستعدِّ جنگ شد - هرچند همراهان كثرتِ مخالفان و قلّتِ خود را گفتند فايده نداشت - و در نواحيِ جونپور مردانه شربتِ واپسين دركشيد - مخالفان روزِ ديگر آمده جونپور را قبل كردند * و بابابيگ‌جلاير در نگاهباني دادِ مردانگي و كارداني داد - و حقيقتِ احوال بميرزايان و اُمرا نوشت - و عرايضِ متواتر نيز بدرگاهِ معلّي ارسال داشت - مير فقرعلي (۲) از دهلي بدارالخلافة آگره آمد - و نصايحِ ارجمند بميرزا هندال بظهور آورد * و بعد از گفتگوي بسيار ميرزا را از آگره برآورده آنطرفِ آب گذرانيد - و محمّد بخشي را بران داشت كه آنچه در وقت گنجد امدادِ ميرزا نمايد كه بزودي بجونپور خود را رساند - و ازانجا مير فقرعلي رخصت گرفته بحدودِ كالپي رفت كه يادگار ناصر ميرزا را مستعدِّ لشكر سازد - و در حدودِ آگره ميرزايان باهم اتّفاق كرده پيشتر روانه شوند - و مقارنِ اينحال خسرو بيگ كوكلتاش و حاجي محمّد بلباقشقه و زاهدبيگ و ميرزا (۳) نظر و جمعي ديگر از ناهنجاري و شورانگيزي از بنگاله فرار نموده پيشِ ميرزا نورالدّين محمّد (كه او را در قنّوج گذاشته‌بودند) آمدند - و ميرزا آمدنِ ايشان را بميرزا هندال نوشت - و استدعاي استمالتِ ايشان نمود - ميرزا هندال نوشتهاي التفات مصحوبِ محمّد غازي توغبائي (كه از معتمدانِ ميرزا بود) فرستاد - و شرحِ آمدنِ اُمرا را بيادگار ناصرميرزا و مير فقرعلي نيز نوشته روان ساخت - و اُمرا خود پيشِ ميرزا نورالدّين محمّد انتظارِ جواب نبرده بكول (كه در مواجبِ زاهدبيگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر يافته نزدِ ايشان شتافت - كوته‌انديشانِ نمك بحرام زبانِ هذيان گشاده بصريح گفتند كه ما ديگر روي بندگيِ پادشاه نداريم - اگر شما چنانچه خيال كرده‌ايد بنامِ خود خطبه ميخوانيد در ملازمتِ شما بوده خدماتِ شايسته بتقديم ميرسانيم - و گرنه پيشِ ميرزا كامران ميرويم - و آنجا كامروائي و دوستكامي در كنارِ ما ست - محمّد غازي توغبائي آمده پيغامِ اُمرا بنهاني رسانيد - و گفت كه يكي از دو كار ناچار است - يا خطبه بنامِ خود بايدخواند - و اُمرا را طلب داشته نواخت - يا ببهانه اُمرا را گرفته مقيّد كرد - ميرزا هندال (كه پيوسته سرش بسوداي محال ميخاريد) اين معني را از مغتنمات دانسته بوسيلة مواعيدِ لطف حرام نمكانِ عاقبت‌نااندیش را طلب داشته دلاسا نمود - و خيالِ تباه را بيشتر استحكام داد *

چون تفرقة بنارس و جونپور و آنحدود بمسامعِ عليّة حضرتِ جهانباني رسيد و حقيقتِ ارادة طغيانِ ميرزا هندال معلوم شد شيخ بهلول (۴) را (كه از اعيانِ مشايخِ هند و مقرونِ جلايلِ عواطفِ

---

(۲) نسخة [ح] فقير علي (۳) نسخة [ح] ميرزا نظير (۴) نسخة [ج] بهول - و نسخة [ز ح] پهول *

پادشاهي بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت‌اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودي استیصال افغانان یکدل و یکزبان سازد - و در چنین هنگام (که اُمرا اندیشهاي نادرست و فکرهاي ناسودمند پیش دارند - و نزدیکست که میرزا هندال را از جادهٔ قویم بلغزانند) ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد - شیخ سخنان سنجیدهٔ دولتخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتي که برآمده‌بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمّد بخشي را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و اسپ و یراق جنگ همه را سامان نماید - محمّد بخشي معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهي داده‌شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدلخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز برین سخن نگذشته‌بود که میرزا نورالدّین محمّد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که اُمرا قرار داده سخن یکي ساخته‌بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ اُمرا شد - و مرتبهٔ دیگر محمّد غازي توغبائي را پیش اُمرا فرستاد - اُمرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستادهٔ پادشاه است - و صلاح کار ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا بر همگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم - شیخ در سامان اسباب سفر بود - و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتّفاق میرزا نورالدّین محمّد داعیهٔ ناخجسته مصمّم شد - و میرزا نورالدّین محمّد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در ریگستاني (که نزدیک باغ پادشاهي بود) فرمود که گردن زدند - و اُمراي مختول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هرچند عصمت‌مآب دلدار[۲] آغاچه بیگم والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلاً سودمند نیامد - و زبان حالش این مضمون میسرائید ❋ بیت ❋

باد است نصیحت کسان در گوشم ❋ امّا بادیکه آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند ❋ پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت‌قباب جامهٔ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقت شادکامي این چه طور جامه ایست که پوشیده‌اید - آن عصمت‌قباب از روی دوربیني فرمودند چه ميبیني من ماتم ترا میدارم -

---

(۲) نسخهٔ [ا] قرارداد (۳) نسخهٔ [ز] دلدارآغا ❋

تو خرد سالي - و از حرف و حکايتِ فتنه‌سازانِ ناعاقبت‌انديش راهِ صواب گم کردهٔ - کمر بر هلاکِ خود بستهٔ - محمّد بخشي آمده گفت شيخ را خود کشتنيد - در بارهٔ من چرا توقّف داريد - ميرزا او را استمالت نموده همراه گرفت - يادگار ناصرميرزا و ميرفقرعلي اين قضيّهٔ ناگوار شنيده از حدودِ کابي براهِ گواليار ايلغار کردند - و خود را بدارالملکِ دهلي رسانده در استحکامِ مبانيِ شهر و لوازمِ قلعه‌داري اهتمام نمودند - ميرزا در حميدپور (که نزديکِ فيروزآباد است) رسيده‌بود که خبرِ ايلغارِ يادگار ناصرميرزا و ميرفقرعلي بجانبِ دهلي رسيد - ميرزا و آمرا کنکاش کرده بتصرّفِ[۲] دهلي متوجّه شدند - اکثرے از جايگيردارانِ خرد از اطراف و نواحي آمده ميرزا را ديدند - و کوچ بکوچ رسيده دهلي را محاصره کردند - يادگار ناصرميرزا و مير فقرعلي در قلعه‌داري کمرِ همّت بستند - و بميرزا کامران صورتِ واقعه نوشته التماسِ توجّه در دفعِ فتنه و فساد نمودند - ميرزا از لاهور متوجّه شد - چون بحدودِ قصبهٔ سنپت[۳] رسيد ميرزا هندال کار ناساخته بحدودِ دارالخلافهٔ آگره شتافت - ميرزا کامران چون قريبِ بدهلي رسيد مير فقرعلي آمده ميرزا کامران را ديد - و يادگار ناصرميرزا بر همان نهج در استحکامِ قلعه کوشش داشت - ميرفقرعلي بمقدّماتِ هوش‌افزا ميرزا کامران را باگره روانه ساخت - ميرزا هندال در آگره بودن بخرد قرار نداده بالور رفت - ميرزا کامران بآگره آمده از عصمت‌قباب دلدار آغاچه بيگم استدعا کرد که ميرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی صرادقِ دانش ميرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردنِ او انداخته بميرزا کامران ملاقات داد - ميرزا بآئينِ لايق پيش آمد - و روزِ ديگر أمرای فتنه‌انگيز را گناه بخشيده کورنش داد - و ميرزايان و آمرا باتفاقِ يکديگر از آبِ جون عبور کردند که دفعِ فتنهٔ شيرخان نمايند - امّا چون سعادت رهنمونِ اين گرامي‌نژادان نبود توفيقِ اين خدمتِ دولت پيرای نيافتند ٭

الحاصل چون بميامنِ تائيداتِ آسماني ملکِ بنگاله بدستِ اولياي دولتِ ابدپيوند درآمد و پای‌تختِ آن ولايت مستقرِ موکبِ عالي شد و آمرای عظامِ ولايتِ عظيم در جايگيرهای خود يافتند موادِّ عيش و عشرت آماده ساخته ابوابِ غفلت بر روی روزگارِ خود گشادند - و ارکانِ سلطنت بانتظامِ امورِ ملکي کمتر پرداختند - و فتنه‌انگيزانِ ملک (که هميشه نعمت‌آبادِ عالم ازان قسم بيباکان خالي نباشد) سر آشوب و شورش برآوردند - و نزديک رسيد که فتنهٔ غنوده مژگانِ فروهشته را بالا کند - اختلال در مبانيِ احتياط راه‌يافت - چنانچه خبرے

---

(۲) نسخهٔ [د] بصوب - و نسخهٔ [ز] بطرف (۳) نسخهٔ [د] سونپت ٭

(که اعتماد را شاید) بمعسکر اقبال نمیرسید - و اگر اندکی از بسیار معلوم یکی از مقربانِ بساطِ عزّت میشد یارای آن نداشت که بموقفِ عرضِ اقدس رساند - چه نقش چنان نشسته بود که حرفِ ناملایم مذکورِ مجلسِ قدسی‌سرشت نشود - رفته رفته چون حقیقتِ نانک هندومنان بوسیلهٔ دولتخواهانِ حقیقی (که صلاحِ خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض رسانند) معروضِ موقفِ حضور شد حضرتِ جهانبانی بدولت و اقبال ارکانِ خلافت[۲] را طلب داشته عزیمتِ انصرافِ موکبِ عالی مصمّم ساختند - هرچند از کثرتِ باران زمین تمام در زیرِ سیلاب بود و آبهای دریا شورشِ طوفانی داشت و قطعًا هنگامِ یورش نبود بمقتضای صلاحِ وقت مراجعت را از لوازمِ پاسِ دولت دیدند - تفویضِ ملکِ بنگاله بزاهدبیگ میفرمودند - آن بیدولت روشِ کهنه‌عملهٔ باطل‌اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره‌رائی و سیه بختی فرار نموده پیشِ میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومتِ بنگاله بجهانگیرقلی بیگ عنایت فرموده جمعی کثیر را بمعاونتِ او گذاشتند - و در عینِ بارانِ عنانِ مراجعت معطوف داشته متوجّهِ مستقرِّ خلافت شدند *

شیرخان چون آوازهٔ مراجعتِ موکبِ پادشاهی و روان شدنِ میرزایان از دارالخلافهٔ آگره شنود از جونپور دست بازداشته متوجّهِ رهتاس شد - و مقرّر ساخت که اگر رایاتِ عالیات بر سرِ او آید از جنگ یکسو شده از راهِ جهارکهند که آمده‌بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله نماید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجّهِ دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب درآید - و قصدِ شبخون کند - چون موکبِ والای حضرتِ جهانبانی بتُرهت[۳] رسید شیرخان کمیِ لشکر و بی‌سرانجامیِ اردوی معلّی معلوم کرده شیرک شد - و با لشکرِ فراوان و استعدادِ تمام قدم پیش نهاد - و نزدیک نزدیک لشکر از هر طرف قابو می‌طلبید - و هیچکس را مجالِ آن نمیشد که از نیرنگسازیِ غنیم واقف شود - ابنِ علی قراول‌بیگی رفته خبرِ مشخّص آورد - و بوسیلهٔ میرزا محمّد زمان حقیقتِ حال بعرضِ اقدس رسید - اگرچه موکبِ عالی از آبِ گنگ عبور فرموده بسمتِ مستقرِّ خلافت متوجّه بود چون خبرِ رسیدنِ شیرخان و نزدیک شدنِ او بمعسکرِ اقبال شعله‌افروز نایرهٔ غضبِ پادشاهی شد از کمالِ سطوت و قهر عنانِ توجّه بجانبِ او منعطف ساختند - هرچند معروض شد [که درچنین وقتی [که بی سامانیِ عساکرِ اقبال (که بادپایانِ گیتی‌نورد چندین مسافتِ بعیده را پای در گِل پیموده‌اند) در اعلیِ مرتبه

---

(۲) نسخهٔ [۱] سلطنت (۳) در [بعضی نسخه] بترهن *

است] روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور است - لایق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده‌شود } آنحضرت پرتو التفات برین سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند *

باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر ایزدی نقدے گرانمایه بوی مقرّر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشرده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد - بنابران چون ظهور کوکب روشنی انزای جهانیان (که از جیب قاجولی[۲] بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هرآینه اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی ننماید چهرهٔ تأمّل خودپروران دوربین خراشیده نگردد - و لهٰذا با لشکرے چندین که عالمی تسخیر توان‌کرد از افغانے چند تیره‌رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابران برخلاف مصلحت‌دید اولیای دولت بجانب افغانان توجّه موکب عالی واقع شد - و در موضع بهیه[۳] از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتّفاق افتاد - درانجا سیاه آبے است کنباس[۴] نام - درمیان دولشکر واقع شد - موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قراولان طرفین جنگے (که دست میداد) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره میبود - و افغانان از هرطرف بقتل میرسیدند - تا آنکه مدّت تقابل و تقاتل بامتداد کشید - و برادران گرامی (که هر یکے کشایش اقلیمے را بس بود) از کوتاه‌بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتّفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت در چنین وقتے مساعد روزگار دولت ایشان نشد - هرچند مناشیر نصیحت می‌آمد نقش آن الواح الٰهی در ضمایر این آهنین‌دلان صورت نمی‌بست - و شیرخان از روی روباه‌بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلّی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشهٔ فاسد جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و فسون جمعے از پیاده و مردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عساکر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدّمات مکرانزای آن حیله‌اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

---

(۲) نسخهٔ [م] قاچولی (۳) نسخهٔ [ه] بهینه - و نسخهٔ [ز] مهیه (۴) نسخهٔ [ب] کشن - و نسخهٔ [ح] کیناس *

چون امرے میخواهد که ظاهر شود بقدر بےپروائي باركانِ كار آگاهي ملحق میگردد - وازین سبب در شرایطِ نگاهبانی تهاونے عظیم راه مي‌یابد - تا شبے (که یاتیشِ محمّد زمان میرزا بود) ازو غفلتے تمام واقع شد - آن روبه‌باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقتِ صبح از عقبِ اردوی معلّی پیدا شد - لشکرِ خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکرِ پادشاهي را فرصتِ زین‌کردنِ اسب و مجالِ جیبه[۲] پوشیدن نشد - حضرتِ جهانباني از غفلتِ سپاه اطّلاع یافته حیرانِ نقشِ کارگاهِ تقدیر شدند - سررشتهٔ تدبیر از دست رفته‌بود - در وقتِ سواري بابا جلایر و تردي بیگ وقوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکمِ اشرف شد که زود رفته مهدِ علیا حاجي بیگم را برآرند - آن دو وفاکیشِ غیرت‌اندیش بر درِ سراپردهٔ عزّت شربتِ گوارای شهادت در کشیدند - و میرپهلوان بدخشي نیز با جمعے کثیر در گردِ سراپردهٔ عصمت[۳] توفیقِ جان‌نثاري یافت - وقت بغایت تنگ شده‌بود - حضرتِ مهدِ علیا بیرون نتوانستند آمد - و ازانجا (که حفظ و صیانتِ ایزدي متکفّلِ حال و ضامنِ مآل بود) ساحتِ حریمِ حرمِ عفّت را عواصفِ خیالِ بداندیشان نتوانست پیمود - و غبارِ اندیشهٔ تیره‌جانان بر حواشیِ سرادقاتِ عصمتِ پردگیانِ جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوسِ ناموسِ الٰهي از تقدیس‌خانهٔ رفعت بدورباشِ حاجبانِ غیرت حراستِ پرده‌نشینانِ خلوتخانهٔ عفّت نمود - و خیالِ فاسد درِ ضمیر آن تیره درونان راه‌نیافت. - و شیرخان آن عصمت‌قباب را در کمالِ صیانت و پرده‌پوشي بآبروی تمام روانه ساخت •

و بالجمله چون آنحضرت متوجّهِ پُل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگانِ دریانورد بآب زدند - قضا را از اسپ جدا میشوند[۴] مقارنِ این حال (چون نگهداشتِ ایزدي حافظِ احوالِ آنحضرت بود) سقّائے خضرِ راهِ ایشان گشت - و بدستیاریِ شناوریِ او ازین‌گردابِ فتنه بساحلِ نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نامِ تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظامِ اولیائي - و عنایت و مرحمت بجای آورده باز وعده فرمودند که چون بسلامت بر تختِ سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهي میدهم - و این قصّهٔ پرغصّه درِ نهمِ صفر (۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحلِ آبِ گنگ برگذرِ چوسه[۵] از مکمنِ تقدیر پرده‌گشا گشت - میرزا محمّد زمان و مولانا محمّد پرغلی[۶] و مولانا قاسم علي صدر و مولانا جلال تتوي و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ب] چلته (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخهٔ [ج] میشدند (۵) نسخهٔ [ز] جوسه (۶) نسخهٔ [ب] شیرعلي - و نسخهٔ [ج] پیرعلي •

از اُمرا و افاضل غریقِ بحرِ فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکري و معدودے چند ایلغار کرده بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال فرمودند - و میرزا کامران بآستانبوسِ عالي سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او شرمنده و سرافگنده از الور آمده ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراحمِ ذاتي نوازش فرموده تقصیراتِ او را بر روی او نیاوردند - و بتفقداتِ بے پایان (که از اندازهٔ بشري زیاده باشد) پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیري امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارکِ این امر مي‌بودند - و در سرانجامِ آلات و ادواتِ تلافي اشتغال داشتند - از اطرافِ مملکت آمرا و سپاهیان باستلامِ عتبهٔ علیّه مشرّف میشدند - درین اثنا سقّای پاک‌سرشت بامیدِ وعدهٔ گرامي در پای تختِ عظمت حاضر گشت - حضرتِ جهانباني (که تاجده و تخت‌بخشِ ملکِ مروّت و احسان بودند) چون سقّای بینوا را از دور دیدند فی‌الحال خسروِ عهدِ خود را بر سریرِ وفا جای دادند - و تختِ سلطنت را بجهتِ آن خضرِ راه خالي ساخته سقّا را بموجبِ وعدهٔ او تا نیمروز برتخت نشاندند - و بتخت‌نشینِ ملکِ نیمروز برابر ساختند - و بعضے احکام و اوامرِ پادشاهي را (که ظرفش گنجایشِ آن نداشت) مستثنی ساخته بحکمراني پایهٔ امتیازِ او را بلندي بخشیدند - و از بحرِ موّاج بخشش گردِ احتیاج از چهرهٔ احوالِ او و قبیلهٔ او برداشتند - و هر حکمے (که دران جلوس بر اورنگِ شاهي از سقّا ظهور یافت) بامضا مقترن گشت - میرزا کامران از ظهورِ چنین علوّ همّت چینِ شکایت بر جبینِ حکایت ظاهر ساخت - و خاطرِ آزارجوی را بهانه پدید آمد ❊

بعد ازین قضیّه از روباه‌بازي شیرخان قصدِ بنگاله کرد - و تا حدودِ بهار آمده متوقّف شد - و جلال‌خان را با جمعے پریشان برسرِ بنگاله تعیّن کرد - و باندک فرصتے با جهانگیرقلي بیگ جنگ درپیوست - و او دادِ جلادت داده عرصهٔ نبرد را بقدمِ شجاعت پیمود - امّا ازانجا (که مشیّتِ الٰهي و حکمتِ ازلي نقشبندِ صورتے دیگر بود) تمامي آمرای بنگاله در دفعِ فتنه[۲] اتّفاقِ شایسته ننمودند - و فراغت دوست بوده درین جنگ فراهم نیامدند - لاجرم جهانگیرقلي بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدمِ ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعهد و پیمانِ نادرست برآمد - و او و جمعے کثیر بصحرای نیستي شتافتند - شیرخان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدودِ جونپور آمده شورافزا شد - و آن ملک را بتصرّف و تغلّبِ خود درآورده دستِ فتنه

---

(۲) در [بعضی نسخه] فتنهٔ مخالفان ❊

دراز ساخت - و قطب خان (که پسر خرد او بود) با جمعی کثیر از اوباشان بر سر کالپي و اثارهٔ فتنهساز گشت *

چون این خبر بمسامع قدسیّه رسید یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان اوزبک (که آنحدود بجایگیر ایشان مقرّر بود) و اسکندر سلطان (که از جانب میرزا کامران باهتمام بعضی محال کالپي قیام داشت) برسر او نامزد شدند - این شیرمردان معرکهٔ دلوري در برابر آن روبهصفتان حیلهگر درآمده جنگ عظیم کردند - و بتائیدات غیبي فتح روی داد - و قطب خان در میدان جنگ کشته شد - و حضرت جهانباني مدّتی در دارالخلافهٔ آگره بسرانجام سپاه نصرتقرین و گردآوری دلهای پریشان برادران و خویشان و اصلاح بواطن و سرائر ایشان اشتغال داشتند - هرچند رخسار غبارآلود ضمیر میرزا کامران را بزلال نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود - و چندانکه زنگار خلاف بمصقل مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینهٔ روزگار او بهیچ روی پدید نیامد - و در چنین مهمّ عالي (که باوجود خلاف باطن[۲] اتّفاق ظاهر از لوازم پاس دولتش بود) در چنین هنگامی (که با چندین استعداد قریب بیست هزارکس خوب با او بود - و از دولت تفضّل و احسان حضرت جهانباني از کابل تا داور زمین شمالرویه و تا حدّ سمانه جنوبرویه در حیطهٔ تصرّف داشت) با چنین پادشاه مفضل و برادر بزرگ و وليّنعمت خود متعذّر و مقصّر ظاهر شده تمارض نمود - و بمقتضای افراط غفلت و تفریط فکر ازین خدمت گرامي تخلّف و تقاعد ورزید - ایزد تعالی درین کارگاه مکافات نتایج کردار برو عاید ساخت - چنانچه در صدر حیات سزای اعمال خود را بچشم خود دید - و بعضی ازان بعد ازین بطرز اجمال بقلم توضیح در جای خود گذارش یابد - و چون بزبان خود فال بد زدهبود حال او نیز چنان شد * مصرعه *

* چو اختر میگذشت آن فال شد راست *

بیماری چند مزمن پیش او آمد - و از بختبرگشتگی بر تنبیهات غیبي متنبّه نگشته بر مسلک ناخشنودی منعم و بیرضائی مفضل خود اصرار ورزید - اوّلا خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور فرستاد - و روی از قبلهٔ اقبال گردانیده از دنبال او خود روان شد - و وبال وخسران را (که جلب مضرّت درست و جذب منفعت دشمن باشد) باعث و باني گشت - هرچند حضرت جهانباني فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیق همراهي نمیشود و اینچنین قابوئی از دست میدهي مردم خود را همراه کن) میرزا برعکس خواهش آنحضرت همگي درین اندیشه که

(۲) نسخهٔ [ز] بواطن *

موسمِ پادشاهي را بد راهي داده همراهِ خود ببرد - و میرزا حیدر بن محمّد حسین گورگان (که خاله‌زادهٔ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بود - و همراهِ میرزا کامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرفِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني دریافته‌بود - و بنوازشهای فراوان ممتاز گشته) میرزا کامران بیماریِ خود را بهانه ساخته اورا بهمراهيِ خود سعي کرد - میرزا حیدر بجانبِ میرزا کامران میل نموده در مقامِ عذرخواهي شد - و از بی‌فکري حرفِ رخصت درمیان آورد - حضرتِ جهانباني فرمودند که اگر نسبتِ خویشي منظور است از طرفین علي‌السّویه است - و اگر ارادت و اخلاص است این نسبت بما پیشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاشِ ناموس و مردانگي است خود باید همراهِ ما شوي که ما بر سرِ غنیم میرویم - و آنکه میرزا کامران اظهار بیماري مي‌نماید تو طبیب نیستي - و داروشناس نهٔ که همراه روي - و آنکه میرزا لاهور را مامن تصوّر کرده خیالِ فاسد است چه از بازپس‌ماندن ازین یورش اگر امرے مانع شود کنجِ سلامت در هندوستان نمیتوان یافت - و نیز امر از[2] دو شق بیرون نیست - اگر ما را فتح است شما را چه رو وکدام آبرو که از شرمندگي سر از زمین نتوانید برداشت که مردن بران زیستن شرف دارد - و اگر عیاذًا بالله حال برخلافِ اینست بودنِ شما در لاهور محال خواهدبود - و هر کس که این کنکاش بمیرزا کامران داده دماغش خبط یافته - یا خیانت ورزیده - و حق را ازو پوشیده از راهِ خوشامد درآمده‌است - الحاصل میرزا حیدر بدلالتِ بختِ بیدار طریقِ هدایت یافت و بدولتِ رفاقتِ موکبِ عالي معزّز و ممتاز گشت - و میرزا کامران از وفورِ جمعیّتِ خود سه هزار کس را بباشلیقیِ میرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفیقِ خدمت نیافت ❊

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیر خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت‌افزا که بعد ازان وقوع یافته

چون کارآگهانِ بدایع‌طرازِ نگارخانهٔ تقدیر در نقش و نگارِ طرحِ دیگرند اگر اکنون کار بر مراد نشود جای شُکر است نه مقامِ شکایت - و لهٰذا ایزدِ جهان‌آرا اتّفاق از چنین برادرانِ گرامي برداشت - و جمعیّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشکرے

(۲) در [اکثر نسخه] از دو بیرون نیست ❊

اندک متوجه بممارسه از دشمن شدند - و از قوّت دل و استقلال همّت جبلّی خرد قلّت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند - و در اندک زمانی بر گذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعی از یکّه‌جوانان تیزجلو قریب صد و پنجاه نفر خود را مستعدّ کارزار ساخته بر اسپان بی زین سوار شده بآب زدند - و مانند شیران دریائی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند - و چون نهنگان دریانورد در بحر غدّار قطره‌زده از آب گذشته جمعی کثیر را منهزم ساختند - و داد مردانگی و پهلوانی داده بر سودای مراجعت عزم اردوی معلّی نمودند - چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گرده‌باز نامی را (که در جنگ چوسه (۲) بجانب فوج عدو مانده‌بود) بشکستن پل سر دادند - آن فیل بی‌اعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست - درینوقت از اردوی معلّی توپی رها کردند که قوایم فیل گرده‌باز را خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده‌بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بقنّوج روان شوند - بملاحظه و تانّی کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپی از توپخانهٔ پادشاهی سر دادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد - و مدّت یکماه زیاده در نواحی قنّوج تقابل بود - در اواخر حال محمّد سلطان میرزا و پسران (۳) الغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود - و نبیرهٔ دختری سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی سربلند بودند - و بعد از شنقارشدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائی برین معنی گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌کار با ولی‌نعمت کامروا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیّهٔ حضرت جهانبانی آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مروّت و فتوّت گناهان کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنهاد افتاده‌بودند باز از بیدولتی و کم‌فرصتی در چنین وقتی اختیار فرار نموده پای از دایرهٔ قرار و اصطبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ج] جوسه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او ٭

شده راه گریز به بیدولتان نمودند - و بسیارے از مردم طریق حرامنمکي سپرده خود را بکنارة کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرت جهانباني چنان مقتضي گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگے باید انداخت - تا هرصورتے که از پردهٔ غیب چهرهگشای باشد جلوهٔ ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد - و جمعی کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدّ راه رفتن مردم نمایند) پل بسته عبور فرمودند - و پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلها قسمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوه فتنه و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویل سرطان شد - و موسم باران در رسید - و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضرب خیام عالي بود) از آب باران لبالب شد - ناچار فضای بلند (که از آمیب و گزند آب و گل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلّی را بآن ساحت کشند - و قرار یافت که صباح (که روز عاشور است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحال[۲] خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرّر شده فرودآیند - دهم محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بآن داعیه سوار شدند - و صفها آراستند - محمّدخان رومي و پسران استاد علي قلي و استاد احمد رومي و حسن خلفات (که سرکارداران توپخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرّر زنجیر کشیدند - و قول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیش قول جای مقرّر شد - و میرزا عسکري برانغار را سرکرد - و یادگار ناصرمیرزا جرانغار را انتظام داد *

میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود مي نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود (که یمین من به یسار آنحضرت اقتران و اتّصال داشت) جای داده بودند - و از بنده تا حدّ جرانغار قول بیست و هفت امرای توقدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمده دو جوق (که در کمّیت بیشتر بودند) بیرون خندق ایستادند - و سه جوق متوجّه لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلواني و جماعهٔ کراني مواجههٔ یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمعی دیگر مقابل میرزاعسکري شدند - اوّل جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجای خود *

میان میرزا هندال و جلال خان اتّفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرانغار پادشاهي غنیم خود را برداشته بر غولِ ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکرِ فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهانِ او نیز بر میرزا عسکري حمله آوردند - و بمجرّدِ حملهٔ افغانان اکثرِ اُمرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود در مرتبه بر سرِ لشکرِ مخالف تاخته تردّد فرمودند - هرچند حسابے نیست که پادشاه خود مرتکبِ جنگ شود امّا درین وقتِ مردآزمائي جودتِ جلادت و حدّتِ شجاعت کجا مي‌گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه دو نیزه درین کارزار بدستِ آنحضرت شکسته شد - و دادِ تردّد و مردانگي دادند - امّا برادران برادري بجای نیاوردند - و اُمرا قدمِ رسوخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از رخامتِ تقصیراتِ خود ذاهل شدند - و چشم‌زخمے چنین بولي‌نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معني (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چنین لشکرِ بسیار کم پُرنفاق تهي از اخلاص که متوجّه این یورش شده[۲] اند همانا که بخاطرِ غیور عبور کرده‌باشد که بیارگیِ مردانگي بشهرستانِ عدم شتافتن و سمندِ حیات را بمنزلِ فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنانِ درست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نردِ ردّ و بدل بحریفانِ کجباز باختن - از آبے که باین بےآبرویان خورده شود سراب اولي - چنانچه از روشِ تاختنِ بنفسِ نفیسِ خود در نظرِ اهلِ روزگار صورتِ اینمعني بغایت ظهور داشت - بعضے از دولتخواهانِ یکجهت دستِ شفاعت و الحاح در رکابِ دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایلِ عالمِ اسباب میگویم - و الّا در عالمِ تحقیق برآرنده ایزدِ جهان‌آراست *

چون صعودِ کوکبهٔ ابجاد و علوِّ طنطنهٔ ظهورِ حضرتِ شاهنشاهي در زمانِ خاص و مکانِ مخصوص نزدیک شده‌بود دادارِ بدایع‌آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - گروهے از خردمنشان را قیاس آنکه این واقعه برسمِ مزیدِ آگاهي و تنبیهِ احرار است - نه از قسمِ پاداشِ کردار - چنانچه نزدِ حُکمای سلف مقرّر است که حوادثِ روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجای زنگار - طایفهٔ از روشنضمیرانِ پاک‌سیرت را معتقد آنکه این سانحه نقشِ تربیتی است - چون کارکنانِ کارگاه تقدیر مستعدّے را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتبِ کونیّه (از شادي و غم و صحّت و سقم و راحت و محنت

---

(۲) نسخهٔ [ز] شوند *

و بسط و قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والای سروری را شایسته شود - و برخی از تیزروان
عرصهٔ شهود برانند که غرض ازین ابتلا آنست که مشیّت الٰهي بران رفته که هرگاه سعادتمندے
را عطیهٔ عظمی کرامت میشود و زمان حصول این دولت علیا نزدیک میرسد در پیشگاه
آنوقت مورد محن و مصرف فتن میسازند - و گرد نقصے بر اذیال جاه و جلال او مي‌نشانند -
تا چون بر درجهٔ کمال و ذروهٔ قصوی متصاعد شود خال این نقطه سپند عین‌الکمال او گردد -
و روشن‌تر بیان کنم که چون آوان ظهور نور اقدس از مظاهر انسي و مطالع بشري (که طینت
قدسي‌زینت حضرت آلنقوا حامل آن گشته‌بود - و در مکامن بطون و ظهور افراد متنوّع
جلوه‌گر شده قدم در عالم ملک شهادت مي‌نهاد) بنظرات خاص ایزدي در مراتب رفعت
شرف تربیت مي‌یافت و اکنون [که زمان ظهور مقصود اصلي ازان نور (که وجود اقدس
حضرت شاهنشاهیست) قریب شد] قضیهٔ نامرضیّه را سپند این دولت ارجمند ساخته
جمال‌آرای کارگاه ابداع چنین کارفرمائي کرد - اکنون از پرده‌گشائي باز آمده بسر سخن مي‌آید *

و بالجمله چون شکستے که درستيِ جهان را آغاز اساس باشد بظهور آمد تا کنار آب گنگ
(که تخمیناً یک فرسخ بوده‌باشد) آمرا بےجنگ رو گردانیده شتافتند - و جزای کافرنعمتي
و حق‌ناشناسي یافته غریق گرداب ناکامي شدند - و سفاین حیات خود را بمکافات نادرستي
بموج‌خیز فنا دادند - و حضرت جهانباني بقدم ثبات و تمکین بر فیل سوارشده از آب عبور
فرمودند - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه میفرمودند - چون کناره بلند بود
راه برآمد میسّر نمیشد - یکے از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دست مقدّس
آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معنی بدستیاری سعادت جاوداني بخت (۲) و دولت بخود
کشید - آنحضرت نام و مولد او پرسیدند - او بعرض رسانید که نام من شمس‌الدّین محمّد
و مولد من غزنی است - از ملازمان میرزا کامرانم - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه
امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیان میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را
در سلک جمعیّت‌یافتگان نوید دولت درج ساخت - و باین نیت اسپ خود را پیش کشید -
و بمواعید الطاف پادشاهي نوید اختصاص یافت - حضرت جهانباني ازانجا متوجّه دارالخلافهٔ
آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدود موضع بهنگاپور (۳) رسیدند
اهل آن قصبه راه خرید و فروخت بمردم پادشاهي بسته در مقام بےهنجاري درآمدند -

---

(۲) نسخهٔ [ط] بخت دولت (۳) نسخهٔ [ج] بنگانور - و در [چند نسخه] بهنگانو *

چنانچه هر کس بدستِ ایشان می‌افتاد قصدِ او می‌نمودند - حقیقتِ این معامله چون بعرضِ معلّی رسید حکمِ عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروهِ شقاوت‌پیشه دستبردی نمایند - و تادیب[۲] کنند - قریبِ سی‌هزار کس از سوار و پیاده ازین گروهِ شقاوتمند فراهم آمده‌بود - چون حکمِ پادشاهی بایشان رسید - میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصرمیرزا قصهٔ چند انداخته می‌گوید که از بی اتّفاقی شمایان کار باینجا رسید - هنوز متنبّه نمیشوید - و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجّهِ آنجماعت شدند - جنگِ عظیم درپیوست - و جمعی کثیر از گوارانِ بی‌سعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکری (که شکایتناک آمده‌بود) معاتَب شد - و ازانجا حضرتِ جهانبانی ایلغار فرموده بآگره نزولِ اجلال فرمودند - اطرافِ ممالک برهم خورده‌بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبحِ دیگر بمنزلِ قدوةالاکابر میر رفیع (که از ساداتِ صفوی بکمالِ علم و عقل متفرّد و باکرام و اجلالِ سلاطین ممتازِ وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخرالامر رای جهان‌آرای قرار بران یافت که بجانبِ پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داوری و سعادت یاوری کند و درمقامِ تلافی و تدارک درآمده کمرِ نیکوخدمتی بربندد هرآینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد - باین عزیمتِ صایب ازانجا متوجّهِ لاهور شدند - میرزا عسکری بسنبل شتافت - و میرزا هندال بالور رفت - و هژدهمِ محرّمِ این سال قاسم حسین‌سلطان بموافقتِ بیگ میرک در ساحتِ دهلی سعادتِ رکاب‌بوس دریافت - و جمعی کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و دربیستمِ شهرِ مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دومِ این ماه در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولتِ حضورِ اقدس دریافتند - و در بیست و سوم ماه حضرتِ جهانبانی در همین منزل نزولِ اقبال‌فرمودند - اهلِ قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت بستند - و ابوابِ شقاوت برخود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجّه شده در اندک زمانے اهلِ قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهمِ صفر موکبِ والا بسهرند رسید - و دربیستمِ این ماه میرفقرعلی در اثنای راه محملِ خیلت بر بست - و چون موکبِ عالی در حوالیِ لاهور قریبِ سرای[۳] دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغِ خواجه دوست منشی (که دلگشاترینِ منازلِ لاهور بود) بدولت[۴] فرود آمدند - و میرزا هندال درباغِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] وتنبیه وتادیب (۳) نسخهٔ [ه] وادیٔ (۴) نسخهٔ [ح] رفته بدولت فرود آمدند ه

خواجه‌غازي (كه دران ايّام ديوان ميرزا كامران بود) منزل گرفت - و متعاقب آن ميرزا عسكري از سنْبل (۲) رسيد - و درخانهٔ اميرولي‌بيگ نشست - و دربنولا دولتمند سعادت‌منش شمس‌الدّين محمد (كه بركنارهٔ دريا دست‌داده‌بود) آمد - و بنوازشهاى خسروانه سربلندي يافت - و در غرهٔ ربيع‌الاول (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت تمامي برادران گرامي و آمرا و ساير ملازمان جمع آمدند - و باوجود چندين اسباب آگاهي و تنبيهات آسماني اين عزيزان آگاه نميشدند - و كمر صدق بر ميان همّت نمي‌بستند - و در هرچند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده كنكاش ميكردند - و بر اتّفاق و يكجهتي عهد و پيمان مي‌بستند - و اكابر و معارف را برين گواه مي‌گرفتند - و اكثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و مير ابوالبقا داخل كنكاش ميبودند - تا آنكه روزے جميع ميرزايان و اعيان دولت و اكابر جمع شده بر اتّفاق و يكجهتي تذكره نوشتند - و تمام اهالي و اعيان گواهي خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند *

و چون اين محضر وثوق باختتام رسيد شروع در كنكاش كردند - آنحضرت در هرباب نصايح بلند و كلمات ارجمند فرمودند - و بر زبان گوهربيان گذشت كه رخاست عاقبت طايفهٔ (كه از جادهٔ قويم اتّفاق عدول كرده‌اند) بر همگنان روشن است - علي‌الخصوص درين نزديكي چون سلطان حسين‌ميرزا در خراسان كوس رحلت زده هجده پسر كامگار اقبالمند گذاشت با چنان دولتے مستقل و سامانے موفور از بےاتّفاقي برادران ملك خراسان (كه چندين سال بميامن معدلت مركز امنيّت بود) در اندك فرصتے مورد چندين حوادث گشته بشاهي بيگ انتقال يافت - و از جميع فرزندان بغير بديع آلزمان ميرزا (كه بروم رفت) اثرے نماند - و همه فرزندان ميرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند - و حضرت گيتي ستاني فردوس‌مكاني هندوستانے بدين وسعت را بچه مشقّت گرفته‌اند - اگر از بےاتّفاقي شمايان از حيطهٔ تصرّف برآمده بدست چنين ناكسان درآيد دانايان شما را چه گويند - اكنون درين باب سر بجيب تفكّر نيك فرو بايد برد - و از گريبان غيرت بيرون بايد آورد - تا درميان خلايق سربلندي حاصل آيد - و موجب گردآوري رضاى ايزدي گردد - هريك از ارباب عهد و پيمان و اصحاب مواثيق و ايمان چنين عهد (۳) قريب را فراموش كرده بمقتضاى هوا و هوس خود حرف‌سرا گشت - ميرزا كامران گفت آنچه بخاطر من ميرسد آنست كه پادشاه و همه ميرزايان جريده روزے چند در جبال بسربرند - و اهل و عيال تمام مردم را من برداشته بكابل برم -

---

(۲) نسخهٔ [ح] سنبهل (۳) در [بعض نسخه] عهدے *

و بمامنی رمانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمي بندد - مناسب آنست که بحدود بکر[۲] رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوّت وی گجرات را تسخیر کنیم - و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک باحسن وجوه میسّر خواهدشد - میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه سهرند تا کوه سارنگ دامنها را[۳] مستحکم ساخته بنشینند - و من متعهّدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلّقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظتر ازان نیست - چهار ماه مي باید که شیرخان برسد - و با گردونها و ضرب‌زنها که اعتضاد محاربهٔ اوست بکوهستان نمیتواند رسید - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهدشد - چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن درمیان مي‌آمد و آنحضرت نصایح رجمند میفرمودند (که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - و از تیره رائي برگشته در مقام صفا آید) میرزا از سخن خود برنمیگشت - و همگي همّت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند - و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد - و پیوسته در اندیشهای نادرست فرو رفته‌بود - و سخنان اقبال‌بخش هوش‌افزا او را بیدار نمي‌ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و میگفت بقلل ساعت مسعود مي‌برایم - و از یکدلي و یکرنگي به پیکار مخالف کمر همّت مي بندیم - و از راه باطن اساس مخالفت را استوارتر میساخت - تا آنکه از خیرگي و تیره‌رائي قاضي عبدالله صدر خود را پنهاني پیش شیرخان فرستاد که رابطهٔ وداد استحکام دهد - و پیمان محبّت باو بندد - و کام خود را از مدد دشمن جوید - و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرّر دارند در اندک زمانی کارهای شایسته بتقدیم رسانم *

شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلي آمده قدم[۴] پیش نمي‌نهاد - و این قضیّه را از مساعدات[۵] بخت خود میشناخت - و اندیشه‌مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من بهتر انتند - و از جمعیّتی که در لاهور مي‌شنید متوهّم بوده کمال هراس داشت - درین اثنا صدر پُرغدر (که با دنائت فطرت شرارت جبلّت داشت) رسید - شیرخان (که مدار رُشد او بر روباه‌بازي بود) صدر را

---

(۲) نسخهٔ [ح] بهکر (۳) در [چند نسخه] محکم (۴) نسخهٔ [ط] قد مجرآت (۵) نسخهٔ [ز] مساعدت *

گرم دریافت - و از مژدهٔ بےاتّفاقي از یکدل بهزار دل شد - و جواب او را موافق مُدّعای میرزا گفت - و این بیدولت تحریض پیشآمدن مخالف نمود - و مقدّمات خذلان درمیان آورد - شیرخان حیلهٔسازے[2] را با او همراه ساخت تا برحقیقت معامله آگاهي یافته بازگردد - میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغ لاهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرت جهانباني را نیز التماس کرده آورد - و بار دیگر میرزای کوتهاندیش خامطمع باز همان بےسعادت را پیش شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمکحرام بکنار دریای سلطانپور رسیده حرف نادولتخواهي درمیان آورد - و شیرخان را برگذشتن آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفّر ترکمان (که بقراولي بنواحیی آب سلطان پور تعیّن شدهبود) آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جنید[3] بیگ برادرزادهٔ من (که بصیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود) بشهادت رسید ٭

اواخر جمادیالاُخری حضرت جهانباني و میرزایان از آب لاهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنار[4] آب چناب رسیدند - و حضرت جهانباني را چون داعیهٔ کشمیر تصمیم یافتهبود جمعے را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت) میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشتهبود - خواجه حاجي و ابدال[5] ماکري و رمکي چک و جمعے از آمرای کشمیر مخالفت والیِ آنجا نموده بحدود لاهور آمدهبودند که بآشنائیِ میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرّف خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعي نمود نقش این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته فتنهانگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بدارالخلافهٔ آگره توجّه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دارالخلافه لشکرے بباشلیقي بابا جوجک (که از عُمدههای میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که بهدرقهٔ آمرای کشمیر (که نام ایشان ذکر یافت) رفته ولایت کشمیر را درتصرّف آرند - بابا جوجک در رفتن مساهله نمود - تا آنکه قصّهٔ پرغصّهٔ گذر چوسه[6] (که چشم زخم دولت ابدپیوند بود) برزبان عام افتاد - مشارالیه فسخ عزیمت نمود - و آمرای کشمیر در حدود نوشهر[7] و راجوري در شعاب جبال بسر برده منتظر امرے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

---

(۲) نسخهٔ [ط] گریزے (۳) در [اکثر نسخه] جلیدهٔ بیگ (۴) نسخهٔ [د ه و ح] تا کنار (۵) نسخهٔ [ح] ابدال ماکري و ریکي چک (۶) در [بعضے نسخه] جوسه (۷) نسخهٔ [ا ب ح] نرشهره ٭

مي آمد مشتمل بر مُرغّبات تسخير كشمير - و ميرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانباني ميرسانيد - و خاطر اقدس را روز بروز بسير ملك دلگشاي كشمير شوق مي‌افزود - درينولا بموجب آن رخصت دادند كه اولاً ميرزا با جمعي بنوشهر رود - اگر آمراي كشمير (كه همواره ترغيب رفتن كشمير ميكردند) آمده بيينند سكندر توپچي با مردم خود (كه جايگيردار نزديك آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بعقبه رسد (٢) (٣) امير خواجه كلان بيگ (كه از أمراي كلان حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و مجمل احوال او ايراد يافته) خود را بكمك رسانده - و چون خبر رسيدن خواجه كلان بيگ بمسامع عليّه رسد حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب گردند - و آن حضرت در كنار درياي چناب بودند كه ميرزا كامران و عسكري ميرزا با خواجه‌عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجّه كابل شدند - و محمّدسلطان ميرزا و ألغ‌بيگ ميرزا و شاه ميرزا از حدود ملتان سمت تفرقه شنيده برلب درياي سند بميرزا كامران ملحق شدند - و در غرّهٔ رجب (٩٤٧) نهصد و چهل و هفت حضرت جهانباني را (كه عزم رفتن كشمير مصمّم بود) ميرزا هندال و يادگارناصر ميرزا و قاسم حسين سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه كلان بيگ (كه همراهي حضرت جهانباني جنّت‌آشياني قرار داده‌بود) از سيالكوت رفته بميرزا كامران همراه شد - و سكندر توپچي خود را بكوه سارنگ كشيد - و در رجب (٩٤٧) نهصد و چهل و هفت (كه حضرت جهانباني بسعي ميرزايان متوجّه حدود سند شدند) بعد از چند منزل هندال ميرزا و يادگار ناصر ميرزا از بےتاملّي باغواي بيگ ميرک (كه از ملازمت جدا شده بايشان پيوسته‌بود) راه مخالفت پيش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درين اثنا قاضي عبدالله با چندے از افغانان رسيد - قراولان ميرزا هندال ايشان را گرفته پيش ميرزا آوردند - افغانان سيه‌روزگار بقتل رسيدند - و عبدالله تيره‌بخت (كه نفسے چند از عمرش هنوز مانده‌بود) بشفاعت مير بابا دوست از سياست نجات يافت - و تا بيست روز ميرزايان در تيه حيرت سرگردان بودند - هيچ نميدانستند كه چه‌كار كنند - و كجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتي دولت را گذاشته مقصد گم كرده و راه مقصود را پي‌نبرده هايم و متحيّر ميگشتند - و حضرت جهانباني براه دشت متوجّه بكر بودند - و بتخمين و قياس راهے ميرفتند - آب ناياب - و غلّه هيچ جا نے - ببدرقهٔ تحمّل و زاد توكّل طيّ منازل و قطع مراحل ميشد - تا آنكه روزے آواز نقاره رسيد - بعد از تحقيق ظاهر شد كه در دو سه كروهي ميرزا هندال

---

(٢) نسخهٔ [ج] بقصبه (٣) در [اكثر نسخه] رسند *

و یادگار ناصر میرزا (۲) در وادی طلب گام میزنند - حضرتِ جهانبانی میر ابوالبقا را (که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس محفلِ والا بود) پیش میرزایان فرستادند - تا از مستقرّ این موکب اعلام دهد - و سخنانِ سعادت‌بخش خردافزا گفته میرزایان را بامتثالِ عتبهٔ علیّه هدایت بخشد - میر بموجب اشارتِ عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدولتِ ملازمت و سعادتِ مرافقت رهنمون گشت - و باتّفاق متوجّه ولایتِ بکر شدند - و خواص خان و فوجی عظیم (۳) افغانان از دنبال می‌آمد - هرچند لشکرِ ظفرقرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمیکرد - و در اواخرِ شعبان (که اردوی والا باُچه رسید) امیر سید محمّد باقر حسینی (که دیباچهٔ سادات و عُلمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت بر فوتِ او تاسّفِ عظیم فرمودند - و چون عالمِ کون و فساد نشأهٔ ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا (که شیوهٔ بالغ‌نظرانِ مقامِ تسلیم است) داده بحکمِ ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیکِ بوطنِ بخشوی (۴) لنگاه (که از زمین‌داران و اعیانِ آن مرزوبوم بود) مخیّمِ سرادقاتِ جلال شد فرمانِ عنایت و منشورِ التفات و خلعتِ فاخره مصحوبِ بیگ (۵) محمّد بکاول و کپک بیگ فرستادند - و او را بخطابِ خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در بابِ دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادنِ غلّه باردوی معلّی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبالِ فرستادها نموده تسلیمات بجای آورد - و باحترام پیش آمد - اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادتِ زمین‌بوس دریابد امّا درانچه مامور شده‌بود فرمان‌برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکشِ لایق فرستاد - و هم سوداگرانرا سرِ‌راه کرد که از اقسامِ اجناس بمُعسکرِ والا آورده (۶) فروختند - و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجّهِ بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسمِ هراولی پیش‌پیش میرفت - و در بیست و هشتمِ رمضان (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت راياتِ عالی بحدودِ بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث‌الدّین جامی را (که انتسابِ باین دودمانِ عالی داشت - و بفضایل و مکارم متحلّی بود) بمنصبِ صدارت ممتاز فرمودند *

چون بتوفیقِ ایزدی چندین اخطارِ سفر قطع نموده بحدودِ بکر منزل شد قصبهٔ (۷) لُهری (که در کنارِ دریای سند روبروی بکر واقع شده‌است) مضربِ خیامِ عالی گشت - آنحضرت بنفسِ نفیسِ خود در باغی (که حوالیِ آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزولِ اجلال

---

(۲) در [اکثر نسخه] قدمی در وادیٔ طلب میزنند (۳) نسخهٔ [ا و ح] از افغانان (۴) نسخهٔ [ز] لنگاه (۵) نسخهٔ [ا] بیگ میرک بکاول (۶) نسخهٔ [ه] فروشند (۷) در [بعضی نسخه] لوهری *

فرمودند - عمارات دلپذیر (که درانجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و سایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری (که از توابع میرزا شاه حسین(۲) بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تته و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد *

چون موکب همایون بقصبهٔ لُهری فرنزول یافت منشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بی رخصت او قلعه‌سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف(۳)‌نالی نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تته فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاوهٔ اولاد شیخ پوران(۴) بود - و جماعهٔ ارغون(۵) از قدیم بشیخ مذکور ارادة و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معلّی فرستاد - و عرضه‌داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرّف درآرند - که هم سپاه دولت را فراغت خواهدبود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باینحدود نزول اجلال ارزانی داشته‌اند - و بمرور و تدریج دغدغها را از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب‌بوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعزّ بساطبوس مستسعد گردم باندک توجّه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهام آن سایر ممالک هندوستان

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن‌بیگ (۳) نسخهٔ [ط] ضعیف بالی (۴) نسخهٔ [ج ح] بوران
(۵) نسخهٔ [ب] ارغونیان - و نسخهٔ [ج] ارغونها *

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بعقوق مبدّل ساخته از درِ مکر و تزویر درآمده سخنانِ دروغِ راست نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانبِ پاتر[2] و آنحدود تعیّن فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاهِ لُهری بسر بردند که شاید حاکمِ تته راهِ سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهتِ سرفرازیِ میرزا هندال بیورتِ او بحدودِ پاتر تشریف ارزانی داشتند - و بمقدمِ دولت‌افزا پایهٔ سعادتِ او را بلند[3] گردانیدند *

چون زمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال و طلوعِ نجمِ جاه و جلال (که زینت‌بخشِ جمالِ صورت و معنی و حسن‌افزای کمالِ دنیا و عقبی ست) نزدیک رسید اسبابِ حصولِ این دولتِ عُظمی و آثارِ وجودِ این عطیّهٔ کُبری زمان زمان آماده‌تر میگشت - که بفیضِ قدومِ آن نور پرورِ ایزدی دیدهٔ انتظارِ چندین هزارسالهٔ قدسیانِ[4] عالمِ بالا روشنی پذیرد - و شامِ امیدِ زمانه[5] از پرتوِ نورِ مقدمِ آن درّهٔ اکلیلِ خلافت ضیای صبحِ سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خوبترین آنی و شریفترین زمانی در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرتِ مهدِ عُلیا قدسی‌نشانی مریم‌مکانی را (که فروغِ عفّت و طهارت و نورِ سلطنت و ولایت از جبینِ مبینش میدرخشید) بآئینِ پادشاهی و روشِ بزرگی در حبالهٔ عقد درآوردند - و جشنِ اقبال آراستند - و از گنجینهٔ انعام نقدها بر فرقِ روزگار ریختند - دلها را بنعیمِ[6] دولت مسرور و معمور ساختند - و خواجه هجری جامی درین امرِ سعادت‌پیرا کمالِ خدمت و عبودیت بجای آورد - و ازانجا همعنانِ دولت و اقبال متوجّهِ اردوی معلّی شدند - مدّتی حدودِ بکر مخیّمِ سعادت بود - رفته رفته از بیدولتیِ زمینداران گرانیِ غلّه و ویرانیِ ولایت رو داد - و پیوسته در خواطرِ میرزایان (که همرکاب و همعنان بودند) اندیشهای سست و فکرهای نادرست (که در مشربِ منافقان گوارا و مطبوع تواند بود) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجبِ اغوای یادگارناصرمیرزا (که پیوسته در باطن داعیِ مخالفت بود) بتحریکِ[7] قراچه خان (که از جانبِ میرزا کامران ایالتِ قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیشِ یادگارناصرمیرزا فرستاده از رفتنِ خود و طلبیدنِ او اعلام بخشید *

چون این خبر بمسامعِ قدسیّهٔ آنحضرت رسید روزِ سه شنبه هژدهمِ جمادی‌الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزلِ میر ابوالبقا تشریف برده صحبتِ بزرگانه داشتند - و باعزازِ تمام

---

(۲) نسخهٔ [ج] باتر (۳) در [اکثر نسخه] سربلند (۴) نسخهٔ [ب ح] قدوسیان (۵) نسخهٔ [ح] زمانیان (۶) نسخهٔ [ج د و] بنعیم و دولت (۷) نسخهٔ [د] و بتحریک *

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا برسمِ رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسلکِ مستقیمِ صواب آورد - میر بسعادت رفته میرزا را بسخنانِ سعادت‌آموز و مقدّماتِ نصیحت‌آمیز از راهِ مخالفت بازآورده بشاهراهِ موافقت رهنمونی کرد - و بدینِ عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت - و مقرّر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتکاری و جانسپاری ثابت‌قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصّه یک حصّه ازو باشد - و چون بکابل نزولِ اجلال واقع شود غزنی و چرخ (۲) و موضعِ لوهگهر (۳) (که حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده‌بودند) باو تعلّق گیرد - روزِ چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردمِ قلعهٔ بکر از رفتنِ میر واقف شده جمعی را برسرِ کشتی فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمی چند کاری بمیر رسید - روزِ دیگر ازین عالمِ فانی بملکِ بقا پیوست - حضرتِ جهانبانی را ازین واقعهٔ غم‌اندوز رقّتِ تمام روی داد - و تأسّفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق‌ناشناسیِ نمک‌پروردها و بدعهدیِ یاران و دوستان (که ملکِ هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کلفتها روی نمود) همه یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند شد - و الحق بزرگیِ میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانبانی خردِ دوربین و عقلِ حق‌شناس ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگانِ دین و دولتست) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند - و هرآینه در امثالِ این موانعِ دانش‌ربا (که بسا مردم را پای صبر از جای میبرد) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت نموده برضا گراید - و اگر بواسطهٔ هجومِ عوام و استیلای طبیعت بایں نزهتگاه نتواند رسید جزع و فزع (که شیوهٔ دلبستگانِ عالمِ صورتست) گذاشته به تنگنای شکیبائی درسازد - للّه الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریّت در اوّلِ حال قدری مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونیِ عقلِ کامل بطرزی (که بالغ‌نظرانِ خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته‌بند و میوه‌چین باشند) بسوانحِ کونی خرسند گشته بهبود را در تقدیرِ ایزدی دانستند - و بدیدهٔ حقایق‌بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

---

(۲) نسخهٔ [و] جرخ (۳) نسخهٔ [ا] لوهگدهه •

شدند - بعد از پنج شش روز ازین سانحهٔ عبرت‌بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادتِ ملازمتِ حضرتِ جهانبانی دریافت - آنحضرت او را بروابطِ مهربانی پیوندِ روحانی دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکمِ تته را رخصت داده بحاکمِ تته منشورِ عالی فرستادند که آنچه التماس نموده‌بود بموقفِ قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - والیِ تته متقاضیِ حرفِ آمدن درمیان داشت - چون سخنِ او از چراغِ صدق بی‌فروغ بود پرتوِ وقوع نمی‌(۲)یافت - تا آنکه حضرتِ جهانبانی بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرّهٔ جمادي الاخری (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بصوبِ تته نهضت فرمودند - و اینچنین ولایتِ خراب (که بمیامنِ عدالتِ پادشاهی رو بآبادانی نهاده ارتفاعِ غلّت و محصولِ حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده‌بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند - نزدیکِ قلعهٔ میهوان(۳) فضیل بیگ برادرِ منعم خان و ترش(۴) بیگ برادرِ بزرگِ شاهم‌خان و جمعی دیگر تا بیست نفر برکشتی سواره میرفتند که جمعی از قلعه برآمده قصدِ این جماعه نمودند - اینها باتّفاق از کشتی برآمده بجانبِ مخالف تاختند - و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندی ازین شیرانِ بیشهٔ مردانگی نیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معلّی ملحق گشتند - و در هفدهمِ رجب حضرتِ جهانبانی بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ میهوان را محاصره فرمودند - پیشتر ازانکه موکبِ همایون بگردِ قلعه نزول(۵) فرماید محافظانِ حصار حدایق و عماراتِ حوالیِ قلعه را ویران ساخته‌بودند - در ایّامِ محاصره حاکمِ تته پیش آمده سرِ راه گرفت - و نگذاشت که غلّه باردوی ظفرقرین رسد - از امتدادِ محاصره و کم‌رسیدنِ غلّه بمعسکرِ اقبال فرومایه‌های بی‌حقیقت راهِ گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردمِ کلان را (که گمانِ حقیقت بآنها برده‌میشد) پای صبر ازجای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث‌الدّین جامی و مولانا عبدالباقی برخاسته باردوی حاکمِ تته رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علی ولدِ فقیر(۶) علی بیگ و خواجه محبّ علی بخشی پیشِ یادگار ناصر میرزا شتافتند - درین اثنا بمسامعِ علیّه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعی دیگر اتّفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

---

(۲) نسخهٔ [ح] نمي تافت (۳) نسخهٔ [ز] سهوان (۴) نسخهٔ [ح] ترس بیگ (۵) نسخهٔ [ح] نزول اجلال فرماید (۶) در [بعضِ نسخه] فقر علي ۰

(که سرگروهِ آنها بود) مقیّد ساختند - سخن باین سربند داشته بشرحِ شمّهٔ از احوالِ یادگارناصر میرزا پرداخته میشود ❊

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لُهری(۲) را جای اقامتِ خود ساخت - دو مرتبه مردمِ قلعه برآمده غافل بر سرِ میرزا ریختند - و خواهی نخواهی از جانبِ میرزا مردانگیها درین جنگ بظهور آمد - محمّد علي قابوچي و شیردل (که هردو بمنعم خان قرابتے داشتند) مردانه شربتِ خوشگوارِ شهادت در کشیدند - بارِ سیوم دلیرانه از کشتي برآمده در ریگ زمینِ جنگِ صف کردند - درین مرتبه مردمِ میرزا آنچنان دستبردي نمودند که قریبِ سه صد چهار صد کسِ مخالف بقتل رسید - و آن ریگِ تفسیده بخونِ خاصهٔ این خونگرفتها سیراب شد - و آنچنان ترس فروگرفت که دیگر ارادهٔ پیشدستي نکردند - و میرزا شاهحسین بیشتر از پیشتر داعیهٔ فریب بخود قرار داده میرزا را از راهِ راست بیرون برد - و بابرقلي مهردارِ خود را پیشِ او فرستاد - که من پیر شده‌ام - و غمخوارے ندارم - صبیهٔ خود را بتو نسبت میکنم - و خزاین بتو میگذارم - و روزے چند (که از حیاتِ مستعارِ من باقیست) رایگان از دست نمیدهم - و باتّفاق ملکِ گُجرات تسخیر خواهدشد - الغرض آن سادهلوح را بمواعیدِ کاذبهٔ عُرقوبي فریفته ساخت - و او از سخافتِ عقل و اعوجاجِ فکر داغِ بیوفائي بر جبینِ حالِ خود نهاد - اگر ذرّهٔ از مروّت و شمّهٔ از فراست در جبلّتِ او تعبیه مي‌بود برتقدیرِ صدقِ مواعید هم هرگز قدم در دایرهٔ بیوفائي نمي‌نهاد - و بر سخنانِ غرض‌آمیزِ غدراندیشان گوشِ هوش نداشته بحقیقت ورزي خود را سربلند میداشت - و چون حضرتِ جهانباني عسرتِ لشکر را دیده کس پیشِ یادگار ناصرمیرزا فرستادند [که خود را برسرِ حاکمِ تتّه (که سرِراه گرفته) بزودي رسانده - تا معسکرِ اقبال از تنگنایِ ضیق بتوسعه گراید] میرزا اگرچه از دل برگشته‌بود امّا پاسِ ظاهر بقدر(۳) نموده پیشخانهٔ خود بیرون فرستاد - و در روان‌شدن برهمان خیالِ خام تعلّل و اهمال مي‌نمود - درین اثنا حضرتِ جهانباني شیخ‌عبدالغفور را (که از نسلِ مشایخِ ترکستان بود - و آنحضرت او را یکے از مقرّبانِ(۴) خود ساخته‌بودند) فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودي بیارد - این بیسعادت چنانچه گفته‌اند ❊

❊ مصراع ❊ ❊ کین ره که تو میروي بترکستان است ❊

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهری - و نسخهٔ [د] لوهري (۳) نسخهٔ [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخهٔ [ج] ملازمان - و نسخهٔ [د ه] میر مالان - و نسخهٔ [ز] میر پالان ❊

کجروي کرده برعکس مدّعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه‌بین کرده که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجّه گفته فرستاد *

چون معلوم حضرت جهانباني شد که روزگار همچنان بر سر ناسازگاریست و تنگي معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقّف در حوالي قلعه مناسب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکر و لُهري توجّه فرمودند - و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیّهٔ یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تتّه گندم و غلّه (که از زمینداران دولتخواه بودند - و در کشتي بهمرسانیدن و غیر آن دولتخواهیها بموکب عالي نموده‌بودند) گرفته پیش حاکم تتّه فرستاد - تا آن حق‌ناشناس آنها را بجریمهٔ توفیق این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عمل ناشایستهٔ او و صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مُدارا بودند - که شاید بر صفحهٔ اعمال رقم پشیماني کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالي بحدود لُهري رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیت خود بقصد اردوی معلّی متوجّه گشت - آنحضرت از شنیدن این خبر في‌الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدان خیراندیش میرزا بود) ازین حرکت شنیع آگاهي یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلو (۲) میرزا بعنف گرفته تاب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت (۳) گفت - که مگر راه و رسم مروّت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد - چندین سبکسري کردن و با ولي‌نعمت خود برابري نمودن در کدام مذهب و ملّت و کدام قانون عقل و حکمت رواست * شعر *

نیکو مَثَلی زد آن سپهدار * کاندازهٔ کار خود نگهدار
بر پایهٔ قدر خویش نه پای * تا بر سر آسمان کني جای
هر مرد که شغل خویش نگذاشت * برخورد ز هرچه در جهان کاشت

امثال این سخنان هوش افزا گفته میرزا را به بندر لُهري باز آورد - و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بیحقیقتي پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجانب یادگار ناصر میرزا آمدند *

چون بمقتضای غوامض حکمت الٰهي و دقایق مصلحت ازلي (که در ضمن هر نامرادي چندین اسباب مراد سرانجام مي‌یابد) در دیارِ سند نقش مراد نششت و عیار جوهر

---

(۲) نسخهٔ [ج] جلو اسپ میرزا (۳) نسخهٔ [ه] ترش *

نامردمی مردم گرفته آمد و بی‌اخلاصی لشکر و بدمددی برادران و بیخردی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید (۲) و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند - و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنج عزلتی گزینند - و زاویهٔ فراغتی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان پرآسیب و جهانیان پرفریب برکران باشند - جمعی از همراهان خیراندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند) بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درانست که درینولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفعی راست کنند که بارها عرایض عبودیت فرستاده لاف بندگی زده‌است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد - و بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت متضمن نصایح دولت‌افزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا بیادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر افعال شنیعهٔ خود واقف گشته مسلک ندامت (۳) پیموده‌باشد - و از آئین شقاوت بازآمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان عطوفت‌نشان این بیت رقمزدهٔ کلک عنایت شده‌بود * شعر *

* ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران * سوختم چند شوی مرهم داغ دگران *

میرزای غنوده‌عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خامطمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لهری تقاعد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم (۹۴۹) نهصد و چهل و نه بجانب آنچه نهضت فرمودند - و ازانجا هژدهم (۴) ربیع‌الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیوراول نزول اقبال فرمودند - و در بیستم ساحت واصلپور مضرب خیام (۵) رفعت‌اعتصام شد - و هفدهم ربیع‌الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه‌مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوشمندان سرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

---

(۲) نسخهٔ [چ] تجرد و تفرد (۳) نسخهٔ [ز] هدایت (۴) در همگی نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (۵) در [اکثر نسخه] سرادق *

شقاوت - و بر مکنونات ضمیر و مطویّات[2] خاطرِ او اطّلاع یافته معاودت نمود - و بعرضِ اقدس رسانید که هرچند مقدّماتِ اخلاص تمهید می‌دهد امّا ظاهر آنست که پرتوِ صدق نداشته باشد - چون رایتِ اقبال نزدیک بولایتِ او رسید منکای ناگوري (که از معتمدانِ مالدیو بود) بعنوانِ سوداگري در اردوی معلّی رسیده الماسِ گرانبها را در مقامِ جستجوی خریداري درآمد - چنانچه از اوضاعِ او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرتِ جهانباني فرمودند که باین مشتري خاطرنشان کنید که امثالِ این جواهرِ گران‌بها بخریدن بهم نمیرسد - یا بجوهرِ شمشیرِ آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته‌باشد - یا بعنایتِ پادشاهانِ والا میسّر میشود - و بالجمله از آمدنِ این مزوّر اندیشه‌مندتر شدند - و بر دریافتِ ممنّدر تحسین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دامِ[3] کارِ فرمانروایانست - علی‌الخصوص در هنگامِ فترت و تنگدستي) رایمل سوني را فرستادند که بمسارعت خود را بآنجا رساند - وآنچه بفروغِ فراست دریابد عرضه‌داشت نماید - اگر مجالِ نوشتن نباشد باشارتِ معهود اعلام نماید - اشارتِ وفا و وفاقِ مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامتِ خلاف و نفاق آنکه انگشتِ خنصر تنها بگیرد - و موکبِ عالي از قصبهٔ پهلودي[4] (که در سي کروهي جودهپور که موطنِ مالدیو است) دو سه منزل گذشته بکنارِ کولِ جوگي نزولِ اقبال فرموده بود که قاصدِ رایمل سوني رسید - و انگشتِ خنصر را گرفت - و ازین اشارت کشفِ حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این سیه بختِ تیره روزگار مکر و غدر است - و جمعی کثیر را بعنوانِ استقبال تعیّن کرده خیالاتِ باطل در سر دارد - آنحضرت عنانِ عزیمت بصوبِ پهلودي منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند (که مالدیو در بدایتِ حال در مقامِ خیراندیشي و خدمتگاري بود - آخر بواسطهٔ اطّلاع بر بیسامانیِ سپاه و قلّتِ لشکر از نیتِ اصلي برگشت - یا بواسطهٔ مواعیدِ خداع آمیزِ شیرخان و ملاحظهٔ استیلای او یا بسببِ تحذیرِ او از اعانت و خدمت بر هر تقدیر راهِ هدایت و سعادت از دست داده ورقِ اخلاص گردانید) و جمعی[5] اتّفاق دارند که از مبدأ تا مختم اظهارِ بندگي نمودن و عرایضِ عبودیت فرستادن بالکل مبتني بر نفاق و شقاق بود •

---

(۲) نسخهٔ [ج د و] منویات (۳) نسخهٔ [ج] طریقهٔ (۴) در [بعضی نسخه] بهلودي (۵) در همگي نه نسخه و جمعی نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمعی مناسب است •

القصّه چون دران هنگام جهان‌آرایانِ نگارخانهٔ تقدیر در آرایشِ کارِ[۲] دیگر بودند هرکارے که پیش گرفته‌میشد بنظام نمی‌انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می‌آمد - و چون زراندوده‌ی این سپاهِ ناسره بمحکِّ تجربه رسید و غدرِ این نادرست اندیشان در پیشگاهِ خاطرِ مقدّس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمانِ موکبِ مقدّس را حکم شد که پیشتر رفته سرِ راهِ بداندیشان را گرفته نگذارند که باردوی معلّیٰ پای جرأت نهاده دست اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده می‌آمده‌باشند - و اگر قابو باشد دستبردی هم نمایند - و آنحضرت با معدودے از جانسپارانِ حقیقت‌کردار و مخدّراتِ سرادقِ عصمت روان شدند - از سپاهیانِ ظفرپیکر شیخ علی بیگ جلایر و ترمون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عددِ ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضی از غلامانِ خاص و شاگردپیشهای وفا کیش - و از طبقهٔ اهلِ سعادت ملّا تاج‌الدّین و مولانا چاند منجّم در رکابِ نصرت‌قباب حاضر بودند ❁

چون موکبِ عالی از بهلودی گذشته بساتلمیر رسید فوجی از مردمِ مالدیو نمودار شد - و آمرائیکه بدفعِ این مردم تعیّن شده‌بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند - و گروهِ مخالف را عبور در حوالیِ رایاتِ عالیات واقع شد - آنحضرت که کوهِ شکوه و جهانِ شجاعت بودند پای ثبات در دامنِ تمکین و وقار درآورده با عقلِ خدادادِ و خردِ مادرزاد رجوع فرمودند - و اکثر از عقایف را پیاده ساخته اسپانِ ایشان را بمردمِ جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علی بیگ با سه چهارِ دیگر از برادرانِ حقیقت‌اساس پیشتر شده بر فوجِ مخالف (که در تنگنای تنگی درآمده‌بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بتائیدِ ایزدی اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرتِ جهانبانی بعد از ادای مراسمِ شکر متوجّهِ حدودِ جیسلمیر شدند - غرّهٔ جمادی الاولی جیسلمیر موردِ موکبِ عالی شد - درین منزل آمرا (که راه گم کرده بودند - و ازاراجیف مجروح خاطر شده) سعادتِ ملازمت دریافته گردِ موکبِ والا توتیای چشمِ اقبالِ خود ساختند - رای جیسلمیر (که رای لونکرن نام داشت) از بیدولتی درمقامِ بدمددی شد - و کولِ آب را محافظت کرد - تا موکبِ پادشاهی (که محنتِ چول

---

(۲) نسخهٔ [ج] کارے دیگر ❁

کشیده - و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده‌بود) از بے آبي در آزار باشد - شیران بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردي نمودند - و آن گروه بےشکوه را شکست دادند - و ازانجا نهضت فرموده متوجهٔ حصار فیض‌انحصار امرکوت گشتند - دهم جمادی‌الاولی بعد از عسرت معیشت و تنگی آب بآن حصن حصین (که مطلع نیّر جلال و مخزن گوهر اقبالست) شرف نزول ارزاني داشتند - حاکم قلعه (که (۲) رانا پرساد نام داشت) قدوم عالي را پیرایهٔ افتخار دولت خود دانسته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید •

و از برکات وجود مقدّس حضرت شاهنشاهي (که حیرت‌افزای دیده‌وران زمانه گشت) آنست (۳) که در هنگام سعادت‌بخش (که حضرت مریم‌مکاني بآن یگانهٔ کارخانهٔ تکوین حامله بودند) روزے (که در چولے درآمده گرم رفتن بودند) میل اقدس بانار شد - دران صحرای بے آب و دانه (که نشان غلّه بدشواري بهم رسد) متخصّصان بارگاه مقدّس حیران ماندند که ناگاه شخصے انبان پُر از (۴) جوار بفروختن آورد - چون او را در بارگاه مقدّس حاضر ساخته در مقام برآوردن شدند ناگاه از میان آنظرف انار کلان سیراب پدید آمد - و موجب عشرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فرورفته حمل بر کرامات نمودند - روزے چند دران سر زمین دلگشا توقّف اتّفاق افتاد - و درینجا تردي بیگ خان و جمعے دیگر [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدولت ابدقرین بهم‌رسانده‌بودند) در چنین عسرت و شدّت ازانحضرت باوجود اظهار طلب دریغ میداشتند] باتّفاق رای امرکوت گیراندند - و آنحضرت از کمال مروّت و فتوّت ذاتي و غایت مهرباني و انصاف بعضے از اموال ایشان بجهت مددخرج ملازمان رکاب نصرت‌اعتصام برداشته قسمت فرمودند - و اکثر آنرا بهمان پست فطرتان تنگ‌حوصله باز دادند - سبحان‌الله از یمن برکات ذات قدسي‌صفات (۵) حضرت شاهنشاهي ظلّ‌اللّهي گردن ابنای زمانه و رقبهٔ اهل روزگار چگونه در قید کمند ارادت و اخلاص آمده‌است که دران روزگار اُمرای عظام و اُمنای کبار بادنی درجهٔ اخلاص مشرّف نبودند - و در مال (که از برکات عنایت صاحب بهم‌رسانیده‌بودند) در چنین وقت احتیاج خسّت نمودند - و امروز صحقّران و درایستادگان بارگاه عبودیت (۶) را در صفت جانسپاري شوق عروج براعلی مدارج کمال اخلاص است اگرچه در مقام خطاب و عتاب باشند - فکیف

---

(۲) نسخهٔ [د] رام پرساد (۳) نسخهٔ [ب] آن بود که - و نسخهٔ [ح] آنکه (۴) در [اکثر نسخه] جواري (۵) نسخهٔ [د و ح] سمات (۶) در [بعض نسخه] مقدّس •

خاصانِ درگاه و مقرّبانِ پایهٔ اورنگِ والا - ایزد تعالی قرون و دهورِ این برگزیدهٔ ازلي را برای انتظامِ احوالِ جهان و جهانیان بر مسندِ رافت و سریرِ خلافت سربلند دارد *

چون حضرتِ جهانباني را داعیهٔ پیش‌رفتن در ضمیرِ صایب تمکّن داشت و وقتِ ظهورِ صاحبِ زمین و زمان نزدیک رسیده بود بملاحظهٔ اختیارِ ساعتِ سعادت آثار غرّهٔ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هودجِ عفّت و محملِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکاني را با بعضی از جانسپاران دران حصارِ سعادت‌اساس بجهاندارِ جان‌آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند *

رسیدنِ نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت آشیاني و تتمهٔ سخن *

درین هنگام (که چشمِ امیدِ بیدارنشینانِ شبِ انتظار باز بود - و درِ ناامیدي بر روی روزگار فراز) شرفِ ولادتِ حضرتِ شاهنشاهي ظلّ اللّهي روی نمود - و در شبِ یکشنبه پنجمِ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن نورِ پرورد الٰهي چنانچه سمتِ گذارش یافت از بطنِ کمون بعالمِ ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادیِ جاوید انجامد - و دلِ حضرتِ جهانباني (که آبله‌زدهٔ کلفت بود) مرهمِ آسایش یابد - و آشوبخانهٔ صورت نظام گیرد - و تفرقه زارِ معني بجمعیّت گراید - نظّارگیانِ قوّت از تماشای فعل کامروا شوند - و منتظرانِ ملکِ صورت و معني کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدرِ مهربان شود - تمیز را دوستِ دانا گردد - عدالت را پادشاهِ راستین باشد - عطوفت را جوهرشناسِ خرده بین ظهور کند - قدرداني را بازار رواج گیرد - صلحِ کل را میانجیِ دانش‌نواز پیدا شود - ظاهر را آرایندهٔ و باطن را نمایندهٔ گردد - اَلمنّةُ للّه که بر حسبِ امید شبِ دیجورِ تفرقه را سحرِ جمعیّت ساطع شد - و شامِ اندوه را صبحِ شادماني طلوع نمود - آرزوی آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارقهٔ ظلمت‌سوز و لامعهٔ گیتي افروز از آسمانِ قدس دران گل‌زمین پرده‌گشائي نمود مژده‌رسانانِ تیزرو برسانیدنِ این نویدِ سعادت شتافتند - و در اثنای راه (که چشمِ دوربینِ حضرتِ جهانباني بظهورِ این لایحهٔ غیبي نگران بود) ازین مژدهٔ جان‌بخش یکدل هزاردل شده سجداتِ شکرِ پروردگار (که در خارستانِ نامرادي گلِ مراد شگفاند - و در تهیدستیِ ناکامي هزاران کام در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جشنِ شاهي ترتیب داده بنشاط پرداختند - و وضیع و شریف و غني و فقیر و خرد و بزرگ دستِ شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشنِ اقبال بکامیابیِ الطافِ

بیکران شرف افتخار یافتند - و شرح این جشن عالي (که عید آسمان و نوروز روزگار بود) و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهي بموکب والای حضرت جهانباني و بعضی سوانح دیگر (که ایالت طغرائی این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت) در ابتدای این کتاب عالي‌خطاب اندراج یافته - چه این ارژنگ معنوي در نگارش بدایع واردات و شرایف واقعات و جلایل فتوحات حضرت شاهنشاهي انتظام مي یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس - و هر چه غیر این نگاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبي است و سیرابی‌سخن - و پیوند معني بران باعث - و المنة لله که احوال گرامی این سلسلهٔ ابدي‌اعتصام نیز از آدم تا ایندم بطنا بعد بطن (۲) بطریق اجمال گذارش مي‌یابد - و تا میرود نقاب از چهرهٔ تفصیل میگشاید

القصه ازانجا (که عنصر ذات مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني جهان مروت و فتوت بود) برای خاطر اصحاب اخلاص ارادهٔ تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را (که رجوع سلاطین مخصوص اینمعني است) درنظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو شدند - مالدیو دیوآلي دمدمهٔ غرور این دولت بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماس جانسپاران بارگاه ملطفت متوجه سند شدند - که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهرحال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد - چون موکب عالي نزدیک بآنحدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند - حضرت جهانباني شیخ علي بیگ جلایر را (که ابا عن جد بجانسپاري و اخلاص موروثي از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحب‌قراني علم امتیاز مي‌افراشت) با جمعی از دلیران و دلاوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون پشت شیخ علي بیگ بموکب منصور قوي بود روي بمعرکهٔ نبرد شیرمردانه نهاد - و باندک کس داد جلادت داده در کم فرصتی هنگامهٔ آن جماعه متفرق و منهزم ساخت - تباشیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید - و خورشید اقبال ظلمت‌سوز آن عرصهٔ عبرت شد - و ساحت قصبهٔ جون مخیم موکب عالي گشت - و درین قصبهٔ رفیع‌مرتبه ورود هودج عزت حضرت مریم‌مکاني و مهد عظمت حضرت شاهنشاهي از حصار امرکوت (که مولد اشرف بود) بسعادت و اقبال اتفاق افتاد -

---

(۲) در [اکثر نسخه] بطن ببطن *

چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد - و چون این معمورة بر کنار آب مند واقع شدة و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده‌بود چندگاه در ظاهر قصبه درمیان بساتین طرح اقامت اتّفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست مي‌یافتند - و شیخ تاج‌الدّین لاري (که از منظوران حضرت جهانباني بود) درین ایّام بدرجهٔ شهادت رسید - روزے شیخ علي بیگ جلایر و تردي بیگ خان و جمعے بتاخت ناحیتي نامزد شده‌بودند - سلطان محمود بکري و جمعے کثیر بر سر ایشان ریختند - و تردي بیگ خان در جنگ مساهله نمود - شیخ علي بیگ ثبات قدم ورزیدة دران عرصهٔ رزم (که بساط بزم شیرمردان بود) شگفته‌روی[۲] شربت شهادت آشامید[۳] - خاطر مقدّس حضرت جهانباني از واقعهٔ چنین مخلصے بغایت مجروح شد - و بعضے امور دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته ارادهٔ توجّه بجانب قندهار مصمّم ساختند - در خلال این ایّام هفتم محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدّس رسانیده مرهمے بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و موجب اُنس و اُلفت گشت - و از غرایب آنکه چون مشارالیه بمعسکر اقبال رسید اوّل گذرش بر جنگ‌گاه افتاد - پیش ازانکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت‌قرین متحیّر ماندند که همانا از جنود غیبي است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست - و باعث مسرّت خاطر حضرت جهانباني گشت - و باین تقریب چند روزے دران گلزمین توقّف روی نمود *

و مجملے از احوال بیرام[۴] خان آنکه در قضیّهٔ ناصرضیّهٔ قنّوج جانسپاریها کرده منزل‌روبه افتاد - و براجه متّرسین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود) در قصبهٔ لکهنور[۵] التجا برد - و مدّتي در حمایت او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستادة طلب داشت - راجه بیچارة شده خان را پیش او فرستاد - و در راه مالوه بار رسید - در اوّل مجلس شیرخان برخاسته دید - و در جلب خاطر سخنان فریبندة گفت - و درمیان سخنان اظهار نمود که

(۲) نسخهٔ [ا] بشگفته روئي (۳) در [بعضی نسخه] چشید (۴) در [بعضی نسخه] بیرم خان
(۵) نسخهٔ [ج] لکهنو *

هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراري باتّفاقِ ابوالقاسم حاکمِ گوالیار فرار نموده روانهٔ سمتِ گجرات شد - و در راه ایلچیِ شیرخان (که از گجرات مي‌آمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثّه نمودے داشت) گرفت - بیرام خان از نیک‌ذاتي و جوانمردي بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمي بجای آورده گفت این ملازمِ منست - میخواهد که فدای من شود - زنهار دست ازین باز دارید - و همان معامله که

• مصراع * * مرا بگذار و دستِ یارِ من گیر *

درمیان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیشِ سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیشِ شیرخان آوردند از ناشناسي آن معدنِ مروّت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند[۲]) نفهمیده‌بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتي نیز هرچند تکلیفِ بودن کرد بیرام خان قبول ننمود - و رخصتِ سفرِ حجاز گرفته به بندرِ سورت آمد - ازانجا بولایتِ هرددوار[۳] شتافت - وازانجا بزیرپای صاحبِ خود و ولي نعمتِ جهانیان در مصدهٔ جون رسیده سربلند گشت *

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهي که عنوان کرامات و دیباجهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفهٔ علمِ ایزدي (که لوحِ محفوظِ ازل و ابد است) چنان ثبت افتاده که چون جهان‌آرائے را از افرادِ کاینات در جلوه‌گاهِ صورت و معني تاجِ امتیاز بر تارکِ کرامتش نهند از مبادیِ سعادتِ ولادتِ آن جلیل‌الشّان بوارقِ حالات و خوارقِ عادات از مطاویِ احوالش پرتوِ ظهور یابد - که هریکے ازان مُنهیِ غیب باشد که ببانگِ[۴] بلند طنطنهٔ علوّ مدارجِ قدرش بگوشِ هوشِ زمانیان رساند - و باظهارِ این‌معني سعادت‌افزای جهانیان گردد - و از بدایعِ مصداقِ این حال آنست که درین زمانِ فرخنده (که هفت ماهِ تمام از ولادتِ مسعودِ حضرتِ شاهنشاهي گذشته - و بدولت و اقبال قدم در ماهِ هشتم نهاده‌بودند) امرے بدیع از آنحضرت روي نمود - شامگاه (که پرتوِ تباشیرِ صبحِ دولت داشت) عفّت‌قباب جیجي انگهٔ آن نوبارهٔ باغِ قدس را شیر میداد -

---

(۲) نسخهٔ [د] نخواهد کرد (۳) نسخهٔ [ج] هاژوار (۴) نسخهٔ [د] و ببانگ *

و از مخالفت عصمت نقاب ماهم انگه و جمعی دیگر آزردگی خاطر داشت - و ازین (که بعرض حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی سحر میکند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر ازو بشیر دیگرے میل نمیفرمایند) بغایت دلتنگ بود - درین اثنا وقتی (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلم شدند - و زبان کرامت‌بیان خود بتسلی خاطر محزون جیجی انگه مسیح‌وار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار که نیّر آسمان خلافت در کنار تو قرار خواهد گرفت - و شب اندوه ترا نور شادمانی خواهد بخشید - و زنهار این راز ما را آشکارا نکنی - و این اسرار قدرت الٰهی بیوقت شهرت ندهی - چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلّی در ضمن این مندرج است - جیجی انگه میگفت مرا این نوید جان بخش عظیم در شگفت آورد - و عقدهٔ اندوه بیکبار از دل من گشوده گشت - و ازین رهگذر (که کفایت چنان نور پرورده و حضانت چنان فیض گسترے بےمشارکت و منازعت دیگرے از درگاه صمدیت حواله بمن شد) انشراح خاطریکی بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز ابواب فرح و نشاط بیش از پیش برروی روزگار من گشوده میگشت - و بشکر این نعمت عظمی قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجه شدم - و نعمت و دولت دوجهانی بمن روی آورد - و این راز سربمهر را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهال دولت سریرآرای ملک کشورگشائی گشته روزے از عرصهٔ دهلی بشکار حوالی قصبهٔ پالم تشریف برده‌بودند - درانجا مارے بغایت بزرگ و مهیب در سر راه پیدا شد - که ارباب تهوّر را دل از جای رفته‌بود - آنحضرت درین مرتبه اعجاز موسوی ظاهر ساخته بےاندیشهٔ (که بخاطر خاطر رسانند) ید بیضا نموده متوجه مار شدند - و به بشارت غیبی دلیرانه دم مار بدست اقدس گرفته زبون ساختند - یوسف محمّد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیت قدرت مشاهده کرده از روی تعجّب بمن آمده نقل کرد - دران وقت آن راز سربسته و سرّ سرپوشیده (که خود دیده و شنیده بود) بفرزند ارجمند خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغر سن آن اعجوبه را نموده‌بود - اگر در کبر سن این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتی است - و هر قولی را محلّے - این راز سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده‌بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد * بلکه مدّعیان بسخافت عقل من نسبت میکردند - و چاشنی این سخن در کام مرام آنها تلخ می‌نمود - و نیز مرا در اظهار آن رخصت نبود - اکنون فرزند من چون از تو سخن مار شنیدم لب بافشای آن راز گشودم که آن نشانهٔ خردسالی بود - و این نمونهٔ کلان سالی - ای فرزند گرامی ازان مظهر کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامع این شگرفنامه

ابوالفضل این دو قضیّه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما ازان عفّت‌مآب بیواسطه نیز استماع نمود - و آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازین نورپرورد الٰهی بچشم خود دیده‌است و بنظر اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشري و حوصلهٔ انساني بیرونست - الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شده حیرت‌بخش اصحاب ظاهر است - وآنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت‌افزای ارباب باطن *

توجه موکب حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار و از آنحدود سفر حجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلي و مشیّت الٰهي برین رفته که پادشاهی (که خلعت والای دولتش را بطراز خلود و بقا مطرّز سازند - و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استعلا مشیّد و معزّز گردانند) بعضی طوارق انقلاب‌نما و سوانح انصراف انتما پیش راه او می آرند - و فی الحقیقت آن نمودیست بی‌بود - و عقده‌ایست عاقبت محمود - که کوته‌نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیّز اعتبار می‌درآرند - و بلند بینان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین‌الکمال میسازند - دولتمند را آنچه ناملایم طبع پیش راه آید آنرا از متمّمات کمالات میشمارد - و بیدولت خسران دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرومیرود - و رجعت کواکب (که سریرآرایان هفت اقلیم افلاک اند) نموداریست ازین حال - و تمثالیست ازین نقش - هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد در حقیقت آن پردهٔ بیش نیست - که بر چشم جهانیان فروهشته میشود - و منقصتی بآن بارگاه عالي نمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تندباد سطوات[(۲)] الٰهي عاقبت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می‌نشاند - و نیز حدیث طلوع و غروب نیّر اعظم راهبریست مشعله دردست - چه همان نسبت و حالتی که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تتق مغرب حاصل - و همان حالتی که در حین سمت‌الرّاس و زوال نصف‌النّهار است بی نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف‌اللّیل متیقن - و این تفاوت نسبت برائیان خاکي‌نژاد و ساکنان مشتی گل‌متخیّل است - و الّا ذرهٔ جلال او ازان مقدس‌تر است که اندیشهای ارباب نقص پیرامون آن تواندگشت - بنا برین مقدّمات هرکه بصاحب‌دولتان تاجدار و تاجداران

---

(۲) در [بعضی نسخه] سطوت *

صاحب‌اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنکالِ اعمالِ خویش گرفتار آید - و در اضاعتِ وجودِ خود سببِ اعظم باشد - و مرآتِ این حال واقعهٔ عبرت‌افزای حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی است - که در اندک فرصتی دامنِ اقبالِ آنحضرت (که غبارآلودِ حوادث بود) بسرچشمهٔ اتصال شست و شو یافت - جمیعِ کافرنعمتان بسزای نیّات و اعمالِ خود رسیدند - و خرمنِ عمر و دولتِ ایشان ببرقِ قهرِ الٰهی سوخته‌شد - و نشانِ هستیِ این بیدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت - چنانچه مصاعب و متاعبِ عُسر و موارد و مطالعِ یُسر جابجا بتوافقِ ترتیبِ زمانی و تنسیقِ مکانی گزارش می‌یابد •

و بالجمله (چون حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی را باطنِ قدسی‌مظاهر از طرزِ دُنیای ناپایدار افسرده گشته‌بود - و از ولایتِ سند توجّهِ عالی برخاسته) بخاطرِ اقدس رسید که بحاکمِ تته صُلح گونه فرموده[۲] بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکبِ والا آنجا رسد حضرتِ شاهنشاهی را با جمعی از خاصانِ درگاه بحفظِ ایزدی سپرده قدم درشاهراهِ تجرید و تفرید نهند - و بارتقای مصاعدِ شوق و شغف هُماوار اوجِ عشق را زیرِ پر و بالِ همّت گیرند - و چنانچه بطوافِ قبلهٔ دل مشرّف شده فیضِ معنوی یافته‌اند محمل بکعبهٔ گِل نیز برده صورت را بمعنی متّحد سازند - و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیزآرایش دهند - تا این معنی باعثِ تالیفِ قلوب شود - و موجبِ هدایتِ حقیقیِ ساده‌لوحان صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکمِ تته این معنی را دریافته سعادتِ خود دانست - و عرضداشتِ صُلح فرستاد - چون آنحضرت را شاهبازِ بلندپروازِ همت بصیدِ عنقا پرگشاده بود و نظرِ دوربین از صیدهای مختصر بازآمده بر آشیانِ بلند افتاده صورتِ التماسِ او بمعرضِ قبول افتاد - ارغونیان (که کار برایشان تنگ شده‌بود) از مژدهٔ صُلح کُلاهِ نشاط بر فلک انداختند - و این معنی را نهایتِ مطلب دانسته و نعمتِ غیرمترقّبا شناخته پیشکشِ فراوان فرستادند - و انواعِ معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتمِ ربیع‌الآخرِ سالِ مذکور از قصبهٔ جون بصوبِ قندهار از راهِ سیوی توجّه فرمودند - میرزا عسکری خبرِ توجّهِ موکبِ پادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملیِ خود استحکامِ قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجّهِ اردوی معلّی شد - که بپایمردیِ شقاوت رفته دستگیر کند - درین اثنا امیر اللّه‌دوست (که از فُضلای عصر بود - و چندگاه وکالتِ

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده •

میرزا کامران باو تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولادِ شیخ پوران) از جانبِ میرزا کامران بجهتِ خواستگاری دخترِ شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبرِ موکبِ عالي شنیده در قلعهٔ سیوي متحصّن شدند - حضرتِ جهانباني میر اللّه دوست را مثالِ عالي فرستاده طلب فرمودند - او از بےسعادتي حرمانِ شرفِ ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهلِ قلعه مرا نمیگذارند ٭

چون موکبِ عالي بحدودِ شال (که از قندهار قریبِ سه[۲] فرسخ است) نزول فرمود جلال‌الدّین بیگ (که از اعیانِ میرزا کامران بود - و جایگیرے[۳] درانحدود داشت) بزبان‌گیري کمان گذاشته بود - دو کس از ملازمانِ پادشاهي را (که پیشتر بسرچشمهٔ رسیدند) دستگیر کرده بردند - یکے ازان دوکس فرصت یافته از چنگِ آن مردم خلاص شده حقیقتِ آن بداندیشان (که از قراینِ احوال دریافته - و از زبانِ آنجماعه شنیده‌بود) آمده بعرضِ اقدس رسانید - حضرتِ جهانباني کافرنعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاحِ وقت رفتنِ قندهار برطرف ساختند - و بجانبِ مستنگ[۴] عنانِ عزیمت منعطف فرمودند - پاینده محمّد ویسي رخصت گرفته بقندهار متوجّه شد - مصحوبِ او منشورِ عنایت بخطِّ قدسي‌نمطِ خود بمیرزا عسکري مصدّر باین عبارت (که برادرِ کم مهرِ بےارادت معلوم نماید) نوشته بمواعظ و نصایح آگاهي بخشیدند - امّا گوشِ حق شنو کو - و دلِ دانای درست فهم کجا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقامِ اقدامِ شقاوت شد - قاسم حسین سلطان و مهدي قاسم خان و جمعے دیگر از ملازمانِ عسکري میرزا از رفتنِ او منع کردند - که مبادا درینصورت مضطر شده از فرطِ ضرورت بجانبِ عراق توجّه فرمایند - و حوادثِ عظیم روی دهد - ابوالخیر و جمعے از اشرار بعضے از سخنانِ خوش‌آمدِ خانه‌برانداز (که بظاهر صورتے دارد - و بباطن جز خرابي و ویراني نیفزاید) گفته میرزا را بر داعیهٔ خطا مصمّم ساختند - صبحِ آنروز (که شامِ ادبارِ او بود) میرزا بخیالِ خامِ متوجّهِ مستنگ شد - یک دو کروه راه رفته از ملازمانِ خود پرسید که این راه را که دیده‌است - جی[۵] بهادر ازبک (که نوکرِ قاسم حسین سلطان بود - و درین برآمدن نوکریِ میرزا اختیار کرده‌بود) گفت این راه را من بواقعي میدانم - و مکرّر آمد و شد کرده‌ام - میرزا جواب داد

---

(۲) نسخهٔ [ج] سی (۳) نسخهٔ [ح ط] جایگیر (۴) نسخهٔ [ج] مشتنگ - و نسخهٔ [ح] مشنگ
(۵) نسخهٔ [ح] بروچی بهادر - و در [بعضے نسخه] جیپي بهادر - و در [بعضے] جبني بهادر ٭

که راست میگوید - جایگیردارِ اینحدود بوده‌است - او را فرمودند که پیشتر میرفته باش - و راه را سرکن - او اظهار کرد که پابوی من زبون است - میرزا بجانبِ ترسون[۲] برلاس (که یکی از ملازمانِ او بود) اشارت کرد که اسپِ خود را باو بده - او بعد از تعلّلِ کار خود را بدرشتی رسانده اسپ داد - جی بهادر (که سابقاً در هندوستان در سلکِ ملازمانِ پادشاهی منسلک شده‌بود) برهنمونیِ سعادت ازانجا پارهٔ راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بچادرِ بیرامخان رسانیده پرده‌گشای حقیقتِ حال شد - بیرامخان باتّفاقِ او در ملازمتِ حضرتِ جهانبانی آمد - و از عزمِ نادرستِ آن حق‌ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کسان پیشِ تردی بیگ خان و بعضی ملازمانِ دیگر فرستادند که اسپی چند فرستند - آن تنگ چشمانِ فرومایه از ادراکِ این دولت متقاعد گشته اِبا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند - و سزای کردار در کنارِ شان نهند - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصتِ توقّف بر نمی‌تابد - کافر نعمتان را بقهرِ ایزدی حواله فرموده خودبدولت متوجّهِ ارادهٔ خود شوند - التماسِ او مسموع آمده آنحضرت با معدودے از مخلصانِ جانسپار راهِ دشت پیش گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطرِ اقدس برآورده بآهنگِ حجاز متوجّهِ عراق شدند - و بیابان‌نوردِ راهِ فراق گشتند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر را حکم فرمودند که حضرتِ شاهنشاهی در مهدِ حمایت و حراستِ الطافِ الٰهی است - غبارِ آسیبی بر دامنِ اقبالش نمیرسد - بهرطوریکه باشد هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم‌مکانی[۳] را بموکبِ عالی رسانند - این سعادت منداں گرم شتافته خدمتِ پسندیده بجای آوردند - قدرے راه طی شده‌بود که شبی تیره‌تر از دلِ کافرنعمتانِ حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقفِ عرض رسانید که حقیقتِ محبّتِ زر و اسباب (که میرزا عسکری دارد) بر ضمیرِ انور لایح است - درین وقت میرزا بخاطرجمع و دلِ آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیلِ اموال و اشیای اردوی معلّی را می‌بیند - لایقِ دولت آنست که تکیه بر عنایتِ الٰهی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رسانیم - وکارِ او بسازیم - هرگاه میرزا از میانِ رفت ملازمانِ او همه نمک‌پرورد این درگاه اند - نا گزیر آمده ملازمت اختیار می‌کنند - آنحضرت از روی حساب و معامله[۴] این کنکاش را تحسین نمودند - امّا از پاک طینتی و خیراندیشی

---

(۲) در [بعضِ نسخه] برسون (۳) نسخهٔ [ا] نمی نشینه (۴) در [بعضِ نسخه] معامله دانی ٭

بگردِ این داعیه نگشته فرمودند اکنون رو براهِ غربت نهاده‌ایم - و راهی دراز پیش گرفته - فسخِ آن عزیمت نمیکنیم - مجدداً حضرتِ شاهنشاهی را در پناهِ حضرتِ ذوالجلال (که دافعِ آفات و رافعِ مخافاتست) سپرده - و هدایتِ ازلی بدرقهٔ راه ساخته - و عنایتِ ابدی رفیقِ گاه و بیگاه کرده - بر توسنِ همّت زینِ دولت بستند - و پای توجّه در رکابِ توکّل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکری (که باندیشهٔ تباه نزدیک بمستنگ رسید) میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رفته حضرتِ جهانبانی را (اگر داعیهٔ رفتن داشته‌باشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقتِ سواریِ حضرتِ جهانبانی میرِ مذکور میرسد - و میخواهد که از جانبِ میرزا پیغامی چند ساخته بگذراند - و باعثِ توقّف شود - آنحضرت بتعلیمِ الٰهی بسخنانِ واهیهٔ او متوجّه ناشده گرمِ رفتن میشوند - میرزا عسکری متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی دیگر از مردمِ خود را فرستاد که اردو (۲) را محافظت نمایند - و نگذارند که کسی از اردو بجای رود - و حقیقتِ خبرکردنِ جی بهادر و روان شدنِ حضرتِ جهانبانی را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردی بیگ خان و سایرِ ملازمانِ بی‌حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردمِ معتمدِ خود سپرد ۰

کوته اندیشی (که از روزِ بد و عاقبتِ وخیم نیندیشیده راهِ نامرادی و بی‌آزرمی پیش میگیرد) در معنی تیشه بر پای دولتِ خود میزند - و خود را آمادهٔ بلیّات و نکباتِ آسمانی میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگانِ اوراقِ روزگار پوشیده نیست - میر غزنوی چون آمده میرزا عسکری را ملازمت‌کرد میرزا گفتند که ما بجهتِ دیدنِ پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راهِ چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعنی حضـــرتِ شاهنشاهی) میر غزنوی گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک شتر میوه از رکابخانه بمیرزا ببرند (۳) - من هم می‌آیم - و شب در خیمهٔ خود با یک دو نویسنده بعضی از اسباب (که از سرکارِ پادشاهی آورده‌بودند) میدید - و می نوشت - و صورتِ حال بعینه همچنان بود که بیرام خان بفراستِ صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا نقّاره نواخته از منزلِ خود باردوی معلّی آمد - و بر درِ دولتخانهٔ حضرتِ جهانبانی نزول نموده جمیعِ مردم را یک بیگ از خرد و بزرگ گیراند - تردی بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمانِ بیوفا را بمردمِ خود حواله کرد - و بقندهار برد - و جمعی کثیر را بقید و شکنجه هلاک ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [د] محافظت اردو نمایند (۳) نسخهٔ [ز] ببرید ۰

و مبلغی کلّی از تردي بیگ خان گرفت - و در اندک فرصتی بپاداش اعمالِ خود رسید - حاشا و حاشا آنچنان گناه را این پاداش چون تواند شد - این طوفانِ بلا را اگر گردے از نزولِ پاداش نام نهند هنوز گنجایش ندارد

• شعر •

اگر بد کند مردِ بد روزگار • نکو گردد از پندِ آموزگار

سرانجام راز آشکارا کند • همان گوهرِ خویش پیدا کند

بر باریک‌بینانِ رموزِ تقدیر پیداست که چون دستِ اقبال یکی از برگزیدگانِ ازل را بنگینِ سلطنت برآرایند و تارکِ دولتِ او را بتاجِ خلافت بلندی بخشند لوامعِ آثار و سواطعِ انوارِ آن همواره در پیشگاهِ احوال جلوه دهند •

و از غرایبِ مبشّراتِ غیبي و تفاولاتِ آسماني (که دریفولا نسبت بحضرتِ شاهنشاهي بظهور آمد) آن بود که چون میرزا عسکري باردوی معلّی رسید و اعمالِ ناشایسته بجای آورد میر غزنوي و ماهم‌آغا حضرتِ شاهنشاهي‌را بر دوشِ عزّت و کنارِ عافیت‌گرفته پیشِ میرزا آوردند - میرزا (هرچند روی توجّه بجانبِ آنحضرت کرد - و در مقامِ شگفتگي و زهرخند آمد) آنحضرت (که دران هنگام مجموعهٔ کمالاتِ سالخوردانِ جهان بودند) باوجودِ خردسالي اصلا شگفته نشدند - و قبضِ خاطر از ناصیهٔ حالِ آنحضرت هویدا بود - میرزا طریق شده گفت که میدانیم فرزند[۲] کیست - با ما چگونه شگفته شود - و بعد از زمانے انگشترینِ میرزا را (که در گردنِ او حمایل بود - و علاقهٔ گلگونِ آن نمایان) بطریقِ عادتِ اطفال (نی نی بلکه بدستیاریِ اقبال) دست بجانبِ علاقه برده خواستند بگیرند - میرزا درساعت از گردن برآورده بحضرتِ شاهنشاهي داد - دقیقه شناسانِ محفل اینمعني را تفاول بر سعادت نمودند - که عنقریب مهرِ دولت و نگینِ سلطنت بنامِ نامیِ آنحضرت شود - و از چشمه‌سارِ اتصالِ الٰهي آب رفته بجوی آید - و ازانجا حضرتِ شاهنشاهي مؤیّد بتائیدِ الٰهي بموافقتِ میرزا عسکري متوجّهِ قندهار شدند - در قیام و جلوس و نوم و یقظه سواطعِ بزرگي و فرمان روائي از پیشگاهِ احوالِ آنحضرت میدرخشید - و انوارِ خداشناسي از لایحهٔ اطوار و آثار هویدا بود - درانثای راه کوکي بهادر (که یکی از معتبرانِ میرزا عسکري بود) نزدیک کجاوهٔ حضرت آمده بمیر غزنوي گفت که اگر میرزا را بمن دهید بحضرتِ پادشاه میرسانم - میر مذکور جواب گفت[۳] که چون حضرتِ پادشاه خود نبردند همانا مصلحت[۴] در گذاشتن بود - و نیز بےحکمِ عالي این دلیري از من نمي آید - بهادر گفت من عزمِ ملازمتِ آنحضرت

(۲) نسخهٔ [ا] که فرزند (۳) نسخهٔ [ب ‌ه] داد (۴) نسخهٔ [د] که مصلحت •

کرده ام - که در چنین ایّام تنهائي لوزم خدمتکاري بجای آرم - و میخواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم - اکنون (که مرا باین سعادت سرفراز نمیسازید) نشانے از حضرت شاهنشاهي بدهید که بحضرت گذرانم - میر غزنوي طاتیهٔ آن حضرت (که اکلیل ماه سعادت بود) ببهادر داده او را باین دولت سر بلند ساخت * و میرزا عسکري حضرت شاهنشاهي را هژدهم رمضان (۹۵۰) نهصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرر ساخت - ماهم آغا وجیجي انگه و اتکه خان بدوام خدمت کامیاب سعادت ابدي بودند - و استفاضهٔ انوار قدسي میکردند - و میرزا آن نونهال اقبال را (که در ظلّ حمایت ایزدي نشو و نما مي‌یافت) بسلطان بیگم کوچ خود سپرد - و آن عفّت‌مآب از وفور عقل در لوازم مهرباني و مراسم خدمت اهتمام مي نمود - بظاهر نگاهباني میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشني پذیر بود - و روز بروز فر بزرگي از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید *

هر کرا تائید الٰهي پرورش نماید و در حدّ ذات نور پرورد ایزدي باشد بداندیش را در حقّ او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مشیّت ازلي درین هنگام (که عطوفت پدري و رافت مادري باید که تکفّل مهمّات نماید) بدست دشمنان جاني پرورش میداد - تا دور بینان ملک داناني را پای ارادت محکم‌تر شود - و کوته‌اندیشان ساده‌لوح را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهباني ربّاني و حراست آسماني بر دوست و دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهي شنیده‌ام (۲) که احوال یکسالگي خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرت جهانباني متوجّه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند) یك سال و سه ماهه بودم - نیك بخاطر دارم - روزے ماهم انگه والدهٔ ادهم خان (که بحضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام مي‌نمود) به میرزا عسکري معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان روان شدن بپای رسد پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامي میزنند چنانچه آن نخل امید بزمین مي‌آید - اکنون حضرت جهانباني تشریف ندارند - شما بجای آن پدر بزرگید - مناسب آنست که این شگون (که بمنزلهٔ سپند چشم زخم است) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - مي‌فرمودند که این زدن و این افتادن بشخصه مرا بخاطر است - و نیز در همان ایّام برای تبرّک و تیمّن

---

(۲) در [بعضی نسخه] شنیدم *

بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن بعینه در پیش نظر است - کسے را (که در نزهت‌سرای دل چراغستان[۲] افروخته باشند) صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشتهٔ سخن بدینجا کشید برای سیرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفت) و میرزا هندال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت کرده ماند) ناگزیر است - تا جویای آگاهي پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگاني را بهشیاردلي و نیک‌عملي سپري کند *

ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیر خان از آب بیاه گذشته بآهستگي قدم پیش مي‌نهاد - و با چندین اسباب نبرد بملاحظهٔ تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهي قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآرند - جمعے کثیر را پیشتر روان ساخته‌بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعي میداشت - بعد از چند روز (که بے اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست) بلاهور آمد - و ازانجا تا خوشاب رفت - و در بهیره و آنحدود روزے چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ ککر[۳] و سلطان آدم (که از زمینداران معتبر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پروردهٔ حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بودند و از دولت این دودمان عالي عمرے کامراني داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند - شیرخان ازانجا بهتیاپور (که از محال منسوب بکهرانست) شتافت - و جمعے کثیر را بر سر ایشان فرستاد - ککهران داد مردانگي داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتادند - و بفروخت رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که کار این گروه (که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند) بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مناسب آنست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود - که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت ککهران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند - و قلعهٔ مستحکم بجهت انتظام این دو کار اساس باید نهاد - تا بمرور ایام این مردم از تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن‌کشي فرودآرند - و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت

---

(۲) نسخهٔ [ج] چراغستان معرفت (۳) در [بعضی نسخه] ککر *

بسبع هندوستان باید پرداخت - بنابرین مصلحت‌دید قلعهٔ رهتاس را بنیاد نهاد - و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و باگره آمد - و ازانجا بقلعهٔ گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصّن بود - میر بیچاره از بی‌آذوقی آمده دید - شیرخان در مقامِ ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله بیچهل و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغِ اسپِ سپاهي درمیان آورد - و اندکی از تدبیرهای بسیارِ سلطان علاءالدّین را (که در تاریخِ فیروزشاهي تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - وازانجا بر سرِ پورنمل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیري رفت - و بعهد و پیمانِ نادرست راجه را از قلعه برآورد - و بسعي (۲) بعضی فقیهانِ گمراه و سفیهانِ تبه روزگار امان داده خویش را از هم‌گذرانید - و ازانجا باگره آمد - و بطرزِ حکّامِ بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصلهٔ یک کروه بناکرد - و بعد از بیماری جانکاه (که در آگره بروطاري شد) بر سرِ مالدیو (که حاکمِ اجمیر و ناگور و بسیاری از محال و امصار بود) لشکر کشید - و کارِ آن حدود بفریب و فسون ساخته بنواحی چیتور و رنتهنبور (۳) شتافت - و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود - تا نگاهبانانِ آن قلاع کلیدها را فرستادند - و درانجا جمعی گذاشته درمیانِ ولایتِ دهندیره درآمد - و ازانجا روی بقلعهٔ کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده ساباطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهمِ محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه ودو بشعلهٔ آتشی (که خود افروخته‌بود) از دودِ آهِ مظلومان بسوخت - و تاریخِ سوختنِ او (ز آتش مرد) یافته بودند - اگرچه در گرفتنِ این حصارِ حصین جانش از چار دیوارِ عنصر برآمد امّا قلعه بدست افتاد - پنج سال ودوماه و سیزده روز (۴) برنگ و ریو حکومتِ هندوستان کرد - و بعد ازو جلال خان پسرِ خردِ او بهشتم روز جانشینِ پدر شد - و اسلام (۵) خان نام نهاده اسمِ شاهی را بر خود بست - و او هم درناشایستگیِ اعمال از پدرِ خود گذرانده بود - چون تسلّطِ این دو فتنه‌سرشتِ خداع منش در جنبِ شعشعهٔ صبحهٔ جهان افروزِ رایتِ این دولتِ ابدي‌اساس مانندِ فروغِ کرمکانِ شب تاب حکمِ نمود بی بود داشت حکمتِ غامضهٔ ایزدي بجهتِ مصلحتی چند (که در مکامنِ علمِ او منطوي بود) روزی چند جلوه داده بخاکِ ادبار برابر ساخت - و روزگار از ننگِ وجودِ این معربدانِ ستیزه‌کار وا رست ٭

ذکر مجملی از احوال میرزا حیدر

و صورتِ حالِ میرزا حیدر آنکه چون تائیدِ حضرتِ جهانباني یافته متوجّهِ کشمیر شد

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] وبسعي بعض فقیهان گمراه و سفیهان تبه‌روزگار برآمدن راجه همان بود و کشته شدن آن ساده لوح خونِ گرفته همان - ازین جهت قطب خان ترک نوکري نموده منزوي شد - و شیرخان ازانجا باگره آمد (۳) نسخهٔ [ج د] رنتهبور (۴) نسخهٔ [د ح] ده ماه (۵) در [بعضی نسخه] سلیم خان

(چنانچه سمتِ گذارش یافت) چون بنوشهره[۲] درآمده اُمرای مذکور (که اسامیِ آنها پیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و روشِ درآمدنِ کشمیر و گرفتنِ آن را مجدّداً خاطرنشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرتِ ایزدي و دولتِ پادشاهي نموده بر طيِّ عقباتِ کشمیر قدم پیش نهاد - دریں اثنا تفرقه در معسکرِ پادشاهي (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیلِ خود یا بسعيِ میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفّر توپچي خود را بکوهِ سارنگ کشید - غیر از چندے از ملازمانِ قدیمِ میرزا حیدر و جمعے دیگر (که حضرتِ جهانباني بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلالِ عظیم بود و هرج و مرجِ بیحد به پشت‌گرمیِ مرغّباتِ کشمیریان در بیست و دومِ رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبهٔ پنوچ[۳] درآمد - و بے جنگ و جدل تسخیرِ کشمیر نمود - چه دران ایّام مدّتے گذشته‌بود که کشمیر از حاکمِ مستقل خالي بود - و اُمرا آن ملک را بتغلّب در تصرّفِ خود داشتند - و بر یکے از مدّعیانِ حکومتِ آن دیار اسمِ ریاست اطلاق کرده خود ملک‌راني میکردند - دریں زمان نازک‌شاه[۴] نام شخصے باسمِ بے مسمّای حکومت اختصاص و اشتهار داشت - و با این حالت هرگاه درمیانِ یکدیگر اتّفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کارِ ملک باین مرحد کشد - موسمِ چلّهٔ دی بود - و باران باشتداد مي‌بارید - کاچي[۵] چک چون رقمِ استقلال از جبههٔ احوالِ میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیري ازان گزیرندارند) از کشمیر برآمده پیشِ شیرخان رفت - چه مقصود از آوردنِ میرزا حیدر کامروائیِ خود بود - چون آن میسّر نشد بلکه نقشِ دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد - و طرحِ دیگر خیال کرد - و خواهرِ اسمعیل ولدِ محمّد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته علاول[۶] خان و حسین خان سروانيِ[۷] و جمعے دیگر را تا مقدارِ دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - دریں اثنا ابدال ماکري (که استظهارِ او بود) بعلّتِ استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیالِ خود را در اندرکول (که استحکامِ تمام دارد) گذاشته متحصّن شد - اهلِ کشمیر همه جدا شدند - و پیشِ میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعابِ جبال بسر میبود - تا آنکه در روزِ دوشنبه بیستمِ ربیع الثاني (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائیدِ یزداني فتح کرد - و هرچند مخالفان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنوشهر (۳) در [بعضی نسخه] بنوچ - و در [نقشه] پونچ (۴) نسخهٔ [ح] بارک شاه (۵) نسخهٔ [ج ه] کاجی چک (۶) نسخهٔ [ز] عادلخان (۷) نسخهٔ [ح] شروانی •

(چه از افغانانِ کمکی و چه از کشمیریانِ بے حقیقت) زیاده از پنج هزار سوار بودند چون کارِ ایشان بر بیوفائی و حرام‌نمکی مبتنی بود کارسه از پیش نرفته شکست یافتند - وجمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - وگروہے دستگیر شدند - و کشمیر باستقلال درتصرّفِ میرزا درآمد - و خطیبِ کشمیر مولانا جمال‌الدّین محمّد یوسف لفظِ فتحِ مکرر تاریخِ این فتح یافته بود - و تکرارِ این فتح اگرچه در همین رفتنِ میرزا نیز صورت دارد اما آنچه میرزا خود اشارتے در تاریخِ خود می‌نماید آنست که یکبار[2] میرزا فرستادۂ سعید خان حاکمِ کاشغر از راهِ درۂ لار بکشمیر آمد - و درچهارمِ شعبان (۹۳۹) نهصد و سی و نه در تصرّف درآورده بود - و در صلحِ شوّالِ سالِ مذکور با اُمرای کشمیر و محمّد شاه (که اسمِ حکومت بنامِ او بود) صلح گونه کرده دخترِ محمّد شاه را برای اسکندر سلطان پسرِ خود گرفته از راهے (که آمده بود) مراجعت کرد - چون دریں نوبت فتحِ غیبی دست داد و ملکِ کشمیر مسخّر شد مدّتِ ده سال در انتظامِ آن ولایت سعی بلیغ نمود - و آن عرصۂ دلپذیر را (که حکمِ خرابه داشت) لباسِ شهری پوشانید - و اقسامِ محترفه و اربابِ صناعات را از هرجا طلب داشته در مقامِ رونق و رواجِ آن ملک شد - علی‌الخصوص موسیقی را بازارگرم گشت - و انواعِ ساز درمیان آورد - مجملا صورتِ ظاهریِ آن مملکت (که نشأۂ دنیائیِ اوست) معنی پیدا کرد - اما بواسطۂ تعصّبهای خنکِ بینمکِ میرزا (که منشای آن نارسائی با دعویِ رسیدگی‌ست) متاعِ معنیِ کشمیر (که عالمِ یکرنگی و دینداریست) کساد یافت - و تا امروز بوی تعصّب از کشمیریان می آید که صحبت را تاثیرِ عظیم است - میّما اطوارِ فرمانروایان که قوی‌اثر میباشد - امید که به یمنِ آثارِ[3] حقیقت و حقّانیتِ حضرتِ شاهنشاهی صورت و معنیِ کشمیر اتّحاد پذیرد - و متاعِ حق پرستی و خداشناسی بے شایبۂ تکلّف و تعصّب رواج گیرد - و از سهوهای عظیم (که میرزا را روی داد - و میمنت نداشت) آن بود که باوجودِ فتحِ چندین خطبه و سکّه بنامِ نازکشاه بدستورِ اُمرای کشمیر ساخت - بایستی که حقِّ نمکِ حضرتِ جهانبانی بجای آورده وجوهِ دراهم و دنانیر و رؤسِ منابر را بنامِ قدسیِ حضرتِ جهانبانی مشرّف میساخت - همانا که با زمانه مداراتے میکرد - ده بے اخلاصی را رواج میداد - و لهٰذا دران ایّام (که فتحِ کابل شد) خطبه را بنامِ مقدّسِ حضرتِ

---

۲) نسخۂ [ه] که یکبار میرزا با فرستادۂ سعید خان - اما (نظر بر قصۂ تاخت میرزا بر کشمیر از جانب سعید خان) عبارت نیک چنین است - یکبار میرزا (که دران هنگام فرستادۂ سعید خان حاکم کاشغر بود) از راه درۂ لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار ●

جهانباني ساخته سربلند شد - و در تاریخ (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت هجري در شبخونے (که کشمیریان آورده بودند) مسافر ملکِ نیستي شد *

و مجملے ازین سانحه آنکه میرزا از آئینِ عدالت (که نگهبانِ دولت است) عدول نموده بمقتضای هوا و هوسِ خود زیست کردن گرفت - و هشیاري و بردباري (که دو بازوی بختیاریست) از دست داد - مکر و غدرِ کشمیریان (که بتدبیر و هوشمندی میرزا از پای درآمده بود) باز برپا شد - و این گروهِ خراب باطنِ نفاق سرشت راهِ خداع پیش گرفته در لباسِ دوستي کارِ دشمني ساختن گرفتند - و عمدهٔ این کار آن بود که لشکرِ میرزا را بحیلها از جدا کردند - و مردمِ کارآمدنی او را متفرّق ساختند - طایفهٔ را بجانبِ تبّت و برخے را بجانبِ پکلي[۲] و چندے را بطرفِ راجوري فرستادند - و عیدي ریِنا[۳] و حسین ماکري پسرِ ابدال ماکري خواجه حاجي بقّال کشمیري را (که سرگروهِ مهمّاتِ میرزا بود) از راه برده بخود متّفق ساختند - و جمعے کثیر را بخود همداستان کرده بر سرِ میرزا روان شدند - غازي خان و ملك دولت چک نیز آمده ملحق گشتند - و قریبِ خانپور (که میانِ هیره پور و سري نگر که اصلِ شهرِ کشمیر و حاکم نشین است) بر سرِ میرزا شبخون آوردند - میرزا نزدیکِ خانهٔ خواجه حاجي رفته بود تا قرا بهادر را (که دربند بود) خلاص سازد ناگاه بدستِ کمال[۴] دولي حیات را سپري کرد - و بعضے میگویند که تیرے از ملازمانِ او نادانسته رسید *

ذکر مجملے از احوال میرزا کامران

چون مجملے از حالِ میرزا حیدر گذارش یافت اکنون سرگذشتِ میرزا کامران نگارش میپاید دران ایّامِ نامساعد (که میرزا کامران از حضرتِ جهانباني جدائي اختیار کرده بصوبِ کابل روان شد) چون بحدودِ خوشاب رسید سري و سروري را رنجه داشته و زمانهٔ لعبت باز را بکامِ خود پنداشته خطبه بنامِ خود ساخت - هرکه خردِ دوربین و مصاحبِ مصلحت آموز و همنشینِ دلسوز نداشته باشد هرآینه چنین کارهای ناشایسته ازو بظهور آید - نه حقِّ صحبت شناسد - و نه طریقِ مروّت داند - بدیِ دیگران را نیکیِ خود انگارد - و تخمِ بدي در زمینِ نیکان افشاند - ظاهر است که ازان کشت و کار چه بدرود - و درختِ امیدش کدام میوهٔ مراد بار آرد - روزگارِ بے عاقبت اندیش را بقائے نه - و دولتِ بزور برخود بسته را پیوندے نه - سربلندیِ کاخِ بے بنیاد را چه اساس که چون منارِ برفي زود از هم پاشد - و هلالِ شبِ اوّل را چه ثبات که چون برقِ خاطف تا چشم برهم

---

(۲) در[بعضے نسخه] بکلي (۳) نسخهٔ [ح] عیدي زیبا (۴) نسخهٔ [ج] کمال دوبی *

زدن فرونشیند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار سریع انتقال - وبالجمله از راه دهنکوت بکنار آب سند رسید - و دربنجا محمد سلطان و الغ میرزا (که بحدود ملتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - ومیرزا مدتی آنجا توقف نمود - و چون عسرت غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت - و ازانجا بکابل آمد - و ابواب کامرانی بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسر می برد - و مثلی که از جمشید مرویست (که تا شیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند دراج را پریدن آسان نگردد) درین واقعه بظهور آمد - غزنین وآنحدود را بعسکری میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست که سکه و خطبهٔ او در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده را بےمقصود (۲) برگردانید - میرزا کامران ازین معنی در تاب شده لشکر ببدخشان برد - و در نواحی موضع باری (۳) میان فریقین جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضے از محال بدخشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصودروا گشته مراجعت نمود *

درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تاشش ماه محاصرهٔ قلعه نمود - و از بے آذوقی میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - ومیرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری داده بکابل معاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهی خود آورد - و روزے چند در محنت داشته باز بمقتضای برادری و نفاق در لباس اتفاق معمورهٔ جوی شاهی (که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهی یافته بجلال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اسباب غفلت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برآنچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد - و در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد - میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدوشد آذوق راهها را مسدود ساخت - اکثرے از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از بے آذوقی کار قلعه بدشواری کشید بے اختیار

---

(۲) نسخهٔ [د] بے نیل مقصود (۳) در [اکثر نسخه] ناری *

آمده دید - میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان خود را بسرداری برلاس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مروي تاریخ این سانحه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثاني یافته بود - و میرزا سلیمان را با ولدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذراند - نه یاد معبود میکرد - و نه داد مظلوم میداد - تا آنکه کوکبهٔ (۲) اقبال فلک صعود حضرت جهانباني ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش مي یابد *

هرکه با ولي نعمت خود طریق بے حقیقتي سپرده مسلک بے اخلاصي شقاوت هرائینه در همین نشأه پاداش اعمال خود دید - و هم برین منوال است احوال میرزا هندال - که چون در چنان وقتي با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانباني راه بیوفائي پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه (۳) خان (که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود) آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد - و باحترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجملی مذکور شد *

و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست - هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدل حقیقي ست) شکرگزار و مسرت پذیر شوند - که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان میشود - و هم دست آویز ندامت بے سعادتان میگردد - ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده در لُهري توقف نمود) بعد از توجه حضرت جهانباني قریب دو ماه دران حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فروغی ندارد - و همهٔ آن مقدمات حیله پیوند مبتني برکذب و سفاهت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهان راست گو و هواپرستان رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانباني پسندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشهٔ آن باید کرد) ازانجا که امرے ست ثابت (۴) (هرکرا روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد - و بآزار ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحت خیراندیشان باد شمرده بگوش هوش در نیارد - وسخنان سنجیدهٔ دانشوران افسانه و افسون پندارد) بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقي متوجه قندهار شد - و در زمانے (که میرزا کامران قلعهٔ قندهار را از محاصره بتنگ آورده بود) آمده

(۲) نسخهٔ [ب ﻫ] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراجه خان (۴) نسخهٔ [ﻫ] بدیهي *

میرزا را دید - و بهمراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و ولد ایشان میرزا سنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئین لایق روان ساخت - و خطائی یا عمدے (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بے آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپی افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودے جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمای به پهنا قدمی چند زده سخن را بسرانجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدراز میرود - و مجملی از احوال نصرت انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و ببدرقهٔ عنایت ایزدی قطع فیافی و طیّ صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیّت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرّف ساختند - و از فضل نامتناهی الهی درین چول پرهول ملک هاتی بلوچ (که قافله سالار راهزنان بود) بزمین بوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید - و ازان وادی هولناک راهبری نموده بولایت گرمسیر آورد - و میر عبدالحی (که کلانتر آن ولایت بود) بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد امّا در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری[۲] اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود - آنحضرت بابا دوست بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساط خود داشت) همه را نثار موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوّض داشتند - و روزے چند دران سرزمین بوده با دولتخواهانے (که درین یورش اقبال آسا ملازم رکاب معلّی بودند) نصائح

---

(۲) نسخهٔ [د ه و] خدمت گذاری •

دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بے اعتباری سلسلهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلّق را از تکاپوی آن بازداشته متوجّه مقصد حقیقی و مطلب اصلی (که طلب ارباب همّت را سزاوار تواندبود) میساختند - و همگی همّت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و موادّ تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکتای بےهمتا پردازند - لیکن مروّت و مردمی نمی گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند - و آیین گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل (که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجودآمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگی دست از جهان بازدارد و سلسلهٔ سلطنت ابدقرین را منقطع سازد - همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأهٔ جامعیت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعنی حضرت شاهنشاهی را این ملکه بروجه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگیرو دار عالم ملک و شهادت استغراق ببحر موّاج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفی میسّر - و قدم همّتش بر صعود مدارج علیا مقرّر و مسلّم *

القصّه بمقتضای ارادهٔ ازلی و فتوّت فطری نوشتن مکتوب محبّت‌طراز بفرمان‌روای ایران و عنان عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام‌پذیر (٢) تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق موروثی منظور داشته لوازم محبّت و فتوّت بتقدیم رساند هرائینه یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت‌اندیش بدست آورده شود - و الّا در اختیار انزوا بمشرب مروّت بے اختیار باشند - بنابرین روز پنجشنبه غرّهٔ شوّال (٩٥٠) نهصد وپنجاه مکتوبے مصحوب چولی‌بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کارے ودیعت نهاده‌اند) سببے انگیخته آمد که ملاقات گرامی بزودی میسّر آید - و مجملے از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند * * شعر *

* که گذشت از سر ما آنچه گذشت * چه بدریا چه بکهسار و چه دشت *

آنحضرت میخواستند که روزے چند در ولایت گرمسیر توقّف فرمایند - میر عبدالحی گرمسیری کسان فرستاده عرضه داشت که چنین استماع می‌افتد که میرزا عسکری جمعےکثیر را فرستاده است مبادا باینحدود برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بالکای سیستان و آنحدود (که بحاکم ایران

---

(٢) در [اکثر نسخه] مورد *

تعلّق دارد) توجّه فرمایند همانیفه از اندیشهٔ آسیب این گروه بے عاقبت(۲) موکب عالي محفوظ خواهدبود - آنحضرت قلّت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقّف دران ولایت از طریقهٔ حزم (که راه خرد پرورانست) دور دانسته بسیستان نهضت نمودند و از آب هیرمند(۳) عبور کرده بکنار کولے (که این آب بآن در می آید) نزول سعادت فرمودند - احمد سلطان شاملو (که حاکم سیستان بود) مقدم گرامي را دولت ناگهاني شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرد - وبوظائف خدمتگاري و آداب میزباني اقدام نمود - و روزے چند دران سر زمین عشرت‌افزا (که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال بود) بشکار قشقلداغ اشتغال نمودند - و براي تسلّیِ خواطر همراهان وفااندیش خود را بمشاغل ارباب تعلّق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند - و ازانجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزاني داشتند - احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکاني (که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود) فرستاد - وجمیع اموال ولایت خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندکے ازان جهت انشراح خاطر او قبول فرموده تتمّه را برگردانیدند - و درین منزل حسین‌قلي میرزا برادر احمد سلطان (که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود - تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد) بشرف بساط بوس مشرّف شد - آنحضرت از در باب مذهب و ملّت سخنان پرسیدند - بموقف عرض رسانید که مدّتےست در معتقدات شیعه و سنّي غور کرده میشود - و کتب فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب‌است - و معتقد سنّیان آنکه سبّ اصحاب کفر است - بعد از تامّل و تفکّر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فرط توجّه مشمول عنایت و استمالت ساخته تکلیف ملازمت فرمودند - او (چون سفرے پیش داشت - و اسباب سفر سامان نموده‌بود) از احراز این دولت متقاعد ماند - و درینجا حاجي محمّد بابا(۴) قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکري جدا شده بموکب عالي پیوستند - وصلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجّه بصوب زمین داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد - و چلمه(۵) بیگ حاکم قلعهٔ بست نیز احراز سعادت خدمت مینماید - و بزودي اکثر مردم میرزا عسکري جدا شده بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بے عاقبت اندیش (۳) نسخهٔ [ب] هیرمن — و نسخهٔ [ج] هلند - و نسخهٔ [ز] هلمند (۴) نسخهٔ [ر] و بابا قشقه (۵) نسخهٔ [ج ه] جلمه بیگ ●

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شنود (که امثال این مقدّمات تمهید داده از سفر عراق مانع میآیند) بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهي و دلسوزي بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمّهٔ همّت عُلیا لازم است - این گروه (که ازین سفر مانع میآیند) بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - چون (احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص درخاطر حضرت جهانباني جای کرده بود) سخن او بمعرض قبول پیوست - و برین کنگاش عمل نموده متوجّه عراق شدند - و باین تقریب روزے چند حاجي محمّد مردود بساط قرب بود - احمد سلطان ملازم رکاب معلّی بوده میخواست که از راه کیلکي[۲] بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیرهري مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعهٔ ارک متوجّه آن سمت شدند *

چون (مکتوب مودّت و منشور اخلاص حضرت جهانباني جنّت آشیاني بتخت آرای ممالک ایران شاه طهماسپ رسید) مقدم سعادت‌التزام آنحضرت را نعمت غیرمترقّب شناخته خوشوقت شد - و خواست که سایهٔ فرهمای سعادت همایوني را بر فرق دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کار نامهٔ افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این نعمت فرمود تا سه روز در قزوین نقارهٔ شادماني نواختند - و مکتوبے در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و استدعای تشریف بحضور در اسرع ازمنه) با الوف محامد و اثنیه و صنوف تُحَف و هدایا مصحوب مقرّبان خاص ارسال داشت - و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود - * شعر *

همای اوج سعادت بدام ما افتد * اگر ترا گذرے بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتے شایسته کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاري و حق‌شناسي و تذکار صحبت قدیمي نموده جلائل تعظیم و اکرام بجای آورد - و بحُکّام و وُلاة بُلدان و امصار نوشت که در هر منزل و هر شهرے (که موکب همایوني نزول فرماید) شرف روزگار این خاندان عالي دانسته اعاظم[۳] حکّام و اکابر و اهالي و موالیء آن‌دیار بفوز استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرّف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و فواکه تازه بتازه منزل بمنزل مهیّا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند - و منشورے (که بمحمّد خان حاکم هري نوشته‌بودند) بجنس در سلک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمي (نظر بران دیباجهٔ مروّت داشته) در تعظیم و تبجیل حادثه‌پیمایان

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیس کهلکی - و نسخهٔ [ز] تپس کیلکی (۳) نسخهٔ [ا] اعاظم و حکام *

مراحل نشیب و فراز حق انسانیت بجای آورده دقیقهٔ از آداب[2] فتوت فروگذاشت ننمایند ٭

فرمان[3] شاه طهماسب بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت‌پناه شوکت‌دستگاه شمس الایالة و الاقبال محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو للهٔ فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنهٔ هرات و میردیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند - که مضمون واجب‌العرض او (که درین ولا مصحوب کمال‌الدین شاه‌قلی بیگ برادر امارت‌پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود) در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجه رسیده - و مضامین فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجه نواب کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامکاری - دوحهٔ چمن آرای فرماندهی و جهانداری نور عالم‌افروز ایوان سلطنت و جلال - سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال - شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیر عالمتاب فلک کامرانی - بدر بلندقدر اوج خلافت و جهانبانی - قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت‌آئین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین - شهریار عالی نسب تخت سروری - پادشاه والاحسب ملک عدل‌گستری - خاقان سکندرنشان - جم‌جاه عالیشان - سلیمان تخت‌نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار - تاج فرق خواقین نامدار - المؤید من عند الله - نصیرالدین محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالی عزه حسب الآمال - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گویم که چه مقدار سرور و حضور روی نمود ٭ ٭ بیت ٭

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست ٭ خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست

باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم ٭ بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام بی‌ملال و توجه آن پادشاه فرشته احترام را غنیمت[4] عظمی دانسته بداند - که بمشتلق آن خبر خجسته اثر ولایت سبزوار از ابتدای عمل تشقان‌ائیل بدان ایالت‌پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد - که مال واجبی و وجوهات دیوانیء آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفراثر و ضروریات خود صرف نماید

---

(٢) نسخهٔ [ج] دقائق (٣) نسخهٔ [ه] فرمان شاه جنت مکان علیین آشیان شاه طهماسپ روح الله روحه بحاکم خراسان (٤) نسخهٔ [ر] نعمت ٭

و بدستوری (که دریں نشان مذکور شده) فصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مُطاع تخلّف ننماید - و پانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هرکدام یک اسپ کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعیّن نماید - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدو (که از درگاه معلّی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد) و آن ایالت پناه نیز از طوائل خود شش راس اسپ بدو آسودهٔ خوشرنگ قوی جثّه (که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاري بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای لاجوردي منقّش با عبائیهای[۲] زرباف و زردوز (که لایق اسپان سواری آن پادشاه جم‌جاه باشد) بربالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند و کمرخنجر خاصهٔ شریفه [که از نوّاب کامیاب مغفوري مرحومي علّیین آشیاني (انار الله برهانه) شاه بابا ام بنوّاب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکلّل بود] مع شمشیر طلا و کمر مرصّع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سکندرآئین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملي و اطلس فرنگي و یزدي مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است تتمه جهت ملازمان رکاب ظفرانتساب آن کامیاب - و قالیچهٔ مخمل دوخوابهٔ طلاباف و نمدتکیهٔ کرگي آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعي گوشکاني خوش[۳] قماش و دوازده چادر قرمزي سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذ و لطیف سربراه نموده با نانهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمّل نموده جهت آنحضرت مي فرستاده باشد - و جهت مقرّبان مجلس عالي و دیگــر ملازمان فرداً فرداً ارسال مي نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا درمنزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای مصفّای لطیف و سفید و منقّش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتّب ساخته نصب نمایند - که در هرکارخانه ضروری آن مهیّا باشد - چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مربّاهای سیب[۴] مشکان مشهدي و هنـــدوانه و انـــگور و غیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرّر شده حاضر سازند - و سعي کند که اشربهٔ تمامي در نظر آن سلطنت پناه درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرّر دارد که میکشیده باشند - و ایالت پناه قزّاق سلطان و امارت مآل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

---

(۲) در [بعض نسخه] باعنانهای (۳) نسخهٔ [ط] خوش رنگ خوش قماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین است لیکن غالبکه سیب مشکین باشد *

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن پانصد کس رفته باشند) باستقبال(۲) فرستند - و دران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپان توبچاق و تازي مقرّر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهي را از اسپ خوب بهتر نیست - و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - وچندین قرار دهد که چون این آمرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که(۳) در هر سواري و غیره ناگاه میان ملازمان آمرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از وجوه آزردگي بنوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواري و کوچ لشکر اُمرا از دور دُور(۴) درفوج خدمت کنند - و نوبت کشک هریک از آمرای مذکور که باشد در نزدیکیهای محلّي (که قرار یافته باشد) تردّد نمایند - و کنک خدمت در دست گرفته بنوعي (که در خدمت پادشاه خود کس خدمت نماید) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برسند) همین فرمان را بوالیِ آن ولایت نموده مقرّر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهماني بدین دستور بظهور آورد که مجموعِ طعام و حلاوي و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت‌پناه تا مشهدِ مقدّسِ معلّیِ مزکّی تعلّق بدان‌ایالت پناه دارد - و چون آمرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان (که لایقِ خوانِ پادشاهانه باشد) درمجلسِ عالیِ آن پادشاهِ گرامي کشیده شود - و هریک از آمرای مذکور در روزِ مهمانیِ خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که سه‌اسپ خاصگي باشد - و دیگرے بامیرِ معظّم محمّد بیرام خان بهادر داده‌شود و پنجِ دیگر باُمرای مخصوص بهرکس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامي از نظرِ خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام‌کدام اسپ از نوّاب کامیاب است - و هریک که قبل‌ازین‌قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هرچند بدنما ست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و بهر دستور (که مقدور باشد) ملازمانِ رکابِ ظفر انتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگي و یکجهتي باشد بظهور آورند - و خاطرِ آن جماعت را (که از گردشِ روزگارِ ناهموار بقدر غبارے دارد) بدلداري وغمخوارگي(که درین نوعِ اوقات لایق و خوشنما ست) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضورِ ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهدگشت - و بعد از طعامِ متصرّفات حلاوه و پالوده (که از قند و نبات طبخ نموده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ط] باستقبال آن گوهر دریای عظمت و اقبال (۳) نسخهٔ [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخهٔ [ز] دور دور فوج ●

و مربّاهای متنوّع مطبوع و رشتهٔ خطائی خاصه (که بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطّر باشد) به مجلس برند - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السّلطنهٔ هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدوازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت‌پناه یکی از اویماق کاردانِ خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد ارجمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفراثر (از شهر و ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری (۲) و غیره) تا سی هزار کس (که بشمار صحیح رسد) از ملازمان کومکی آن ایالت‌پناه همراه برداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت‌اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند - و در همان‌روز (که بملازمت ممتاز گردد) بتزک و قاعدهٔ لشکر و آردو نزول نماید - و آن ایالت‌پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه‌روز دران منزل مقام کند - روز اوّل جمیع لشکریان ایشان را بخلعت فاخره (که اطلس و کمخاب (۳) یزدی و دارائیهای مشهدی و خانی باشد) مخلّع سازد - و مجموع را بالاپوش مخمل (۴) بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومان تبریزی یوم‌الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرّر شده سربراه نماید - و مجلس ملوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آفرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات سرکار خاصهٔ شریفه (که در دارالسّلطنهٔ مذکور میرسد) باز یافت نموده صرف ضروریّات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر بچهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اوّل بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت‌پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه‌ایست از هدایای الهی) مهمان ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردّد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند. که هرچند انواع جانسپاری و خون‌گرمی (۵) نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهد بود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرّر دارد که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبسی (۶) و بالا منقالی اصفهانی (که درین ایّام اهتمام داده عرض نموده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] بکدری (۳) در [بعضی نسخه] کمخای (۴) نسخهٔ [ط] مخمل که خوشرنگ باشد
(۵) نسخهٔ [ب] دل‌گرمی (۶) در [بعضی نسخه] طبسی ●

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هرجا (که خاطرِ عاطرِ آنحضرت مسرور باشد) و در هر گل‌زمین (که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمتِ آنحضرت دستِ ادب ملازم‌وار بر سینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسبابِ تمام پیشکشِ نوّابِ کامیاب است - و خود در راه و سرِ کوچ دمبدم خاطرِ اشرف را بهمزبانی (که در کمالِ استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزلِ مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجّهِ ملازمتِ فرزند گردد - و صباحِ آن فرزندِ اعزّارشد را بعزیمتِ استقبال از منزل بیرون آورد - و سروپائی (که در نوروزِ پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) بپوشاند و یکی از سفید ریشان و اویماقِ تکلو (که پسندیده و معتمدِ آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسّلطنهٔ مذکور گذاشته فرزندِ مذکور را سوار کند - و در وقتِ توجّه بشهر ایالت‌پناه قزّاق سلطان را درخدمتِ نوّاب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذراند[۲] - که چون فردا نوّابِ کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بدرقه باشد - و چون فرزندِ مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیعِ لشکریان بشانِ مقرّر سوار شده متوجّهِ استقبال شوند - و چون نزدیکِ آن پادشاه عظمت دستگاه رسند (چنانچه میدانِ میانِ ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد) آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد - و فرزندِ برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکابِ آن پادشاهِ سلیمان بارگاه بوسیده قواعدِ خدمت و حرمت و عزّت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نوّابِ کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اوّل فرزندِ مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اوّل آنحضرت را سوار کرده دستِ پادشاه را بوسه داده فرزندِ مذکور را متوجّهِ سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجّهِ اردوی خود و منزل و مقامِ مقرّر شوند - و آن ایالت‌پناه خود نزدیکِ فرزندِ مذکور در خدمتِ پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزندِ ارشد استفسار نمایند - و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جوابِ آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جوابِ لایق عرض نماید و در منزلِ مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی‌الحال سه صد طبق طعامِ الوان بطریقِ ماحضر بمجلسِ بهشت آئین[۳] آورند - و بین الصّلوتین یکهزار و دویست طبق طعامِ الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمّدخانی) و دیگر اطباقِ چینی و طلا و نقره (سرپوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگذارد (۳) نسخهٔ [ج] بهشت آئین آن گوهر شاهوار سلطنت *

مربّیاتِ لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلوه و پالوده بکشند - پس ازان هفت‌راس اسپِ لایق و رعنا از طوائلِ آن فرزندِ ارجمند جدا نموده جُلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگِ قصب بافی ابریشمي برجُلِ مخملِ منقّش و تنگِ سفید برجُلِ مخملِ سرخ و تنگِ سیاه برجلِ مخملِ سبز بکشند - و باید که حافظ صابرقاق و مولانا قاسم قانوني و استاد شاه محمّد سرنائي و حافظ درست‌محمّد خافي و استاد یوسف مودود(۲) و دیگر گوینده و سازندهٔ مشهور (که درشهر باشند) همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بےتوقّف بنغمه و ترنّم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هرکس (که قابلِ آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقتِ طلب حاضر گردد - و اوقاتِ خجسته‌ساعاتِ ایشان را بهرنوع که توانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحري و آنچه (در سرکارِ فرزند و آن ایالت پناه یا اولادِ عظام بوده‌باشد) پیشکش نمایند - و ملازمانِ ایشان را تمام خلعتهای ابریشمي از هر جنس و هر(۳) رنگ علٰحده علٰحده فراخورِ آنکس از الوانِ مخمل و خارا و تکمهٔ کلابتّون و طلاباف بپوشانند و چون بمنزلِ خود روند ملازمانِ ایشان را بنظرِ خجسته‌اثرِ آن فرزندِ ارجمند درآورند - آن فرزند بخلقِ کریم (که میراثِ آبا و اجدادِ اوست) بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سروپا و اسپ فراخورِ هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده تقوز پارچهٔ ابریشمي از مخمل و اطلس و کمخابِ فرنگي و یزدي و بافته‌شامي(۴) و غیره (که بغایت لطیف باشد) و سي‌صد تومان زرِ نقد در سي کیسه با قماشِ مذکور بکشند - و بلشکر بهرنفرے سه تومانِ تبریزي (که ششصدِ(۵) شاهي باشد) بدهند - و سه‌روز در سرِخیابان وکاریزگاه سیر صیفرموده باشند - و درین سه‌روز از درِ باغِ چهارباغِ شهر (که منزلِ پادشاهانه‌است) تا سرِخیابان (که در باغِ عیدگاه است) بفرمایند که محترفه اصنافِ چهارطاق‌بندي بآئینِ شیرین بندند - و بهر صنعتگرے یکے از امرای مذکور را شریک سازند - تا بتعصّبِ یکدیگر هر صنعت و شیرین‌کاري که دانند بعمل آورند - انسب آنست که [چون پادشاه آن‌مرز وبوم را بقدومِ فرخنده مشرّف ساخته اوّل بشهرے (که آن نورِ چشمِ عالمیان است) بوجودِ شریفِ خود آنرا مشرّف خواهند ساخت] بنظرِ کیمیااثرِ ایشان(۶) ازمردمِ خوش‌طبع و شیرین‌گوی(۷) (که درشهر هستند) درآورند - که باعثِ سرور باشد - روزِ سیوم (که ازین چهار طاق و خیابانِ شهر و صفا دادنِ چهارباغ فراغِ خاطر روی نموده باشد) چارچیان را در شهر و محلّات

---

(۲) نسخهٔ [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] تافته شامی (۵) نسخهٔ [ا ب ح] سه صد (۶) نسخهٔ [ح] آن قدرهٔ سلاطین و ارشد خواقین (۷) نسخهٔ [د] شیرین زبان و رنگین گوی *

و حدود و مواضع بنزدیک شهر مقرّر دارند - که جار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند - و درهر دکان و بازارسه (که آئین بستهٔ قالي و پلاس فرش انداخته باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آیینه و زننده در مقام شیرین کاري و شیرین گوئي (٢) درآیند - و از هر محلّه و کوچه صاحبان نغمه بیرون مي‌آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را باستقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزّت و ادب گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردن اسپ ایشان پیش باشد) براه روند - وآن ایالت‌پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر درآیند چهار باغ را سیر فرمایند - و در باغچهٔ (که در هنگام مکث نوّاب همایون ما دران بلدهٔ طیّبه (٣) جهت بودن و خواب کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهي) نزول ایشان فرمایند - و حمّام چهار باغ و حمّامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محلّ آسایش بدني باشد - روز اوّل فرزند بطعام وافر مهماني نماید - و چون (ایشان بفراغت متوجّه خواب شوند) آن ایالت پناه خود بدین دستور مهماني کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید - و روانهٔ درگاه معلّی گرداند - و مقرّر شد که معزّ الدّین حسین کلانتر دارالسّلطنهٔ هرات مردے خوش‌نویس صاحب وقوف تعیّن نماید - که از روزے (که آن پانصد کس استقبال نمایند) تا آنروزے (که بشهر درآیند) روز نامچهٔ منقّح نوشته به ثبت مهر آن ایالت‌پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات بد و نیک (که در مجلس گذرد) بقلم گرفته بدست معتمدان داده روانهٔ درگاه معلّی گرداند - که برجمیع اوضاع نوّاب همایون ما را اطّلاع حاصل شود •

و مهماني آن ایالت‌پناه بدین دستور که طعام و حلوه و شیرهٔ (٤) و میوه سه هزار طبق کشیده شود - و یراق ضروری مذکور بدین‌دستور سربراه نماید - اوّل پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ الابدهٔ (٥) (که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالي دوازده ذرعي وده ذرعي و هفت ذرعي و هفت زوج قالي پنج‌ذرعي و نه قطار مایه و دویست وپنجاه

---

(٢) نسخهٔ [ح] وخوش گوئی و ملاطفت (٣) نسخهٔ [د] طیبهٔ خجسته (٤) نسخهٔ [و] اشربه

(٥) نسخهٔ [ا] الابنه •

طبقِ چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی با سرپوشِ سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشد و قطارِ استر دو تقوز در مهمانیِ خود آن ایالت‌پناه پیشکش نماید - و امرای مذکور را امر شده بود (که مهمانی نمایند) بدین‌طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق بکشند - و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر (که آن ایالت‌پناه اوّل آنرا دیده و پسندیده باشد) پیشکش نمایند - و حاکمِ غوریان و فوشنج(۲) و کرشو(۳) در ولایتِ خود مهمانی نمایند - و حاکمِ باخرز در جام مهمانی نماید - و حاکمِ خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال‌سرای فرهاد (که پنج فرسنگیِ مشهد است) مهمانی نمایند - انتهی •

چون (موکبِ عالیِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی در نواحیِ فراه رسید) ایلچیِ شاهی با فرستادهٔ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی آمد - و حقیقتِ مغتنم‌دانستنِ والیِ ایران مقدمِ گرامی را و مسرور شدنِ او بوضوح پیوست - آنحضرت را (که معدنِ مروّت بودند) از رفتنِ عراق و دلِ همراهانِ حقیقت‌گزین بدست آوردن چاره نماند - ناگزیر پای عزیمت در رکابِ دولت آورده بعزمِ جزم متوجّهِ هرات شدند - و در هر منزل ازین نواحی (که نزولِ اجلال می‌نمودند) یکی از مشاهیر و اکابرِ خراسان باستقبال بیرون آمده بصدارتِ مقرّبانِ بساطِ اقدس ملازمت میکرد - و صیتِ موکبِ پادشاهی ابوابِ شادمانی برروی متوطّنانِ آن دیار گشوده خلائق از اکثرِ قصبات (مانندِ جام و تربت و سرخس و اسفراین) بهرات آمده انتظارِ مقدمِ عالی می بردند - و چون قاصدانِ تاتار سلطان و اعیانِ خراسان (که استقبال نموده بودند) بمحمّد خان اعلام نمودند (که وصولِ موکبِ عالی بزیارتگاه نزدیک است) محمّد خان بااعیانِ امرا (مثلِ ویس سلطان و شاه‌قلی سلطان) و اکابرِ فضلا (مثلِ میر مرتضی صدر و میر حسین کربلائی) و سایرِ اعزّه و اهالی بادراکِ سعادتِ استقبال شتافتند - و بر سرِ پلِ مالان (که(۴) سیرگاهِ مشهورِ هرات است) بدولتِ رکاب بوسِ والا مشرّف گشته دعا و سلام از جانبِ شاه رسانیدند - و شرحِ شوقِ شاهی و آدابِ تواضع (که جوهرِ بزرگی ست) اظهار نموده آدابِ خدمت بتقدیم رسانیدند - و مقرّر شده بود که از پلِ مالان تا باغِ جهان آرا راههارا جاروب کرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفای(۵) شهر از هر دو طرف هر روز آمده منتظر باشند •

و چون (رایاتِ پادشاهی بمنزلِ فرقرا(۶) رسید) سلطان محمّد(۷) میرزا بسعادتِ استقبال شتافته آدابِ اخلاص و احترام بظهور رسانید - و بآئینی که مامور بودند شاهزادهٔ کامگار سلطان محمّد میرزا و دیگر

(۲) نسخهٔ [ا] فوشنج (۳) نسخهٔ [د و ح] کوشو (۴) نسخهٔ [ب] که سیرگاه هرات مشهور است
(۵) در [چند نسخه] ظرفای شهر (۶) نسخهٔ [ج] ورقرار - و نسخهٔ [ه] قرار - و نسخهٔ [و] در قرار و نسخهٔ [ح] فراه (۷) نسخهٔ [ز] محمود •

امرای عالیقدر • شرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پل مالان و ازانجا تا باغ جهان‌آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است(۲)) تمام دشت و کوه را مردم شهر و قصبات فرو گرفته تماشائی بودند - و اجتماع خلائق بشادمانی بر نهجی بود که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غرهٔ ذیقعده (۹۵۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان‌آرا نزول فیض ورود فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق (که درخوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود) در مقام(۳) سه‌گاه غزل امیرشاهی را خواند - که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و بتاثیر خواند - مطلعش اینست • • شعر •

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد • همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید که • • شعر •

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم • که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شده - و بغایت متاثر شدند - و انعامها در دامن امید او ریختند چون (هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده) روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بوده آداب نیکو بندگی بجای می‌آورد - و از هر دو جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقامی مشهور سیرگاه میبود - و هر وقت محفلی تازه عشرتگاهٔ می‌گشت - و ترتیب انعقاد مجلس بر نظم معهود مقرر بود - گاه عشرت سرای کاریز گاه نشاط‌پیرای ضمیر اقدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ خیابان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخش تماشا فرموده در هرگل‌زمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای مقام (خصوصا پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره) بنعمت نیاز فرمودند - تجرد منشان خدا اندیش (از بزرگان کامل‌استعداد و عالی‌نظرتان صدق نهاد - و خوش نفسان روزگار - و فضلای نامور) از صحبت فیض‌موهبت مستفید شدند •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گاههای عشرت افزا اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم خیر انجام فرمودند - درین روز(۴) احمد سلطان حاکم سیستان (که در دوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شده

(۲) نسخهٔ [ا] خواهد بود (۳) نسخهٔ [ج] سیرگاه - ونسخهٔ [ز] سه گاه (۴) نسخهٔ [ز] روز ارجمند •

رخصت ولایت خود یافت - و پنجم ذی الحجّهٔ این سال بجام رسیده زیارت مرقد منوّر حضرت زنده پیل احمد جام (قدّس سرّه) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه‌قلي سلطان استجلو (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر سادات بدولت استقبال مشرّف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرّم (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدّس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه (علیه و علی عاکفیها التّحیه[۲]) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند - وازانجا بدولت متوجّه نیشاپور شدند - شمس‌الدّین علي سلطان (که حکومت آنجا بدو متعلّق بود) با اهالي و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت سیر کان فیروزه (که در آنحدود است) فرمودند - و ازانجا بسبزوار و ازانجا بدامغان رسیدند - و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسمی دران تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزے پلید دران چشمه مي‌افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانهٔ قادرِ حکیم و صانعِ بدیع خواصّ و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بعبارت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن توان‌نمود - آنگاه از دامغان ببسطام توجّه ارزاني داشتند - و روضهٔ مقدّسهٔ بحرطامي شیخ بایزید بسطامي (قدّس سرّه) در سر راه نبود - عنان موکب منصرف ساخته زیارت فرمودند - و ازانجا بسمنان شتافته بصوفي‌آباد (که مرقد شیخ علاء الدّوله سمناني[۳] است قدّس سرّه) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق انیق آنحضرت چنان بود که پیوسته بزیارت خداپرستان توسّل مي‌جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده‌دلان همّت میخواستند و منزل بمنزل که میرسیدند حکّام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای مي‌آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جلائل هدایا از جانب شاه مي‌آمد *

چون موکب عالي بحوالی ري رسید شاه بعزم ییلاق[۴] از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق بیرون برآمد - حضرت جهانباني بدولت و اقبال در قزوین (که دران نزدیکي پای تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیرشده از صحبت فیض‌منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزے چند درانجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرّکهٔ آن‌شهر توقّف فرمودند - و در خانهای[۵] خواجه عبد الغني[۶] (که کلانتر اهل آن‌دیار بود - و در اوائل شاه آنجا

---

(۲) نسخهٔ [د] الف التحیه (۳) نسخهٔ [د] سمناني قدس سره است (۴) نسخهٔ [ز] ییلاق (۵) نسخهٔ [د] و در خانهٔ خواجه (۶) نسخهٔ [ب] عبد الحي *

مي بودند) منزل داشتند - و ازانجا بيرم خان را پيش شاه فرستادند - موکب شاهي نزديک بمقصد رسيده بود که بيرام خان تبليغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرت معاودت نموده - و ازانجا توجه بسلطانيه واقع شد - مخيم شاهي ميان ابهر(۲) و سلطانيه بود - چون (موکب عالي بآن حوالي(۳) نزديک رسيد) اول اکابر امرا طبقة طبقة آمده ملازمت کردند - بعد ازان بهرام ميرزا و سام(۴) ميرزا برادران گرامي شاه استقبال نمودند - و در جمادی الاولی (۹۵۱) نهصد و پنجاه و يک شاه خود استقبال فرموده (با مراعات قواعد اعزاز و اکرام - و تقديم آداب اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائط توقير و تعظيم و ضوابط تبجيل و تفخيم در ديدن(۵) بتقديم رسيد و در محل عالي (که در مدت مديد بتذهيب آن نقاشان باريک بين در بدائع صنعت نقاشي يد بيضا نموده بودند) اول مجلس آرائي آن نگار خانهٔ خاطرفريب باتفاق حضرت جهانباني چهره‌گشا گشت * و محفل پادشاهانه انعقاد يافت - و بقانون بزرگي و لوازم پرسشهای گرامي همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب سرور صحبت و انبساط گشودند - و بتقريبات(۶) سخنان بلند درميان آوردند - و ميرزا قاسم گونابادي درکتاب مثنوي (که در احوال شاه انتظام داده) در باب ملاقات اين دو شهريار کامگار چنين گفته * * مثنوي *

* دو صاحبقران در يکي بزمگاه * قران کرده باهم چو خورشيد و ماه *
* دو نور بصر چشم اقبال را * دو عيد مبارک مه و سال را *
* دوکوکب کزايشان فلک راست زين * بهم در يکي عرصه چون فرقدين *
* دو چشم جهاني بهم همعنان * بهم چون دو ابرو تواضع کنان *
* دو سعد فلک را يکي برج جاي * دو والا گهر را يکي درج جاي *

شاه فرمودند که فتح هندوستان (که حضرت گيتي‌ستاني فردوس مکاني را ميسر شد)(۷) حضرت جهان‌آفرين جهان‌بخش شمشير جهانگير شما را کليد گنج‌خانهٔ کشورگشائي گردانيد - و هر قصوري و فتوري (که در مملکت‌داري و جهانباني درينولا پيش‌آمد) از نا مساعدي و بے اتفاقي برادران بے اخلاص(۸) بوده - و شما را دران اختيارے نبود - در عالم(۹) اسباب موافقت برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] ابهر (۳) نسخهٔ [ا] حدود (۴) نسخهٔ [ه ز] شام (۵) نسخهٔ [ج ح] ملاقات (۶) نسخهٔ [ح] و بر مصداق کلام الملوک ملوک الکلام سخنان بزرگ و حکايات بلند درميان آوردند (۷) نسخهٔ [د] حضرت جان بخش جهان آفرين (۸) نسخهٔ [ب] و بے اخلاصی امرا (۹) نسخهٔ [ه] چون در عالم اسباب *

امری مُهم(۲) است - که کارهای بسته گشاده گردد - اکنون مارا برادر خرد خود تصوّر فرموده ممدّ و معین دانند - که منّت بر جان خود نهاده آنچه (شرائط امداد و لوازم اعانت و امعان بوده باشد) برحسب آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریق کمک برویم - و بسیار از سخنان حقیقت پیرای (که بزرگ منشی را نشان بزرگ باشد) فرمودند - وچند روز جشن خسروانی داشتند - حضرت شاه هر روز خود بهمه کاروبار وا رسیده مجلس غیرمکرّر می‌آراستند - وزینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبّت می‌افزودند - ترتیب مجلس آرائی (که چنان شاهی بذات خود مباشر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه‌قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه باف بر پای میکردند - و خرگاههای منقّش و خیمهای معلّی چه‌مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران سرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازم گذراندن تحف و هدایا (که امریست ضروری) بچه آئین خود توجّه میفرمودند - و از اسپان عراقی چیده با زینهای مطلّی و مرصّع و عبائیها(۳) و زین‌پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع‌پیکر از قسم نر و مایه(۴) با پوششهای گرامی و چندین شمشیر و خنجر(۵) مرصّع بجواهر و تمثالهای نقود و قماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلغاوه(۶) و سنجاب و تین و جامهای پوشیدنی از اجناس زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مشجّر فرنگی و یزدی وکاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدان زر و نقره مرصّع بیواقیت و لآلی و چندین طبقهای طلا ونقره و خرگاههای مزیّن و بساطهای اعلی (که در کلانی و خوبی نادرهٔ روزگار بود) و سایر اسباب پادشاهانه یک بیک بنظر اقدس گذرانیدند - و جمیع ملازمان رکاب دولت را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسم آداب پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید •

حضرت جهانبانی در روز جشن عالی الماس گرانبها (که خراج ملکها و اقلیمها بود) و دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغانی بنظر شاه در آوردند - و بے شایبهٔ تکلّف از وقت درآمدن حضرت جهانبانی بالکای شاهی تا زمان برآمدن بهراسم و رسمے (که از سرکار خاصه و منتسبان شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعاف مضاعفه پاداش شد - و ازانجا متوجّه سلطانیه شدند - ودرانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلال اوقات فرخنده ساعات

---

(۲) نسخهٔ [ا] مهمتر - ونسخهٔ [ز] مهتم (۳) نسخهٔ [ح] عنانها (۴) نسخهٔ [ا ب] ماده
(۵) در [چند نسخه] وکمرخنجر (۶) نسخهٔ [ح] چلغاوه •

قرانِ معدلت باغوایِ بعضی از اهلِ فساد غبارِ خاطرے از جانبین حادث شده بود - آن کدورت
بامتداد نکشید - و بزلالِ صفا مصفّی گشت - حضرت شاه همه روز اسبابِ مسرّت و شادمانی
تازه بتازه ترتیب میدادند - ازانجمله بجهت تنشیط و تفریحِ خاطرِ صفاگستر شکارِ قمرغه طرح فرمودند
و از ده روزه راه لشکرِ شاهی جانورانِ صحرائی را رانده در چشمهٔ (که او را ساروق بلاق گویند - که اوّل
منزلِ ییلاقِ بیلق(۲) است) شکار مجتمع شد - حضرتِ جهانبانی و شاهِ گرامی قدر باهم در شکارگاه
درآمده آئینِ اسپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا
آنگاه بیرام خان و حاجی محمّد کوکی(۳) و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه
و جمعی دیگر از معتبرانِ حضرت جهانبانی را رخصت درآمدن درونِ قمرغه شد - و از امرای
شاهی مثلِ عبد الله خان استجلو (که بدامادیِ شاهِ والاشکوه شاه اسمٰعیل مخصوص بود)
و ابو القاسم خلفا و سیوندک(۴) سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندے دیگر نیز
بموجب حکم درآمدند - و بعد از زمانے رخصت عام در دادند - هرکس از سپاه و لشکریان
بگرفتن و بستن(۵) شکار اشتغال نمود - دریں اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) درمیانِ
شکارگاه دانسته تیرے برو زد - و او رخت هستی بربست - و بملاحظهٔ خاطرِ میرزا کسے
این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکرِ دولت را رخصت شد که رفته نزدیک
حوضِ سلیمان بارِ دیگر قمرغه بهم(۶) آوردند - و چون فراهم آمد بآئینِ بزرگان شکار کردند
و دریں منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطرے از اوقاتِ گرامی صرف شد
و دریں روز (که بازارِ قبق گرم بود) بیرام بیگ بخطابِ خانی و حاجی محمّد کوکی بلقب
سلطانی سرافراز شدند - و در آخرِ آن مجلس طومارِ دوازده هزار سوار (که بهمراهیِ فرزند
ارجمندِ شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومارِ اسبابِ کارخانهائی (که بهمرکابیِ
حضرتِ جهانبانی قرار یافته بود) بنظر درآوردند - اسامیِ اجلّهٔ (که دریں کمکِ عالی مقرّر شدند)
بدین تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاجار للهٔ میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکمِ کرمان
احمد سلطان شاملو ولدِ محمّد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکمِ فراه - یار علی سلطان تکلو
سلطان علی افشا - سلطان قلی قورچی باشی خویشِ محمّد خان - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمّد
خدا بنده - سلطان حسین قلی شاملو برادرِ احمد سلطان حاکمِ سیستان - ادهم میرزا ولدِ دیو میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د و] سلق - و نسخهٔ [ج] سلیق (۳) نسخهٔ [ج] کوکه (۴) نسخهٔ [ا ب] سونْدک
(۵) نسخهٔ [ز] کشتن (۶) نسخهٔ [ج] بهمرسانیدند *

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علی‌قلی و بهادر پسران مشار الیه مقصود[۲] میرزا آخته بیگی ولد زین‌الدّین سلطان شاملو - محمّدی میرزا نبیرهٔ جهانشاه میرزا مشهور بشاه یزدی[۳] بیگ کچل استجلو - علی سلطان جلاق[۴] خواهرزادهٔ محمّد خان - ابوالفتح سلطان افشار حسن[۵] سلطان شاملو - یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان الاش[۶] اغلی استجلو - صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو - علی‌بیگ ذوالفقارکش - محمّدی بیگ کتابدار قاچار - و سه صد قورچی خاصه بسامان شایسته نیز تعیین یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت (که آخر منزل ییلاق سرلق است) سیوم بار شکار قمرغه درهم آوردند - و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطرجوئی بهم‌رسانیدند - و در عرصهٔ دلگشای میانه (که در لطافت هوا مشهور آفاق است) شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و بمشایعت مبادرت جسته باحسن وجوه و ایمن آداب بساعت مسعود وداع یکدیگر فرمودند *

حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بموجب اقتدا بسنّهٔ سنیّهٔ حضرت صاحبقرانی ازانجا بدولت واقبال متوجّه اردبیل وتبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم‌مکانی را با خیل و حشم و عبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند - و حاجی‌محمّد خان را سرلشکر ساخته درخدمت هودج اقبال آن‌عفّت قباب گذاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند) رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند - که چون (رایات نصرت‌آیات حضرت‌جهانبانی بآب هلمند رسد) شاهزادهٔ عالیقدر با لشکر مقرّر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اول بجهت تماشای تبریز عنان‌عزیمت منعطف فرمودند - و چون‌نزدیک بآن‌دیار رسیدند حکّام و اکابر تا بعدّے [که میرزا میرانشاه بر رودخانهٔ (که از دامن سهند تبریز می‌آید) بسته اند] باستقبال‌آمده عزّ بساطبوس دریافتند - حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داد - و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید - و گرگ‌دوانی و چوگان‌بازی پیاده (که در تبریز مشهور و معروف بود - و دران وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود) بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بتازگی درگرد آمد - و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن‌شهر را (که از آثار قدیمهٔ سلاطین ماضی‌ست) و سیرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدّداً از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ[۷] افلاک و گذشتگیهای عالم بے‌ثبات و گسستگیهای جهان بیمقدار بخاطر حقائق‌مآثر آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ه] مقصود بیگ (۳) نسخهٔ [د ج] بردی بیگ (۴) در [بعضی نسخه] چلاق (۵) نسخهٔ [ا ه] حسین (۶) در [چند نسخه] الاس (۷) نسخهٔ [ج] عمخانهٔ *

و در گردآوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت‌تبیان بر زبان اقدس راندند - و ببعضی از ابیات سلف متواجه گشتند - و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند * * رباعی *

* افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد * وز دست اجل بسی جگرها خون شد *

* کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو * کاحوال مسافران عالم چون شد *

ملا قطب الدین جلنجو بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلی بود - و نادره‌کار سحرآفرین خواجه عبدالصمد شیرین‌قلم نیز درین مدینهٔ فاضله بملازمت استسعاد یافت - آن‌قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد - و او از عوائق روزگار نتوانست همراهی‌گزید - و از نوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا (که توجه اقدس باصطرلاب (۲) وکره و سایر آلات رصدی درجهٔ کمال داشت) بیگ‌محمد (۳) آخته بیگی را فرمودند که درین شهر (که محل آثار قدیمه است) کره تفحص نماید - آن ساده لوح کرهٔ چند را با مادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاؤل خریدند - و از سیر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجه فرمودند - چون (موکب عالی بقصبهٔ شملمی رسید) جمیع شیخاوندان (که نسبت خویشی بشاه عالیقدر داشتند) با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند - و ازانجا بخرزبیل (۴) رسیدند - و چون (هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انار بیدانه) سه‌روز توقف فرمودند - و در سبزوار باردوی معلای خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم‌مکانی صبیهٔ تدسیهٔ متولد شد و از آغاز مراجعت (که بقاید دولت و اقبال متوجه کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف می‌آوردند) حکام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجه پیشکشها میگذرانیدند - و مهمانیها میکردند و درین منزل میر شمس الدین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روز مهمانی بندبازان آمده کارپردازیها کردند - و چون (رایات عالی بمشهد مقدس آمد) حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند - و بخدمات لایقه مستعد نظر قبول گشتند - و بجهت انتظار جمع شدن لشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد - و ازین نواحی بجهت طلب ساوری (که بر هرات نوشته‌بودند) عبد الفتاح کرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست - و از همین حدود مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب

---

(۲) و ایضا اسطرلاب (۳) نسخهٔ [ا ج د] بیگ محمد (۴) نسخهٔ [ز] بجرزئیل *

شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی (که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند) فرستادند - ودر کابل آمده بشرف ملازمت مشرّف شدند - و از آمدن این دو عزیز بسیار منبسط و منشرح گشتند - و مذاکرهٔ کتاب درّة التّاج درمیان آوردند و درین مدّت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبت اکسیرمنفعت مستفیض میشدند) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معمّائی (که مجمع فضائل بود) مکرر بشرف بساط بوس رسید - روزے ملّاحیدرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد * * شعر *

* گه دل از عشق بتان گه جگرم میسوزد * عشق هرلحظه بداغ دگرم میسوزد *

* همچو پروانه بشمعی سروکار است مرا * که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد *

آنحضرت (که خلّاق معانی و معیار نکته دانی بودند) نیکو تصرّفی فرمودند که * * مصرع *

* میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد *

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و ازانجا براه قلعه‌گاه بسیستان نزول اجلال فرمودند - و درین‌حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند - و ازانجا بگرمسیر ورود اقبال روی نمود - میرعبد الحی گرمسیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت - و عذر جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و ازانجا (که خطاپوشی و عطاپاشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود) معذرتهای او بسمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت *

چون سخن باینجا کشید ناگزیر است ازانکه مجملے از اعیانے (که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - مرحلهٔ حقیقت گذاران وناکیش (که (۲) چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بود) بیرام‌خان است - دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوّت اخیافی بحضرت مریم‌مکانی داشت - از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و گرمیِ مزاج نبود - رفته رفته سفّاکی و بیباکی او بافراط کشید - و خاتمهٔ کار او در محلّ خود رقم پذیر خواهدشد - دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان - که از جانب والده از نبائر سلطان‌حسین میرزا ست - اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت - دیگر حاجی محمّد کوکی (۳) ست - او برادر کوکی‌ست - که از امرای

(۲) نسخهٔ [ب] که بسعادت (۳) نسخهٔ [ج] کوکه *

عظام حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني بود - و حاجي محمد در مردانگي تفرد داشت
شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور خدمتگار مي باید - در روز قبق‌اندازي او تبق زده
و از شاه جادو گرفت - دیگر روشن کوکه است - که کوکلتاش حضرت جهانباني جنت آشیاني
بود - درین راه بار جواهر سپرده بودند - دران(۲) ودیعت چون خیانتي ظاهر کرد بجرم
چند روز در بند بود - و بوسیلهٔ عفو خلاصي یافت - دیگر حسن بیگ است برادر محرم کوکه
او (باآنکه کوکلتاش کامران میرزا بود) بدوام ملازمت حضرت جهانباني قیام داشت - کریم طبع
و خوش خلق بود - و محرم - در گذر چوسا(۳) غریق رحمت شد - دیگر خواجه مقصود هروي‌ست
او مردے پاک‌طینت و پاکیزه روزگار بود - بامانت و دیانت و صدق و صیانت اتصاف داشت
و از ملازمان سنجیده(۴)صفات حضرت مریم‌مکاني بود - علي الدوام در حوالي هودج آنحضرت
بوده التزام خدمت داشت - ازو دو فرزند سعادتمند ماند - که نسبت کوکلتاشي بحضرت
شاهنشاهي دارند - یکي سیف خان - و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار
شهادت چشید - دیگر زین خان کوکه که بمزید ارادت و اخلاص و وفور عقل و کیاست و علو فهم
و ادراک و فرط فرزانگي و مردانگي از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهي بوده در امراي
کبار منسلک است - دیگر خواجه غازي تبریزي‌ست - که از دقائق سیاق و حقائق علم حساب
وقوف تمام داشت - و از قصص و تواریخ خبردار بود - چون موکب عالي از لاهور بجانب
سند انصراف یافت از میرزا کامران جدا شده بخدمت پیوست - و منصب مشرفي دیوان
یافت - و بعد ازان مدتها از درگاه عالم‌پناه محروم گشت - و در آخر عمر (که قوی و حواس او
اختلال یافته بود) باستلام عتبهٔ درگاه والای حضرت شاهنشاهي استسعاد یافت - دیگر
خواجه امین الدین محمود هروي‌ست - که در فن سیاق سباق فرسان قلمرو حساب بود - و خط
شکسته را بغایت درست مي‌نوشت - و در کفایت اموال و درایت محاسبات موشکافي میکرد
حضرت جهانباني او را چندگاه بخشي حضرت شاهنشاهي کرده بودند - و در عهد سلطنت
ابدپیوند آنحضرت بمراتب عالیه رسید - و بخطاب خواجه جهاني سرافراز شد - دیگر بابا دوست
بخشي‌ست - او نیز بعلم سیاق ممتاز وبحسن کفایت موصوف بود - و پیوسته باشتغال مهمات دیواني
صنوف کارداني بظهور مي‌آورد - دیگر درویش مقصود بنگالي ست - او از زیارتگاه هرات است
مردے ساده ضمیر درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگیر قلي بیگ گذاشته بودند

---

(۲) در [اکثر نسخه] دران ودیعت جوهر خیانتي (۳) در [اکثر نسخه] جوسا (۴) در [بعض نسخه] حمیده *

و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانبانی جنّت آشیانی باو عنایت خاص داشتند - و بعد ازان بمزید التفات حضرت شاهنشاهی امتیاز یافت - و عمرے دراز در طبقهٔ دعاگویان میزیست - دیگر حسن علی ایشک آقاست در شجاعت و جلادت امتیاز داشت - و خدمات پسندیده کرده بود - بواسطهٔ آنکه [یعقوب نامی (که از منظوران حضرت جهانبانی بود - و حرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند) بعضی قزلباشان بیباک آن جوان را درموضع خرابه نزدیک تبریز کمین کرده پنهانی کشتند - و چون میان حسن علی و او شکرآبے بود چنین اشتهار یافت که مگر بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده باشد] باین تقریب نتوانست همراه موکب عالی بود - در عراق ماند - و چون کابل مستقرّ سریر سلطنت شد بآستانبوسی فایز گشت - دیگر علی دوست باربیگی ست پسر حسن علی مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اوّل تا آخر در هرات بخدمتگاری و جانسپاری اهتمام داشت دیگر ابراهیم ایشک آقاست - او از فدائیان درگاه بود - دیگر شیخ یوسف چولی ست که خود را از اولاد شیخ احمد یسوی (۲) میگفت - مردے وارستهٔ پسندیده اخلاق (۳) بود - دیگر شیخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک میگفت - خدمتگار شایسته بود - دیگر مولانا نورالدّین که از هندسه و هیأت و اُسطرلاب خبرے داشت - همراه قاضی برهان خافی بشرف بساط بوس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی استسعاد یافت - و از مجلس نشینان حضرت جهانبانی بود - وحضرت شاهنشاهی او را بخطاب ترخانی سربلند ساخته بودند - دیگر محمّد قاسم موجی ست در بدخشان بخدمت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی قیام مینمود - خویش میر محمّد جاله‌بان بود در بدخشان خدمت جاله‌بانی داشت - و در هندوستان در ایّام دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی میربحر شد - و برکنار آب جون منزلے دلگشا داشت - و همانجا سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - دیگر حیدر محمّد آخته بیگی ست - از خدمتگاران قدیم این درگاه بود - دیگر سیّد محمّد پکنه است - جوان مردانهٔ صاحب قبضه بود - و در هرات تبق او زد - دیگر سیّد محمّد قالی (۴) هروی ست - در بکر چندروز او را میرعدل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالی بود دیگر حافظ سلطان محمّد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود - و بیت دلنشین میخواند - رفته رفته داخل (۵) ایلچیان (۶) شده بود - و در عهد دولت ابدقرین حضرت شاهنشاهی

---

(۲) نسخهٔ [ب] پشوی - ونسخهٔ [ج] بسوی (۳) نسخهٔ [ب] افعال (۴) نسخهٔ [ز] قانی (۵) نسخهٔ [ج] ازفرط خدمت داخل ایلچیان (۶) نسخهٔ [ا] انگچیان *

اعتبار یافت - و در مهرند باغی مطبوع ساخته که ازو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزارهٔ بلوچ بوده - دیگر ولد او میر حسین - و این هردو از سعادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرّب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در ملک ممالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهی (۲) بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود - و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر (۳) توشکچی - و ملا بلال کتابدار - و مهتر تیمور شربتچی - و مهتر جوهر آفتابچی - و مهتر وکیله خزانچی - و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمّد قراول بیگی بود - و عبد الوهّاب صاحب طباق دیگر جبای (۴) بهادر - دیگر تولک یاتش نویس - زهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده (در مسالک امتحان - و مواقف ابتلای الٰهی) خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند * * شعر *

* ندانم رفیقان چرا واپس اند * که مردان زخدمت بجائی رسند *

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون (آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت (۵) موکب عالی اشتهار یافت) از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امّید امید واران شگفتن گرفت - و آب رفته از جوی قرار بیقراران آمدن بنیاد نهاد * * شعر *

* فیّاض ازل زفیض بی اندازه * انداخت ز مقدمش بشهر آوازه *

* شد کشت امید نا امیدان خرّم * شد باغ مراد نامرادان تازه *

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود) از سر آغاز بدمعاملگی پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اوّل برادر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانبانی (۳) در اکثر نسخه] حاسر (۴) نسخهٔ [ح] جوای بهادر (۵) نسخهٔ [ح] صیت مقدم مرتب *

خضرخان هزاره و قربان قراول‌بیگي را از کابل فرستاد که آن نور پرورد الهي (یعني حضرت شاهنشاهي) را از قندهار بکابل آورند - فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکري در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنکاش کرد - جمعي (که عقل درست داشتند) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مناسب آنست که (چون موکب عالي حضرت جهانباني جنت‌آشیاني نزدیک رسد) آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفای جرائم خود نمود - و بعضی دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دست ندهید - چه آن امورے (که از شما سرزده است) روی آن نمانده که حضرت جهانباني را بهیچ وسیله توانید دریافت - آخر میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهي را درعین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت - همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشي بانو بیگم و شمس‌الدین محمد غزنوي (که بخطاب اتگه‌خاني سرافراز بود) و ماهم انگه والدهٔ ادهم‌خان و جیجي انگه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعي دیگر از ملازمان و خدمتگاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسی نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدي را میرک میخواندند - و همشیرهٔ شریفه را بیچه(۲) مي‌گفتند - چون بمقلات رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند - از فر بزرگي و شکوه دولتمندي (که از ناصیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود) بمجرد دیدن آنحضرت را مردم شناختند - و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاري شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه شنید) في‌الحال از آنجا روان شد - و بسرعت بجانب غزنین شتافت - و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگي در عنفوان صغر سن مشاهده میفرمودند - و اوضاع غریبه از احوال گرامي آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الهي بودند - ازانجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزلی (که فرود آمده بودند) دران خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگي(۳) دارد) از وحشت ظلمت درگریه شدند - هرچند انگها و دایها باقسام مهرباني دل آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) سود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ(۴) نور ضمیر افروز چراغ خاطر قدسي آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار(۵) شگفتگي از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بیچه (۳) نسخهٔ [ح] پیوستگیء تمام (۴) در [بعضی نسخه] از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز

(۵) نسخهٔ [ز] انواع •

و این دلیلی بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی صوری و معنوی - و (چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند) میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس‌مکانی فرود آورد - و روز دیگر در باغ شهرآرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید •

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی درکشتی گرفتن با [۲] ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سرو راستین گلستان اقبال را در باغ شهرآرا دید) از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت (که فر دولت و سعادت جاودانی ازان میتافت) از [۳] نامساعدی سعادت درهم شد - و (چون ایزد جهان‌آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد - و اسباب شکستگی خاطر و برهم‌زدگی ظاهر و باطن میرزا را سرانجام میدهد) هرچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اسباب ملال او شد - چنانچه دربن روز (که میرزا جشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود) اتفاقاً درانجا نقارهٔ منقش برای [۴] ابراهیم میرزا فرزندش بتقریب شب‌برات (که متعارف و معمول است) ترتیب داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه (نقارهٔ دولت جهانگیری و کشورگشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم‌آرائی بر بام دولتسرای ایشان بلند آوازه ساختنی) بآن میل فرمودند میرزای حق ناشناس نخواست که بدهد - بتصور آنکه (میرزا ابراهیم بسال از انحضرت بزرگتر است - و بقوت ظاهری بیشتر) گرفتن نقاره را معلّق بشرط [۵] زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تائید یافتهٔ ایزدی و تقویت دادهٔ ازلی بودند) شکوه میرزا کامران را در نظر نیاورده وکلان‌سالی ابراهیم میرزا را منظور نداشته از استماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود) خوشحال شده باعث غم‌افزائی میرزا گردیدند - و ببازوی قدرت (که بقوت سماوی مؤید و معتضد بود) باوجود صغرسن (که امثال این امور دران‌حالت بس بدیع نماید) بالقای الهی و تعلیم ربانی بے‌محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه قدم پیش نهادند - و بقانون بند آموزان کاردان و کشتی‌گیران استاد درگرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده

---

(۲) نسخهٔ [م] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ح ط] بایستی شگفته گردد از ناساعدی
(۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائی کشتی گرفتن •

چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهلِ مجلس برخاست - و از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این اوّل نقارهٔ فتح و نصرتِ حضرتِ شاهنشاهي ظلِّ الٰهي بود - که بر سطحِ قمّهٔ غبرا و زیرِ قبّهٔ سپهرِ خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگِ کشتي را جهتِ امتحانِ مآلِ صحبتِ کارزارِ خود با حضرتِ جهانباني در ضمیر گرفته بود) از مشاهدهٔ این صورت شگونِ بد گرفته بخود فرو رفت - و هواخواهان و نزدیکانِ حضرتِ شاهنشاهي گل‌گل شگفته فالهای خجسته فراگرفتند و آنحضرت نقاره را بزورِ بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعثِ شادماني اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فالِ او را نقشِ کعبتین برخلافِ مراد نموده) نسبت بآن قبلهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد - ازانجمله آنحضرت را (که هنوز هنگامِ از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر باز دارند[۲] - و ازین غافل که شیرخوارِ مرضعهٔ عنایتِ ایزدي و کامیابِ قابلهٔ تربیتِ آسماني را ازین عمل چه ضرر و حرامت یافتهٔ حافظِ حقیقي را ازین فکرهای باطل چه خطر •

وصول موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

بر متوصّدانِ اخبار و مستبصرانِ سوانح (که دیدهٔ خبرت گشاده - و سُرمهٔ عبرت کشیده‌اند) پوشیده نماند که (چون رایاتِ عالیِ حضرتِ جهانباني وکمکِ ایران بگرم سیر رسید) علي‌سلطان تکلو را با جمعي از یکّها بجهتِ تسخیرِ قلعهٔ بست (که داخلِ ولایتِ گرم‌سیر و متعلّقِ بقندهار است) تعیّن فرمودند - شاهم علي جلایر پدرِ تیمور جلایر و میر خلج[۳] (که درانجدود از جانبِ میرزا کامران جایگیردار بودند) قلعه را استحکام‌دادند - و فوجِ پادشاهي رگذه قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگي از بالای قلعه بعلي سلطان رسید - و در ساعت قالب تهي ساخت سپاهیانِ او پسرِ دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلاني برداشته در لوازمِ خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقتِ درگذشتنِ علي‌سلطان و برداشتنِ پسرِ او برجای پدر بوالیِ ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) نشان رسید - و رفته رفته (چون کار بر اهلِ قلعه تنگ شد - و مدد از جائي نرسید) متحصّنانِ قلعه فریادِ الامان برآورده در تضرّع و زاري گشودند - و بمقتضای عواطفِ خسرواني امان یافته قلعه را سپردند - و (چون قلعه بتصرّفِ اولیای دولتِ قاهره درآمد) حضرتِ جهانباني خود بدولت و اقبال در نواحي

---

(۲) در [اکثر نسخه] باز گرفتند (۳) در [بعضی‌جا] خلج •

قلعهٔ مذکور نزول اجلال فرمودند - و شاهم علي و مير خليج تركشها بگردن انداخته بشرف زمين بوس رسيدند - و آنحضرت بموجب رافت ذاتي جرائم ايشان را بخشيده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند - و در همين منزل اشتهار يافت که ميرزا عسکري خزانهٔ خود گرفته ميخواهد که بجانب کابل فرار نمايد - جمعي از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند - هرچند (حضرت جهانباني را کذب اين خبر و عزم جزم ميرزا عسکري بر قلعه داري قندهار بوسيلهٔ خبر رسانان درست سخن (۲) متيقن بود - و نيز بمقتضاي عاطفت ذاتي بر تقدير صدق اين نميخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمايند) امّا اينها بےحلوي کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پيشدستي نمودند که مبادا ميرزا عسکري از دست بدر رود - چون (از کمال عجلت بے تزک بحواشي قندهار رسيدند) خبر رفتن ميرزا دروغ ظاهر شد و جمعے برآمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالاي قلعه سر دادند - جمعے کثير از قزلباشيه و غير ايشان بباد فنا رفتند - و گروهے زخمي برگشتند - خواجه معظّم و حيدر سلطان و حاجي محمّد بابا قشقه و علي قلي ولد حيدر سلطان و شاه قلي نارنجي و جمعے از بهادران چغتائي و دلاوران قزلباش داد دلاوري و مردانگي دادند - و غنيم را برداشته بقلعه رسانيدند هرچند جميل بيگ (که از معتمدان ميرزا عسکري بود) کس فرستاد (که ميرزا عسکري خود فرود آيد - که لشکر کم مانده - اين مردم را که برداشتيم ديگر کار برما آسان خواهد شد) ميرزا بسخن او گوش نکرده پيغام فرستاد که ايشان کميت و حقيقت لشکر ما را ميدانند - سپاه آينده منحصر در همين جماعه نخواهد بود - بلکه کمک ايشان درکمينگاهها خود را نگاهداشته باشد که کار ما را بسازد - ما بازي نميخوريم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدن ميرزا کامران موقوف ميداريم - چون (عنايت ايزدي مويّد و معاون لشکر نصرت‌اعتضاد حضرت جهانباني بود) آمدن ميرزا کامران صورت نه بست - و فتحے چنين (که مقدّمهٔ فتوحات بےاندازه تواند بود) روي‌داد - و دران روز از اهل قلعه باباي سهرندي (که از يکّهاي نامي ميرزا کامران بود) بقتل رسيد *

رسيدن موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني بقندهار و محاصره کردن و فتح نمودن

چون (بهادران اخلاص انديش موکب معلّي را چنين فتحے روي نمود) حضرت جهانباني

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم و متيقن *

جنّت آشیانی سپاسِ ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیّهٔ مسرّت انتما در روزِ شنبه هفتمِ محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعتِ مسعود (که منتخبِ انظارِ تقویم بود) بدولت و سعادت با مواکبِ اقبال و عساکرِ نصرت بحوالیِ حصارِ قندهار رسیده در ضلعِ دروازهٔ ماشور نزولِ اجلال فرمودند - و در باغِ شمس الدّین علی قاضیِ قندهار فرود آمدند - و مورچلها تقسیم یافت - و صاحب اهتمامان جابجا تعیّن شدند - و هر روز از جانبین جوانانِ نبرد آزمای برآمده کارزارها میکردند - یکروز حیدر سلطان و هر دو پسرش علیقلی خان و بهادر خان و خواجه معظّم از پیشِ خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیکِ شهرِ کهنه و کوچه بند بود) بردند و کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاخته بود - و از غرائب آنکه بابا دوست یساول با جمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر[۲] سلطان بنیزه خواست که کارِ او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغلِ او رسیدن همان - اسمعیل سلطان جامی (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برجِ آقچه (که در برابرِ مقابر است) پیشِ میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد - باوجودِ آنقدر مسافت (که تشخیصِ چهره ممکن نبود) بعرض رسانید که این مرد (که از دستِ او نیزه افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین با عبید[۳] الله خان بشهرِ طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم و این در انگشتِ من آنجا افتاد - از روشِ تاختن قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانے (که آن نیزه را آوردند) اسمِ او نوشته بود - خوانده بر قیاسِ او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد درین نبردِ مرد آزمائی اکثرِ مردم زخمی شدند - و خواجه معظّم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر مراجعت نمود - و مقارنِ این حال خبر رسید که رفیع کوکهٔ میرزا کامران بجانبِ زمینِ داور پسِ کوه (که در لبِ آبِ ارغنداب واقع شده) با جمعی از هزاره و نکدری مجتمع شده نشسته بیرام خان و محمّدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگی ولدِ زین الدّین سلطان شاملو و جمعی کثیر بر سرِ ایشان تعیّن شدند - قدرے جنگ پیوست - و باقبالِ سعادت قرین رفیع کوکه گرفتار شد - و بسیارے از موادِّ استعداد و آلات و ادواتِ حرب و مواشی و دواب[۴] بدستِ اولیای دولت افتاد - و بقدر عسرتے (که در اردوی ظفر قرین شده بود) بیُسر مبدّل گشت و رفاهیت در معسکرِ اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاورانِ اخلاص پیشه مبارزتها نموده کامیاب میشدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و بنیزه خواست (۳) نسخهٔ [ا ب و] عبدالله خان

(۴) در [اکثر نسخه] و روانات *

[2] چون میرزا عسکری (از ادبارِ خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود) بمقتضای رافتِ عامّه و عطوفتِ اخوّت بخاطرِ جهان‌آرا راه یافت که منشورِ نصائحِ شاهی را با فرمانِ موعظت‌تبیانِ خود پیشِ میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خوابِ غفلت بیدار شده راهِ سداد پیش گیرد - و بوسیلهٔ نیکوخدمتی تلافیِ تقصیراتِ خود نماید - تا بی‌تقریبِ کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بوسیلهٔ اتّفاقِ برادرانِ گرامی کارهای شگرف (که مکنونِ ضمیرِ صواب اندیش است) ظهور یابد[3] - بنابرین داعیه بیرام خان را برسمِ رسالت بکابل فرستادند - چون بکتلِ روغنی و آبِ ایستاده (که مابینِ قندهار و غزنین است) رسید جمعی از هزارها سرِ راه گرفتند - وآخرهای روز جنگ در پیوست - اولیای دولتِ قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند - و بسیاری ازین بیدولتان راهِ نیستی پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیکِ کابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام‌خان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام‌خان را طلبید - باندیشهٔ صایبِ او چنان رسید که این دو منشورِ دولت را بمیرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آنرا دانشی درست و بختی بلند باید - پس اندیشهٔ کار نموده مصحفی بدست گرفته برسمِ پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهتِ تعظیمِ آن راست ایستاد - درین اثنا این دو مثالِ اقبال را گذرانید و آن فکرِ صحیح را وسیلهٔ تعظیمِ آن الواحِ سعادت ارقام ساخت - وتحفِ پادشاهی و هدایای شاهی را بآئینِ ستوده در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنانِ اخلاص‌آفرینِ صداقت ابداع مذکور ساخت و آخرِ مجلس رخصتِ ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهی گرفت - و اجازتِ دیدنِ میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرّر کرد که در دیدنها همراه باشد - ازآنجا بیرام‌خان اوّل به بختِ بیدار و اخلاصِ پایدار متوجّهِ آستانبوسِ حضرتِ شاهنشاهی (که جانهای مقدّس رونمای او سزد) شد آنحضرت در باغِ مکتب (پیشِ حضرتِ عفّت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلانِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی) می‌بودند - ماهم بیگه (که انگهٔ آنحضرت بود) آن نورپرورِدِ الٰهی را از درون بیرون آورد - و رسیدها بآئینِ بندگی ملازمت نموده تبلیغِ رسالت و ادای امانت نمودند و از مباشرِ دیدارِ دولت افزای سعادت بخشِ آنحضرت بیرام‌خان و سایرِ همراهان را انبساطِ عظیم

---

(٢) در نسخهٔ [ح] دراینجا عنوانی نوشته - و آن اینست - ذکر فرستادن بیرام‌خان برسمِ رسالت پیش میرزا کامران - و بعضی سوانح که دران ایام واقع شده (٣) نسخهٔ [ح] از مکمن کمون بجلوه گاه ظهور شتابد ٭

روی داد - و مشاهدهٔ انوارِ الٰهي (که در جبینِ مبینِ آنحضرت ظاهر بود) جلا بخشِ بصر و بصیرتِ همگنان شد - شکرِ پروردگارِ کارساز بجای آوردند - و ازآنجا رخصت یافته میرزا هندال را (که در منزلِ دلدار بیگم والدهٔ ماجدهٔ خود مي‌بود - و بچشمِ نگاه میداشتند) دریافت و فرمانِ عطوفت و عنایتِ خلعت و اسپِ خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین دستور روزِ دیگر بخدمتِ میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانهٔ قاسم مخلص درونِ قلعه مقیّد بودند) متوجّه شد - و دران روز بموجبِ فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را ازآنجا برآورده در باغِ جلال‌الدّین بیگ (که در نزدیکیِ باغِ شهرآرا ست) برده بودند - بیرامخان این دو بزرگ را درین باغ دریافت - و از عنایت و الطافِ پادشاهي و شاهي (آنچه آورده بود) رسانیده خوشوقت ساخت - و ازآنجا مرخّص شده بجلگهٔ سیاه سنگ (که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود) رفت - و او را بعفوِ تقصیرات و محوِ زلّات و انواعِ نوازشِ پادشاهي امّیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا و سایرِ بزرگان بآئینی (که خردمندان را سزد - و لایقِ حزمِ[۲] بیدار باشد) یکیک را پرسش نموده امّیدوارِ مکارمِ عالیه گردانید - وآنچه لوازمِ رسالت (از تبلیغِ صفوت و صفا - و تعلیمِ حقیقت و وفا) تواندبود بجای آورد - میرزا کامران بیرامخان را یک ماه بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوّتِ مقاومت مي‌یافت - و نه از بے توفیقي بصوبِ خدمت مي‌توانست قدم زد - درین اندیشه متردّد خاطر درمانده بود - تا آنکه بصد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد - و حضرتِ خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکري را (که درگفتِ من نیست) رفته نصیحت فرمایند - و قندهار را ازو گرفته به ملازمانِ حضرتِ جهانباني سپارند - و در باطنِ آنکه میرزا عسکري (که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سرِ مقاومت و خصومت ایستاده در استحکامِ قلعه اهتمام مي نماید) اگر او را روزِ[۳] بد پیش آید و قلعه بدستِ اولیای دولت مفتوح شود آن عفّت قباب جهتِ استشفاع و استخلاصِ میرزا عسکري آنجا بکار آیند - وچون میرزا عسکري (از جادهٔ نصاف انحراف داشت و عنانِ ارادتِ خود را در هوا داریِ میرزا کامران بدستِ بغي و عدوان سپرده) در ضبط و استحکامِ قلعه اهتمامِ تمام کرده بود - و توپ و توپچیِ فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده - و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمعِ آن بغایت مشکل عرضِ دیوارِ آن شصت[۴] گز است - بهادرانِ لشکرِ منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و تردّد

(۲) نسخهٔ [ب] خرد بیدار (۳) نسخهٔ [ه] ضرورت (۴) نسخهٔ [ح ط] شصت گزاست - نام اصل او کندهار بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه درکتب این فن معین شدة است *

نموده داد مردانگي ميدادند - چنانچه ترکمانان در مقام تحيّر بودند - و از راه حيرت بوادي غيرت مي‌آمدند *

روزے حضرت جهانباني صحبتي خاص ترتيب داده بودند - و محرمان حريم اخلاص از هرطرف در حکايتي گشوده - و از هرسو سررشتهٔ روايتي بدست آورده) صحبت را بحکايات دلاويز و نقلهاي نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسير سخنان دلاوران نقد ارباب شجاعت را عيار مي‌افزود و تنک مايگان مردانگي را سرمايهٔ همّتي بهم ميرسيد - درين اثنا حضرت شاهنشاهي را از کمال شوق بياد آوردند - که آيا آن تازه سرو جويبار خلافت را جدا از دوستان درميان دشمنان چه حال باشد - و حسودان بيخرد و بد انديشان تبه راي را دربارهٔ آن گلبن سعادت چه‌خيال و با دلي دو نيم و خاطرے پر امّيد و بيم بدرگاه کبريا (که[۲] کام‌بخش سرگشتگان بيقرار است) دست نياز گشاده بدعاي برخورداري و جاندرازي آن شجرهٔ طيّبهٔ سلطنت مشغول شدند - و باين مضمون گره گشاي آبلهٔ دل گشتند * * شعر *

* خدايا تو اين گوهر شاهوار * ز آسيب بد گوهران دور دار *
* ز درياي دانش بار آب ده * ز خورشيد بينش باو تاب ده *
* بسے دور زد بر فلک آفتاب * که اين نيّر آمد برون از نقاب *
* بسے گرد انجم نظرهاي سعد * که اين مهٔ زطلعت پراگند جعد *
* بسے چرخ زد آسمان بلند * که آفاق زين نور شد بهره‌مند *
* فروغ ازل باد منظور او * مبيناد تاريک دل نور او *

و بجهت تسلّي خاطر فيض مآثر خود زايچهٔ طالع آن بلند بخت خجسته روزگار (که لوح محفوظ اسرار غيبي ست) طلبيده بنظر تامّل و تعمّق مطالعه نمودند - و علامتي ذات و افزوني عمر و ترقّي درجات اقبال آنحضرت و خرابي خانهٔ اعدا و ناکامي بد خواهان و کج انديشهاي ناراستان ازان ديباچهٔ سعادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر برآورده بر زبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازين دغدغه بالکلّيه جمع شد - امّيد که عنقريب بديدار آن نور پرورد الٰهي خوشوقت شويم - و بيمن طالع آن سعادت پيوند بر جميع اعدا مظفّر و منصور گرديم - سجدات شکر الٰهي بتقديم رسانيده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و ميرزا عسکري در مهم قلعه‌داري کمال ضبط و حفظ مرعي ميداشت - و مورچلها هرروز

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] که چاره ساز بيچارگان و کام بخش *

و هر شب تغیّر میداد - که مبادا جمعی از مورچلِ خود حرفِ یکجهتي درمیان انداخته خللی درمبانیِ نگاهباني اندازند *

و (چون محاصرهٔ بامتداد کشید - و از ملازمانِ پادشاهي کسی آمده ملحق نشد) اُمرای قزلباشیه از اهتمامِ خود بازمانده (۲) درمراجعت دغدغه‌مند شدند - حضرتِ جهانباني این معني را از روز نامچهٔ احوالِ ایشان خوانده درگرفتنِ قلعه بیشتر از پیشتر سعي و اهتمام فرمودند و ازان مورچل (که مخیّمِ اقبال بود) شبی کوچ کرده از جانبِ شهرِکهنهٔ قندهار نزدیکِ دروازه رفته (این مقدار که سنگِ دستي میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند) مورچلی مستحکم ساختند صبحِ آن ترکمانان ازین‌معني خبردار شده دل در گرفتنِ قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکري سراسیمه شده بنیادِ عجز و زاري نمود و بهزاران اضطرار و بیقراري معروض داشت که (چون حضرتِ عفّت قباب تشریف مي آرند) تا آمدنِ ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشتِ خود را مصحوبِ میرطاهر برادرِ خواجه دوست خاوند بملازمتِ اقدس فرستاد حضرتِ جهانباني (که معدنِ فتوّت و مروّت بودند) ملتمسِ او را بموقفِ قبول جای داده چند روز مهمِّ قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائي بظاهر روشِ عجز پیش گرفته درباطن باستحکامِ قلعه مي‌کوشید - و چون حضرتِ عفّت قباب و بیرام خان آمدند باز از سرِ نو آئینِ مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرتِ مهدِ معلّی سعي فرمودند (که میرزا عسکري را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیلِ عتبهٔ (۳) مقدّسه مشرّف سازند) چون دماغِ سعادتِ او پریشان بود نصائحِ گرامي بهیچ وجه در نگرفت - و برهمان خشونت (۴) و سرکشیِ خود ایستاد و از فرطِ عناد حضرتِ مهدِ معلّی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلّی جهانباني تشریف آورند - بر پیشگاهِ خاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانباني ازین ناراستیِ میرزا اندازهٔ شقاوت و مقدارِ مخالفتِ او نوعِ دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایتِ اِلٰهي (که متکفّلِ مهمّات اربابِ توسّل (۵) است) نموده بیشتر در تسخیرِ قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بنِ محمّد سلطان میرزا (که از نبائرِ دختریِ سلطان حسین میرزا بود) و شیرافکن بیگ ولدِ قوچ بیگ و فضیل بیگ برادرِ منعم خان و میربرکه و میرزا (۶) حسن خان پسرانِ میرعبد اللّه

---

(۲) نسخهٔ [دوط] آمده (۳) نسخهٔ [ح] عتبهٔ مقدسهٔ حضرت جهانبانی (۴) نسخهٔ [ب] خصومت
(۵) نسخهٔ [ح] توکل (۶) نسخهٔ [ح] میرزا حسین بیگ خان *

(که از سادات بنی مختار سبزوار اند) و جمعی دیگر از کابل رسیده برهنمائی طالع بیدار ادراک سعادت آستان بوس نمودند - و سبب گریخته آمدن ایشان آن بود که میرزا کامران الغ میرزا را در قید نگاه میداشت - و از عالم احتیاط هر هفته بیک کس میسپرد - چون نوبت بشیر افکن رسید او هم از میرزا هراس داشت - باتّفاق آن جماعه الغ میرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دریافت - و حضرت جهانبانی این جماعت را بعواطف بیدریغ خلعت امتیاز بخشیدند زمین داور نامزد الغ میرزا شد - و قاسم حسین سلطان اگرچه همراه ایشان برآمده بود امّا شبی راه گم کرده درمیان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پیاده و آبله پای رسید آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصانی بود که راه گم کرده بچندین بلا مبتلا شدی و بعد ازان دده[۲] بیگ هزاره با خیل و حشم خود آمد - و عرائض اعیان کابل نیز رسید - از رسیدن این جماعت و آمدن عرائض از اکثر آمرا و اعیان (که در کابل بودند) انبساط عظیم در اردوی معلّی پیدا شد - و قزلباشیه (که متردّد خاطر بودند) مطمئن شده جدّ و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه‌داری افتاد - و پای ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزید - ساکنان قلعه روز بروز احوال میرزا عسکری نوشته از سر دیوار قلعه می بر تافتند - که کار بر قلعه‌نشینان دشوار شده - در گیر و دار خود مردانه باشید - و در قلعه گشائی کمر همّت محکم بربندید و دست از اهتمام باز مدارید که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائی رسید که اعیان لشکر میرزا عسکری یکان یکان از قلعه خود را بیرون می‌انداختند - و توپچیان و پیاده‌ها از بالا می افتادند - اوّل خضر خواجه خان نزدیک بمورچلیکه (مخیّم اقبال بود) از قلعه خود را انداخت - و گویان عجز بدست انکسار گرفته در پای مقدّس حضرت جهانبانی افتاد - و بعد ازان مویّد بیگ ریسمان بسته از قلعه پایان آمد - و بشرف زمین بوس سربلند شد - و بعد ازان اسمٰعیل بیگ (که از آمرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در دلاوری و کنکاش مسلّم وقت بود) رسید - و ابوالحسن بیگ برادر زادهٔ قراچه خان و مقوّر بیگ پسر نور بیگ همراه او آمدند - شبی خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و دو سه هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لکه[۳] روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و میرزا عسکری نه رای بودن در قلعه داشت - و نه روی آمدن بدرگاه گیتی پناه) بنابران خواست که خود را بزاویهٔ عافیت کشد - و ازین مخاطره برکنار بوده روزگاری بسر برد - صبح آن در اردوی ظفر قرین

(۲) نسخهٔ [ا] دوده بیگ (۳) نسخهٔ [د] سوالکه - و شاید که سوالک باشد ۰

خبر رسید که خضر خان هزاره از قلعه بر آمده راه گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحّص او شتافتند - و او مقدارے راه رفته در پس سنگی پنهان شده بود - بعضی از ثقات نقل میکنند که خضر خان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمی (که بجهت گرفتن من تعیّن بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دفعه یکی جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیر سنگ بر آمده بدامن خود شتافتم *

چون(۲) (دولت روز افزون حضرت جهانبانی خاطر نشان ظاهر بینان شد - و بر متحصّنان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانبانی و اهتمام ندویان اخلاص نهاد نگاهداشت(۳) قلعه ممکن نیست) میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار شده مراسیمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اولاً التماس نمود که قندهار را باولیای دولت می‌سپارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرت جهانبانی بآن راضی نشدند - و خیال خام او صورت نه بست - بضرورت حضرت مهد عُلیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گناههای او نمودند - و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند - بتاریخ روز پنجشنبه(۴) بیست و پنجم جمادی الاخری سال مسطور میرزا عسکری در ملازمت آن عفّت قباب از راه تضرّع(۵) و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرت جهانبانی در دیوانخانهٔ عالی انجمن آرای صفوف عزّت بودند - و امرای چغتائی و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب سمت قیام داشتند - بیرام خان بموجب حکم پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانبانی با وجود آن همه خصومت جانبی (که از میرزا معاینه شده بود) قطع نظر از مصالح مملکت و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم فطری قبول شفاعت آن عفّت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده محفوف سرادقات التفات و مشعوف(۶) جلائل عنایات ساختند - و بر این مقدّمهٔ اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزدانی بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند - و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگی امر بر نشستن اصدار یافت - بعد ازان محمد خان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه(۷) قلی سیستانی و تولک خان قورچی تا سی کس را شمشیر و ترکش در گردن

(۲) در [بعضی نسخه] اینجا عنوانی ست - وآن اینست - ذکر فتح قلعهٔ قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضی سوانح دیگر که دران ایام رو دادهٔ (۳) نسخهٔ [ح ط] نگاهداشت قلعه ونجات متحصنان (۴) نسخهٔ [ح] چهار شنبه (۵) نسخهٔ [ح ط] تضرع و زاری و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضی نسخه] مشغوف

(۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستان *

کرده بکورنش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلي سیهندانی را فرمودند که زولانه در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخر روز تا صفیدهٔ دم سحري (که هنگام ورود فیض عالم بالا ست) صحبت دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایر گویندها و سازندها بنغمه پردازي زنگ زدای خاطر جهان آرای بودند - و در اثنای این صحبت نوشتهٔ میرزا عسکري (که در حین توجه آنحضرت براه چول و اختیار عالم غربت باحشام بلوچان فرستاده بود) بجنس احضار نموده ایستادگان بساط عزت بموجب اشارت عالي بمیرزا دادند - زندگاني بر میرزا تلخ شد - و عیش منغص گشت - آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورنش مي آورده باشند - که (چون گناهان او بمقتضای مکارم جبلّي بخشیده شد) چند روز در بند پند پذیر گردد - و روز دیگر ماهچهٔ رایات فتح(۲) شب افروز تاریک نشینان ارک شد - و محمد مراد میرزا و امرای چغتائي و قزلباشیه در ملازمت حضرت جهانباني بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفر مقدم همایوني آن بلدهٔ فاخره مورد امن و امان بود روز چهارم بموجب مکنون خاطر خطیر شهر را بمحمد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغ حضرت فردوس مکاني (که در کنار ارغنداب واقع است) نزول اجلال فرموده از اشجار لطائف آثار استلذاذ و استظلال نمودند - و دران منزل دلگشا تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکري (که گرد آوردهٔ روزگاران بود) متصدیان اشغال سلطنت نوشته بنظر اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشم اعتبار در نیاورده ببهادران سپاه (که رقم تهیدستي بر ناصیهٔ احوال داشتند) مرحمت فرمودند •

چون (خبر فتح قندهار و توجه موکب والای حضرت جهانباني بتسخیر کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا متوهم و متذبذب شد - و حضرت شاهنشاهي را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود آورده - و بکوچ کلان خود خانم(۳) بیگم سپرد - و شمس الدین محمد غزنوی مشهور بانگه خان را مقید ساخته درجای نا لایق نگاهداشت - و از امرای خود کنگاش طلبید که در باب میرزا سلیمان چه باید کرد - ملا عبد الخالق(۴) (که بمیرزا نسبت استادی داشت) و بابوس (که در امور ملکي دخل میکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد - تا در وقت کار بکار آید - و از مساعدت طالع میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین بچند روز میر نظر علي میر هزار تیشکاني(۵) و میر علي(۶) بلوچ و جمعي دیگر اتفاق کرده قلعهٔ ظفر را گرفته بودند

---

(۲) نسخهٔ [ح] فتح آیات (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخهٔ [ط] ملا عبد الحق (۵) نسخهٔ [ح] بیشکانی (۶) در [بعضی نسخه] تبر علي - و در [بعضی] تیر علی •

و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقیّد ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الّا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملک بدخشان را باوزبک میسپاریم - بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و خرم (۲) بیگم را رخصت بدخشان دادند - میرزایان بپای مغار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است - شنوده متوجّه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب در گمان افتاده معذرت نامهٔ در جواب نوشت که چون در ساعت نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجّه بدخشان شد - رسیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت *

و (چون روزگار خواست که میرزا کامران را درین سرای مکافات تدارک اعمالش نماید) روز بروز اسباب آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی درگرو (۳) او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرّر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیارد و بوعدهٔ موکّده قرار داد که هرچه (امروز در تصرّف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرّف در آید) سیوم بخش آن از آن تو باشد - امّا چنان اهتمام نماید که از لوازم یکجهتي و برادري دقیقهٔ فروگذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال (که از بد سلوکیء او بتنگ آمده بود) بزبانی قبول نموده خلاصي از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای مغار گذشته بدرقهٔ سعادت متوجّه ملازمت حضرت جهانباني شد - میرزا کامران را از حدوث این وقائع سراسیمگي روی نمود - و سررشتهٔ صلاح کار خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبان او کسیکه (بهبود او را منظور داشته حرف راستي بگوید) نبود - اکثر مردم او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشم خبرت از رمد غفلت جوشیده بود - سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهی (که صلاح حال دریافته بودند) قدرت نفس زدن از نفس امر نداشتند - و این از دو رهگذر بود - بعضی را یارائی (۴) عرض کردن نبود - و بعضی ازان قسم بودند که ملاحظهٔ خاطر میرزا میکردند - و اظهار حق صلاح وقت نمي‌دیدند - چه یقین ایشان بود که ازخود رائي صلاح کار

---

(۲) در [بعضی نسخه] خرم بیگم - و در [بعضی] حزم بیگ (۳) در [چند نسخه] درگرد او (۴) نسخهٔ [ح ط] مطلق یارای *

اصلا قبول مشربِ او نیست - به مجرّدِ اظهارِ آن آزرده خواهد شد - و آزردگیِ او موجبِ نقصِ قدر و منزلت قایل خواهد گشت *

حقّ دولتخواهي و شرطِ خیر اندیشي آنست که در امثالِ این امور زبانِ خویش را منظور نداشته توقّف نکنند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضررِ آن در مآل بحالِ همه عاید شود و خسرانِ این اعمال بروزگارِ دولتِ همه لاحق گردد - و نتیجهٔ خیانتِ کنکاش (که اعظمِ خیانات و اقبحِ جنایات است) روی دهد - و خالِ بیدیانتي و خوشامد گوئي (که نیلِ بیدولتي و بےسعادتي ست) بر رخسارِ حال و مآلِ ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر (در عدمِ کتمانِ حق و اظهارِ صدق ناملایمِ متنافرِ طبیعت برهد) آنرا سعادتِ روزگارِ خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چینِ قبض در ناصیهٔ انبساط نیفگنند - که هرچند بحسبِ ظاهر بر ضمیرِ بزرگان شاق آید اما باطنِ والا جنابان تحسین فرماید - و اگرچه بصورت خلافِ رای صاحبان راه سپرده میشود لیکن در معني هم ابرای ذمّت کرده حقّ نعمت گذارده میشود - و هم در نظرِ عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل مي نماید - القصّه میرزا کامران را از انعدامِ عقلِ مصلحت آموز و نقدانِ چنین همراهانِ سعادت افزا غلط بر غلط روی میداد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني از قندهار بتسخیر کابل - وفتح آن ممالک

چون خاطرِ قدسي مآثر از مهمّاتِ قندهار فارغ شد تسخیرِ کابل پیشِ نهادِ همّتِ والا گشت لاجرم باین عزیمت از باغِ حضرتِ فردوس مکاني نهضت نموده بالا تر از مقامِ حسنِ[۳] ابدال در گنبذِ سفید نزولِ اجلال فرمودند - پیوسته ترتیبِ مقدّماتِ فتحِ این یورش بر پیشگاهِ ضمیرِ الهام پذیر میتافت - و با دولتخواهانِ دور بین و جان سپارانِ اخلاص[۴] منش همواره مطارحه نموده میشد - نزابانشیه اکثرے از امتدادِ مدّتِ سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند - و بعضے برخصتِ ابرامي جدا شدند - بداغ خان و جمعے دیگر (که در ملازمتِ فرزندِ شاه بودند) از قلّتِ میالات دستِ تعدّي و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و باین ناستوده عمل توسعهٔ روزگارِ خود خیال میکردند - وضیع و شریف شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاهِ معلّی میرسیدند و حضرتِ جهانباني درین معامله متردّد بودند - که اگر تنبیهِ ستمگاران نموده آید خاطرِ شاهي

(۲) نسخهٔ [ب د] منافيِ طبیعت (۳) نسخهٔ [ز] با با حسن ابدال (۴) نسخهٔ [ب] اخلاص گزین *

آزرده میشود - و اگر بر قانونِ داد عمل نشود بیداد گران دست (۲) از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخطِ الٰهی میگردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقامِ حیرت درآمده چارۂ این کار بوقتِ دیگر موقوف میداشتند ٭

و چون یورشِ کابل مصمّم شد بالضّرورت (بجهتِ اقامتِ بعضے از پردگیانِ سرادقِ عصمت و نگاهداشتِ اشیا و اسبابِ ضروری (۳)) منازلے چند از بداغ خان خواستند - و بزبانِ صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخنِ خود قندهار بشما مقرّر داشتیم - امّا از جائیکه (مردمِ خود را گذاشته و خاطر را از جانبِ ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکابِ تردّد آوریم) گزیرے نیست بداغ خان از نامعامله فهمیِ خود إبا و امتناع نمود - و بر طریقۂ اهلِ دانش در امتثالِ حکمِ شاهی و امرِ پادشاهی (که اصلِ کار بود) مبادرت نکرد - اُمرای عظام (که در ملازمتِ بودند) بعرضِ اقدس رسانیدند که کارِ عظیم در پیش داریم - از گرفتنِ قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلے که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده نخواستند که خاطرِ مردمِ شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکاتِ ناستودۂ ایشان را به تمکینِ همّت و تسکینِ اقبال میگذرانیدند - و درین اندیشه بودند که بصوبِ بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیرِ کابل توجّه فرمایند - و چون عمده در مسارعتِ تسخیرِ کابل شوقِ دیدارِ (۴) سعادت افزای حضرتِ شاهنشاهی و دریافتِ جمالِ با کمالِ آن نورِ حدقۂ خلافت بود (که بحسبِ رموزِ آسمانی جمیعِ فتوحاتِ غیبی از برکاتِ وجودِ سعادت پرتوِ آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیّت و استیفای این امنیّت بظهور میرسید - درین اثنا پسرِ شاه ناظرِ ریاضِ رحمت و واردِ حیاضِ مغفرت شد - مقرّبانِ بساطِ عزّت و مخصوصانِ قربِ منزلت بموقفِ عرض رسانیدند که ایّامِ زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و اسباب و پرتال درین کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید - پسرِ شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسبِ دولت نیست خصوصاً چنین جمعے خود سر که در تخریبِ مبانیِ ولایت و هدمِ ارکانِ رفاهیت کمالِ تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدّوام نطاقِ بندگی بر میانِ جان بسته همیشه ملازمِ موکبِ عالی باشند) انحراف ورزیده از نشای بادۂ غفلت در قبولِ احکام سرگرمی ندارند - بلکه از عدولِ اوامرِ مطاعه ظاهر و باطنِ خود را بمخالفت (۵) موافق ساخته نقابِ بے آزرمی پیش رو

---

(۲) نسخۂ [ط] دست تظلم (۳) نسخۂ [ح ط] ضروری که محفوظ و مظبوط ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر کابل شوند منازلے چند (۴) نسخۂ [ح ط] دیدار پر انوار (۵) نسخۂ [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب ٭

فرو هشته اند - لایقِ دولت آنست که دستِ تعدّیِ ایشان را از دامنِ احوالِ عَجَزه و مساکینِ شهر (که اوّلین عطیّهٔ ایزدی‌ست) کوتاه سازند - و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتما غبارے بخاطرِ شاه رسد - و (چون ازینجا تا کابل مسافتِ بسیار است - و احشامِ هزاره و قبائلِ افغان از مور و ملخ بیشتر - و خرسنگِ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند) بدست آوردنِ مامنی (که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند) نخستین[۲] کار است - و بالفعل بهتر ازین محلّی (که باین کار سزاوار باشد) غیر از قندهار نیست - پس بموجبِ عقل و عُرف و عدل بداغ خان را باید فرمود که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد - و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبّت نامهٔ موافقِ ماجرای روزگار و اقتضای صلاحِ وقت مشتمل بر وفورِ صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدنِ دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمّد خان بابا قشقه بود - حضرتِ جهانبانی فرمودند که همه مسلّم - امّا محاصره کردن و تیغِ ستیز آختن و مطلقاً یکطرف کشتن از سماجت خالی نیست - اگرچه ایشان از منهجِ اعتدال عدول ورزیده اند امّا این بے اعتدالی را به بندگانِ درگاه تجویز نمیکنیم - چه درینصورت مردمِ بداغ‌خان ضایع خواهندشد ظهورِ این‌معنی در نظرِ آرای اهلِ روزگار بدنما ست - همان بهتر که بوسیلهٔ عقلِ دوراندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابران کس پیشِ بداغ‌خان فرستادند - که چون بتسخیرِ کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقیّد نگاهدارند - تا خاطر ازو جمع باشد - مشار الیه صلاحِ کارِ خود دانسته قبولِ این معنی کرد - و مقرّر شد که دلاورانِ کار دیده و بهادرانِ معرکه آزموده بحدودِ قندهار رفته درکمین باشند - و ناگهان وقت یافته بپایمردیِ همّت و دستیاریِ جلادت بقلعه درایند - بیرام‌خان و جمعے دیگر بطرفِ دروازهٔ کندکان[۳] مقرّر شدند و الغ‌میرزا و حاجی محمّد و جمعے بجانبِ دروازهٔ ماشور معیّن گشتند - و موید بیگ و جمعے بحدودِ دروازهٔ نو جای یافتند - و این شیرانِ بیشهٔ شجاعت شباشب شتافته باطرافِ قندهار کمین کردند وقتِ انکشافِ صبحِ صادق حاجی محمّد خود را پیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید - اتّفاقاً شترے چند علف بار درونِ قلعه میرفتند - خود را در پناهِ شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقامِ منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجبِ فرمودهٔ بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم - که درونِ قلعه نگاه داریم - این حرف فایده نکرد

---

(۲) در [بعضی نسخه] اولین (۳) نسخهٔ [۱] کندنان •

و در مقامِ بستنِ در شد - حاجي محمّد دستِ دربان را بشمشیر قلم کرد - و چندے دیگر از عقب رسیدند - و جمعی از قزلباشان (که دران نزدیکي بودند) بجنگ پیش مي آمدند و بقتل میرسیدند - و بیرام خان از دروازهٔ کندکان خود را درون انداخت - و قلعه بتصرّفِ اولیای دولتِ قاهره درآمد - وقزلباشان فرار نموده بارک متحصّن شدند - و نیمروز حضرتِ جهانباني خود از دروازهٔ کندکان بدولت و اقبال درآمده ببرجِ آقچه (۲) صعود فرمودند - و آن شهرِ سعادت آئین بفرِ ورودِ عالي (۳) مهبطِ امن و امان و موردِ عدل و احسان شد - و ازین نزولِ رحمت و صعودِ سعادت از نهادِ خرد و کلان خروشِ شادي و نویدِ مبارکبادي برآمد - و بداغ خان بوسیلهٔ حیدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذرِ تقصیر بجای آورد - و آنحضرت او را معفوفِ مکارمِ خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بیرام خان عنایت فرمودند - و مکتوب بشاه نوشتند که (چون بداغ خان خلافِ حکمِ شاهي نموده از خدمت متقاعد بود) قندهار را ازو گرفته به بیرام خان سپردیم - تعلّق بشاه دارد - درین اثنا میرزا عسکري قدرِ جان‌بخشي و عطوفتِ پادشاهي نشناخته فرار نمود - و بعد از چند روز افغانے آمده خبرکرد که میرزا در خانهٔ منست - کس تعین شود که او را بطریقے (که از من نداند) گرفته آورد - حضرتِ جهانباني شاه‌میرزا و خواجه عنبر ناظر را تعین‌فرمودند - فرستادها او را در خانهٔ همان افغان از زیرِ پلاس برآورده بدرگاهِ معلّي آوردند - و آنحضرت بمقتضای عطوفت و رافتِ ذاتي و پاسِ وصیّتِ حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني (که در بابِ کافّهٔ برایا بخصوصِ برادران فرموده بودند) بنظرِ عنایت مشمول داشته از جرائم و زلّاتِ او بتازگي درگذشتند و او را بندیم کوکلتاش (که از معتمدانِ خاص بود) سپردند - و ولایتِ قندهار را بر اولیای دولت تقسیم فرمودند - و ولایتِ تیري به الغ میرزا مقرّر شد - و پرگناتِ لهو در وجهِ علوفهٔ حاجي محمّد اختصاص یافت - و زمینِ داور باسمٰعیل بیگ - و قلات بشیرافکن - و شال بحیدر سلطان مکرمت فرمودند - و همچنین جمیعِ ملازمان را فراخورِ (۴) حال جایگیر کردند وخواجه جلال الدّین محمود را (که در شهر از مردمِ میرزا عسکري و دیگران طمع کرده بود) بمیر محمّد علي (۵) گیراندند - و (چون خاطرِ اقدس از انتظامِ مهامِ قندهار فراغ یافت - و بمیامنِ تائیدِ الٰهي و مآثرِ صوابدیدِ پادشاهي تقدیر موافقِ تدبیر آمد) بسعادت و اقبال در ساعتِ مسعود هودجِ عزّتِ حضرتِ مریم مکاني را در قندهار گذاشته عزیمتِ تسخیرِ کابل پیش‌نهادِ همّتِ والا فرمودند *

---

(۲) در [چند نسخه] اخچه (۳) نسخهٔ [د] بعز ورود عالي (۴) نسخهٔ [ح ط] فراخور حال و مناسب مقدار (۵) نسخهٔ [ه] قلي *

و از فیوضاتِ نامتناهي و نعمِ غیرمترقّب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود - وسوداگران سودای دلخواه کرده اسپانِ عراقي از ترکمانان خریده بودند - چون انوارِ اقبال از وجناتِ حال میتافت کلانترانِ این‌قافله آمده التماس نمودند که (اگر اسپانِ ما را ملازمانِ موکبِ عالي بگیرند - و بهای آنرا بعد از فتحِ هندوستان مرحمت فرمایند) اشدِّ رضا داریم - و سرمایهٔ سعادتِ خود میدانیم - زهے دولتِ ما که باین‌مقدار امداد خود را از زمرهٔ دولتخواهانِ درگاهِ عالي معدود سازیم - حضرتِ جهانباني این معني را از مویّداتِ آسماني و موائدِ غیبي تصوّر کردند و التماسِ ایشان را بذروهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمتِ دلخواهِ فروشندگان تمسّکاتِ ابتیاعِ اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوهے (که نزدیکِ بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمّد آخته بیگي فرمودند که اوّل بجهتِ اصطبلِ خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای اُمرا و سایرِ ملازمان بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکارِ خاصهٔ شریفه ابتیاع شده بود) بحسبِ مقتضای حالِ هریک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای سوداگر و سپاهي معمور و مرفّه شد دده[۲] بیگ هزاره (چون میخواست که بخدماتِ مالي و جاني سرافراز گردد) بجانبِ قلعهٔ تیري (که حشمِ او آنجا بود) شب راه سرکرده برد - و چون موکبِ عالي دران حوالي رسید کلانترانِ احشام اسپ و گوسفند بقدرِ حال پیشکش آوردند - و مصدرِ خدماتِ پسندیده گشتند - چون آن‌حوالي آلنگهای دلگشا داشت چند روز جهتِ نزهتِ خاطر و ترطیبِ دماغ اقامت فرمودند و حضرتِ مهدِ عُلیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماري پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمتِ جاریه پیوستند - آنحضرت قواعدِ عزا داري بجای آورده تمسّک بحبل المتینِ صبر (که شانِ عالي منشانِ کارآگاه و نشانِ والا دانشانِ خبرت سرشت است) نموده جهتِ ترویحِ روحِ آن مخدّرهٔ مکرّمه خیرات و مبرّات (چنانچه لایقِ خانوادهٔ سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنموني اقبالِ بلند و طالعِ بیدار کوچ بکوچ متوجّهِ دارالسّلطنهٔ کابل شدند و میرزاهندال بنزدیکیِ قندهار بآئینِ عبودیت و حسنِ عقیدت سعادتِ بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحمِ جبلّي بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدنِ او بغایت خوشوقت شدند - و مقدّمهٔ آمدنِ بسیارے از مردم شد - و مردمِ اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاجِ هوا درین راه بیماري[۳] و وبا در اُردوی ظفرقرین پیدا شد - و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ح] و دوده بیگ (۳) در [بعضے نسخه] بیماري وبا *

مصادر شهرستان عدم شدند - و حیدر سلطان از آنجمله بود - چون (مخالفت هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه) میرزا هندال بعرض اشرف رسانید که مناسب دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوائل بهار سامان و سرانجام لشکر نموده بتسخیر کابل عنان عزیمت معطوف دارند - آنحضرت در مواجهه چیزے نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیلهٔ میر سیّد برکه گفته فرستادند - که با وجود آنکه (از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکّل بر الطاف الٰهی نموده بسمت کابل توجّه داشتیم - اکنون (که قضیّه چنین باشد) توقّف را سبب چیست - اگر بجهت محنت و رنج کشی[(۲)] مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را درانجا بآسایش بگذرانید - و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذر تقصیر نمود - و آنحضرت بعزمے درست و امّیدے واثق قدم در راه نهاده دل درگشایش کار بستند - در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس (که میرزا کامران او را اتالیق آقا[(۳)] سلطان داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده بآستان بوس سربلند شد و استعفای جرائم بابوس نمود - و بمدارج قبول اتّصال یافت *

چون [موکب عالی در یرت شیخ علي (که در نواحی نعمان و ارقندي واقع شده) نزول اجلال یافت] میرزا کامران از استماع توجّه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را باجمعی پیشتر روانه ساخت - و قاسم مخلص تربتي را (که میر آتش میرزا بود) فرمود که توپخانه را بجلگهٔ دورے (که نزدیک خانهٔ بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیال مردم (که در بیرون قلعهٔ کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرون قلعه برد - و بعد از استحکام مبانی قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیک یرت بابوس بیگ نشست - ودر ترتیب افواج و تقسیم صفوف اهتمام نمود و در موضع تکیهٔ چمار[(۴)] قاسم برلاس باجمعی پیشتر آمده بود که خواجه معظّم و حاجي محمّد خان و شیرافکن از معسکر اقبال پادشاهي پیشتر شتافته دستبردے شایسته نمودند - و بتائید الٰهي (که طلایهٔ دولت قاهره بود) قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد - و چون میان افواج فاصلهٔ اندک ماند میرزا هندال بموجب التماس بمنصب هراولي اختصاص یافت - موکب اقبال از تنگی خواجه پشته گذشته در نواحی ارقندي نزول اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ه] رنج کشیٔ خود (۳) در [اکثر نسخه] آق سلطان (۴) در [بعض نسخه] تکنه خمار - و نسخهٔ [ه] تکنه خمار - و نسخهٔ [ج] تکنه خمار *

با جمعیّتِ خود و شاه بردی[۲] خان (که گردیز و بنگش و نغر باو متعلّق بود) آمده آدابِ زمین بوس بجای آوردند - و مستمالِ عنایاتِ بیکران شدند - و متعاقبِ آن مصاحب بیگ پسرِ خواجه کلان بیگ با بسیارے از مردم آمده دولتِ ملازمت دریافت - و بالتفاتِ خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرضِ اشرف رسانید که وقتِ توقّف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه می‌آیند - حضرتِ جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند - و درین میان علی‌قلی سفرچی و بهادر پسرانِ حیدر سلطان را (که در تعزیتِ پدر بودند) برآورده مشمولِ مراحم ساختند و بعد از زمانے قراچه خان آمده سعادتِ زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحاتِ اوضاعِ صورتِ اقبالِ پادشاهی نقشِ ادبارِ خود را مطالعه نموده خواجه خاوندمحمود و خواجه عبدالخالق را بجهتِ استعفای جرائمِ خود بملازمتِ اقدس فرستاد - و بعضے ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت - نیم کروه راه مفاصله میانِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهی و لشکرِ میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتمساتِ او را بادراکِ ملازمت موقوف داشتند - ومواعیدِ دیگر عنایات را از لوازمِ آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مروّت و مردمی توقّف فرمودند - و (چون میرزا را غرض از فرستادنِ خواجها تعطیل و تراخی در مبادرتِ سپاه پادشاهی و فرصت یافتنِ خود بود - و انتظارِ سیاهیِ شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنارے تواند کشید) چون حجابِ ظلمتِ شب جهان را تاریک ساخت از تیرگیِ رای و ظلمتِ خاطر (دریافتِ سعادتِ ملازمت بخود قرار نداده) بسرعتِ تمام خود را بارکِ کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولدِ خود را با جمعے از اهلِ حرم همراه گرفته از راهِ بینیِ حصار روانهٔ غزنین رویه شد - و چون فرارِ[۳] نمودنِ او بمسامعِ علیّه رسید حضرتِ جهانبانی بابوس را باجمعے از معتمدان بکابل فرستادند - که درانجا بوده نگذارند که بسپاهی و رعیّت آسیبے رسد - و همه را مستمالِ عنایتِ پادشاهی سازند - و میرزا هندال و جمعے را تعین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانیِ نصرت و همرکابیِ اقبال متوجّهِ شهرِ کابل شدند - و در ساعتِ مسعود کوس زنانِ دولت کورکهٔ[۴] اقبال بلندآوازه کردند - و کوکبه دارانِ نصرت کوکبهٔ حشمت را بسپهرِ مکوکب رساندند و در شبِ سیزدهمِ آذر ماهِ جلالی موافقِ شبِ چهار شنبه دوازدهمِ شهرِ رمضان (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بتائیدِ آسمانی فتحِ کابل (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه است) روی داد و ابوابِ شادمانی و کامگاری بر دلهای خلائق گشوده شد - دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

---

(۲) در [بعضی نسخه] نردی خان (۳) نسخهٔ [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخهٔ [ا] کوس - و در [اکثر نسخه] کورگه •

ساحتِ کابل را بمقدمِ دولت پرتو سربلند ساختند - نویدي تاریخِ این فتح (۲) کابل را گرفته یافته بود - و دیگرے این * مصراع * * بے‌جنگ گرفت ملکِ کابل از وی *

چون (بمیامنِ آثارِ ذاتِ قدسي‌صفاتِ حضرتِ شاهنشاهي ابوابِ مسرّت و شادماني گشاده گشت - و اساسِ دولت بتازگي نهاده آمد) حضرتِ جهانباني را هزیمتِ میرزا کامران و فتحِ کابل در نظر نیامده منتظرِ قدوم برکاتِ التزامِ حضرتِ شاهنشاهي بودند - تا آنکه در زمانِ مسعود و وقتِ محمود آن جهانِ آگاهي را (که دران زمان بحسابِ مدّتِ عنصري دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافتِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني آوردند - و آنحضرت بدیدارِ فیض بخشِ مسرّت افزای آن نور پرورد ایزدي انبساطِ صوري و معنوي یافتند - و سجداتِ شکرِ سلامتِ آن نونهالِ بوستانِ اقبال و دریافتِ فروغِ آن چراغِ دودمانِ خلافت بجای‌آوردند - و درازای این خجسته دولت و حذای این فرخنده کرامت ابوابِ خیرات و مبرّات بر (۳) روی روزگارِ خواص و عوام گشادند - صباحِ آنروزِ جهان افروز حضرتِ جهانباني بر سریرِ اقبال و کامراني متمکّن گشته از تمامِ ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت و کافّهٔ سپاه و حشم و عامّهٔ عبید و خدم کورنش‌گرفتند و طوائفِ خلائق بشرفِ زمین‌بوس کامیابِ سعادت شدند - و دستِ تمنّا بدریوزهٔ دعا بر داشته دوامِ دولتِ خلافت و رفعتِ لوای سلطنت از عتبهٔ (۴) کبریا در خواستند - و آنحضرت ابوابِ عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمامِ زمستان بالای ارکِ آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلامای خلائق کوشیدند - و از وقائعے (که دران نزدیکي سانح شد) رحلتِ یونس علي و موید بیگ بود که از اعیانِ سلطنت و صدر نشینانِ بارگاهِ عزّت بودند - و در همین ایّام بمسامعِ علیّه رسید که خواجه معظّم باتّفاقِ مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این‌معني برخاطرِ اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانبِ کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظّم را از نظرِ التفات و اعتبار انداختند - و بیمنِ (۵) توجّه و ظلِّ احسانِ آنحضرت ولایتِ کابل موردِ امن و امان و مهبطِ رحمتِ یزدان گشت *

---

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخهٔ [ب] کابل بر گرفت آمده - و از هردو بوی غلطي مي‌آید زیراکه از اولین (۹۵۴) و از دومین (۱۵۵) مي برآید - و مطلوب (۹۵۲) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است (۳) نسخهٔ [ح ط] بر روزگار اهالي و افاضل و ایتام و ارامل گشاده زربخشي و جواهرپاشي فرمودند - و از مشاهدهٔ نورِ الٰهي که از جبین آن برگزیدهٔ عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (۴) نسخهٔ [ح] کبریای حضرت عزت (۵) نسخهٔ [ط] و بیمن توجه فضل و احسان آنحضرت *

آرایش جشن دولت پیرای ختنهٔ (۲) سور حضرت شاهنشاهی - و آئین بستن بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت .

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریب انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند - و بروشی (که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ ماند) عبادات گزیده را (که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است) در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا (که نسیم اقبال بتازگی وزید - و گلستان مقصود از سر نو شگفت) مراسم ختنهٔ آن نوبادهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود - و عندلیب شوق در پرواز * * شعر *

* بنفشه سر برآورد از لب جوی * زمین (۳) گشت از ریاحین عنبرین بوی *

* نسیم صبحگاه از مشک بوئی * هزاران نافه در بر داشت گوئی *

به آرته باغ (که بغایت دلکش و دلگشا ست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معنی شکرگذاری حضرت مولی ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین کیکاوسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیع امرا کمر سعی بر میان (۴) شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند - و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانبانی هر روز تشریف (۵) آورده بزم آرای شادمانی میشدند - و فراخور حالت و رتبت هریکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ح] سور ختنهٔ (۳) در [چند نسخه] زمین بست از ریاحین عنبرین گوی (۴) نسخهٔ [ح] میان جان بسته (۵) نسخهٔ [ح] بدکان تشریف آورده *

و حضرتِ جهانباني را بخاطرِ عاطر رسید که عیارِ دانشِ حضرتِ شاهنشاهي را (که در صغرِ سن با هزاران لمعانِ فرِ الٰهي از ناصیهٔ احوال متلالي بود) بر خرد و بزرگِ عالمیان ظاهر سازند در سرادقاتِ عفّت جشنِ خسروانه ترتیب فرمودند - و جمیعِ حضراتِ مخدّراتِ استارِ عفّت و مطهّراتِ مکامنِ عصمت در بارگاهِ حریمِ اقبال بشرفِ ملازمت مشرّف گشتند - بدانش آموزیِ حضّار حضرتِ شاهنشاهي را بردوشِ عزّت گرفته بر مسندِ سعادت آوردند - و بحکمِ معلّیِ حضرتِ مریم‌مکاني در سلکِ سایرِ مقدّسات در آمده بے تشخیص و تعیین بحضورِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي آمدند - و اشارتِ بشارت بخشِ پادشاهي بران(۲) رفت که آن نورِ حدقهٔ سلطنت والدهٔ ماجدهٔ خود را از میانِ چندین گروهِ عفائف بشناسند - آنحضرت بنورِ الٰهي بے مزاحمتِ سهو و خطا و بے کلفتِ التباس و اشتباه بدریافتِ ازلي و شناختِ ذاتي دریافته در کنفِ والدهٔ مقدّسهٔ خویش و در آغوشِ آن صدر نشینِ مسندِ عفاف جا گرفتند - از مشاهدهٔ این امرِ شگرف (که حیرت افزای عقول و افهامِ ظاهر بینانِ تنگنای عادت بود) غریو از حاضرانِ بساطِ قرب برآمده شناسای قدرِ این بزرگِ ازل پرورد و اُعجوبهٔ کارگاهِ تقدیر گشتند - و معلومِ همگنان شد که این دریافت از اعمالِ حواسِّ جسماني نیست - که در صغرِ سن و کبرِ عمر تفاوت کند - بلکه بمحضِ تفرّسِ روحاني و تعلیمِ ربّاني ست - که بوسیلهٔ این نوبادهٔ چمنِ اقبال از مکمنِ نورِ مقدّس بمشرقِ ظهور شتافته است *

آرے پیوندِ ازلي(۳) را حجابِ دوري مانع نمیشود - و قربِ معنوي را بُعدِ صوري حایل نمیگردد - و چون تامّل کنند بُعد را چه گنجایش - که درین ریعانِ گلبنِ عمر کمالِ قرب بمبدأ حاصل است - و انوارِ افاضهٔ وجود و تکمیلِ صورتِ عنصري و تصقیلِ مشاعرِ ادراک درجه بدرجه صورت پذیر - و نهایتِ مناسبت بعالمِ تجرّد و تقدّس (که ظلمتِ جهل و کثرتِ غفلت را در پیرامونِ آن راه نیست) جلوه نما - و بر دور بینانِ عالمِ اسرار مختفي نیست که این صاحبِ فطرتِ عالي (اگرچه در نشأهٔ عنصري و موادِّ(۴) هیولاني مولود نماست) امّا از بدوِ فطرت و اصلِ پیدائيِ آبا و امّهات از مآثرِ تولیدِ اویند - و او در ممالکِ معني و مکامنِ باطن ابوالآباست - و بر حضرتِ جهانباني (که پرده دارِ رموزِ آسماني بودند) هویدا بود که چمن پیرای جهانِ هستي این نونهالِ بهارستانِ وجود را (برای دریافتِ مقادیرِ مراتبِ جهانیان اوّلاً - و بجهتِ گرد آوریِ پراگندگیهای روزگار ثانیاً) بعرصهٔ ظهور آورده است - و بالجمله در لباسِ رسمِ ختنه سور آدابِ شکرگذاریِ

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنان رفت (۳) نسخهٔ [ح] دلي (۴) نسخهٔ [ج] و وجود هیولاني *

نعمت بخشش صوري و معنوي بتقديم رسانيدن گرفتند - هر روز بروشی تازه و آئینی شایسته جشن پادشاهانه آراسته سپاس جهان آرای جان‌آفرین بجای مي‌آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگان دین و دولت رسیده از مواهب عام پادشاهي کامیاب سعادت میشدند - ازانجمله یادگار ناصر میرزا(۲) شرف زمین بوس دریافت - و مجملی از احوال او آنست که در مبادی طلوع رایات اقبال بجدوده قندهار از میرزا کامران جدا شده (چنانچه نگاشته آمد) ببدخشان رفت - وازانجا بارے نساخته متوجه ملازمت حضرت جهانباني شد - وقتیکه (موکب عالي از قندهار متوجه تسخیر کابل بود) میرزا بعد از احتمال شدائد روزگار بقندهار رسید - بیرام خان در آداب مهمانداري بذل جهد نمود و ازانجا بموجب حکم عالي دران ایام نشاط افزا آمده باستلام عتبهٔ قدسیهٔ حضرت جهانباني کامیاب شد - و ادراک جشن خسرواني نمود - و بسعادت بساط بوس حضرت شاهنشاهي نشاط تازه گرفته بانظار عنایت دولت‌پذیر گشت *

و درین آئین عشرت آئین (که(۳) هنگام آرایش بهار عیش و عشرت - و اوان پیرایش حدیقهٔ دولت و اقبال بود) در ساعتي (که کواکب با نظرات سعد بر جهانیان افاضهٔ نور میکردند) مجلس نهال پیرای گلستان الٰهي (یعني خنده سوری حضرت شاهنشاهي) به هزاران نشاط و شادماني بظهور پیوست - اسباب کامروائی عالمیان آماده شد - و ابواب سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگ ممالک از مواهب خسرواني بهره‌مند شدند - و وضیع و شریف اکناف از مکارم پادشاهي خوشدل و خوشوقت گشتند - کلفتهای روزگار بالفت انجامید و تفرقهای عالم بجمعیّت خواطر بدل شد - اُمرا ساچقها بنظر اشرف گذرانیدند - و بانعامات گرامي سرافراز شدند - و در عین آئین بندي آنحضرت بجهت تنشیط خواطر و التیام قلوب (که رکن اعظم ملک ستاني و فرمان روائیست) متوجه خواجه ریگ روان شدند - و شادمانیها فرمودند - و حکم جهان مطاع صدور یافت که اُمرا با یکدیگر کُشتي گیرند - و خود بدولت و اقبال بمیزان نظر همعران را در زور جدا مي‌فرمودند - و آنحضرت با امام قلي قورچي کُشتي گرفتند و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا باهم لوازم کُشتي بجای‌آوردند - و بعد ازان بسیر ارغوان زار بخواجه سیّاران عنان توجّه معطوف داشته داد خوشدلي دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائي و عشرت پیرائی جشن عالي اشتغال فرمودند - و ملازمان آستان رفعت پیوند را

---

(۲) نسخهٔ [ح] میرزا ست که شرف (۳) نسخهٔ [ط] که هنگام طراوت بهار عیش و عشرت و اوان ابتسام غنچهٔ دولت بود *

فراخور اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حالِ هر یک و انعامهای لایق هر کدام و خلعتهای موافقِ هر فریق شرفِ امتیاز بخشیدند - ازانجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمینِ‌داور و تیری (۲) و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع منتسبانِ آستانِ عبودیت را فراخورِ حالت و رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده سریر آرای ملکِ صورت و معنی شدند - و طوائفِ انام در سایهٔ افاضت و پرتوِ رافت مرفّه الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطمینان گشتند *

و از جملهٔ قضایا (که درین آئین بندی چهره گشا گشت) آمدنِ ایلچیانِ شاه والا قدر شاه طهماسپ بود بمبارکبادیِ فتح و آوردنِ تحف و هدایای لایق - و سرکردهٔ (۳) آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خسروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم‌تغائی بود بدرگاه معلّی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِّ قبول مقرون نشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجهتی و اخلاصِ خود را در توجّه بسعادتِ ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقائع (که متّصل بانقضای (۴) ایّام آئین بندی وقوع یافت) آمدنِ میر سیّد علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمین‌داری و حقیقتِ ورزی ممتاز بود - و نزدیکِ موضعِ دوکی (که از توابع و اعمالِ هندداشت (۵)) اقامت داشت - بقدمِ صدق و فرقِ اخلاص سعادتِ آستان‌بوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانه شد - دوکی (۶) را باو مکرمت فرمودند - و در همان نزدیکی لونک (۷) بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با برادران آمده زمین بوس (۸) نمود - آنحضرت او را نیز موردِ الطاف ساخته ولایتِ شال و مشتنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت برطبیعتِ این روستا پروردان مستولی شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید *

و از جملهٔ سوانحی (که در قربِ آن ایّام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگیِ بخت و نادرستیِ درون عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از روی مکابره بر جادهٔ بد درونی و عناد ایستاد - و بر گفتِ سیه‌بختان (که عمدهٔ آنها مظفّر کوکهٔ میرزا عسکری بود) گوش داشته پیوسته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون { این معنی متواتر

---

(۲) نسخهٔ [ا ه ح] تیری - و نسخهٔ [د و] تبری (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخهٔ [د] بانعقاد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) نسخهٔ [ا] دوکی آباد را (۷) نسخهٔ [ح] لومک (۸) نسخهٔ [ح] بشرف کورنش سربلند گشت *

بسمع اعلی رسید - و از مخبران صادق بمحل ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبار شیخ [که از یکهای معتبر بود - و از گریزی درین کنکاش (که مورد مفاسد بود) محرمیت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت { خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی برآشفت - مظفر کوکه را گرفته بیاما رسانیدند - و یادگار ناصرمیرزا را طلبیده بزبان قراچه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند - محصلش آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بتازگی از عظائم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی کنی - کفران نعمت را هم حدے و اندازهٔ می‌باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهے بسکوت و گاهے بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعی را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلی (که میرزا عسکری در قید بود) نگاهداشتند *

و از جملهٔ وقائعی (که دران ایام حادث شد) فوت چغتائی (۲) سلطان است - که جوانے بود از سلاطین مغول - و در حسن صورت و سیرت یگانهٔ روزگار - و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور - پدرود شدن (۳) او ازین جهان بر خاطر اقدس بغایت گران آمد - اما نظر بر قهرمان حکم الهی (که بقا را خاصهٔ ذات واجب - و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است) بمشورت عقل درست اندیش خود بدامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر امانی در تاریخ او گفته *

* شعر *

* سلطان چغتئی (۴) بود گل گلشن خوبی * ناگهٔ اجلش سوی جنان راهنمون شد *

* در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ * دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد *

* تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم * در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد * ۹۵۳

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود

چون (انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست - و محقق شد که سر از فرمانبرداری پیچیده اندیشهٔ سروری درد سرش میدهد - و ازین خیال باطل برنج (۵) اندر است) حضرت جهانبانی اوائل (۶)

---

(۲) نسخهٔ [ج] چغتا سلطان (۳) در [بعضی نسخه] پدرود کردن او این جهان را (۴) نسخهٔ [ج] چغتا (۵) در [بعضی نسخه] برنج اندر است * ع * زهی تصور باطل زهی خیال محال (۶) نسخهٔ [ط] اوائل چهارصد و شصت و هشت جلالی موافق اوائل نهصد و پنجاه و سه *

(۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب (که در تصرف میرزا بود - و بیکی از ملازمان درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرف خویش در آورد - و (چون درحساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرسید) آنحضرت مي‌خواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیرداده بیکی از ملازمان عالي جایگیر نمایند - و برانچه (حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني بپدر میرزا سلیمان داده‌بودند) اکتفا فرمایند - و چون محروسهٔ مملکت وسعت پیدا کند در وجه جایگیر او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهت مراعات[۲] احوال او قندوز بحال خود گذاشته بودند - میرزا از معامله نافهمي از ولي‌نعمت خود رو گردان شده علانیه درمخالفت زد - و خطبه بنام‌خود ساخت - حضرت جهانباني عزیمت اطفای نایرهٔ مخالفت میرزا مصمم ساختند - و حضرت شاهنشاهي را در دارالسّلطنهٔ کابل در کنف حفظ الهي سپرده در ساعت مختار بر آمدند - و بدولت و اقبال در یورت چالاک[۳] نزول سعادت فرمودند - میرزا عسکري را دربی‌لشکر همراه گرفتند - و در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکب همایون بالنگ قراباغ نزول اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجود یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستي خلاصي بخشیده دولت را در مستقر امن و امان جای دهند - که فتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارت او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمد علي تغائي (که حراست کابل باو مفوّض بود) امضای فرمان[۴] این مصلحت باو مرجوع شد - مشار الیه را از کمال سادگي و ظاهربیني بر زبان رفت که من هرگز گنجشکي[۵] را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از ساده‌لوحي او در گذشته این خدمت (که محض صلاح بود) بمحمّد قاسم موجي رجوع فرمودند - و او درشب بچلّهٔ کمان خدنگ اجل رسانید *

چون خاطر اقدس از شرّ میرزا جمع گشت ببدرقهٔ توفیق الهي کوچ بکوچ متوجّه بدخشانات شدند - و (چون رایات نصرت بحدود اندراب رسید - و باغ علي‌قلي اندرابي مخیّم اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعدي بخت نافرجام خود با جمعی کثیر بعزم جنگ قدم پیش نهاد و بموضع تیرگران[۶] (که از مواضع اندراب است) فرود آمده در صف آرائي اهتمام نمود - چون این خبر بمسامع علیّه رسید پیشتر ازانکه خود سوار دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجي محمّد خان و جمعی از دلیران کار کرده را پیش فرستادند - و درمیان فوج پادشاهي

---

(۲) نسخهٔ [د] مراعات او (۳) نسخهٔ [ج و] چالاک (۴) نسخهٔ [و] فرمان (۵) نسخهٔ [د] ملخي را (۶) در [بعضی نسخه] تبرگران *

و میرزا جنگ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری میداد - میرزا هنداِل و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچیِن (۲) و احمد بیگ و دوغان بیگ (که قورچیان خاصهٔ شاهی بودند - و همراه ایلچی دربن یورش در ملازمان درگاه معلی انسلاک داشتند) بواسطهٔ افتادن اسپ بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین ترازو شده بود که جمعی از فدائیانِ (۳) رکاب دولت و نبرد آزمایان کارآگاه (مثل شیخ بهلول و سلطان محمد قواق (۴) و لطفی مهرندی و سلطان حسین خان و محمدخان جلایر و محمدخان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی) تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند - و بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند - و چست و چالاک بصفوف غنیم (۵) رسیدند - مخالف تاب مقاومت و تحمل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد - از هر طرف دلاوران میدان کار و هزبران بیشهٔ کارزار قدم بعرصه‌گاه فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بادپای جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند و از راه ناری و اشکمش متوجه تنگی خوست شد - و تولک طالقانی (۶) و میرزا بیگ برلاس و اویس (۷) سلطان (که از نژاد سلاطین مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند - اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد - و آنحضرت بآئین بزرگی از راه کتل ماشان (۸) بدرهٔ خوست در آمدند - میرزا سلیمان بامعدودسه راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود - اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخور حالت و قدر مستمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند - و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخش

---

(۲) نسخهٔ [د] خراچین (۳) نسخهٔ [ه] فدائیان درگاه و نبرد آزمایان کارآگاه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) نسخهٔ [بج] غنیم (۶) در [بعضی نسخه] طایقانی (۷) نسخهٔ [د] روشن سلطان - و در [چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعضی نسخه] شاشان *

خلائق بودند - و شکار مرغابي و کبک و ماهي فرموده متوجه درسک[۲] شدند - و دران حدود شکار گنجشک بدامے (که مخصوص آنجا ست) کردند - و ازانجا بکلاوگان[۳] نزول اقبال اتفاق افتاد و ازانجا کشم مورد موکب دولت شد - میرزا سلیمان دران نزدیکي بودن خود صلاح ندیده از آب آمویه گذشته با چندے دران حدود سرگردان بود - و از سوانحے که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامي از ملازمان فرمان روای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمت حضرت جهانباني آمده بود ظاهرا ازو حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - درغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ (که از جملهٔ قورچیان شاهي دررکاب معلی بودند) بشنیدن این حرف در بازار کشم به خسرو رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خودسري ناپسند آمد - آنها را گیرانیدند - و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلي سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد *

و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثر بدخشان بجایگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند - وبابوس را بتحصیل اموال طایقان فرستادند و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود - باین عزیمت صایب متوجه آنحدود شدند - چون بموضع شاهدان (که ما بین کشم و قلعهٔ ظفر است) نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال في الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داد - در مبادی این عارضه چهار روز غشي متوالي عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت - و مردم محال جایگیر خود را گذاشته[۴] آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محال خود باندیشهٔ ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمده تا سرآب کوکچه[۵] رسید - هوا خواهان میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند - قراچه خان باتفاق جمعے از نکچیان آمده بردرگاه[۶] عالي خرگاه زده نشست و میرزا عسکري را (که احتمال فساد با او بود) مقید ساخته در خرگاه خود درآورد - و خود فرش آستان بوده در لوازم خدمت و بیمارداري اهتمام نمود - و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسے نمیرفت - روز پنجم (که عنفوان صحت بود) افاقت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد - چون نظر آنحضرت برو انتاد میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود

---

(۲) نسخهٔ [چ و] ورسک - و نسخهٔ [ز] درشک (۳) نسخهٔ [ه] بکاوکان (۴) در [بعضے نسخه] گذاشته گذاشته (۵) در [بعضے نسخه] کوکچه (۶) نسخهٔ [ب] بر در عالي *

بشکرانهٔ صحّت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از نوهمزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمّهٔ بعرضِ اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را[1] طلب داشته مرحمتها فرمودند - و از شناخت حقِّ خدمتش اظهار خشنودی نمودند - و در همان لحظه منشور عنایت بنامِ دولت پیرای آن تازه نهالِ جویبارِ سلطنت وسرو بنِ نوبهار اقبال (یعنی حضرتِ شاهنشاهی) رقمزدهٔ التفات ساخته مصحوبِ فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبرِ ناخوش آنجا رود - و موجبِ ملالِ خاطرِ اشراق مآثر آن نور پرورد الٰهی شود - و سببِ برهم خوردگیِ آن مملکت گردد - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه همان شب (که خبرِ اندوه افزای انحرافِ مزاج بکابل آمد) صبحِ آن فضیل بیگ با فرمانِ عنایت‌عنوان رسید - و از رسانیدنِ نویدِ صحّت و مژدهٔ عافیت رفعِ کلفت نمود - و باعثِ انتظام و استقامتِ احوالِ همگنان شد و نایرهٔ آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هرکس بجایگیرِ خود معاودت نمود *

و از سوانحی (که درین سال واقع شد) کشته شدنِ خواجه[2] سلطان‌محمّد رشیدی‌ست که منصب[3] وزارت داشت - و مجملی ازین‌سانحه آنکه خواجه معظّم باتّفاقِ بعضی از اوباشان (که دماغِ خردِ ایشان پریشان بود) سخنانِ تعصّب نشانِ مذهب و ملّت بدمذهبانِ ناقص‌اندیشه و تیره خردانِ سفاهت پیشه (که غوری در اصلِ مقصود ندارند - و بمناقشاتِ لفظی درپیچیده‌اند - نه مشامِ جانِ ایشان را از رایحهٔ حقیقت و انصاف خبری - و نه نهالِ فهم و ادراکِ ایشان را از ازهارِ معرفت ثمری) در میان آورد - و بی دینیِ تعصّب را دین انگاشته در شبِ بیست و یکمِ رمضانِ این سال در منزلِ خواجهٔ مذکور درآمده در وقتِ روزه گشادن از آبِ شمشیرِ نادانی بشربت وابپسین افطار داد و از قهرِ پادشاهی (که انموذجی‌ست از عقوباتِ الٰهی) اندیشیده راهِ فرار پیش گرفت - و چون این‌خبر بمسامعِ قدسی رسید مردم بگرفتنِ آن بی اعتدالان متعیّن شدند - و فرمانِ قضا جریان بمتصدّیانِ مهمّاتِ ممالکِ کابل (که مقرّ[4] آن بد اختران بود) صادر[5] شد - محمّد علی تغائی و فضیل بیگ و جمعی دیگر (که در خدمتِ حضرتِ شاهنشاهی سرافراز بوده در انتظامِ مهمّاتِ کابل اهتمام داشتند) بعد از اطّلاع بر مضمونِ فرمانِ عالی خواجه معظّم و همراهانِ او را آورده مقیّد ساختند *

---

(۲) نسخهٔ [د] خلیفه (۳) نسخهٔ [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعضی نسخه] مفر (۵) نسخهٔ [ح ط] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاه‌دارند تا روز باز خواست و داوریٔ پادشاهی بسزای خود رسند محمد علی تغائی *

و (چون در موضع شاخدان آثارِ صحّت بر مزاج وهّاجِ حضرتِ جهانباني ظاهر شد) در (۲) صحفۀ صحفوفۀ الطافِ الٰهي نشسته متوجّهِ قلعۀ ظفر شدند - مولانا بایزید (که از طبابت بهره مند بود و بمعلّمی حضرتِ شاهنشاهي نامزد - و جدّ او در ملازمتِ سکندرمکاني ارسطو نشاني میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جملۀ محاسبانِ رصد بود) درین بیماري خدماتِ پسندیده و تدبیراتِ شایسته بتقدیم رسانید - و چون بقلعۀ ظفر اتّفاقِ نزول افتاد باندک فرصتی مزاجِ اقدس باعتدالِ طبیعي رسید - و از تکمیلِ صحّتِ حضرتِ جهانباني سرمایۀ عیش و عشرت بدستِ آرزوی جهانیان در آمد - و حسب الحکم خانۀ کان عمارت یافت - و اکثرِ اوقات دران منزلِ صحّت افزا بوده کامروائي و دادبخشي فرمودند - و ازانجا شیر افکن ولدِ قوچ بیگ را کاهمرد و ضحّاک و بامیان عنایت فرموده رخصت نمودند - و از فرطِ التفات بر زبانِ اقدس راندند که چون موکبِ عالي بکابل نزولِ اقبال خواهد نمود غوربند اضافۀ جایگیرِ تو خواهد شد - و آنحضرت بشکارِ تسقاول (۳) (که بزبانِ بدخشان شکارِ نهلم گویند) انبساط میفرمودند - و از هیبتِ (۴) اقامتِ آنحضرت ببدخشان در تمامِ توران زمین خلل پذیرفت - اوزبکیه باجمعهم جمع شده اندیشه مند بودند - و هیچ (۵) تدبیرِ موافق بجنگ نمي افتاد *

پرده‌گشائیِ اسرار حکمت در گرد فتنه (۶) انگیختن میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونی ست قدیم و عادتی مستمر که ایزدِ جهان آفرین (۷) چون خواهد (که برگزیده را بر مسندِ (۸) فرمان‌روائیِ جهانیان جای دهد - و بر سریرِ ملک‌آرائي متمکّن ساخته زمامِ قلوبِ عالمیان بقبضۀ قدرتش سپارد) جهتِ مزیدِ شناختنِ قدرِ نعمتهای نامتناهي (که انجهتِ او آمادۀ عالمِ غیب است) در مبادیِ احوال آن دولتمند را موردِ انواعِ تجاربِ محن و مطرحِ توارِدِ اصنافِ نوائب گرداند - تا شناسای مراتب گشته در سلوکِ خود اندازۀ لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه بر واقفانِ کهن نامهای باستاني و شناسندگانِ داستانهای دیرین روشن است - و [چون ذاتِ قدسي واردات این مجمعِ بحرینِ جلال و جمالِ الٰهي (یعني حضرتِ شاهنشاهي) بمقتضای سر نوشتِ ازلي در نهادِ فطري نامزدِ مراتبِ دانائي‌ست

---

(۲) نسخۀ [و] صحفۀ الطاف الٰهي (۳) نسخۀ [ب] سقاول (۴) نسخۀ [د] واز سبب (۵) در [اکثر نسخه] و هیچ تدبیر موافق جنگ نمي‌نمود (۶) نسخۀ [ا] شورش (۷) نسخۀ [ح] جان بخش جهان‌آفرین (۸) در [بعضی نسخه] بر فراز مسند *

و ایزدِ جهان آرای بے منّتِ تعلیمِ فردے از افرادِ انسانی استادِ دانا(۲) دل و روشن ضمیر دور بین آفریده است] ظهورِ این حوادث نه بجهتِ آدابِ لطف و قهر آموختن و متاعِ نفسانیّت و بشریّت سوختن بود - بلکه سلسلهٔ ظهورِ تجلّیاتِ صفاتِ متقابله و آثارِ اسماء متضادّه بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهٰذا مفوحِ این وقائع در عنفوانِ صغرِ سن بظهور آمد - که دران وقت خاطرِ قدسی‌مآثر از دریافتِ ناملائم فراغ داشت - و از ذکرِ این سخنانِ حقیقت پیوند بر هوشمندانِ عبرت گزین واضح میگردد که نظرِ ظاهر بینان را این سوانح از افاضاتِ تعلیم و اضافاتِ(۳) تفهیم است - و در دیدهٔ بصیرتِ حقیقت شناسان از قسمِ اشراقاتِ لازمهٔ ذاتِ علیمِ(۴) قدیم و (هرگاه یکے از دورماندگانِ درگاهِ احدیّت را سرگردانِ تیهِ حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند) بیشتر چینِ شکوه در ناصیهٔ قبولش انداخته او را مصدرِ انواعِ حق ناشناسی میگردانند - و مظهرِ اقسامِ بیداد و ستم میسازند - تا در عذابِ مخلّد و نکالِ موبّد اندازند - و این تمثالِ حالِ میرزا کامران است - که با ولی‌نعمت و برادرِ بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاهِ وقت و فرمان‌روای عادل در می افتد - و جان و مال و عرض و ناموسِ چندین بندهای خدا را در معرضِ تلف می آرد *

مجملاً درین‌هنگامِ مسرّت (که وسعت آبادِ خاطر بانواعِ خرّمی و خوشحالی و اصنافِ بیغمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود) چشم زخمِ غریب رسید - و خبرِ وحشت‌اثر آمد که میرزا کامران از راهِ بے‌اعتدالی گردِ فتنه انگیخته است - و ناگهان بر سرِ دارالسّلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرّفِ خود آورده - و شیرافکن ناعاقبت‌اندیشی کرده پیشِ میرزا رفته است - خاطرِ قدسی‌مآثرِ(۵) حضرتِ جهانبانی [اوّل از رهگذرِ حضرتِ شاهنشاهی - و دوم از جهتِ غمخوارگیِ سکنه و رعایا (که بدائعِ ودائعِ حضرتِ جهان‌آفرینند - و در نظرِ عدالت تربیتِ اینها کمتر از تربیتِ اولاد نباید) و سیوم از ممرِّ طغیانِ میرزا و امورِ مترتّبه بران] برهمزده گشت - و همّتِ آسمانی نهمت در تدارکِ این تفرقه مصروف داشته در سرانجامِ این یورش اهتمامِ لایق بظهور آوردند و راقمِ این شگرفنامه ابوالفضل بجهتِ استیفای بیانِ حالات و استقصای تفاصیلِ سوانح صرفِ عنانِ قلم از سمتِ امتدادِ طولِ کلام نموده بجانبِ عرض می شتابد - بنابرین مجملے بطریقِ جملهٔ معترضه تحریر می نماید - تا لب تشنگانِ زلالِ سخن را سیراب گرداند *

---

(۲) نسخهٔ [د ه] دانادل روشن ضمیر (۳) نسخهٔ [ب] افادات (۴) نسخهٔ [ا] علیم و قدیم
(۵) نسخهٔ [ا] مناظر *

تصویرِ این‌حال آنکه چون [موکبِ اقبال فتحِ قندهار نموده بحدودِ ممالکِ کابل آمد وتمامیِ لشکرِ کابل و مردمِ آن‌مرز و بوم (از نویدِ قدومِ میمنت(۲) بخشِ حضرتِ جهانبانی خوشوقت شده واز میرزا جدائی اختیار نموده) فوج فوج و جوق‌جوق بدرگاهِ والا آمده سرِ تسلیم و انقیاد می‌نهادند] میرزا از طریقِ هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیهِ اضطراب و اضطرار سرگردان‌شده راهِ غزنین پیش‌گرفت - و از سعادتِ دریافتِ ملازمت متنفّر شده فرار نمود - میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادیِ فتحِ کابل معروض شد و (چون اثری ازمیرزا پدید نشد، وگردی از راهِ او برنخاست) متعاقبان بموجبِ امتثالِ امرِ عالی مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعتِ هرچه تمام‌تر خود را بغزنین رسانید - اهالی و موالیِ آن دیار را بخت یاوری‌کرد - قلعهٔ غزنین را محکم ساخته درِ خواهش‌را برو نکشودند- هرچند میرزا تزویر کرد بجائی نرسید - ازانجا بخانهٔ خضرخان‌هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسومِ مهمانی بجای آورده میرزا را به تیری(۳) آورد - و ازانجا بزمینِ‌داور برد - حسام‌الدّین علی والیِ میر خلیفه در زمینِ‌داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگی قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و زمینِ‌داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرّر ساختند - وعلم و نقّاره و تمن توغ ضمیمهٔ تفضّل ساخته او را بدانصوب تعیین فرمودند - و فرمانِ عاطفت طُغرا بنامِ بیرام خان صادر شد که یادگار ناصرمیرزا (که بدولتخواهی آنجا آمده‌است) او را همراهِ میرزا الغ نموده بر سرِ میرزا کامران‌فرستد - و منشوری باسمِ یادگارناصرمیرزا نیز سعادتِ نفاذ یافت که باتّفاقِ میرزا الغ دفعِ فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمامِ این خدمت بر مصاعدِ تلافیِ تقصیراتِ گذشته متصاعد گردد - میرزایان باتّفاق از قندهار متوجّهِ زمینِ داور شدند - چون خبرِ آمدنِ عساکرِ فیروزی‌مند باردوی میرزا رسید هزارها پراگنده شده دست بدامنِ صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانبِ بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیرِ خود استقرار گرفت - و یادگار ناصرمیرزا احرازِ ملازمتِ اقدس را احرام بست - و در دارالسّلطنهٔ کابل ادراکِ سعادتِ ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدودِ سند بسر برده دخترِ حاکمِ تتّه را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقادِ خود درآورد - روزی چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست - که خبرِ شدّتِ ضعفِ حضرتِ جهانبانی (که در حدودِ بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] میمنت لزوم (۳) در [بعضی نسخه] تیری •

خبرهای ناخوش انتشار یافت - میرزا از حاکم تته کمک خواسته ارادهٔ رفتن کابل نمود - حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اوّل قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجّه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش‌نهاد خود ساخته بپای بیباکي شتافت - و بحدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر (که اسپ مي‌بردند) رسید - و از بے اعتدالي اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و ازانجا بصوب غزنین شتافت - ناگهاني[۲] بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستي میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طافح بود - باتّفاق عبدالرّحمٰن قصّاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرّف خود درآوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان در عین مستي او را از فراز هستي به نشیب نیستي انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت - و جمعي از مردم بکر بسرکردگی ملک محمّد (که یکی از معتبران حاکم تته بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد و سحرے بے سابقهٔ خبر بکابل رسید - اوّل بدروازهٔ طاقبه‌دروزان آمد - و از محمّد تغائي (که حکومت کابل باو مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمّام است - و همانا که اینجا نیز نشای بدمستي او را بخمار غفلت کشیده بود - علي‌قلي اوغلي[۳] (که یکی از قورچیان میرزا بود) درون حمّام درآمده محمّد علي را برهنه از حمّام برآورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجّه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرّف میرزا کامران درآمد - و دران سحرگاه (که این قضیّه مانع شد) حاجي محمّد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس‌الدّین محمّد خان اتگه حضرت شاهنشاهي را بآئین بزرگي و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاءمت شد - و انواع مهرباني کرده آنحضرت را (که درکنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوته رائي و تنگ چشمي بمردم خود سپرد *

چون میرزا کامران کابل را بتصرّف خود درآورد انواع تحکّم و تعدّي پیش‌نهاد همّت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد - و سهتر واصل و مهتر وکیل را

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناگهاني چون بلای آسماني (۳) در [اکثر نسخه] لعلي *

(که غلمانِ خاصِ پادشاهي بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدّین علي ولدِ میر خلیفه (که حضرت بملازمتِ خود طلبیده بودند - و جایگیرِ او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکي بکابل آمده بود) بانتقامِ استحکامِ زمینِ داور اعضای مسمّنهٔ او را قطع کرد - و بناخوشترین وضعی در چنگِ اجل داد - و چولي بهادر را (که از دولتخواهانِ پسندیده‌خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظّم و بهادر خان و اتکه‌خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمانِ بساطِ قرب را در بند کرد و وبالِ صوري و معنوي و بدنامیِ دیني و دنیوي برای خود آماده ساخت - پیوسته بارقامِ تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد - ازانجمله شیر افکن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمّد بخشي را بتزویر جدا ساخت - و بی‌حقیقتانِ سفله‌طبعِ تنگ‌حوصله باندک گمانِ فایده خاکِ روزگار در کاسهٔ طمعِ خود کرده راهِ بی‌حقیقتي پیمودن گرفتند - و همانا عمدهٔ اسبابِ گرفتنِ کابل بی‌اتّفاقیِ مردم و غفلت و عدمِ تیقّظ و انتباهِ ایشان شد - چه دران زمان محمّد علي تغائي از جانبِ حضرتِ جهانباني داروغهٔ شهر بود - امّا پیوسته راهِ غفلت مي‌سپرد - و شرائطِ حزم بجای نمي‌آورد[2] - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علٰحده برچیده گمانِ استقلال میبرد - و بایکدیگر از کوتهیِ حوصله و نارسائي بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرّفِ میرزا درآمد پیوسته در پیِ جمعِ سپاهي و سرانجامِ فتنه اهتمام‌مینمود - و جمعی کثیر در گردِ او فراهم آمدند - روزی بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعی دیگر از قورچیانِ شاهي (که رخصت یافته عازمِ عراق بودند) بدیدنِ میرزا آمدند - و حضرتِ شاهنشاهي نیز بحضورِ پرنورِ خود بزمِ افروزِ میرزا بودند - معتمدان و مخلصانِ میرزا همه در پیِ لهو و جر شتافته - و مردمِ اطرافي (که در معني مگسانِ دکانچهٔ حلواتي اند) بر یکدیگر میریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتي بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حقِّ نمک‌خوردن آنست که ما سي جوانِ یکدل عزمِ دلیرانه بجای آورده کارِ میرزا تمام سازیم - و این تازه نهالِ بهارستانِ دولت و اقبال یعني حضرتِ شاهنشاهي را ببزرگي برداریم - ولد بیگ (که مردِ نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردمِ مسافریم مارا باین فضولي چه کار - و چون سر رشتهٔ هر کاری بوقتی خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد *

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] نمي آورد و غم رعیت نمیخورد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشياني از بدخشان بکابل (۲) - و محاصرۀ آن

چون (قضيّۀ فتنه و آشوبِ ميرزا کامران بمسامعِ قدسيّۀ حضرتِ جهانباني رسيد) باوجودِ شدّتِ سرما و کثرتِ برف و باران داعيۀ عالي مصمّم گشت که از راهِ آب‌دره شتافته اطفای نايرۀ فتنه و فساد نمايند - نخستين منشورِ عاطفت بميرزا سليمان فرستاده تقصيراتِ او را بخشيدند و آن حيرت زدۀ تيه آوارگي را بتازگي خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال (که حضرتِ گيتي‌ستاني فردوس مکاني بوالدِ ميرزا سليمان مکرمت فرموده بودند) به بخششِ آن ميرزا را فرقِ عزّت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خوست و کمهرد و غوري و آنحدود بجايگيرِ ميرزا هندال مقرّر گشت - و ببدرقۀ توفيقاتِ الٰهي بمسعود ترين ساعتي عنانِ عزيمت بصوبِ کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالیِ برف و باران در طايقان مقام شد - و اوزبکيّه مراجعتِ آنحضرت را غنيمتِ عظمیٰ و فوزِ کبریٰ شناخته هرکدام بجا و مقامِ خود آرام (۳) گرفتند و در تمامِ توران از هراسِ موکبِ عالي بيغمي روی داد - و آنحضرت بعد از تخفيفِ برف از طايقان متوجّهِ قندوز شدند - ميرزا هندال بلوازمِ مهمانداري پرداخت - و بجهتِ گرد آوریِ خاطرِ ميرزا در نواحیِ قندوز بباغِ خسرو شاه اقامت آتفاق افتاد - و بعد از عيدِ قربان ازانجا براهِ کتلِ شبرتو گذشته بکتلِ ريگک عبور فرمودند - و در خواجه سيّاران نزولِ اقبال روی نمود - شيرعلي (که خود را از معتمدان و بيرپايانِ ميرزا ميگرفت) تنگیِ آبدره را عظيم محکم کرده بود - امّا زورِ ظاهر با تائيدِ باطن چه کار کند - و قوّتِ بشري با تقويتِ ايزدي چه مقاومت نمايد - آخرِ کار از پيشِ ميرزا هندال و قراچه خان فرار (۴) نمود - و چون اردوی ظفر قرين عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتالِ پس‌مانده دست درازي نمود - و چون موضعِ چاريکاران مخيّمِ بارگاهِ اقبال شد ازين موضع جمعی کثير (حقوقِ نعمتِ سابقه و لاحقه و عهود و مواثيقِ موکّدۀ مجدّده منظور نداشته) از بختِ برگشتگي جدا شدند - و پيشِ ميرزا کامران رفته بدرجاتِ ترقّي (که در معني درکاتِ تنزّل بود) رسيدند - مثلِ اسکندر سلطان و ميرزا سنجر برلاس ولدِ سلطان جنيد برلاس خواهر زادۀ حضرتِ گيتي‌ستاني فردوس مکاني - آنحضرت در حدودِ زمزمه (۵) توقّف فرموده در تمکينِ خواطرِ

---

(۲) نسخۀ [ح] بکابل بدفع فتنۀ ميرزا کامران و محاصرۀ آن (۳) در [بعضی نسخه] قرار (۴) نسخۀ [ح] فرار نموده گوشه گرفت (۵) نسخۀ [ب] رمه - و در [چند نسخه] زمه *

متذبذب‌درونان معامله نافهم و متزلزل‌خاطران بی‌سرمایهٔ حقیقت کوشیدند - و به پیمان و عهود خاطر وامانده‌ٔ ایشان را بجای آورده مجلس کنکاش منعقد ساختند - رخصت‌یافتهای سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران شهر بند کرده خود متحصن شده است لایق آنست که از کابل گذشته بحدود بوری و خواجه(۲) پشته نزول اقبال واقع شود - تا آذوق بعسکر فیروزی‌اثر میرسیده باشد - رای همه برین قرار گرفت - و از زمزمهٔ سوار دولت شدند - بقدر راهے که آمدند بخاطر الهام پذیر آنحضرت چنان رسید که رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نیست - چه اکثر مردم همراه عیال خود در شهر دارند - بعیارے بےاختیار جدا خواهند شد - و جمعی را بخاطر خواهد رسید که مگر توجه موکب عالي براه قندهار قرار گرفته - لایق دولت آنست که همت گماشته شهر بند را متصرف شویم - اگر میرزا بجنگ پیش آید بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نمیشوند و هم از آسیب بارندگی(۳) بقدر پناهے حاصل میشود - حاجي محمد خان را طلب داشته این مکنون باطن الهام پذیر را با او درمیان آوردند - او برین رای صایب آفرین کرد - و قرار برین اندیشه یافت حاجي محمد خان و جمعی براه کتل‌منار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پایان کتل متوجه فتح شهر بند گشتند - عساکر فیروزي‌مآثر بسرکردگی میرزا هندال بحدود ده افغانان نزدیک روضهٔ بابا(۴) ششپر رسیده بود که شیر افکن اکثر مردم کار آمدنی میرزا کامران را سرکرده بجنگ آمد و چپقلشهای نمایان از جانبین واقع شد - و اکثر مردم پادشاهي را قدم تمکین بر جای نماند میرزا هندال پای ثبات محکم کرده در میدان نبرد ایستاد - و داد مردانگي و جانفشاني داد چون این معني مکشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و میر برکه و جمعی دیگر از مردم مثل شاه قلي نارنجي و امثال آنرا اشارت عالي بنفاذ پیوست که کمر همت بسته گروه گمراه را تنبیه نمایند - این جماعه بمقتضای اشارت مقدس متوجه نبرد شدند - و میر برکه از همه پیش تاخت - درین اثنا حاجي محمد خان و جمعی دیگر (که ازان راه تعین شده بودند) بوقت رسیدند - و شکست بر گروه مخالف افتاد - شیر افکن را دستگیر کرده بملازمت آوردند آنحضرت (که معدن مروت و فتوت بودند) میخواستند (که او را روزے چند در بند و زندان پند پذیر ساخته در سلک ملازمان درآرند) بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان (که از کافر نعمتي و بے حقیقتی او خونها در جگر داشتند) بحضور اقدس بسیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند - و جوانان بهادر از موکب پادشاهي تعاقب گریختها

---

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسته (۳) نسخهٔ [۵] بارندگیٔ برف (۴) در [بعضی نسخه] بابا شمشیر *

نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند - و میرزا خضر خان و جمعی ارغونیان راهِ هزارجات گرفتند - و شهربند بتصرّفِ اولیای دولتِ قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغِ قراچه خان نزولِ اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدانِ بد سرانجام (که در جنگ گاه بدستِ اولیای دولت افتاده بودند) بیاسا رسیدند - شیرعلی سراسیمه[۲] بقلعه درآمد - و مضطربانِ[۳] قلعه را اطمینانے حاصل شد •

و حضرتِ جهانبانی ازانجا سیرِ باغِ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوهِ عقابین (که بر قلعهٔ کابل مشرف است) نزولِ اقبال فرمودند - و توپها و ضربزنها نصب کرده سر میدادند - و هر روز مردمِ میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدی خان و چلمه بیگ خویشِ او و بابا سعید قبچاق و اسمٰعیل کور[۴] و ملّا مبتلائی[۵] اوجی[۶] و تیره بختے چند دیگر از لشکرِ منصور فرار نموده پیشِ میرزا کامران رفتند - حضرتِ جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمّد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بروی دروازهٔ پارک[۷] جای اردوی معلّی به بینید - که آنجا نزولِ اقبال صلاحِ دولت است - و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجّه نموده و مورچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت - فرستادها در جستِ وجوی منزلگاه بودند که سی چهل کس بیکبار از دروازهٔ پارک بیرون آمده ایستادند - حاجی محمّد خان با جمعی از مردمِ پادشاهی بجانبِ این جماعت تاخته آنها تابِ مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلی از اندرونِ قلعه برآمده بحاجی محمّد خان چپقلش نمایان کرد - و بدستِ راستِ او زخمِ کاری از دستِ شیرعلی رسید - درین زد و خورد مردمِ پادشاهی زور آورده شیرعلی را بدرونِ قلعه گریزاندند و حاجی محمّد خان را از ناتوانی و ضعف برداشته بخانهٔ او بردند - و مدّتے بیمار بود - و شهرت چنان یافت که ودیعتِ حیات سپرده است - حضرت کس پیشِ او فرستادند که سوار شده بمورچلها خود را نماید - بموجبِ اشارتِ مقدّس سوار شد - و بازارِ شماتتِ اعدا کساد یافت - روزے میرزا سنجر[۸] پسرِ سلطان جنید (که داغِ بے حقیقتی برجبینِ حالِ خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت - اسپ سینهٔ جلو بود - او را برداشته تا باغِ بنفشه آورد - قوی بازوانِ حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضورِ اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندانخانه فرستادند

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیراهه (۳) نسخهٔ [ط] وحلداد های قلعه را (۴) نسخهٔ [د] کوز (۵) نسخهٔ [ه] ملا بلائی اوجی (۶) در [اکثر نسخه] اوجی (۷) نسخهٔ [ا و ح] بارک ، و در [بعضی نسخه] پارک (۸) نسخهٔ [ه] سنجر برلاس •

محمّد قاسم و محمّد حسین (که خواهر زادهای پهلوان دوست میر بر بودند - و الحال هرکدام درخورِ استعداد تربیت یافته در سلکِ امرای عظام و هواخواهانِ حقیقت منش بمراتبِ عالیه شرفِ اختصاص دارند) بدستیاریِ بختِ بیدار از برجی (که میانِ دروازهٔ آهنین و برجِ قاسم برلاس بود) خود را انداخته درعقابین بپابوسِ گرامی استسعاد یافتند و چون عقابین بصیدِ سعادتِ جاودانی کامیاب شدند - و مشمولِ عنایتِ بینهایت گشتند *

و درعینِ جنگ و جدل قافلهٔ کلان از ولایت بچاریکاران آمد - اسپ و اسباب بسیار دران قافله بود - میرزا کامران شیرعلی را با جمعی کثیر از معتمدانِ خود تعین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هرچند [تردی محمّد جنگ جنگ (که از معتبرانِ میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که اگرحضرتِ جهانبانی خبردار شوند و مردمِ خود را فرستاده سرِ راهِ ما بگیرند ونگذارند که بشما ملحق شویم هم کارِ شما ساخته نمیشود - وهم حالِ ما بتباهی میکشد] میرزا (که چشم بر اموالِ مردم دوخته بود) این سخن را بگوشِ هوش در نیاورد - و لشکر را بسرکردگیِ شیرعلی نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامعِ علیّه رسید - حاجی محمّد باین خدمت مقرّر شد - که آن ظلمه را ازین تعدّی و تاراج باز دارد - حاجی محمّد بعرضِ اشرف رسانید که آن جماعت شباشب رفته اند - و کارِ خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان دوچار نشویم از دست میروند اگر صلاحِ دولت باشد مورچلها و سرِ راهها وگذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرونِ قلعه رفت حضرتِ جهانبانی را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکامِ موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلی و تردی محمّد جنگ جنگ و سایرِ مردم (که بسوداگران رسیدند) اسباب ایشان را بزور کشیده گرفتند - وبسیارے از متاعِ سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه درآیند مستحکمیِ راهها وگذرها ظاهر شد - تردی محمّد و شیرعلی باهم بگفت وگو درآمدند - تردی محمد جنگ جنگ گفت اینک سخنِ من پیشِ راه آمد هر چند بچپ و راست نگاه کردند راهے (که توانند بقلعه درآمد) نیافتند - سرگردان شده خود را بکنارے کشیدند - و منتظرِ فرصتے شدند که بحیلهٔ خود را درونِ قلعه اندازند *

روزے باقی صالح (که از یکّه‌جوانانِ مردانهٔ حصاری بود) بجد شده میرزا کامران را نزدیکِ دروازهٔ آهنین آورد - و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه بدرون می آرم چون دروازه گشوده جمعی از دلیرانِ میرزا قدم پیش نهادند مردمِ مورچلِ محمّد قاسم خان موجی و قاسم مخلص وجمیل بیگ حاضر شده دادِ آگاهی و مردانگی دادند - سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازی کار پردازی کرد - جمیل بیگ بشهادت رسید - باقی صالح

(که باعث این فتنه بود) به تیرِ بندوق آتش بخرمنِ هستیِ او افتاد - و جلال‌الدّین بیگ را (که از معتبرانِ میرزا بود) زخمِ کاری رسید - و اکثرِ مردم زخمی شدند - و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند - شیر علی از درآمدنِ قلعه مایوس شد - و بجانبِ غزنین شتافت حضرتِ جهانبانی خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمٰعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را برسر ایشان تعین فرمودند - که بپایمردیِ همّت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستادها در کتلِ هچاوند بشیر علی رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکرِ پادشاهی نصرت یافت - و اکثرِ اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد - وجمعی کثیر دستگیر شدند - و شیر علی با معدودے بجانبِ هزارجات رفته بخانهٔ خضر خان پناه برد - فرستادها مظفّر و منصور با غنائم فراوان رسیده مشمولِ عواطفِ نامتناهی گشتند - و سوداگرانِ تاراج شده (که آنجا بدرگاهِ مقدّس آورده بودند) حکم شد که هرکه (اسباب و اسپِ خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اسپان و اسباب بصاحبانِ مال رسید و این معنی باعثِ تازگیِ اقبال شد - و باغیانِ اسیر را در برابرِ مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعثِ بیداریِ غنودهٔ بختانِ بستر ضلالت شود *

میرزا کامران (چون از همه دروازهای تدبیر آمد وشد نمود - و از هیچ بابے برکامرانیِ خود ظفر نیافت - و بجز ناکامی راهے نگشود) همّتِ ناقصِ خود را بر سیاستِ کودکانِ[۲] معصوم و طفلانِ بےگناه و آلودگیِ پاک‌دامنانِ مصروف داشته زنِ بابوس را باهلِ بازار سپرد - و خونِ سه پسرِ او را (که یکی هفت‌ساله - و دوم پنج‌ساله - و سیوم سه‌ساله بود) بعذابِ تمام بر خاک ریخت - و از فرازِ قلعه نزدیکِ مورچلِ قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسرِ قراچه بیگ و خدا دوست پسرِ مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره برخیزانید - وگرنه پسرانِ شما را مثلِ پسرانِ بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیلِ مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرتِ پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندانِ ما (که عاقبت در عرصهٔ تلف اند - و نابود شدنِ ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راهِ صاحب و ولی‌نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جانِ ما فدای حضرت است - ازین اندیشهای نادرست بگذر - و از عالمِ دولتخواهی و راهِ بیچارگی آمده ملازمت کن - که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیاتِ تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیر خواهیِ تو از دستِ ما آید) بجان کوشیم - وگرنه ما را بکشتنِ فرزندان

---

(۲) در [چند نسخه] کوچکان *

چه می‌ترسانی - اگر فرزندانِ ما را امرے واقع شود عوضِ آن بآسانی میسّر است - آنحضرت قراچه خان و مصاحب بیگ را طلبداشته بلطفهای نمایان خوشوقت ساختند - و بعنایتهای تازه نوازش فرمودند - میرزا در عرض و ناموسِ مردم دست زده بفرزندان و زنانِ مردم بغایت ناشایسته پیش آمد - زنِ محمّد قاسم خان موجی را بپستان بسته آویخت - و چون میرزا بیمارِ رنج و حسد بود هر مخالفتی (که بظاهر با حضرتِ جهانبانی میکرد) در معنی آن ستیزه و مخالفت با دادارِ جهان آفرین پیش گرفته بود - و این چنین ستیزه‌کار هرکارے که اختیار کند لامحاله بهیچ وجه راست نیاید - و بسر در افتد - و سرانجامِ کار موجبِ خسرانِ دین و دنیای او شود ٭

ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهي - و فتح کابل

میرزا[۲] کامران از بیهوشی و بیخردی برای محافظتِ خود آن نو بارهٔ بوستانِ سلطنت و باکورهٔ بهارستانِ خلافت یعنی حضرتِ شاهنشاهی را در برابرِ توپ آورده در چنان مقامے (که از قدر اندازانِ لشکرِ منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگاهداشت ٭ این چه آدمیّت و مردمی ست - و آئینِ کدام ددی و دیوساری ست - زبانِ گویندهٔ این گفتار چگونه لال نشد و دستِ برندهٔ این کار چرا از کار نرفت - که آن درجهٔ اقبال را باین نیّت برگیرد - و باین قصد بنشاند چشمی [که حقوقِ صوریِ حضرتِ جهانبانی (که برادرِ بزرگ - و بجای پدرِ بزرگوار - و ولیِ نعمتِ او بودند) نه بیند] جمالِ جهان آرای حضرتِ شاهنشاهی (که در نقابِ عزّت مخفی بود) چگونه در هنگامِ صغر[۳] و ایّامِ صبا تواند دید - دلی (که از اندوهِ حسد پایمالِ غم بوده با خدای بزرگ در منازعت باشد) مواقعِ نورِ الٰهی (که در مظهرِ بشری مودع بود) چون در یابد کسیکه راهِ صلاحِ خود نه بیند چگونه مصلحتِ غیر بشناسد ٭ و آ چون حکمتِ ایزدی آن مظهرِ انوارِ غیب‌الغیب را در کنفِ حمایت و ظلِّ حراست و عنایتِ خود از آفات و بلیّات در زمانِ سلامت و مکانِ عافیت نگاهداشته متکفّلِ صلاحِ احوال و انتظامِ اوضاعِ آن یگانهٔ روزگار شده بود) این بدسگالانِ ستم کردار را در ساعت بسزای اعمال و جزای افعالِ خویش نرساند - بلکه ارادت و مشیّتِ پروردگار در حقِّ آن حق ناشناسان برین وجه مقدّر شده بود که در کشاکشِ روزگار برده و در خاکسترِ نکبت و مذلّت انداخته بمرورِ ایّام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گدازش[۴] آورده و کردارهای ناهموارِ آن ستم‌اندیش را بتدریج درکنارِ پاداش نهد - تا از مشاهدهٔ آن عقوبت عاقبت

---

(۲) نسخهٔ [ج] روزے میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ا ط] صغرسن (۴) در [اکثر نسخه] درگذارش ٭

عبرتِ سایرِ ناحق‌شناسان گردد - وهرآئینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر میرود این قسمِ مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و ایلام (۲) سخت‌تر وجانکاه‌تر است •

و چون این امرِ ناپسندیده ازان طایفهٔ بیباک بظهور آمد دستِ قدراندازان در لرزه شد و تیرها براهِ اعوجاج رفت - و فتیلهای تفنگ افسرده گشت - سنبل خان میرآتش نیز در مزاجِ حرارت امتزاجِ خود برودتے تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر تواند بود سبحان‌الله آنچه (بدکارانِ تبه رای آنرا منقصت خیال کرده درِ ستیزه میگشایند) آن وسیلهٔ کمال و دست‌آویزِ راحت میشود - چنانچه این حال مصداقِ آنست - اول در چنین جای خطرناک از آسیبِ بندوق اندازانِ کم‌خطا و آتش‌افگنانِ سحرپرداز در حفظِ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالتِ بداندیشانِ سیاه‌دل و پیرایهٔ هدایتِ مسترشدانِ آگاه درون شود و ثانیًا باعثِ ظهورِ چنین خارقِ عادتے گردد که آتشها سردی نماید - و فتیلها در نگیرد و چون سنبل‌خان را نظر بر مسقطِ تیر افتاد حدیدالبصر بود حضرتِ شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیبِ این حادثه روح از ابدانِ ناظران مفارقت کند - و جمیعِ بندوق‌اندازان قالب تهی کنند - و سرِّ این معاملهٔ بدیع را سنبل خان دریافت که سرد شدنِ آتشها را سبب این بوده - در ساعت دست از توپخانه باز داشت - و فرقهٔ متفرقهٔ باغیه زمانے از شدائدِ توپخانهٔ عالی نجات گونه یافتند - هرجا که حفظِ الٰهی حارسِ حالِ برگزیدهٔ او شود مکائدِ بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید - اگرچه بیخردان این شغلِ ناپسند بظهور آوردند امّا حکمتِ الٰهی مقتضیِ توضیحِ سرِّ این حالت و تبیینِ معنیِ این حقیقت بود که بر عالمیان کشفِ این کرامت گردد - تا هرکس فراخورِ فهم و حوصلهٔ خود در کنهِ آن غور نماید - و بمقدارِ دریافتِ خود از خیر و شر دریابد - و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیفِ شدّت و سخت گیری (که بایشان متوجّه بود) گردانیدند - و دوربینانِ حقیقت‌شناس این حرکت را سببِ قربِ زوالِ آن بیدادگران شمردند •

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین‌داور و قاسم حسین خان شیبانی (۳) از قلات و خواجه غازی (که در اردوی شاه مانده بود) و شاه قلی سلطان (که به بیرام خان خویشی داشت) از قندهار و جمعی از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت مورچلِ این مردم در جانبِ دروازهٔ یارک عنایت فرمودند و این جماعتِ سعادت منش در آدابِ خدمت کمرِ اهتمام بستند - و بهادرانِ حقیقت اساس

---

(۲) در [چند نسخه] آلام — و برین تقدیر اتعاب بالفتح باید خواند (۳) در [بعضے نسخه] سیستانی •

جدّ و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشهای او نا درست آمد از راهِ روباه بازي بشقِ چاپلوسي و گربه‌لابگي زد - و اظهارِ خجالت و ندامت نموده از راهِ تملّق پیش آمد - و بوسیلهٔ قراچه خان بموقفِ عرض رسانید که از گذشته پشیماني دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافي و تدارکِ ایّامِ گذشته نمایم - و بخدماتِ پسندیده دلِ حق‌گذارِ آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزهٔ این ندامت و صلهٔ این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایتِ مروّتِ آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادي و بلند همّتي سخنانِ او را بپایهٔ قبول داشته در مهامِ اهتمامِ سخت‌گیري تجویزِ تخفیف فرمودند و (چون میرزا هندال و قراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثرِ اعیانِ لشکرِ اقبال از مشربِ عذبِ اخلاص بهرهٔ تمام نداشتند) بقصدِ گرمیِ هنگامهٔ خود (که شعارِ کهنه عملهٔ آشوب طلب است) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوهرےست بے بها و جوهرےست کمیاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا نایاب است) کم باشد چه عجب] عقلِ معامله‌فهم که در گروِ سود و زیانِ ظاهریِ خود است) نداشتند - تا پاداشِ نیکي نیکي میکردند - این کوردلان در برابرِ نیکي اسبابِ بدي سرانجام دادند - و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسبابِ مردم آزاري و خونریزیِ ناحق آماده ساخته (باندیشهٔ تباهِ آنکه بزرگیِ ایشان زیاده شود - و روزي فراخ) سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند - چه‌عقلها هم‌آغوشِ ایشان بود - و چه خیالها هم‌زانو داشتند - اگر ادنی مراتبِ اخلاص را میدانستند (که چه دولتها دروست) هرآئینه این نوعِ زیان بخود نمي پسندیدند اگر از دار القدسِ اخلاص خبرے نداشتند از بازارِ معامله داني چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوشِ هوشِ ایشان این را نمي‌شنود کاشکے وبالِ دل‌آزاري دانستندے - تا تیشهٔ تیزِ چنین بر پای خود نزدندے ٭

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند[۲] - وگفته فرستادند - که بامّیدِ که در قلعه مي‌باشي - و بکدام امّید بدرگاه مي‌آئي - روز بروز اسبابِ قلعه‌گیري آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از فلان مورچل (و بمورچلِ حسن‌قلي آقا نشان دادند) بیرون روي میرزا باشارتِ این‌جماعه از دروازهٔ دهلي برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب[۳] پنجشنبه هفتمِ ربیع الاوّل (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریقِ فرار سپرد - و متوجّهِ بدخشان شد - که شاید

---

(۲) در [بعضی نسخه] رهانیدند (۳) نسخهٔ [ط] شب هیزدهم اردي بهشت ماه جلالي سال چهار صد وشصت و نه موافق شب پنجشنبه ٭

بوسیلهٔ میرزا هایمان (و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه) کارے تواند ساخت - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمد خان و جمعی را بتعاقب میرزا تعین فرمودند - و خود بتائید ایزدی دارالسلطنهٔ کابل را (که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود) بقدوم گرامی عشرت‌سرای انس گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبال‌وار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدرات عصمت بشرف بساط بوس عالی اختصاص یافتند - و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نورے و حضورے تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده‌تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی‌پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان جگرگوشه دل چنین صاحبدلے آرام گیرد - بر شکر سلامتی ذات[2] قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم[3] رسید - و بر دلهای افگار خلائق (که از آسیب حوادث خون بود) مرهمے تازه نهاده آمد و هر یکے بصدگونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراهمی بدل شد - و بر سریر نصرت و مسند عزت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند - حاجی محمد خان و مردم دیگر (که بتعاقب میرزا کامران فرستاده بودند) اگر چه باو رسیدند امّا بافسون و افسانهٔ کهنه عملهٔ بیدولت او را نادیده انگاشته گذشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت اما آق[4] سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند - و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده یکیک فراخور جریمه بسزا رسید - ازانجمله سلطان قلی اتکه و ترمون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو[5] و مولانا قدم ارباب و جمعی دیگر (که سر فتنه و فساد بودند) بیاسا رسیدند - میرزا کامران راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه استالف رفته پناه میگیرم - و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم - و خود با علی قلی قورچی آخر شب از راه منجد[6] دره پنهانی متوجه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزارگونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهے پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیر علی با چندے در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شعار بدگوهران است)

---

(۲) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخهٔ [ح] آقا سلطان (۵) نسخهٔ [ا ح] برغو - و در نسخهٔ [و] این لفظ نیست (۶) نسخهٔ [ح] نجد دره •

نمي‌آيد - ميرزا خواست که از غوري بگذرد - يکي از قلقچيان ميرزا را دشنام داد که همراه اين مرد چه ميشويد (و اشارت بميرزا کرد) که اگر نسبت بنوت و عرق حميت حضرت گيتي‌ستاني داشتي هرگز از حاکم غوري باين زبوني نگذشتي - و او را صفت نگذاشتي - ميرزا از طعن او آزرده شده گفت که چرا بيصرفه‌گوئي ميکني - و حساب نمي‌نهمي - من از بےسرانجامي شما انديشه‌مند شده باين روش ميگذرم - اگر در شما سامان جنگ مي‌بود کي چنين ميگذشتم - آن ديوانه باز سخنان درشت بميرزا گفت - ميرزا برگشته بحاکم غوري جنگ کرد - و شکست بجانب حاکم غوري افتاد و غوري بدست ميرزا درآمد - و ميرزا را بقدر سامانے بهم رسيد - و شيرعلي را درانجا گذاشته ببدخشان متوجه شد - و کس پيش ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم فرستاد - که مگر آنها باعانت و امداد کمر موافقت بر بندند - ايشان برهنموني عقل صايب دولتخواهي پادشاه را از دست ندادند و خود را از معاونت ميرزا کامران نگاهداشتند ‌•

ميرزا کامران ببدرقهٔ اوهام باطله متوجه بلخ شد - که به پيرمحمد خان التجا برده بکمک او بدخشان را متصرف شود - حضرت جهانباني قراچه خان را ببدخشانات تعين فرمودند - که رفته بميرزا سليمان و ميرزا هندال و ساير اولياي دولت متفق گشته ميرزا کامران را بدست آورند يا آواره سازند - قراچه خان ببدخشان آمد - و باتفاق ميرزايان متوجه قلعهٔ غوري شد - درانجا شيرعلي و جمعي از مردم ميرزا کامران متحصن شدند - و جنگهاي مردانه در پيوست - و جوانان نيک از طرفين کشته شدند - ازانجمله خواجه نور (که از بهادران کارزار ميرزا هندال بود) افتاد و ملا مير کتابدار (که از منظوران ميرزا هندال بود) نيز درجهٔ شهادت يافت - آخر ببدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نياورده فرار نمودند - و قلعه بدست اولياي دولت درآمد - درين اثنا خبر آمدن ميرزا کامران و پيرمحمد خان از بلخ رسيد - ميرزايان قرار جنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراچه خان بصوب کابل روانه شد - و حضرت جهانباني هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزيمت بجانب بدخشان مصروف ساختند - چون غوربند مضرب خيام نصرت اعتصام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمين‌بوس نمود - و بجهت آنکه (اسباب قراچه خان در مراجعت بتاراج ايماقات رفته بود) رخصت دارالسلطنهٔ کابل گرفت - که سامان نموده زود بموکب عالي پيوندد آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند کوچ کرده بموضع گلبار (۲) نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان دل‌مشغولي بسير و شکار داشته باشند - و بعد ازانکه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

(۲) در [چند نسخه] گلبهار ‌•

آنحضرت بهمان عزیمتِ اوّل راسخ بوده بجانبِ بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیّتِ ایزدي باین یورش نرفته بود کتلِ هندوکوه را برف سنگ راه شد - و شورشِ عجبی دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضای صلاحِ وقت متوجّهِ کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسمِ بهار عنانِ توجّه بصوبِ بدخشان منعطف فرمایند *

مکتب نشستنِ حضرت شاهنشاهي - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتب‌خانهٔ علمِ الٰهي (که لوحِ محفوظِ رقومِ ازلي و ابدي‌ست - و جمیعِ علوم و فهوم دران حریمِ حضور اطفالِ مکتبِ تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبانِ عقلِ هیولاني را در مبادیِ ظهورِ نطق بتعلیمِ حروفِ مرکّبه و اکتسابِ علومِ مکتسبه (که بتلاحقِ افکار و تجاربِ افهام فراهم آمده) در آرند - و بتدریج و ترتیبِ خاص سیر در مسالکِ مآثرِ عقول فرمایند] در هفتمِ شوّالِ این سال (که از عمرِ ابدپیوندِ حضرت شاهنشاهي چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود) بآئینِ رسم و عادت آن آموختهٔ درسگاهِ الٰهي و رموزدانِ دبستانِ ربّاني را در مکتبِ بشري در آوردند و ملّا زاده ملّا عصام الدّین ابراهیم را باین خدمتِ گرامي شرفِ اختصاص بخشیدند - اگرچه در نظرِ ظاهر بینان بآموزش فرستادند امّا در دیدهٔ دوربینانِ بارگاهِ ظهور آنحضرت را بپایهٔ والای آموزگاري بردند - و از غرائب آنکه حضرت جهانباني (که از علومِ آسماني آگاه بودند - و بدقائقِ نجوم میرسیدند) باتّفاقِ ستاره شمارانِ باریک بین و سطرلاب دانانِ وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاحِ تعلیمِ آنحضرت تعین فرموده بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید - چون ساعتِ مختار رسید آن مؤدّب بآدابِ الٰهي در لباسِ بازي درآمده در پردهٔ احتجاب مختفي شدند و با آن همه توجّه و اهتمامِ پادشاهي هرچند تکاپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند - و آگاه دلانِ روشن ضمیر ازین سرِّ بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوندِ خردِ والا (که مخصوصِ تعلیمِ ایزدي‌ست) بعلومِ رسمیِ روزگار مشوب و منسوب نشود - تا در هنگامِ ظهورِ این خدیوِ نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوریِ این پادشاهِ دانشوران از قسمِ موهبتي ست - نه از جنسِ مکتسبي - و باوجودِ این معني بر ضمیرِ اقدسِ آنحضرت نقوشِ حرفي و علومِ رسمي (چه ازانچه رقمزدهٔ قلمِ اهلِ فنون شده - و چه ازان نکات و اسرار که از مبدأِ فیّاض بے توسّطِ تعلیم و تعلّم بر باطنِ انور فایض گشته) جلوهٔ ظهور دارد - و لهذا اربابِ حکمت و اصحابِ ریاضت و صاحبانِ علومِ ظاهري و وارثانِ صنائعِ کلّي و جزوي چون در بساطِ حضورِ اقدس میرسند از شناسائیِ خود سرِ خجالت بگریبانِ تامّل فرو برده حیران میمانند - و طبعِ الهام پذیرِ آنحضرت بگفتنِ نظمِ هندي

و فارسي بغايت موافق افتاده در دقائق تخيلات شعري نكته سنجي و موشكافي ميفرمايند - از كتب نظم مثنوي مولوي و ديوان لسان الغيب خود بسعادت روان ميخوانند - و از حقائق و لطائف آن التذاذ مي يابند - و اين بيت گرامي از نتائج فكر آنحضرت است • • بيت •

نيست زنجير جنون در گردن مجنون زار • عشق دست دوستي در گردنش افكنده است

و بزبان هندي نيز معاني رنگين منظوم ساخته اند - كه كارنامهٔ اين فن تواند بود •

• مصراع • • اى تو مجموعهٔ خوبي ز كدامت گويم •

القصه (چون چندگاه پيش آن افادت انتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند) اهل ظاهر بر عدم كوشش آخوند حمل كرده در تغيير آن اهتمام نمودند - و آن بيچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا بايزيد مقرر ساختند - و ندانستند كه كارفرمايان ابداع اهتمام دارند كه ضمير الهام پذير آن نور پرورد ايزدي محل انعكاس نقوش مدادي و مورد انطباع مواد علوم ظاهري نگردد •

و بالجمله حضرت جهانباني درين ايام سعادت فرجام در دار السلطنهٔ كابل انتظام بخش ممالك بوده توجه كشورگشاي بيورش بدخشان و بآخر رساندن كار ميرزا كامران مبذول ميداشتند ميرزا كامران از اعانت ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم نااميد شده بخيالات فاسد متوجه بلخ شد كه باستعانت پير محمد خان بدخشان را بتصرف درآرد - چون بموضع ايبك رسيد حاكم آنجا نيك پيش آمده نگاهداشت - و حقيقت حال به پير محمد خان اعلام نمود - پير محمد خان مقدم ميرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد - و ميرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورد و لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - و خود همراه ميرزا شده ببدخشان آمد - ميرزايان بقرارداد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند - و اكثر بدخشان بتصرف ميرزا كامران درآمد - پير محمد خان جمعي را بكمك ميرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و ميرزا بحدود كشم و طالقان آمد - و رفيق كوكه و خالق بردي را باجمعي از چغتائي و اوزبك بروستاق تعين كرد - ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم جمعيت كولاب بهم رسانده بر سر روستاق آمدند - و از جانب قلعهٔ ظفر و خملنگان رسيده با رفيق كوكه و ديگران نبرد مردانه كردند - و بسرنوشت آسماني شكست خورده باز خود را بحدود كوهستان كشيدند - حضرت جهانباني در دار السلطنهٔ كابل مسرت پيراى باطن انور بودند - و قرارداد خاطر اقدس آن بود كه بصوب بدخشان نهضت عالي فرمايند - و چون دلهاى ملازمان را بصفاى اخلاص و حسن عقيدت نمي يافتند اين يورش در پردهٔ تعوق و توقف ميماند

---

(۲) نسخهٔ [ا] افادت پناه (۳) در [جميع نسخ] ميرزا هندال (۴) نسخهٔ [ه] خلكان - ونسخهٔ [و] خامكان •

و دريذوا قراچه خان (كه خدمات شايسته بجاى آورده مورد عنايت بيغايت شده بود) ازانجا (كه ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پيمانهٔ حوصله اش لبريز شد - و حساب كار و پايهٔ حالت خود و مرتبهٔ والى صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بيرون نهاد - تا آنكه بمقتضاى كم‌خردي (كه لازم حال طويل‌قامتان بے اعتدال است) سخنانے (كه مستان و ديوانگان نگويند) از نشأ غرور بر زبان آورد - ازانجمله استدعا نمود كه خواجه غازي را (كه بجايزهٔ نيكوخدمتي و كفايت انديشي بمنصب ديواني اختصاص يافته بود - و دست نوازش خسروانه بر فرق تربيت او رسيده) بعلهٔ پيش من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصب او بخواجه قاسم توله عنايت فرمايند - چون امثال اين‌امور از حضرت جهانباني (كه مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمي‌يافت ازانجا (كه بخيال فاسد خود را ستون دولت قاهره ميدانست) از تيرگى بخت و برگشتگى طالع جمعى كثير را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بيگ و اسمعيل بيگ دولدي و علي‌قلي اندرابي و حيدر دوست مغل و شيخم خواجه‌خضري و قربان قراول تا قريب سه هزار سوار كارآمدني (كه از تربيت‌داده‌هاى او بودند) از راه كتل مغار بعزم بدخشان باديهٔ ضلالت پيمودن گرفتند ٭

و چون اين‌خبر بمسامع عليّه رسيد خواستند كه همان‌لحظه بنفس نفيس خود توجّه فرموده اين بخت برگشتگان را (كه از قبلهٔ سعادت رگردان شده اند) تاديب فرمايند - بملاحظهٔ ورود ساعت مختار خود بدولت توقّف فرموده بعضى از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بيدولتان امر[۲] فرمودند - و همچنان هركه از ملازمان يكجهت مي آمد دفعه دفعه روانه ميساختند چنانچه تردي بيگ خان و منعم خان و محمّد قلي برلاس و عبد الله سلطان و ديگر دولتخواهان پى يكديگر شتافتند - و نزديك به نيم روز (كه ساعت مسعود در آمد) حضرت جهانباني خودبدولت و اقبال سوار سمند نصرت[۳] شدند - جمعى از يكّه‌جوانان پيش رفته درحوالى قراباغ بچقداول آن خودسران گريزپاى رسيده دستبردے نمايان نمودند - وآخرهاى روز در سرجوى سوري بقراچه خان دست و گريبان شدند - درين هنگام شب درميان جان اين تاريك دلان درآمد در پناه ظلمت شب گريخته پريشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ويران كردند - و جمعى (كه تعاقب اين فرقهٔ بخت برگشته كرده بودند) مراجعت نموده درقراباغ بشرف آستان‌بوس استسعاد يافتند - و رأى جهان آراى حضرت جهانباني بران قرار گرفت كه موكب عالي

---

(۲) نسخهٔ [د] تعين (۳) نسخهٔ [ز] شوكت ٭

بکابل مراجعت نماید - و ازانجا سامان و سرانجامِ یورشِ والا دلخواه نموده متوجّه بدخشان شوند و کوته‌اندیشان فرار نموده تمرعلي شغالي را (که وکیلِ قراچه خان بود) در پنجشیر(۲) گذاشتند که دران حدود باخبر بوده اخبارِ کابل میرسانیده باشد - و خود از کتلِ هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرتِ جهانباني روزِ دیگر مراجعت فرموده اُرته‌باغ را بفرِ قدومِ گرامي طراوتِ(۳) بهار بخشیدند - و جمعی ازین شوربختان را (که حقوقِ موائدِ تربیتِ پادشاهي نشناخته بحرام‌نمکي سربرداشتند) لقبهای مناسبِ حال نهادند - چنانچه قراچه قرابخت و اسمٰعیل خرس - و مصاحبِ منافق - و بابوسِ دیوث - و مفاشیرِ اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستادند که استعداد نموده منتظرِ ورودِ موکبِ عالي باشند - و فرمان شد که حاجي محمّدخان از غزنین خود را زود بعتبه بوسي رساند *

درین ایّام (که استعدادِ لشکرکشیِ بدخشان پیش‌نهادِ همّتِ عالي بود) همه وقت بکهن سالانِ خردمند و برنایانِ دانشور (که جوهرِ اخلاص از ناصیهٔ احوالِ ایشان میتافت) مشورت میفرمودند - جمعی (که نه دلِ شجاعت‌قرین و نه خردِ دوربین داشتند) برفتنِ قندهار ترغیب میکردند - تا ازانجا سامان و سرانجامِ لشکر نموده متوجّهِ دفعِ فتنهٔ میرزا کامران شوند - و گروهی (که منشورِ فرزانگي با طغرای مردانگي بدست داشتند) در رفتنِ بدخشان موافقِ رای جهانگشای پادشاهي اهتمام مي‌نمودند - روزی از محمّد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئي - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتنِ این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدنِ اینحدود پیشدستي نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگر مواکبِ پادشاهي پیشتر از کتلِ هندوکوه گذرد) فتح از جانبِ اولیای دولت است - وگرنه نعوذبالله نقش بطورِ دیگر خواهد نشست - حضرتِ جهانباني فرمودند که وخامتِ عاقبتِ مغروران مکرّر مُشاهدِ همگنان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاهِ الٰهي نیازمندیم - و این بیت برزبانِ حقیقت بیان راندند * * بیت *

* مبادا کس بزورِ خویش مغرور * که مغروري کلاه از سر کند دور *

و فرمودند که توقّفِ ما چه‌صورت دارد - انشاءالله‌تعالی در همین‌زودي از کتل عبور خواهیم‌فرمود *

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني ببدخشان - و بفتح و فیروزي رجوع بکابل

چون (پیش‌نهادِ همّتِ جهانگشا نهضتِ موکبِ عالي بصوبِ بدخشان بود - و تقدیمِ

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنچهیر (۳) نسخهٔ [۵] طراوت تازه *

این یورش نصرت قرین بر همرامورے لازم) لاجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و النگ جالاک مخیم اقبال شد - و بعد از دو سه روز ازانجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضی مصالح ملکی درین سرمنزل اقامت شد - و حاجی محمد خان با وجود آنکه (اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و قاسم حسین سلطان (که در حدود بنگش بود) نیز بآستان بوس شتافت - و بنظر التفات پرتو کامیاب شد - و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت - و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت - و از عجائبی (که مژده رسان فتوحات بے اندازه تواند شد) آن بود که دران ایام (که نهضت موکب عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابخانه ایستاده بودند - ناگهان بخاطر قدسی‌مآثر خطور نمود که [اگر این مرغ سفید (و آن مرغی بود که همواره درین کارخانه می‌بود) بر کتف ما برآید - و آواز کند] نشان فتح و اقبال است - بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد - و همای‌وار بال‌زنان برکتف عز و شرف نشسته مایهٔ سعادت برفرق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند •

و از سوانح (که مقدمة الفتح را سزاوار باشد - و بمیامن اقبال روزافزون بظهور پیوست) آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجشیر رسید تمر شغالی سر راه میرزا گرفت - ملک علی پنجشیری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمرعلی شغالی جنگ مردانه کرد - و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت - و ملک علی پنجشیری را بجهت احتیاط همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانبانی آرد - و این دولتخواه ساده لوح بفکر ناقص زمینداراانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردے عظیم نموده جریدهٔ خود را بآستانبوس والا رسانید - روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده ازروی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمر شغالی را فرستاد - آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشور استمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد - ورقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - دولتخواهی

---

(۲) نسخهٔ [ج] جالاک (۳) در [بعضی نسخه] روزگار او (۴) در [چند نسخه] آفتابه خانه (۵) نسخهٔ [ا] درین خانه •

موروثی تو مکشوفِ ضمیرِ اقدس است - چون رایاتِ نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطافِ پادشاهی امتیازِ تمام خواهی یافت - و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند - و جلائلِ اشفاقِ پادشاهانه را شاملِ حالِ او ساخته رخصتِ پیش فرمودند - که رفته میرزا سلیمان را برجمعِ لشکر و نظامِ مهامِ دبرد بدارد - و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیّمِ سرادقاتِ اجلال خواهد شد - چون موکبِ اقبال بحدودِ طایقان رسد باستلامِ عتبهٔ عالی مبادرت نمایند - و حضرتِ مهدِ علیا مریم مکانی و نورِ دیدهٔ سلطنت و گلبنِ بهارِ خلافت حضرتِ شاهنشاهی را از موضعِ گلبار رخصتِ دارالسّلطنهٔ کابل فرمودند - و محمّد قاسم خان موجی را بداروغگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرتِ قدسیّه رخصت دادند - که بدوامِ خدمتِ حضرتِ شاهنشاهی مشرّف بوده در ضبط و ربطِ ولایت کمالِ اهتمام مرعی دارد - و چون در نواحیِ موضعِ بازارک از تومانِ پنجشیر نزولِ اقبال شد حاجی محمّد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و تردی بیگ و محمّدقلی برلاس و علیقلی(۲) سلطان و میرلطیف و حیدر محمّد جولی را برسمِ منقلا فرستادند - بمجرّدِ آنکه فرستادها از کتلِ هندوکوه گذشتند مهدی سلطان و تردی محمّد جنگ جنگ و طایفهٔ (که در قلعهٔ اندراب بودند) رو بگریز نهادند - و بموجبِ حکمِ مطاع تردی بیگ و محمّد قلی برلاس بخوست شتافتند - که اهل و عیالِ این جماعهٔ تیره روزگار فرار نموده که آنجاست بدست آرند میرزا کامران سرمستِ بادهٔ غرور بحدودِ قلعهٔ ظفر بود - و امرای فرار نموده در طایقان هرچند بمیرزا در حفظِ مسالک و سدِّ طرقِ کابل اهتمام مینمودند بجائی نمیرسید - و ملّا خرد زرگر (که درانولا بمیرزا کامران کمالِ قرب داشت - و همواره باعثِ شرارت و فتنه بود) درین باب هرچند کوششِ عظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بینی کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطایقان آورد - که مبادا لشکری از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند - و مقارنِ این حال تردی بیگ و محمّد قلی بحوالیِ خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغماضِ عین کرده باشند •

و چون رایاتِ عالی نزدیکِ اندراب رسید میرزا هندال از تندوز بشرفِ ملازمت استسعاد یافت - و شیرعلی را مقیّد بنظر در آورد - حضرتِ جهانبانی میرزا را بتفقّداتِ گوناگون عزّت(۳) بخشیدند - ازانجمله حکم شد که سوارهٔ احرازِ دولتِ ملازمت نماید - و مجملی

---

(۲) در [بعضی نسخه] علی قلی سلطان و میرلطف - و در [بعضی] علی قلی سلطان میرلطف (۳) نسخهٔ [۱] امتیاز بخشیدند •

ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدنِ سپاهِ نصرت قرین بدخشانات چون کار و بارِ میرزا کامران درانجا رواج گرفت شیرعلي اعتبار یافته از مستیِ غرور پیوسته بمیرزا بےادبانه سلوک میکرد - و در بابِ گرفتنِ قندوز و برآوردنِ میرزا هندال اهتمام مي‌نمود - تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد - میرزا هندال باقبالِ پادشاهي او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شبی پیادهٔ بسیار از لشکرِ قندوز گردِ خانهٔ او را گرفتند - و او گریختهٔ(۲) خود را در جوی آب انداخت و یک دستِ او شکست - و بکمندِ کینِ خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازمتِ حضرتِ جهانباني آورد آنحضرت نظر براعمالِ ناشایستهٔ او نینداخته بر تقصیراتِ او رقمِ عفو کشیدند و خلعتِ خاصه مکرمت نموده غوري را نامزدِ او فرمودند - چه خاطرِ دوربین را نظر بر جوهرِ آدمي و دریافتِ اندازهٔ کارآمدن بود - چون در ذاتِ او معنیِ مردانگي و سرداراهي یافته بودند از چندین تقصیراتِ عظیمه (که هرکدام مستوجبِ سیاست بود) گذشته بنوازشِ چندین اختصاص بخشیدند - چه در میزانِ قدر شناسي اسباب بخشش را از ابوابِ گذارش افزون یافتند *

و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجّهاتِ پادشاهي معزّز شد حکمِ جهان‌مطاع بصدور پیوست که حاجي محمّد خان و جمعی دیگر برسمِ منقلا پیش روند - و میرزا سرگروهِ آنها باشد و جمیع مردم از اطاعتِ میرزا (که هراَئینه مویّدِ دولت خواهد بود) عدول ننمایند - و در لوازمِ نیکو خدمتي از خود بتقصیر راضي نشوند - تا هریکی فراخورِ همّت و خدمت بآرزوی خود بهره‌مندگردد - و در اواسطِ جمادی‌الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج النگ قاضیان (که از مواضعِ اندراب است) مضربِ سرادقاتِ مجد و جلال گشت - قاضیِ اندراب و مردمِ توقبای و سالقانچي وبلوچ و جمعی از سپاهي و ایماقِ بدخشان و نوکرانِ مصاحب بیگ شرفِ آستانبوس دریافتند - و مشمولِ عنایتِ پادشاهي شدند - و ازانجا کوچ بکوچ نهضتِ موکبِ عالي بطایقان روی نمود - اکثرے از امرای فرار کرده و میرزا عبدالله و جمعی کثیر از منتسبانِ میرزا کامران آنجا متحصّن بودند - بمیرزا هندال و امرائی (که همراهش تعین شده بودند) حکمِ معلّی شد که از آب تنگي(۳) گذشته دستبردے شایسته نمایند - و مقارنِ این حال میرزا کامران از حدودِ قلعهٔ ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه وخیم العاقبت رسانید روزِ شنبه پانزدهمِ جمادی الاخری دربلندئی (که آنرا خلسان(۴) میگویند) درمیانِ این مردم جنگ شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] آوبخته (۳) در [چند نسخه] بنگي (۴) نسخهٔ [ج ح] جلیپان - و نسخهٔ [ه] چلپان - و نسخهٔ [و] جلسپان *

و هنوز (موکبِ پادشاهي از آب نگذشته بود - و بقدرِ مفاصله درميانِ هراول و قول مانده بود) که بمقتضای حکمتِ ازلي هراولِ پادشاهي روگردان شده از آب گذشت - و گروهِ مخالف دست بغارت و تاراج گشادند - و ميرزا کامران با معدودے برسرِ همان بلندي ايستاده - درين اثنا حضرتِ جهانباني بدولت و اقبال برکنارِ آب رسيده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمايند بعضے از مخبرانِ صادق بعرضِ اشرف رسانيدند که پيشِ آب جُمجُمه⁽²⁾ ايست - نيم کروه ازانجا بالاتر آسيائے ست - و آن زمين سنگلاخ است - عبور ازانجا بسهولت ميسّر - لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجّه گشتند - چون نزديک بآن آسيا رسيدند شيخم خواجه خضري را (که کلان ترِ خواجه خضريان بود) گرفته آوردند - بجمعے از تنقطاران (که در سرِ جلو ميرفتند) حکم شد که اين حرام نمکِ گريزپای را بزنند - چندان بمشت و لکه زدند که بر نظّارگيان يقين شد که جانِ تيره اش را تعلّق ببدن نماند - آنگاه اسمٰعيل بيگ دولدي را دستگير ساخته بحضورِ اقدس آوردند - آنحضرت جان بخشي فرموده بشفاعتِ منعم خان جرائمِ او را بخشيدند و باو سپردند - و متوجّهِ بلندئے (که ميرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح الله بيگ برادرِ روشن کوکه را هراول ساخته با جمعے از فدائيانِ بهادر پيشتر فرستادند - و جنگِ مردانه درپيوست فتح الله از اسپ جدا شد - و مقارنِ اين حال کوکبهٔ پادشاهي (که مقدّمهٔ جهانگشائي و طليعهٔ کشورستاني ست) پيدا شد - و ميرزا دل از دست داده تابِ مقاومت نياورد - و فرار نموده خود را بقلعهٔ طايقان رسانيد - و در استحکامِ مبانيِ ضبط کوشش نمود - و لشکرِ پادشاهي مشغولِ تاخت و تاراج شد - و برسرِ اسبابِ کارِ قلچيان بنزاع کشيد - آنحضرت حکمِ هرل فرمودند يعني آنچه هرکس را بدست افتد ازو باشد - و ديگرے طمع دران ننمايد - و درين فتح هيچکس را سرِ موئے زخم نشد - مگر علي قلي خان را که زخمے باو رسيد - و اسحٰق سلطان و تردي بيگ ولدِ بيگ ميرک و بابا جوجک و جمعے کثير (که پای دليري در تعاقبِ لشکرِ منصور پيش برده بودند) دستگير شدند - و ميرزا هندال و حاجي محمّد اين گرفتاران را بدرگاهِ والا آوردند و آنحضرت بموجبِ قواعدِ نصفت و معدلت فراخورِ استعداداتِ مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجده‌های نياز بدرگاهِ کارسازِ حقيقي (که جوادِ⁽³⁾ بے ضنّت و مفيضِ بے منّت است) بتقديم رسانيدند *

و روزِ ديگر بشرائطِ محاصره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند - روزے از مورچلے

---

(۲) در [بعضے نسخه] جمه ايست (۳) نسخهٔ [د] جواد بے منت و مفيض بے ضنت است *

(که بمنعم خان و محمد قلي برلاس و حسن قلي سلطان مهردار تعلق داشت - و بندوقها بمردم قلعه مي‌انداختند) بندوقي بمبارز بیگ رسید - و قالب تهي کرد - آنحضرت (که معدن مرحمت بودند) تاسف عظیم فرمودند - و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او کشته میشد - و آنحضرت (بمقتضای برادري - بل بموجب رافت عامه) با وجود چندین تقصیرات میرزا کامران بر سر عنایت و التفات آمدند - و فرمان موعظت نشان (که تعویذ بازوی دولت و اقبال - و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود) بمیرزا نوشتند - و بعد از اتمام نصائح بزرگانه این عبارت مسطور شده بود - که ای برادر بدخو و ای عزیز جنگجو از تدبیر این کار (که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بیشمار است) باز آی - و بر مردم شهري و لشکري رحم نمای - امروز این همه مردم که کشته میشوند فردای قیامت * شعر *

* بود خون آن قوم در گردنت * بود دست آن جمع در دامنت *

* همان به که بر صلح رای‌آوري * طریق مروت بجای آوري *

و مصحوب نصیب رمال این منشور سعادت فرستادند - چون میرزای مست غفلت رو گردانیدهٔ اقبال و پشت دادهٔ دولت بود نصائح سعادت لوائح مفید نیامد - و در جواب آن طومار عنایت و دیباجهٔ درایت این بیت بر زبان راند * * شعر *

* عروس ملک کسی در کنار گیرد چست * که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد *

نصیب رمال حقیقت ادبار میرزا بمسامع علیه رسانید - حکم بضبط مورچلها شد درین اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام بلمثام عتبهٔ علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه سعادت امتیاز یافتند - و چاکرخان ولد ویس قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمهٔ عساکر اقبال گشت - و درین مدت یک ماه محاصره روز بروز ابواب فیروز مندي بر روی اولیای دولت گشوده‌تر میشد - و عقدهٔ مهمات میرزا کامران بسته تر شده کارها برو تنگتر میگشت - تا آنکه از اقسام حیله گري و کیدورزي نا امید شد - و از کمک پیرمحمد خان اوزبک (که از کوتاه بیني چشم‌میداشت) مایوس شده بے اختیار دست بفتراک اطاعت و انقیاد زد - و بوسیلهٔ این حیله خود را درین نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت و کشتي عافیت را ازین موج‌خیز بساحل نجات رسانید - و بدین قصد انواع الحاح و استعذار پیش آورد روزے خطے بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت - مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم - دیدم آنچه دیدم - اکنون از گذشته پشیمانم - و میخواهم که بطواف کعبهٔ معظمه رخصت فرمایند - تا از معصیت بغي و کدورت کافر نعمتي پاک شده خود را ممتعهٔ

خدمت و شایستهٔ ملازمت گردانم - و امید از عواطف آنست که این دولت بوسیلهٔ میر عرب مکی مشخص شود - و میر از جملهٔ سیاحان روزگار در صدق و صفا امتیاز داشت - و بکیمیاگری منسوب بود - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی بار توجه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب نصرت اعتصام بوده) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرضداشت تضرع او بمسامع عز و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص - و السلامة فی التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی) یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است - و سلامت در اطاعت و انقیاد - و سلام است بر کسیکه راه راست را پیروی نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت جهانبانی ازانجا (که کرم و مروت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق (که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین‌تر بود - و در اذواق حسی از عصارهٔ حنظل طعم تلخ‌تر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی (که میر میکرد) میرزا (چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبیه یافته بود) سر تسلیم پیش افکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند - میر گفت چارهٔ این کار آنست که برخیزید - و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت دریابید - میرزا از راستی یا حیله‌پردازی روان شد - چون نزدیک بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصلی ندارد - و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافیست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید - و از بغی نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناسب ندامت آنست که امرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید - و غایبانه رخصت گرفته متوجه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه را قبول نمود - مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست - میخواهم که تلافی آنچه بار کرده‌ام درین سفر بجای آرم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود) آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند ٭

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند - آنحضرت ازانجا سوار شده بباغی

(که دران نزدیکي بود) نزول اقبال فرمودند - مورچلها برطرف شد - و حکم عالي بصدور پیوست که حاجي محمّد و جمعي حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرّر شده) بدر رود - و تا برآمدن از قلمرو حافظ حدود گردند - و علي دوست خان باربیگي و عبدالوهّاب و سیّد محمّد یکه و محمّد قلي شیخ کمال و لطفي مهرندي و جمعي را تعین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند - و میرزا را با همراهان معهود بگذارند - بموجب قرارداد میرزا برآمد - و در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ خود را شناخت که یکے از خدمتگاران میرزا کامران سواره میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمع مقدّس حضرت جهانباني رسید از نیک سیرتي این معني را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنک مزاجي بے رخصت برخاسته بحدود کشم رفت - و حاجي محمّد نیز معاتب شد - که چون بدانستگي تو این بے حرمتي بمیرزا رسید - و فرمان عطوفت (که متضمّن معذرت باشد) باخلعت و اسپ مصحوب خواجه جلال الدّین محمود میر بیوتات فرستادند - و چون برخے از شب گذشت قراچه خان را شمشیر درگردن بسته حاضر ساختند - چون برابر مشعل رسید حکم عالي شد که شمشیر از گردن فرود آوردند - و گناه اورا بخشیده بزمین بوس معزّز ساختند - و بترکي گفتند که عالم سپاهیگري همت - امثال این خطاها شده آمده است - و در پایان دست چپ تردي بیگ خان حکم شد که بایستد - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکم فرود آوردن ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولد قراچه خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایر امرا نوبت بنوبت مي آمدند - و نوید بخشش مي شنیدند - آخر همه قربان قراول (که حقوق خدمت داشت) بفرط خجالت و سرافکندگي آمده کورنش کرد - حضرت بترکي فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتي - او نیز بترکي جواب داد - روی جمع را (که دست قدرت ایزدي سیاه کرده باشد) ازانها چه باید پرسید - حسن قلي سلطان مهردار (که همه وقت راه سخن داشت) این بیت دران مجلس خواند * * بیت *

* چراغے را که ایزد برفروزد * هرآنکو پف کند ریشش بسوزد *

و تمامي امرا بتخصیص قراچه خان (که ریش دراز داشت) شرمندگي کشیدند - روز دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند - و در کنار آب طایقان (که اُلنگي دلگشا بود) نزول اجلال واقع شد *

روز چهارشنبه هفدهم رجب ببدرقهٔ هدایت ازلي میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط بوس

مشرّف شد - و شرحِ این قضیّهٔ[2] بدیع آنست که در حوالیِ بادام درهٔ میرزا کامران با میرزا عبدالله زبان‌را بشکرِ عنایتِ پادشاهي التذاذ داد - و از چندین بےادبیها (که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود) گذراندن و از جرائمِ آن درگذشتن سببِ تعجّب او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما مي‌بودید چه میکردید - گفت ازمن گذشتن و گذاشتن نمي‌آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون فرصتِ کارے (که پاداشِ آن تواند شد) دردست هست - اگر بجای آرید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجائے هستیم که نهضتِ پادشاهي بما نمیرسد - مناسب آنست که باسعادتے ایلغار کرده بملازمتِ پادشاه بشتابیم - و سجداتِ شکر بتقدیم‌رسانیده عذرِ گناهانِ خود بخواهیم - و خدماتِ پسندیده بجای‌آریم - میرزا کامران قبولِ این‌معنی کرد - و باسعادتے روان شد چون بنواحیِ اردوی معلّی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدنِ خود خبردار ساخت حضرتِ جهانباني از آمدنِ میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اوّل منعم خان و تردي‌بیگ خان و میر محمّد منشي و حسن قلي سلطان مهردار و بالتّو بیگ[3] تواچي بیگي و تاخچي بیگ و جمعے دیگر بروند - و بعد ازان قاسم‌حسین‌سلطان شیباني و خضرخواجه سلطان و اسکندر سلطان و علي‌قلي خان و بهادر خان و جمعے دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکري و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکري را بند از پا برداشته بودند *

صباحِ آن یقانوئے (که حکمِ عالي نفاذ یافته‌بود) میرزایان و اُمرا رفته لوازمِ احترام بجای‌آوردند و حضرتِ‌جهانباني تخت‌آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بارِ عام دادند - میرزا کامران بفرقِ آداب شتافته بدولتِ بساط بوس مشرّف شد - و تسلیماتِ ضراعت و سجداتِ اخلاص بجای‌آورد حضرتِ جهانباني از روی مهرباني فرمودند که دیدنِ توره بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه دریابیم - بعد ازان از روی فرطِ رافت و شفقت میرزا را دربر گرفتند - و گریهای زارزار کردند چنانچه تمامِ حضّارِ مجلسِ عالي را دل بدرد آمد - میرزا بفرطِ اعزاز مخصوص‌گشته بموجبِ اشارتِ عالي در جرانغار نشست - و بترکي فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارتِ برانغار شد - و همچنین میرزایان و اُمرا بترتیبِ رتبه و حالتِ خویش برانغار و جرانغار نشستند - و جمعے از نزدیکانِ بساطِ دولت(مثلِ حسن‌قلي مهردار و میر محمّد منشي و حیدر محمّد و مقصود بیگ‌آخته)در دنگل قرار یافتند - و جشنے عظیم انتظام یافت - قاسم چنگي و کوچک خچکي[4] و مخلص قبوزي و حافظ سلطان محمّد رخنه و خواجه کمال‌الدّین حسین و حافظ مهري و صابر

---

(۲) در [بعضے نسخه] قصّهٔ بدیع (۳) در [بعضے نسخه] بالتون بیگ (۴) نسخهٔ [ج] سچکي *

این گروهِ جادومنش نزدیک بقوز نشسته نغمه‌پردازی نمودند - و از یکها کاکرعلی و شاهم‌بیگ جلایر و تولک قوچین و جمعی دیگر عقبِ قوز جای یافتند - و میوه و طعامِ گوناگون بآدابِ پادشاهی کشیده شد - و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که در حضورِ شما مذکور میشد که[۲] پیشِ پیرمحمّد خان میگفته اند که هرکه یک نارنجِ بغضِ مرتضی علی ندارد او را مسلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدایرا بندهٔ باشد که برابرِ هندوانه بغض داشته باشد - میرزا بسی درهم شد - و گفت بس مردم مرا خارجی تصوّر میکرده باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرتِ جهانبانی بنوادرِ کلمات گوهرافشان بودند و تا آخرِ روز این مجلسِ عشرت منتظم بود - و درین محفلِ نشاط میرزاعسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصتِ منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکارِ پادشاهی نزدیکِ دولتخانه ایستاده شد - روزِ دیگر در بابِ رفتنِ بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافقِ عقل و رای خود حرفی درمیان آورد - حضرت فرمودند که چون موکبِ منصور بناری رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناری موضعی ست از بدخشان که یک راه ببلخ دارد - و یک راه بکابل ●

روزِ چهارم ازین منزلِ مسرّت بخش کوچ فرموده شب درمیان بسرچشمهٔ بندگشا (که نزدیکِ اشکمش است) نزولِ اقبال فرمودند - و مجلسِ انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و درین سرمنزلِ عبرت افزا حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس مکانی سابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سرِ اطاعت بر خطِّ فرمان نهاده اند - و حضرتِ فردوس‌مکانی (در بابِ نزولِ اجلال باین موضعِ فرح‌بخش - و آمدنِ برادران - و اطاعت‌نمودنِ ایشان) برسمِ نشان تاریخِ آنرا بر تختهٔ سنگی نقش فرموده[۳] اند - حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنّتِ سنیّهٔ حضرتِ گیتی‌ستانی تاریخِ آمدنِ خود و ملازمت کردنِ میرزا کامران و مجتمع شدنِ برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این هردو تاریخ از دو پادشاهِ بزرگ‌منش بر یک لوحِ سنگ بر مثالِ کتابهٔ ایوانِ روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست در گردنِ یکدیگر یادگار است - و ازانجا بموضعِ ناری ورودِ سعادت فرموده بانتظامِ ولایتِ بدخشان مشغول شدند ختلان را (که مشهور بکولاب است) تا سرحدِ سرک و قراتگین[۴] بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکرخان را امیرالامرای میرزاکامران مقرّر ساخته بهمراهیِ او نامزد فرمودند - و عسکری میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ج] که پیرمحمد خان (۳) نسخهٔ [د] زده اند (۴) نسخهٔ [ج] قراتکهن ●

نیز همراهِ میرزا ساخته قراتگین بجایگیرِ او اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران باین جاگیر راضي نبود امّا بملاحظهٔ اینچنین جان‌بخشي چندان مضایقه نکرد - و قلعهٔ ظفر و طایقان و بعضی از پرگناتِ دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرّر داشتند - وقندوز و غوري و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناري را بمیرزا هندال مکرمت‌فرموده شیرعلي را همراهِ میرزا ساختند - و یورشِ بلخ بسالِ دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمولِ تفقّداتِ پادشاهي گردانیده تصمیمِ رفتنِ کابل فرمودند و در مجلسِ آخرین عهود و مواثیق (که شعارِ منتظمانِ سلسلهٔ صورت‌است) درمیان آورده هر کدام را بخدای انتظام‌بخشِ عالمِ صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند - و از روی عطوفتِ برادري پیالهٔ شربت طلب داشته اندکی ازان تناول کرده بمیرزاکامران مرحمت‌فرمودند - و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعي‌داشته الوشِ پادشاهي بخورند - و پیمانِ یکجهتي و یکدلي‌را وثوق‌بخشند - و بموجبِ امرِعالي باوجودِتحققِ اخوّت عقدِ صداقت و خلّت نیز بر بستند - و هر کدام از میرزایان‌را علم و نقّاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرفِ عزّت و کرامت استظهار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بتمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و مواکبِ عالي متوجّهِ خوست شد - و درانجا (که نزهتگاهِ عشرت بود) اقامت فرمودند و از راهِ پریان[۲] متوجّهِ کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرتِ صاحبقراني بعد از تادیبِ هندوانِ کتور[۳] اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بتازگي نظرِ تعمیر انداخته نامِ آنرا اسلام آباد نهادند - رایاتِ اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکستِ و ریختِ قلعه را اصلاح نماید - و اهتمامِ آنرا باُمرا قسمت کند - ده روز آنحدود معسکرِ دولت بود تا آنکه باهتمامِ پهلوان در یکهفته قلعهٔ مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورتِ اتمام گرفت و آنحضرت بیگ میرک را حاکمِ آنجا ساخته گذاشتند ه

چون خاطرِ جهان آرا از مهمِّ قلعه جمع شد برسرِ کانِ نقره تشریف بردند - و بظهور پیوست که دخل بخرجِ این کان برابر نمي‌آید - و ازانجا لبِ آبِ پنجهیر نزدیکِ کتلِ اشتر کرام محلِّ سرادقِ دولت‌اعتصام شد - و اوائلِ زمستان (که زمین از برف بنیادِ رو سفیدي کرده بود) عرصهٔ حدودِ دارالملکِ کابل بقدومِ گرامیِ حضرتِ جهانباني فروبها یافت - و بجهتِ اختیارِ وقت و انتظارِ ساعتِ مسعود روزے چند درنواحیِ شهر توقّف اتّفاق افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي (که هزاران میمنت و سعادت درمقدمِ آنحضرت‌است) اقبال‌وار استقبال فرمودند - اتگه خان و جمعے

(۲-۳) نسخهٔ [ب] پرمان - و نسخهٔ [ز] بربان (۳-) نسخهٔ [ا د] کفور ه

از نزدیکان بدولت ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بدیدار سعادت‌پرتو آن قرّة‌العین خلافت و غرّة الوجه جلالت (که سعادت کونین از جبههٔ ایشان میتافت) مبتهج و منبسط گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر الٰهی جلالی جاودانی دادند - و در جمعه دوم رمضان (که وقت مختار بود) بفتح و نصرت سایهٔ ورود بر شهر انداختند - و برزمین نیاز جبهه‌سای گشتند - و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید - و درینولا مصدر از کشمیر عرضه‌داشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلّی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در التماس سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درست معروض داشته تحریض همّت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل‌بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند - و توجّه باطن بتسخیر هندوستان دران دیباجهٔ هوشمندی ایراد فرمودند (۲) - و در مستقرّ خلافت همواره برتمشیت امور مملکت و تقویت مهام‌دولت بطرزے (که دواعی اوقات مستدعی بود - و مصالح ممالک مقتضی) برای‌صایب همّت گماشتند ازانجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروه منافقان توانند بود - و مستوجب انواع سیاست شده بودند) ایشان‌را رخصت سفر حجاز دادند - که شاید در اوقات غربت (که سوهان‌زن ناهمواریهای نفس است) از ایّام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه‌شده درمیان هزارها توقّف نمودند - و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای ناممسموع این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید - و درهمین ایّام تجدید مبانی مودّت و تاکید معانی محبّت (که لازمهٔ فتوّت و مروّت‌است) فرموده خواجه جلال‌الدّین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند *

و از سوانحے (که دریں‌سال روی داد) شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمّد سلطان و مجملے‌ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین‌داور (که جایگیر او بود) بارادهٔ ملازمت حضرت‌جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز بارادهٔ عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجدکرده

---

(۲) اگرچه در نسخهٔ [ط] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخهٔ ط پر از اغلاط است که تصحیحش خیلی دشوار ونیز در دیگر هیچ نسخه از نسخهای هشتگانه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد *

بر سرِ هزارها بود - که تاخت و تاراج این‌گروه (که همواره برهزنی و غارتگری اشتغال دارند) نماید - و از بی‌تدبیری (که منشأ آن غرور جوانی - و جنون پندار باشد) آئین پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جامِ شمشیر شربتِ واپسین در کشید - آنحضرت تردی‌محمّدخان را اعتبار افزوده زمین‌داور و آنحدود بجایگیر او مقرّر ساختند - و بجهتِ انتظام و استحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیان عبدالرّشید خان بن سلطان‌سعیدخان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذرانیدند - و بزودی مشمول عنایت شده رخصت‌یافتند و در همین ایّامِ سعادت پیرا عبّاس سلطان (که از سلاطینِ ازبکیّه بود) بآستانبوس استسعاد یافت - و منظورِ نظرِ عاطفت و تربیتی گشت - و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعقّت قباب گلچهره بیگم (که همشیرهٔ خردِ آنحضرت بود) عقد ازدواج بستند - و از وقائع (که درین سال روی نمود) شهید شدنِ میرزا شاه برادرِ میرزا الغ بیگ است - از اشتر گرام (که در جایگیرِ او بود) عزیمتِ آستانبوس داشت - چون بکتلِ منار رسید شاه‌محمّد برادرِ حاجی‌محمّد بانتقامِ آنکه (در هندوستان کوکیِ عمّ حاجی‌محمّدخان را میرزا محمّد سلطان کشته بود) کمین کرده در سرِ آن کتل تیری زد و میرزا[۲] را دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داده ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ - و رجوع عالی از بی‌اتفاقیِ میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیرِ ممالکِ هندوستان و برآوردنِ خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیمِ این امر بر جمیعِ امور برهمّتِ ملک[۳] گشای از واجباتِ اقبالِ روز افزون بود - و سیرِ ولایتِ کشمیر نیز مرغوب و مکنون) آنرا بوقتِ دیگر حواله فرموده یورشِ بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیّهٔ آن فرموده بودند) قدمِ دولت در رکابِ عزیمت نهاده پیش‌گرفتند - و در اوائلِ سالِ (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالتو بیگ را (که یکی از معتبرانِ درگاه بود) پیشِ میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجبِ قرارداد بعزیمتِ بلخ متوجّه شدیم - باید که (اتّفاق و یکجهتی را پیش‌نهادِ همّت ساخته - و این‌معنی را سرمایهٔ سعادتِ جاوید دانسته) هنگامِ وصولِ رایاتِ عالی بحدودِ بدخشان خود را باستعدادِ تمام قرینِ موکبِ والا گرداند - و مناشیرِ مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (درساختگیِ راه و آمادگیِ سپاه و بزودی خود را رساندن) شرفِ اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضتِ رایاتِ عالیات شد

---

(۲) نسخهٔ [ه] و میرزا دران عقبه بدرجهٔ شهادت رسیده (۳) نسخهٔ [ه] جهان گشای ٭

و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجي محمّد خان از غزنین قریب یک ماه در پرت چاالک توّقف اتّفاق افتاد - وازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلّی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقاً منصب وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ (که دیوان حال بود - و از بے رشدي او خواجه غازي مهمّات را بکاردانی خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علي (که راتق و فاتق مهمّات میرزا کامران بود) و چندے دیگر بوسیلهٔ میر برکه تقریر حال خواجه غازي و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمّد قلي خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهت تشخیص معامله تعین شدند - و حسین قلي سلطان (که از مقرّبان درگاه بود) محصّل این مهم شد - و بعد از تحقیق معامله خواجه غازي و خواجه روح الله و جمعے دیگر از نویسندهای متغلّب را گیراندند - و محمّد قلي سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازي تعین نمودند - و خواجه سلطان علي (که از توجّهات حضرت جهانباني بخطاب افضل خاني ممتاز شده بود) از مشرفي بیوتات بمنصب دیواني بیوتات اختصاص یافت - و دریں اثنا میرزا ابراهیم برسم ایلغار دریافت آستانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد *

بعد از فراغ خاطر از مهمّات ضروریهٔ این یورش موکب عالي باستالف نزول اجلال نمود و درینجا عبّاس سلطان اوزبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند - چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عزّ و جلال رسید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیّم سرادقات عزّت فرمودند - و در منزلے (که حضرت صاحبقراني درانجا اساس نهاده بودند) سه روز برسم تبعیّت آنحضرت کامروائي فرمودند - وازانجا بناري[۲] اتّفاق منزل افتاد - و از کتل ناري گذشته بسیر دشت نیل بر (که بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجّه فرمودند - و در نواحي این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند - و مخصوص اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاولي سپاهي آن دیار نیز کند - و از نواحي بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمّد خان و جمعے از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند - که ایبک را (که از توابع بلخ است - و بمعموري و افزوني میوه و خوبي آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

---

(۲) نسخهٔ [ا] بناري نزول اقبال اتفاق افتاد *

و در اثنای آن شیر محمّد (۲) پکّه (که یکی از یساولان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در سرِ لشکرها زدنِ پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که (چون مرا بیرمِ (۳) اوغلی مقیّد ساخته پیشِ (۴) کیستُن قرا حاکمِ بلخ آورده و در (۵) جبچکتو میمنه استعداد رفتنِ هری می نمود) شخصی پلنگ زده آورد - بجهتِ همین لشکرکشی در توقّف افتاد - حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجّه بتسخیرِ بلخ مصمّم داشتند *

روزِ دیگر لشکرِ پیشینِ خود را بایبک رسانید - پیرمحمّد خان حاکمِ بلخ خواجه باق اتالیقِ خود را با جمعی از مردمِ کارآمدنی (مثلِ ایل میرزا - و حسین سعید بی - و محمّد قلی میرزا و جوجک میرزا) بجهتِ احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازمِ احتیاط بجای آورد رسیدنِ ایشان بایبک مقارنِ آمدنِ رایاتِ نصرت قرین شد - اُمرا بغیر از درآمدن در قلعهٔ ایبک و مستحکم کردنِ آن چارهٔ دیگر ندیدند - آنحضرت قدومِ گرامی ارزانی داشتند - و در لوازمِ تسخیرِ قلعه کوشش فرموده مورچلها قسمت نمودند - و در دو سه روز متحصّنا قلعه امان طلبیده بآستانبوسِ والا شتافتند - و ایبک بدستِ اولیای دولتِ قاهره درآمد - حضرتِ جهانبانی جشنِ خسروانه ترتیب داده از اتالیق در بابِ تسخیرِ ماوراء النّهر کنکاش طلبیدند - اتالیق بموقفِ عرض رسانید که امثالِ این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثارِ راستی در تو پیداست - آنچه بخاطرِ تو رسد بے ملاحظه بعرض رسان - مشار الیه معروض داشت که مردمِ کارآمدنیِ پیرمحمّد خان بدستِ شما افتاده اند - این جماعه را مسافرِ صحرای عدم ساخته قدم در رکابِ ظفر باید نهاد - که ماوراء النّهر بے جنگ و جدل در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همّتِ والای خود فرمودند - که در آئینِ فتوّت نقضِ عهد از اهلِ کمال ناستوده است - خصوصًا از سلاطینِ عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر می باشد - این گروه را امان داده ایم - خلافِ آن چگونه در معدلت سرای ضمیر سزاوارِ گنجایش باشد - اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنکاشِ درست و رای متین را بعمل نمی آرند - پس (۶) مرا نگاهداشته مصالحه فرمایند که از خلم این جانب * بملازمانِ درگاه مقرّر گردد - و هرگاه یورشِ هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدماتِ پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیّتِ ازلی و ارادتِ قیّومی برخلافِ این دو شق رفته بود نگاشتهٔ رقمِ تقدیر در نظرِ اهلِ عزیمت آراسته تر نمود - و چند روز اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] پکه (۳) در [بعضی نسخه] بیرم اغلن (۴) نسخهٔ [ب] اکتین - و نسخهٔ [ج] کیسین

(۵) نسخهٔ [ج] و در چیچکتو و میمنه (۶) نسخهٔ [ب] اُمرا را *

واقع شد - اگرچه هوای ایبک و فراوانیِ میوه باعثِ توقّف بود امّا عمدهٔ اسبابِ توقّف نا آمدنِ میرزا کامران شد - و خردمندانِ پیش بین حسابدان از روی یقین میگفتند که اگر این توقّف نمیشد پیر محمّد خان را طاقتِ مقاومت و قدرتِ مقابله و محاربه نبود - هرآئینه مستاصل میشد - یا بر حسب دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانانِ اوزبکیّه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقّف بامتداد کشید آنجماعه فرصت یافته بکمکِ غنیم آمدند - و امرای اوزبکیّه را (که بدست افتاده بودند) مصحوبِ خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدانِ درگاه بود) بکابل فرستادند و اتالیق را همراه داشته از راهِ خلم متوجّهِ بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقامِ بابا شاهو[2] نزولِ اجلال فرمودند - روزِ دیگر نزدیکِ آستانهٔ (که سر منزلِ مت مشهور) معسکرِ دولت آراسته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بسرکردگیِ وقّاص سلطان و شاه محمّد سلطان حصاری برآمده اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکابِ ظفر اعتصام نهادند و درمیانِ قراولان اندک جنگی شد - و در وقتِ فرود آمدنِ موکبِ عالی شاه محمّد سلطان حصاری با گروهِ انبوه برسرِ اردوی معلّی تاخت - و جوانانِ کار طلب مثلِ کابلی خان برادرِ محمّد قاسم موجی و شیر محمّد پکنه و محمّد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردّد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد - و مخالفان تابِ مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اریکن اغلان را (که از اوزبکانِ نامی بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میانِ محمّد خان ترکمان و سیّد محمّد پکنه مناقشه شد - هرکدام نسبتِ این دستبرد بخود میکرد - حضرت حقیقتِ حال از اریکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد - باشارت بمحمّد خان کرد که اوّل این شمشیر بمن انداخت از هولِ[3] شمشیرِ این مرد از اسپ جدا شدم - و چون خود را راست کردم[4] و ایستادم این مردِ دیگر (و ایما بسیّد محمّد پکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسیّد محمّد اعراض فرمودند که او انداختهٔ محمّد خان است - تو بیمروّتی کردهٔ - که بر ضایعِ دیگری شمشیر انداختهٔ - جلدو را بمحمّد خان عنایت فرمودند - و اریکن را به پیر محمّد آخته سپردند که از احوالِ او خبردار بوده تیمارِ او کند - و با وجودِ آثارِ فتح و نصرت امرای نفاق سرشتِ بی اخلاص اظهارِ بیدلی میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانبِ میرزا کامران مذکور میساختند - و در میانِ خود شهرت میدادند اگرچه [هر شنیعه (که بمیرزا نسبت کنند) از بس (که مادّه قابل بود) راست مینمود] امّا اینجا خلافِ واقع سخنان برو می بستند[5] *

---

(۲) نسخهٔ [ج] باباساهو (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر این مرد (۴) در [اکثر نسخه] گردنم
(۵) در [بعضی نسخه] تقصیر *

القصّه روزِ دیگر اوزبکیّه هجوم نموده بتمام و کمال آمادهٔ جنگ و مستعدّ پیشدستی شدند عبدالعزیز خان پسرِ عبید خان قول شده بود - و پیر محمّد خان برانغار - و سلطانِ[۲] حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجودِ اقدس رونق بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را بجرانغار تعین فرمودند - و قراچه خان و حاجی محمّد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرّر شدند و بعد از نیم روز تسویهٔ صفوف و آراستگی افواج باتمام رسید - و تا شام جنگِ عظیم درکار بود و جوانانِ نبرد آزمای عرصهٔ همّت پیموده دادِ دلاوری داده هراولِ مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه‌بندِ بلخ درآوردند - حضرتِ جهانبانی بمقتضای فطانت و متانتِ رایِ خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقانِ کوته اندیشِ نفاق پیشه در لباسِ وفاق خلافِ مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستانِ نادان نیز از بی ادراکی تقویتِ آن کوته بینانِ بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و سخنانِ نادرستِ کم‌همّتانه درمیان آورده گاه کمیِ لشکرِ خود و بسیاریِ سپاهِ مخالف و گاه رفتنِ میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ اسیر شدنِ اهل و عیالِ سپاهی و گاه انتظار بردن بتقریبِ میرزا کامران و امثالِ این چیزها را سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجاهده با نفسِ خود باین راضی شدند که بجانبِ درهٔ گز (که از جاهای محکم است) شتافته روزی چند درانجا باشند و لریماقاتِ آنحدود و جمعی دیگر از سپاهی را جمع کرده اسبابِ فتح سرانجام دهند - و درین توقّف خبرِ میرزا کامران نیز مشخّص خواهد رسید - و بر تقدیرِ وقوعِ رفتنِ میرزا بکابل ما را بآنحدود کاشتن مناسبِ وقت نیست - و بعد ازین با خاطرِ جمع تسخیرِ بلخ بلکه ماوراء النّهر بآسانی میسّر خواهد شد - و بتائیداتِ الٰهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنانِ موکبِ عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می‌آید - بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانبِ درهٔ گز توجّه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشتِ خواطرِ جمهور بی‌علاج شده بآنصوب توجه فرمودند - و بلخ گرفته را از بی‌اتّفاقیِ اربابِ نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهتِ برگرداندنِ هراول (که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهربند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعی[۳] دیگر از بهادرانِ نامی را چنداول تعین فرمودند *

چون (همگی نیّتِ حق ناشناسانِ تیره درون برهم زدنِ سپاه بود) این مراجعت

(۲) نسخهٔ [د] سلطان شاه محمد حصاری جرانغار (۳) در [بعضی نسخه] جمع کثیر *

(که بجانبِ درۀ کز بحسبِ تقدیر خواهي نخواهي واقع‌شد - و اتّفاقًا رو بکابل داشت) معاودت بصوبِ کابل اشتهار یافت - و رفتنِ میرزا کامران در السنۀ عوام مشهور شد - مردم روی در پریشاني نهاده سو بسو متفرّق شدند - هرچند [حضرتِ جهانباني حسن[۲]‌قلي سلطان مهردار (که از مخصوصانِ بساطِ عزّت بود) و جمعي دیگر از مقرّبان را بجهتِ برگردانیدنِ آن جماعتِ پریشان روزگار تعین فرمودند] چون تقدیر موافقِ تدبیر نبود فایده‌مند نیفتاد - و الحق رقمِ مشیّتِ حکیمِ قدیر برین‌صورت پذیرفته بود که سوادِ اعظمِ هندوستان از خللِ ستمکاران و آسیبِ جفا پیشگان بمحفوظي گراید - و مهبطِ برکاتِ ذاتِ قدسي گشته تختگاهِ ابد دستگاهِ حضرتِ شاهنشاهي ظلِّ الٰهي گردد - و چندین هزار تخمِ نیکي در مزارعِ بسیطِ غبرا و ریاضِ آمالِ مخلصان افشانده آیه و خلاصۀ سخن آنکه ایزدِ جهان‌آرا این‌چنین نصرت را در لباسِ چنین حال (که موجبِ ازدیادِ عبرت و خبرتِ هوشمندان گردد) بظهور آورده اسبابِ حکم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این واقعۀ ناملائم بظهور نیامدے در مشاغلِ تسخیرِ ماوراءالنّهر کارِ بیچارگانِ هندوستان در تعویق ماندے و سرانجامِ این ممالک (که مأمنِ متوجّهانِ هفت اقلیم است) در حجابِ تاخیر افتادے •

و بالجمله چون مخالف ازین قضیّۀ نامرضیّه آگاهي یافت مهمِّ برهم‌خوردۀ خود را انتظام داده بتعاقب درآمد - و حضرتِ جهانباني بنفسِ نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ (که وصفش کارنامۀ قتالِ روزگار را دیباجگي بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشۀ شیرانِ نبرد رخشِ جهان‌گردِ زرّین فام (که نصرالنّاظرین نام داشت - و آنرا [۳]محمد خان حاکمِ هرات پیشکش کرده‌بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزخمِ تیر افتاد - و حیدر محمّد آخته اسپِ خود پیشکشِ آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت - و حمایتِ ایزدي آن صاحبِ سریرِ سروري را نگاهباني فرموده بمامن رسانید - و اکثرِ همراهان آثارِ بدنیتي را بچشمِ خود دیده برفاقتِ پست فطرتي و دون همّتي هرطرف پراگنده شدند •

تفصیلِ عمدهای موکبِ عالي رقمزدۀ کلکِ بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان قراچه خان - حاجي محمّد خان - تردي بیگ خان - منعم‌خان - خضرخواجه سلطان - محمّد قلي‌خان جلایر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمّد آخته‌بیگي - عبدالله خان اوزبک حسین قلي خان مهردار - محبّ علي خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتو سلطان

---

(۲) در [اکثر نسخه] حسن قلي (۳) نسخۀ [ط] محمد خان شرف الدّین اغلي حاکم هرات •

مصاحب بیگ - شاه بداغ خان - شاهم بیگ جلایر - شاه قلي نارنجي - محمد قاسم موجي لطف‌الله سهرندي - عبدالوهاب ارجي[۲] - باقي محمد پروانچي - خالدین[۳] *

و بعد از سه روز بر سر پل چهارچشمه اتفاق نزول افتاد - و درین منزل محمد قلي شیخ کمال[۴] (که براه راست افتاده بود) خبر موکب معلی یافته ملحق‌شد - و درین منزل منشور عطوفت بنام نامي حضرت شاهنشاهي و مخدرات تتق عصمت (که در دارالامان کابل بودند) مرقوم خامهٔ عنایت مصحوب بیگ محمد آخته بیگي روانه ساختند - و برشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته سلسله جنبان عقیدت و اخلاص بود) مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند که برادر بدنیت محمد کامران بمقتضای طبیعت تبعر نفاق بر حسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهي را بالکلیة فرو گذاشت - و بسیارے از همراهان را همت یاوري نکرد - لاجرم این سفر بخاطرخواه احبای دولت میسر نشد - بلکه باعث مزید ملال و کدورت خاطر گردید و شکرانهٔ ملامتي کرده نصیحتهای ارجمند (که تسلي بخش خواطر محبت انتما تواند شد) دران مفاوضهٔ قدس سمت اندراج یافته بود - و ازانجا شب درمیان بغوربند نزول دولت کرده شب دیگر بخواجه میاران ورود اقبال فرمودند - و ازانجا بقراباغ و ازانجا بمعمورهٔ دورد سعادت اتفاق افتاد و حضرت شاهنشاهي کامیاب استقبال شده درین منزل ادراک ملازمت گرامي فرموده مشمول انظار عنایات شدند - و ازانجا بساعت مسعود بچتر اقبال سایه‌گستر دارالملک کابل گشتند - و میرزا سلیمان از راه بدخشان رفت - و میرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نیز بهمراهي میرزا بقندوز آمد - و امرا همه بي‌هم بکابل رسیدند - و شاه بداغ خان (که داد جلادت و مردانگي داده بود) در قید غنیم افتاد - و میر شریف بخشي و خواجه ناصرالدین‌علي مستوفي و میرمحمدمنشي و میرجان[۵] بیگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمدامین کنگ را نیز همین حال پیش آمد و باقي جمیع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند - و [چون اتالیق و جمعي دیگر از ازبکیة (که در ایبک بدست افتاده بودند) خلاصي یافته بوطن خویش رفتند - و انواع عواطف و مراحم پادشاهي بیان کردند] پیرمحمد خان در تعجب مانده مردم پادشاهي را (که پیش او بودند) بسلوک آدمیانه روانهٔ دارالملک کابل ساخت - و آنحضرت در مستقر خلافت متمکن گشته این مراجعت را از فرط دوربیني عین صلاح‌دولت دانسته در انتظام مهمات دین و دولت توجه عالي

---

(۲) در [چند نسخه] اوجي (۳) در [بعضی نسخه] خالدي (۴) در [بعضی نسخه] شیخ کمان - و در [بعضی] محمد قلي و شیخ کمال (۵) در [چند نسخه] خان بیگ *

مبذول داشتند - و خواجه جلال الدین محمود را (که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقف نموده بود) فرستادن او را برطرف کرده بازپس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرسیّد علي (که در فنون تصویر و نقّاشي یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند) مصحوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطان علي را (که بخطاب افضل خاني اشتهار داشت) از عهدهٔ مشرفي خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیواني جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت •

و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانباني از فرط شفقت و عطوفت ذاتي تقصیرات عظیمهٔ میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابي ولد سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجّه بجانب کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکي نموده اورا ازانجا اخراج کرد - و آنچنان بخشش والا را برطاق نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصّد فرصت بود - در هنگامیکه (حضرت جهانباني در کابل عدالت پیرای بودند) همیشه بوعدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طویّت و نیک گماني (که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است) سخنان ناراست اورا راست انگاشته متوجّه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدار خود مصمّم ساخت - و اندیشهٔ بغي و فتنه (که مخمّر طینت او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریک سلسلهٔ مکر او امرای تنک مایهٔ اخلاص و تنگ حوصلهٔ ارادت دران یورش (چنانچه گذارش یافت) انواع نفاق بعمل آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظلّ عدالت بر دارالملک کابل انداختند) میرزا کامران میرزا عسکري را در کولاب گذاشته متوجّه قتال میرزا سلیمان شد - میرزا سلیمان بیجنگ از طایقان بقلعهٔ ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجّه قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحٰق سلطان را بقلعهٔ ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جَرم[2] رفته منتظر پاداش الٰهي نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوسه فراغ حاصل کرده متوجّه قندوز شد - و بمیرزا هندال اوّلاً از راه فریب درستي نما درآمده حرف یکجهتي درمیان آورد - میرزا هندال سخنان اورا گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد - و میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه داري دقیقهٔ فرونگذاشت - و میرزا کامران (چون کاری نتوانست ساخت) بازبیکه متوسّل گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حرم •

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکیّه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزاهندال بجهت اختلال و بازي دادنِ مخالفان (که در معني رهنموني بشاهراه مقصود است) تدبیرے پسندیده انگیخت - و خطّی از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهدِ اتّفاق و فریب دادنِ اوزبکیّه - و بروشِ پخته‌کاران آن فریب‌نامه را بقاصدے داد که عمداً خود را بدست اوزبکیّه انداخت - بعد از کاوشِ قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمونِ آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتّفاق نموده اوزبکیّه را هدفِ تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت) اوزبکیّه از مطالعۀ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه ناساخته ماند - و مقارنِ این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکري شکست خورده درقلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحٰق سلطان یکی شده قلعۀ ظفر را در تصرّف خود آورده - و اسحٰق سلطان را (که بار متّفق شده بود) مقیّد ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار قندوز ناامّید گشته یاسین دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکناره کشید - میرزا عسکري برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا موسی‌الیه را همراه گرفته متوجّه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیّه (که بسرداری سعید بیگ بیرتارلي آمده‌بودند) گذرآنها بر اُردوی میرزا افتاد - و تمام‌آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکري و میرزا عبدالله مغل با معدودے بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب معتمدانِ خود پیشِ میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجّه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودنِ خود را در بدخشان صلاح ندیده بغوری متوجّه شد - که از راه ضحّاک و بامیان خود را درمیانِ هزاره کشد - و ازانجا حال کابل بواقعي دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد - و (چون اُمرای نفاق‌پیشۀ حضرت جهانباني پیوسته میرزا را تحریض آمدنِ کابل میکردند) از فرطِ فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانباني فرستاده معروض‌داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از سر گیرم - امّید که تقصیرات و جرائم من بالطافِ پادشاهي بعفو مقرون گردد *

* شعر *

* بار آمدم که سجدۀ آن خاک پا کنم * گر طاعتي قضا شده باشد ادا کنم *

امّید که درین‌مرتبه بوسیلۀ نیکوخدمتي از بارِ گران شرمندگي نجات یابم - آنحضرت از صفای طینت (مسِ زر اندود اورا بمعیارِ زرِ خالص تَرا گرفته) بصدق مقرون داشتند *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از کابل و محاربهٔ بميرزا کامران - وديگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن ميرزا کامران بحدود کابل نزديک شد جمعی از دولتخواهان دور بين بموقف عرض رسانيدند که پاک سيرتي و نيک گماني را حدّے و نهايتی مي‌باشد - هرگاه مکر و تزوير و غدر و تشوير اين حق‌ناشناس چندين[۲] مرتبه بتجربه پيوسته لايق دولت و موافق حزم آنست که ديگر طريق احتياط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بيرون زنند - ولوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند - و سپاه نصرت قرين استعداد بر اصل نمايد - هرگاه انديشهٔ اين کار کرده‌شود از غدر و فريب ايمني خواهد بود - اگر (في‌الواقع ميرزا از کردارهای ناصواب خود پشيمان شده راه يکجهتي پيش گيرد - و بعزّ بساط بوس استسعاد يابد) هرآينه بفنون عواطف پادشاهي اختصاص خواهد يافت - و اگر (درين مرتبه نيز همان سودای فاسد در دماغ غرور او متمکّن‌است) ازين طرف مراتب احتياط مرعي شده باشد - آنحضرت را از استماع اين کلمات سلطنت اساس عزيمت نهضت عالي بجانب غوربند (که راه آمدن ميرزا بود) مصمّم گشت - و در[۳] اواسط (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هلالي از کابل رايت عزيمت افراخته متوجّه آنصوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامي محضر يعني حضرت شاهنشاهي را از فرط مهرباني در کابل صدرنشين هفت اورنگ راحت و مسندگزين چار بالش عافيت ساختند - و حلّ و عقد کابل بمحمّد قاسم خان برلاس مفوّض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بيگ و جمعی ديگر از تيره درونان روشن برون (که پيوسته انگيختن شورش[۴] و آشوب پيش‌نهاد همّت فتنه سرشت ايشان بود) خوش‌دل شده مقدّمات حق ناشناسي نوشته ميرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند - که ما با جمع کثير آمده مي‌بينيم و مردم يکجهت پادشاهي را باند‌يشهای ناصواب جدا خواهيم ساخت - و بآساني ملک کابل بدست خواهد آمد •

بوالعجب کاريئ که از کمال نا انصافي آنچه از اقران و همسران بخود روا نميدارند (از عهدشکني و بداند‌يشي و نادرستي) همهٔ آنرا بے محابا بصاحب و ولي‌عهد خود بعمل مي‌آرند و چشم نابينای خود را بر قبح آن نميگشايند - بلکه آن قبائح را از محسنات ميشمارند - و از تدبيرات وگربزيهای خود حساب ميکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگي را فهميده‌اند - و از نوکران خود

---

(۲) نسخهٔ [ط] بکرات و مرات بتجربه پيوسته (۳) نسخهٔ [ط] تا آنکه در اوسط سال چهار صد و هفتاد جلالي موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجري آنحضرت از کابل (۴) نسخهٔ [ه] شورش و فتنه •

چشمداشت آن دارند) امّا مغلوب هوی تباه خود گشته این‌چنین نردِ دغل بازي و بیوفائي با چنین صاحبی پاکبازنه مي‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره‌دلي‌ست - و این چه خیره رائي - انگاشتم که جلائل خوبیها و شرائف بزرگیهای این ذاتِ قدسي را در نمي‌یابند معامله‌فهمي رسمي چه‌شد - آنچه (از ملازمانِ خود توقّع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که موردِ چندین الطاف و عنایات اند - که یکی ازانها تمامِ عمر برای حق‌گذاري کافي‌ست) با صاحب وولي‌نعمت بر خلافِ آن سلوک میکنند - واز بی‌فکري و بدرائي در برابر چندین پیش مي آیند آرے کسیکه (بمخالفت و شرارت سرشته‌شد) ظهورِ امثالِ این امور ازو چه بعید - و کورِ مادر زاد را از پرتوِ خورشید چه طرب - چشمِ اخلاصِ این قوم بمیلِ نفاق (۲) بی‌نور شده - وسینهٔ محبّتِ این فرقه بورمِ غرور تنگ گشته - حقوقِ نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای ولي‌نعمت را کي توانند ادراک کرد - چه جای شکرِ آن نعمای نامتناهي - توسنِ نفسِ امّارهٔ این خود کامان نه آنچنان خود رای‌ست که بزورِ بازوی سرزنش لجامِ اورا توان کشید - یا بنیروی سرپنجهٔ نصیحت عنانِ اورا توان تاب داد •

بارے بمقتضای سرنوشتِ آسماني از کابل کوچ فرموده قراباغ را مخطِّ موکبِ مقدّس ساختند و ازانجا بچاریکاران و ازانجا بآبِ باران نهضت فرمودند - اتّفاقاً درین منزل جوی آبے بود حضرت سواره اسپ راندند - و جمعی از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظهٔ نیک و بدِ زمین باطراف رفته سالکِ مسالکِ خویشتن‌داري گشتند - آنحضرت را این روشِ ناخوش پسند نیامد بجهتِ سرزنشِ این فرقهٔ تفرقه آئین شرحِ اخلاصِ جانبازانِ فدائی شاه اسمٰعیل صفوي (که خود را از فرازِ کوه آسمان ارتفاع بگرفتنِ رومالے بر نشیبِ زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامي وجان‌سپاري بلند ساخته معمارِ اساسِ حقیقت گشتند) بر زبانِ اقدس راندند گمانِ صالحِ آنحضرت در حقِّ بندگانِ خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاهِ خویشتن‌داری تیره روزگاران باین درجه - القصّه قراچه قراتخت و مصاحبِ منافق و گروهے دیگر (که شعله افروزِ شرارهٔ شرارت بودند) بواسطه و بی‌واسطه بموقفِ عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه درمیان‌است - و شعابِ جبال متعدّد - میرزا بامعدودے خواهد‌بود - دولتخواهانِ جان‌سپار را براههای مختلف تعین بایدکرد که میرزا از راهے بدر فرود - و همگي خیالِ این بداندیشان آنکه سپاهِ فراهم‌آمده را پراگنده سازند تا کارِ میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرتِ جهانباني (که از لطافتِ سیرت و حسنِ صورت

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میل نفاق •

در حقِ مردم بجز حسنِ ظن راه نمیدادند) تدبیرِ این حرام نمکانِ شوربخت بر صواب پنداشته حاجی محمّد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدّین محمود و چلپی بیگ و محمّد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه‌بر و شاه قلی نارنجی را بصوبِ ضحّاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمانِ عتبهٔ اخلاص را براهِ مال اولنگ تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی (که در ملازمتِ اقدس مانده بودند) روز نامچهٔ احوالِ اقبال قرینِ پادشاهی را نوشته، روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگِ فریب و فسون بعرضِ حضرتِ جهانبانی میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیتِ خدمتگاری امرے دیگر مصمّمِ ضمیر نیست *

چون [از اهلِ اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامهٔ اهلِ نفاق (که در لباسِ عقیدت حیله‌پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوهِ پادشاهی و فراوانیِ لشکر در تیهِ حیرت سرگردان بوده نه راهِ ترکِ خدمت و نه روی ادراکِ ملازمت داشت) از نفاقِ این گروهِ بےشکوه آگاه گشته بدلالتِ منافقان از راهِ ضحّاک و بامیان بجانبِ درهٔ قبچاق (که از توابعِ غوربند است) توجّه نمود - یامینِ دولت و مقدم کوکه و باباسعید را هراول ساخت - و خود قول شد - و مجموعِ مردمِ خود را دو توپ کرده روان شد - نیم روزے بود که یکے از رعایای آنحدود از آمدنِ میرزا کامران و بداندیشیِ او بمسامعِ جلال رسانید - قراچه (که سرفتنهٔ بداندیشان بود) بعرض رسانید که بر حرف و حکایتِ امثالِ این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجبِ تفرّقِ خاطر و باعثِ توهّمِ آنجماعت میشود - اگر بموجبِ این خبر قصدِ جنگ و استعدادِ پیکار نموده شود هرائینه چون این خبر بمیرزا کامران رسد از داعیهٔ ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبرِ آمدنِ میرزا و قصدِ نادرستِ او بتواتر و توالی رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تعدّلِ این منافقانِ تاریک‌درون بر مرآتِ باطن پرتو اشراق نیفکنده - و در خاطرِ اقدس جز گمانِ نیک امرے دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدنِ مخالف بعزمِ مخالفت مشخّص و مقرّر شد - حکمِ عالی شرفِ نفاذ یافت که جمعی (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پای همّت در رکابِ جلادت نهادند در اندک فرصتی معرکهٔ قتال گرم شد - پیر محمّد آخته [۲] (که از فدائیانِ درگاه بود) و محمّد خانِ جلایر و جمعی دیگر از یکّهای جانسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمّد آخته (که تشنه جگرِ زلالِ جانسپاری بود) قدم در دایرهٔ دار و گیر آورده چندان در جان‌ستانیِ اعدا تیغِ پیکار را آب داد

---

(۲) نسخهٔ [د] آخته بیگی *

که هم در سر این کار رفت - دیگر میرزا قلي رخش رستمي را در میدان کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگار آن زمرهٔ بیدولت برآورده در ازدحام کشاکش و هجوم کشاکش زخمي از اسپ جدا شد بهوش درست محمّد اورا بکام دشمن نتوانست دید - بنصرتش دوید - و در حیات پدر کار غنیم اورا تمام ساخت - و آن مقدار تردّد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشي گشت - و حضرت جهانباني بر بلندي برآمده اندازهٔ سپاه (۲) موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرز کشتن ملازمان درگاه و روان شدن ایشان توپ توپ بجانب مخالف حقیقت مکر و فریب آن سیه بختان تیره روزگار معلوم آن قدسي صفات شد - شجاعت ذاتي و بسالت نظري در جوش آمد - عنان جان ستان از سر قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوج مخالف تاختند - و فوج دشمن از هیبت (۳) و شهامت آن پادشاه والا شکوه متفرق شد - از گوشهٔ تبرے بر اسپ خاصه رسید - و بیگ (۴) بابای کولابي دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظر قهر برو انداختند - و بهمان نگاه تیزدست از پا خطا کرد - و مهتر سکاهي (که بفرحت خان مشهور است) آمده آن بیدولت را گریزاند میرزا نجات اسپ ابلقي (که سوار بود) بنظر اقدس درآورد - آنحضرت بران رخش سعادت سوار شدند و اسپ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - دربن اثنا عبدالوهّاب (که از یساولان معتبر بود) آمده شرح پیوستن آمرا بمیرزا کامران معروض داشته جلو خاصه را گرفت - که چه وقت تاختن است از ازل چنین آمده که گاهے دلو مراد از زلال آمال مالامال است - و گاهے از گردش چرخ دولابي تهي گشته روي بزیر شدن دارد *

آرے تقدیر ازلي (که منتظم سلسلهٔ درویشي و پادشاهي - و مرتّب دایرهٔ سفیدي و سیاهي ست) بستگیها را کلید گشادگیها داشته - و سربلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است - تا درظلمت سرای شبهای تاریک نگذرانند قدر جهان افروزي خورشید عالمتاب ندانند - و تا لب تشنهٔ سراب نیافتي طلب نگردند بسیرابي چشمهٔ مقصود نرسند - مصداق این حال و منطوق این مقال واقعه ایست که دربن روز مانع احوال سلامت مآل حضرت جهانباني شد - و آنحضرت بجانب ضحّاک و بامیان (که جمعی کثیر از اُمرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجّه شدند - و عبدالوهّاب و فرحت خان و محمّد امین و سبدل خان و چندے دیگر ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند - بمحمّد امین و عبدالوهّاب حکم شد که چنداولي کرده مي آمده باشند - و بواسطهٔ ضعف بسیاري تردّد و آسیب زخم

---

(۲) در [اکثر نسخه] اندازهٔ کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه] بیگ بابای کولابي *

جیبه را از بالای والی خود فرود آورده بسبدل خان سپردند - او از ساده‌لوحي جیبهٔ خاصه را انداخت روزِ دیگر بسیارے از ملازمانِ درگاه بدولتِ ملازمت استسعاد یافتند - روزے شاه بداغ خان و تولک قوچین و مجنون قاقشال را (که مجموعِ آن ده نفر بودند) بچنداولي و خبرگیري کابل رویه فرستادند بغیر از تولک قوچین هیچ یکے برنگشت - و او دران روزبازارِ امتحان مشمولِ عنایت گشته بمنصبِ قوربیگي سرافراز شد - و جمعے از معتبران را طلبداشته کنگاش فرمودند - حاجي محمّد خان (که غزنین جایگیرِ او بود - و نفاق را پخته‌تر از دیگران در کانونِ دل میداشت) رفتنِ قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نیافت - و گروهے از درست بینان رفتنِ بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجامِ لشکر نموده توجهِ کابل را مصلحت دانستند - و طایفهٔ از بهادرانِ جانسپار فراخورِ پُردلي و قوّتِ شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادهٔ درد آمیزِ نفاقِ کوته اندیشانِ تنگ حوصله مست و مدهوشِ غفلت است - و ما سعادت یافتهای بارگاهِ جانسپاري و فدائیانِ عرصهٔ حقیقت‌گذاري در قدمِ حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار مي‌آئیم - لایقِ دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکابِ نصرت متوجهِ دارالملکِ کابل شویم - امّیدِ واثق که بےرفتنِ بدخشان مهمِ میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاقِ جمعے کثیر از تربیت یافتگانِ درگاه بتازگي معلوم شده بود) اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورشِ بدخشان صلاحِ وقت دانسته از راهِ یکّه اولنگ نهضت فرمودند - حاجي محمّد شاه محمّد برادرِ خود را با مردمِ خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدستِ مقدّسِ خود منشورِ سلامتیِ خود بحضرتِ شاهنشاهي نوشته بار سپردند - که بهر وضعے که تواند رساند - و بزباني نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعیدِ وصولِ موکبِ عالي دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند - و تا هنگامِ مراجعتِ ما (که انشاءاللّٰه تعالی بزودي میسّر خواهد شد) در نگاهداشتِ غزنین مساعیِ جمیله نماید - هرچند (مخلصانِ صادق بعرضِ اقدس رسانیدند که اهلِ نفاق را از خود در چنین وقتے جدا ساختن عنانِ اعمالِ نفاق بدستِ این بےثباتان سپردن است - و صلاحِ کارِ بدخواهانِ مفسد بعمل آوردن ، و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادرِ خود را پیشِ میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاجوسِ درخانه و فریب دهِ ساده لوحانِ عقیدت شود) آنحضرت برین مقدّمات گوش ننهاده رخصتِ شاه محمّد فرمودند - و روزِ دیگر بجانبِ کمهرد عنانِ عزیمت معطوف داشتند - اکثرِ مردمِ بےحقیقت از ملازمتِ گرامي جدا شدند - و جمعے (که نگاهبانِ حدودِ اخلاص و حافظِ ناموسِ حقیقت بودند) در ملازمتِ گرامي بوده کمرِ خدمت بعزمِ درست برمیانِ وفاداري بستند *

درین راه بعد از سه روز کلانتران ایماق تولکچي(۲) و سانقاچي (که درانحدود توطن داشتند) از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکي یُرتِ آن مردم منزل اتّفاق افتاد - و چون صباحِ آن بدولت سوار شدند خبرِ رسیدنِ کاروانِ عظیم بسرکردگي میر سیّدعلي سبزواري رسید - سوداگرانِ عراق و خراسان از اسپ و اسبابِ فراوان همراه داشته بعزمِ سفرِ هندوستان کمرِ اهتمام بسته بودند - آخرهای روز عمدهای کاروان بسعادتِ تقبیلِ رکابِ دولت سرافراز شدند - ورودِ این وفودِ غیبي مقدّمهٔ فتوحاتِ آسماني شد - و سوداگرانِ هوشمندِ عاقبت‌بین معاونت و امدادِ این‌چنین والا حضرتي را سرمایهٔ سعادتِ روزگارِ خود شناخته همه اسپان و اسباب را پیشکش نمودند - وآنحضرت این را از تائیداتِ ازلي دانسته بعضي از اسباب و اشیا را بقیمتِ ده چهل و ده پنجاه مقرّر فرموده گرفتند - وبجمیعِ ملازمانِ رکابِ دولت و مقرّبانِ بساطِ قربت قسمت کردند - و بخشِ هرکدام از میرزایانِ بدخشان را نیز جدا فرمودند - و تتمّه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطورِ خود هرجا که خواهند بفروشند

روزِ دیگر کهمرد موردِ موکبِ اقبال شد - طاهر محمّد پسرِ میر خرد آنجا بود - قدومِ گرامي را نعمتِ عُظمی شناخته بخدمت شتافت - امّا از ختّي (که داشت) یا از ساماني (که نداشت) در آدابِ ضیافت عرقِ شرمندگي را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست کرد - و ازآنجا شب درمیان کنارِ آبِ بنگي(۳) نزولِ دولت فرمودند - و دران منزل ازان طرفِ آب شخصي فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان درمیانِ شما هیچ خبرِ پادشاه است - چون این آواز بسمعِ مقدّس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسي - و فرستادهٔ کیستي - ودرمیانِ شما از پادشاه چه خبر است - او جواب داد که من فرستادهٔ نظري سال اَلکم - که بجهتِ تحقیقِ خبرِ پادشاه فرستاده - و درمیانِ ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمي از معرکه برآمدند - دیگر کسي ایشان را ندید - مردمِ میرزا کامران جیبهٔ خاصهٔ پادشاهي (که دران روز پوشیده بودند) یافته پیشِ میرزا برده‌اند - میرزا ازین واقعه خرّمیها کرده - و بزمها آراسته - حضرت اورا بحضورِ اشرف طلب داشته فرمودند که مرا مي‌شناسي - بعرض رسانید که فرِ ایزدي پوشیده نمي‌ماند - گفتند برو - و بنظري خبرِ خوش برسان - و بگو که مستعدّ و آماده باشد - که وقتِ مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدماتِ پسندیده بتقدیم رساند - و روزِ دیگر از پایاب عبور فرموده در موضعِ اُدي(۴) خنجان فرود آمدند

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] تولکچي و سانقاچي (۳) در [بعضي نسخه] تنگي (۴) در [چند نسخه] اوري خنجان و نسخهٔ [ح] اوري چشمان *

و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشته
و ازانجا اندراب مخیّم سرادقات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرّف شده
لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید پیشتر ازانکه (حضرت جهانبانی
سرانجام لشکر فرموده متوجّه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای فریب
تا برآمدن او از کابل (که مقدّمهٔ جزای کار اوست) ناگزیر است - تا تشنه لبان بادیهٔ سخن را
از منهل این تتمّه سیرابی حاصل شود •

چون (کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابد پیوند پادشاهی و تخریب بنیان
اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادیئی در ورش غم از مکمن بطون بموقف ظهور
آوردند - و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانسپار متوجّه ضحّاک و بامیان شدند) میرزا کامران
از طلوع این امر غریب (که در مخیّلهٔ او نگذشته بود) در تعجّب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده
میدیدند - و آن معاملهٔ نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوش‌وقت گشته
دست جفا بر اهل وفا (که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان
محلّ محاربه بابا سعید قراچه قرالبخت را زخمی پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده
از حقیقت حال وخامت مآل او پرسید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانده
آخر بتفقّدات ناپایدار آن مکّار بیوفا را تسلّی داد - بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار را
(که از مخلصان فدائی بود) بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق‌ناشناس چنین مخلص
درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند - و آن سرمایه‌دار گنجینهٔ
اخلاص در راه ولی‌نعمت خود جان رفتنی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد بآیین
سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تاشچی بیگ را (که از امرای معتبر
چغتی در گروه اهل حقیقت معدود بود) آوردند - بی‌ملاحظه اورا نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان
بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی‌شدن حضرت تقریر کرد - میرزا از تنگدلی شگفته شده
یامین دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعیین کرد - و قاسم حسین سلطان (که داد حرام نمکی
و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقان نادرست را دامنگیر است) پناه
بدامنهٔ کوه برده ایستاده - و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر
و جمعی را فرستاده بدلاسا (٢) و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ‌گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمده

---

(٢) نسخهٔ [د] بدلاسا آوردند •

و درینجا شخصے جیبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیشِ میرزا آورد - میرزا ازین آوردنِ جیبه اندیشهای تباهِ بے‌ته را بخاطر راه داده از فرطِ شوق درجامه نگنجید - و ازانجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود قاسم‌خان برلاس در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي بوده در استحکامِ مبانیِ قلعه داري اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعیدِ کاذبهٔ صدق نما فریب میداد او حبل‌المتینِ عقیدت و اخلاصِ حضرتِ جهانباني را نمي‌گسیخت - تا آنکه اراجیفِ جانکاه را درین میان شهرت داد - و جیبهٔ آنحضرت را فرستاد - و بصد عهد و پیمانِ نا درست و حرف و حکایاتِ فریب آمیز بازي‌داده قلعه را گرفت - و آن نوباوهٔ چمنِ کاینات و گلدستهٔ بهارستانِ آفاق یعني حضرتِ شاهنشاهي را (که بروائحِ اقبالِ روز افزون مشامِ امّیدِ روزگار را عطر مي‌بخشید - و انوارِ خلافتِ ایزدي از مرآتِ ناصیهٔ اقبالش میتافت) از نافهمیدگي و کوتاه‌بیني مقیّد ساخت - امّا حمایتِ ایزدي (که مقارنِ احوالِ دولت اشتمالِ آنحضرت است) برسمِ قدیم آن بصورت خرد بمعني بزرگ را از روی معني در کنفِ حراست و از روی صورت در پناهِ عطوفتِ خود داشته پیوسته نگاهباني میکرد *

میرزا کامران در دارالملکِ کابل بوده مشغولِ انتظامِ احوالِ خود و سرانجامِ لشکر مي‌بود و میرزا عسکري را جوی شاهي (که اکنون سعادتِ انتساب بلقبِ گرامیِ حضرتِ شاهنشاهي یافته بجلال‌آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعیست دلگشا - و برزخیست میانِ هندوستان و ولایت مشتمل برخوبیهای هند و مبرّا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنامِ اقدس منسوب ساخته معمورهٔ والا گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه‌خان داد - و غوربند و آن نواحي به یاسین‌دولت مقرّر ساخت - و همچنین مردمِ خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و باولیای دولتِ پادشاهي‌ در مقامِ گرفت و گیر شد - خواجه سلطان‌علي‌دیوان را مقیّد ساخت - و دستِ تطاول گشاده بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام به سرانجامیِ خود شد - و پیوسته از توجّهِ موکبِ پادشاهي اندیشه‌مند بوده روزے بقرار و آرام نگذرانید - و مدارِ مهمّات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راهِ ظلم و تعدّي سامانے (که سرِ بے‌سامانیها باشد) بهم رسانید - غافل ازینکه *   * شعر *

* درم بزور ستانان زر بزینت ده * بنای عمر کنانند و بامِ قصر اندای *

قریبِ سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه طنطنهٔ نهضتِ موکبِ عالیِ حضرتِ جهانباني از بدخشان بصوبِ کابل بلندي گرفت - میرزا از سپاهي و زمیندار از هزاره و غیرآن فراهم آورده باستعدادِ تمام روان‌شد - بابا جوجک و ملّا شفائي را در کابل گذاشت - و حضرتِ شاهنشاهي را (که آثارِ سعادت و اقبال از ناصیهٔ دولتش بمثابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعترافِ آن خرد و بزرگ و دوست

و دشمن همه متّحد القول و متّفق الکلام بودند) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جان‌بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذات اقدس ودیعت سپرده) برکت او بدوستان عاید است نه بدشمنان - کوران را از توتیا چه فروغ - چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ سوانح قدسیهٔ حضرت جهانبانی را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر است •

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون (بسعادت روز افزون و همّت جهانگشا عرصهٔ اندراب مخیّم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد - و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطرے حق‌شناس و نیّتی نظام‌بخش از راه کتل هندوکوه عزم توجّه مصمّم فرمودند - چون گروهے از منافقان تیره‌رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرود‌آمده برزمین طبیعت روزگار نشسته سوگندے (که در ظاهر پرستان سلسلهٔ صورت معتبراست) درمیان آورده درمقام آن شدند که هر گروهے را بطرزے مخصوص سوگند دهند - که دریکجهتی و یکدلی همراهی نمایند - و فرمودند که (اگرچه نگارندهٔ صور حقائق اشیا قلم صنع الٰهی‌ست - و پدید آرندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات برجادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلی - و خاطر ملکوت‌ناظر ما از همه جمع است) لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندکے بحقیقت گراید - و چهرهٔ راستی در آئینهٔ احوال ایشان جمال درستی نماید - درین اثنا حاجی محمّد خان کوکی (که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص‌گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما دولتخواهان از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کارے به بینیم - و بعرض رسانیم) گوش توجّه داشته بعمل درآورند - میرزا هندال (که از عالم عقیدت بهره و از ملک معامله فهمی نصیبه داشت) گفت حاجی محمّد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف‌زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان گفته‌اند آنحضرت (که معدن مروّت و بحر فتوّت بودند) فرمودند که همچنین باشد - هر طور (که خاطر حاجی محمّد خواهد - و از عالم دولتخواهی بعرض رساند) آنچنان کنیم - بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق ازانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

چون موکبِ عالي نزدیک اشتر گرام رسید میرزا کامران بدستورِ معهود از نا معامله‌فهمي آمادهٔ پیکار گشت - و جمعیّت سرانجام داده روی بموکبِ عالي آورد - چون مسافت اندک ماند حضرتِ جهانباني عواطفِ ذاتیّه را منظور داشته میرزا شاه خویشِ میر برکه را (که از اجلّهٔ ساداتِ ترمذ بود) پیشِ میرزا فرستادند - و نصائحِ ارجمند (که گوشوارهٔ گوشِ هوشِ اهلِ دولت و اقبال توانندشد) فرمودند - خلاصه‌اش آنکه همواره طریقِ مخالفت سپردن و شاهراهِ موافقت گذاشتن از فرزانگي دوراست - حیف باشد که بر سرِ کابل این همه نزاع شود - حقوقِ قدیمه و جدیده را مرعي داشته طریقِ مصالحت و سبیلِ مخالصت پیش گیرد - و در تسخیرِ هندوستان یکدل شده همراهي گزین - سید آدابِ رسالت را بواجبي ادا نموده صلح و صلاح را قرارداد - امّا بشرطِ آنکه (چنانچه قندهار بآنحضرت تعلّق دارد) کابل بمن متعلّق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجهِ تسخیرِ هندوستان میگردم - چون آنحضرت در مقامِ رافت و عطوفت بودند فرستاده را مرتبهٔ دوم باتّفاقِ مولانا عبدالباقي صدر فرستاده پیغام دادند که (اگر درستي و راستي را آهنگِ مصمّم است - ومیخواهي که راهِ یکجهتي سپري) صبیّهٔ رضیّهٔ خود را در حبالهٔ ازدواجِ گوهرِ یکتای خلافت (یعني حضرتِ شاهنشاهي) درآر - تا کابل را بآنها[(۲)] عنایت فرمائیم - و ما و تو از روی وفاق و اتّفاق ظلمت‌زدای سوادِ اعظمِ هندوستان شویم - وآن ممالک را (که محلّ شرور و آفات شده) مقامِ امن و امان سازیم - هم کابل در معني از ما و تو باشد و هم هندوستان - میرزا میخواست که پذیرای نصائحِ هوش‌افزای گشته مواعظِ دولت‌افزای پادشاهي را بگوشِ جان جای دهد لیکن قراچه قرابخت (که مدارِ کار و بارِ میرزا برو بود) قبول نکرد - و گفت سرِ ما و کابل *

القصّه درین روز چون شکرِ یلدز مقابلِ میرزا بود (که بتجاربِ دانایانِ اخترشناس مواجههٔ این جنگ‌کردن خود را بجهتِ خود شکست دانسته‌است) میرزا بلطائفُ الحیل جنگ را بروزِ دیگر مي‌انداخت - و لشکرِ فیروزي‌مند خواهانِ جنگ بود - لیکن حاجي محمّد خان نمي‌خواست حضرتِ جهانباني مراعاتِ خاطرِ او نموده در جنگ توقّف داشتند - و دولتخواهانِ ممابدان همّت در نصرت بسته عرصه‌آرائیِ نبرد را سعي‌مینمودند - درین[(۳)] اثنا خواجه عبدالصّمد و جمعی دیگر (که در جنگِ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنیمت دانسته بشرفِ ملازمت پیوستند - و تذبذب و برهم‌خوردگیِ لشکرِ مخالف را بموقفِ عرض رسانیدند - نیمی[(۴)] از روز گذشته بود که قدمِ وثوق در رکابِ عزیمت آورده بتسویهٔ صفوف و ترتیبِ آدابِ جنگ (از میمنه و میسره

---

(۲) در [چند نسخه] بآنها (۳) در [بعضی نسخه] که درین اثنا (۴) نسخهٔ [۵] پاسے از روز *

و قلب و مقدّمه) توجّه نموده سامانِ شایسته فرمودند - قولِ عساکرِ والا بوجودِ مقدّسِ پادشاهي مجد و جلال یافت - و برانغار باهتمامِ میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانغار بحسنِ اتّفاقِ میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاوریِ میرزا ابراهیم منتظم شد - و التمش بتردّدِ حاجي محمّد خان و جمعی دیگر از بهادرانِ کارآزمای مستحکم گشت - و ازانجانب قلب میرزا کامران بود - و میمنه میرزا عسکري - و میسره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواجِ طرفین بر مثالِ دو کوهِ آهنین در جنبش آمده نزدیکِ هم شدند - مهتر مهباکه [۲] و جمعی از ملازمانِ اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از قضیّهٔ قبچاق همراهیِ میرزا اختیار کرده بودند) جلوریز یکسر رانده داخلِ لشکرِ ظفر انتظام شدند - و نزدیکِ جوی موري اوّل میرزا ابراهیم از فرطِ دلاوري پیشدستي نمود - بعد ازان سایرِ افواجِ قاهره متعاقب درآمدند - و سپاهیانِ جان‌سپار از جانبین درآویخته بحملهای مردآزمائي سرگرمِ کارزار شدند - درین اثنا سرِ قراچه‌قرابخت بریده پیشِ رخشِ جهان‌نورد آوردند - و همگنان را از شرارتِ آن منافقِ فتنه‌انگیز نجات بخشیدند - حکمِ عالي شد که سرِ شوریدهٔ این حرام‌نمک را از دروازهٔ آهنینِ کابل بیاویزند - که موجبِ عبرتِ خود سرانِ نفاق‌پیشه گردد - و آنچه او بزبانِ خود فال زده بود (که سرِ ما ست و کابل) آن قول بعمل درآید [۳] و از ثقات چنین مسموع شده که مخذولی از مخاذیلِ میرزائي این فتنه اندوز را گرفته میخواست (که جهتِ عذرِ تقصیرات پیشِ حضرتِ جهانباني آرد) که قنبرعلي مهاري [۴] (که از ملازمانِ میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادرِ او را کشته بود) از عقب میرسد - و طاقیهٔ او را برداشته شمشیر بر فرقِ او میزند - و مي‌شکافد - و سرِ او را بریده بملازمت مي‌آرد •

درین عرصهٔ داروگیر و مصافِ زد و برد (که اولیای دولت آخرین‌کار دانسته بجانبازي کمرِ همّت بسته بودند) میرزا کامران تابِ مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتلِ بادنج [۵] بجانبِ افغانستان آواره شد - لشکرِ نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و اعدای دولت اسیرِ کمندِ سطوت و قتیلِ تیغِ قهرمان گشتند - و جمعی (نقابِ عرقِ خجالت بر روی فروهشته - و اشکِ ندامت را شفیعِ خود ساخته) بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند - و میرزا عسکري بدستِ بهادرانِ عسکرِ اقبال افتاد - و چنین فتحی (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بے‌اندازه توانندشد) بتائیدِ کارساز از پردهٔ غیب روی نمود - و سرمایهٔ هزارگونه شادماني شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] سبهاکه (۳) در [بعضی نسخه] درآمد (۴) در [چند نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ [ح] بادنج •

امّا خاطرِ قدسي مناظر از رهگذرِ آن گوهرِ تاجِ شهریاري و اکلیلِ تارکِ تاجداري یعني حضرتِ شاهنشاهي بغایت نگران بود - که بسمعِ اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن والا قدرِ عالي‌شکوه را همراه آورده است - و باطنِ اقدس را از توزّع و تفرّق به هیچ گونه تسلّي نمیشد تا آنکه حسن آخته آن گلبنِ گلشنِ اقبال و سروِ چمنِ سلطنت را بنظرِ اقدس درآورد - مقدمِ آن نورِ دیده را مقدّمهٔ سعادت و اقبال دانسته بر سلامتِ حال و حصولِ آمال سجداتِ شکر بجای آوردند و از غایتِ شوق بے‌اختیار آن نورِ پرورده الٰهي را در بر گرفتند - و بعد از ادای آدابِ شکرگزاري بتصدقات و خیرات (که شکرِ عملي‌ست) اقدام فرمودند - و دلهای غُربا و فُقرا و ارامل و ایتام را بفیضِ احسان و انعام بدست آوردند - و هریک از بندهای جانسپار را (چه از رهگذرِ کامیابیِ دیدارِ آن قرّة‌العینِ خلافت - و چه بعنوانِ جلدویِ نیکو خدمتیها) بتفقّداتِ خسروانه پایهٔ امتیاز بلند ساختند - و بزبانِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوبارهٔ چمنِ خلافت جدائي نگزینیم - که درقدمِ سعادت‌اثرِ او هزاران دولت و میمنت مطوي ست و درین یورش این فتحِ ارجمند را از میامنِ قدومِ (٢) این گوهرِ والا میدانیم - و مقارنِ این حالِ مسرّت طراز دو شترِ صندوق‌بار بے‌ساربان در جنگ‌گاه پدید آمد - حضرت فرمودند که هر کس اُلجا میگیرد اُلجای ما همین دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجّه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند - و بارگشایند - و به‌بینند - که درین صندوقها چیست - از اتّفاقاتِ حسنه آنکه کتبِ خاصهٔ پادشاهي (که در جنگِ قبچاق از دست رفته بود) بتمام و کمال درین چند صندوق بود - دیباچهٔ هزاران شادماني شد - و خواجه قاسم میر بیوتات (که افروزندهٔ آتشِ فتنه بود) در اشتعالِ نایرهٔ این قتال بآتشِ اعمالِ خود سوخته موجبِ تسکینِ سورتِ شور و شر گردید - و دران روز بفتح و فیروزي در باغِ چاریکاران مجلس‌آرای عیش و عشرت بودند *

چون (بمیامنِ توفیقاتِ ایزدي ابوابِ نصرت گشوده گشت - و شورانگیزانِ فتنه‌اندوز سزا یافتند) بساعتِ خجسته روزِ دیگر کابل مهبطِ برکاتِ قدومِ گرامي و موردِ سعاداتِ جاوداني شد - اوّل در ارکِ کابل نزولِ سعادت اتّفاق افتاد - و مخدّراتِ تتقِ عصمت سعادتِ حضور دریافته شادکامیها بظهور رسانیدند - و بعد ازان بطریقِ معتاد آرته باغ را بقدومِ میمنت بخش طراوت بخشیده درانجا بسرانجامِ ولایت و رعایتِ رعیّت و مراعاتِ نیکوخدمتانِ یکدل و برانداختنِ منافقانِ دو رویه اهتمام فرمودند - دیندار بیگ و حیدر دوست و مغل قانچي و محمد علي قورچي را (که بکرّات

---

(٢) نسخهٔ [ح] قدم این گوهر والا *

ازانها حرامنمکي ظاهر شده بود) صلاح حالِ آنها و مردم منظور داشته بیاسا رسانیدند - و همّت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند - میرزا سلیمان را مشمولِ شرائف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهتِ عنایتِ خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهیدِ بساطِ نشاط بسرافرازیِ مقدّماتِ مواصلت اختصاص بخشیده بدخشان فرستادند و مقرّر شد که در زمانِ مسعود بآئینِ شایسته عفّت قباب بخشي‌بانو بیگم را (که صبیّهٔ قدسیّهٔ خاندانِ خلافت است) لوازمِ انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیرِ جهان آرای بتمشیتِ انتظامِ مهامِ حال و مآل داشته هرکدام از ملازمانِ عتبهٔ خلافت را بفنونِ مهرباني شرفِ اختصاص بخشیدند *

اختصاص یافتنِ موضعِ چرخ بحضرت شاهنشاهي و تفاؤل نمودن دوربینان بساطِ آگاهي *

دربنولا (که بتائیداتِ الٰهي دارالملک کابل مقرّ ارائکِ سلطنت و مهبطِ انوارِ خلافت شد) بجهتِ انبساطِ خاطر موضعِ چرخ را (که از تومانِ لهوگر است) نامزدِ حضرتِ شاهنشاهي ساخته بآن نونهالِ بهارستانِ اقبال عنایت فرمودند - کارشناسانِ آگاه دل ازین عطیّهٔ غیبي بفرمانبرداریِ چرخ فال زده کوسِ شادماني بر چرخِ نهم بلند آوازه کردند - و وکالتِ درخانه (که اعظمِ تربیتها و اشرفِ خدمات است) بحاجي‌محمّد خان مقرّر فرموده اصلاحِ مزاجِ او فرمودند - امّا ازانجا (که او از تنگ‌حوصلگي بدمستِ شجاعت و مغرورِ اعتبار شده بود) اندیشهای نادرست اورا همواره در زندانِ غم میداشت - و پیوسته ناسپاسي کرده خواهشهای دور از کار (که کارِ مستان است) بظهور مي‌آورد - و حضرتِ جهانباني از علوِّ همّت و فراخيِ حوصله (که جهانے بیکران بود) میگذرانیدند - چه نیّتِ خیرِ آن فرماندهِ کامگار آن بود که نهالِ وجودِ انسان را (که دستِ پروردهٔ صنعِ یزداني و نهالِ برومندِ چارچمنِ تقدیر است) بهر لغزشي از پای نتوان افکند - علی‌الخصوص کسیکه درمیانِ اقرانِ بفزونیِ عقل یا فراوانیِ شجاعت یا اعتبارے دیگر از صفاتِ کمال و صنائعِ شریفه امتیاز داشته باشد - امّا آن بدگوهرِ بیدولت از تیرهٔ بختي و بیخردي این را زبوني انگاشته از اسبابِ مزیدِ جنونِ خود میساخت - و آنحضرت همواره اغماضِ نظر فرموده مشمولِ عنایت و التفات میداشتند *

و بالجمله دران ایّامِ سعادت فرجام پیوسته ابوابِ داد و دهش و اسبابِ لطف و قهر (که سررشتهٔ نظامِ عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیّت بخشِ پراگندگیهای زمانه بوده سریر آرای فرماندهي و فرمانروائي بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضعِ اشترکرام

ببدترین حالی (که از نتائج حق ناشناسي توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتي توان (۲) داشت) با هشت نفر (که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش اتکه و قتلق قدم و علي محمد و جوگي خان و ابدال و مقصود قورچي باشند) از جانب ده سبز خود را سراسیمه در میان افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجي محمد خان و خضر خواجه خان و جمعی (که بتعاقب آنها شتافته بودند) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشهٔ آنکه (مبادا کسی بشناسد) چار ضرب زده بلباس قلندري خود را بملک محمد مندراوري (۳) (که از ارباب معتبر لمغانات است) رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد - و میرزا ازین حوادث (که هریکی نزد هوشمند تازیانه ایست قوي از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن) اصلا متنبه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت - و طایفهٔ از سپاهیان آدم صورت (که نه دل حق شناس داشتند - و نه چشم حیا سرشت - و همیشه کار ایشان فتنه سازي و حیله اندوزي بود) از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلّی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتی (که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود) حاجي محمد خان بی رخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانباني بمقتضای زمانه سازي و کمال قدرداني اینچنین حرکت شنیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعی از ملازمان عتبهٔ علیّه مثل بهادر خان و محمد قلي برلاس و قیذوق سلطان و جمعی کثیر از بهادران جانسپار را تعین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بسر درهای علیکار (۴) و علیشنگ (۵) کشید - امرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد - و پریشان روزگاری چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواج قاهره از موضع غزنین شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نموده - و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسرواني نسبتی بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدین محمود و عفت مآب بي بي فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیّهٔ میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرت جهانباني قرار یابد خاطر از مهم بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتفاق و التیام بتازگي استحکام یابد - و میرزا عسکري را

---

(۲) نسخهٔ [د] توان دانست (۳) نسخهٔ [ز ط] مندراوي (۴) در [اکثر نسخه] علنکار (۵) در [چند نسخه] علیسنگ ●

باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالي شد که میرزا عسکري را از راه بلخ محمل سفر حجاز بندد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامي داشته در مراسم تعظیم دقیقهٔ فرونگذاشت - و امتثال امر عالي نموده میرزا عسکري را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائي قدم در مرحلهٔ این سفر دور و دراز نهاد - و در سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه پیمانهٔ عمر او پر شد - و مسافت زندگانیش آنجا سپري گشت - و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانباني را بآمدن مقدسات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه‌داشتي مشتمل بر عجز و انکسار آینده‌ها را باحترام باز گردانید •

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني باطفاي نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر

ازانجا (که عادت را طبیعت خامسه گفته‌اند) هرکه (بعادت بد معتاد شد) مثل کژدم در نیش زدن بے‌اختیار است - فکیف جمعي که در نهاد خود بداندیش و شرارت‌انگیز واقع شده‌باشند - و در مزاج ایشان عادت باطبیعت اتفاق نموده باشد - بنابرین مقدمهٔ حق‌اساس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیلهٔ سزای خویش گردانید - و جمعي از افغانان خلیل و مهمند و طایفهٔ از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانباني (که آرام‌بخش زمین و زمان بودند) فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اصل قرار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحي را (که از مقربان بساط عزت بودند) بغزنین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجي محمد را از ظلمت بداندیشي بنور حق‌شناسي هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندے از اوباش بے‌سر و پا قلعهٔ را (که نزدیک چهارباغ در حوالي جلال‌آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجي محمد‌خان مقید ناشده بسرعت تمام بصوب جلال‌آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگي فرار نمود - و باز خود را بسر درهای کوه کشید - و ازانجا براه بنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجي محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکي داشت •

و سرگذشت حاجي محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهي را بحرف و حکایت ناراست

و وعدهٔ آمدنِ دروغ رخصت داد - و قاصدے پیشِ میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را باین‌حدود رسانید - تا باتّفاق کارے ساخته آید - قضارا بیرام‌خان (که از قندهار بقصدِ ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجي محمّد (که با خانِ مذکور توقان بود) باستقبال رفته گریزانه اظهارِ محبّتے نمود - که ببهانهٔ ضیافت درونِ قلعه برده قلعه‌بند نماید - و خان متوجّهِ قلعه بود - میرحبش(۲) (که همراهِ حاجي محمّد خان بود) اشارتے بخان کرد که خان ازان اشارت بر غدر و کیدِ او مطّلع شده عذرے در پیش آورده فسخِ(۳) عزیمتِ رفتنِ قلعه نمود - و بیرونِ شهر برسرچشمهٔ فرود آمد - و حاجي محمّد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراهِ خود بکابل برد - و عرضه‌داشتِ مشعر برآمدنِ خود و آوردنِ حاجي محمّد ارسال داشت و حضرتِ جهانباني چون بدولت شنیدند (که میرزا کامران خود را بحدودِ کابل کشیده است) بسرعتِ تمام متوجّهِ کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلیِ کابل رسیده رسیدنِ خان‌خانان و آوردنِ حاجي محمّد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانبِ لمغان کشید - روزے حاجي محمّد خواست که از دروازهٔ آهنین بکابل درآید - خواجه جلال‌الدّین محمود (که حکومتِ کابل باو مفوّض‌بود) نگذاشت که درونِ قلعه درآید - و بسخنانِ درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد - و ببهانهٔ شکارِ قراباغ روان شد - و از کتلِ منار گذشته خود را ببابا قُچقار رسانید و از دامنِ کوه بهزادي و بلندري(۴) بطریقِ ایلغار بغزنین شتافت - مقارنِ این‌حال رایاتِ نصرت اعتصام حضرتِ جهانباني (که بدفعِ طغیانِ میرزا کامران متوجّهِ کابل شده بود) در سیاه سنگ نزولِ اجلال فرمود - و بیرام‌خان بعزِّ بساط بوس سربلندي یافت - حضرتِ جهانباني حکم فرمودند که بشهر کسی در نیاید - که تعاقبِ میرزا مي‌نمائیم - تا یکبارگي خلقِ خدا از تفرقهٔ هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجي محمّد جمع نبود اتّفاقِ اولیای دولت برین شد که از حاجي محمّد خاطر جمع نموده بدنبالِ کارِ میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزولِ دولت ارزاني داشته بیرام‌خان را بحاجي محمّد تعین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریقِ مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار بر نگیرد - و بهر رنگے که بباید حاجي محمّد را بیارد - بیرام‌خان بتدبیرِ شایسته اورا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجي محمّد در موضعِ گلکار(۵) آمده خان‌خانان را دریافت و خان‌خانان او را همراه گرفته بملازمتِ آن فرمانروای جرم‌بخش عذر خواه آورده استعفای جرائمِ او

(۲) نسخهٔ [و] میرحسن - و نسخهٔ [ط] میر محمد حسن (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلعه
(۴) نسخهٔ [ح] للندرة و در [چند نسخه] للندر (۵) نسخهٔ [و] کلنکار -

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالي اتّفاق افتاد باوجود آنکه (بتازگي چندين تقصيرات حاجي محمّد بخشيده بودند) آن تباه خود را ناکرده شمرده باز در فکرهای تباه‌تر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر مقدّس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم درگذرانیدند - و چون رایت اقبال بجلال‌آباد رسید میرزا به تنگیهای (۲) کنور نورکل گریخت - و هر کدام از متمرّدان نقد اندوز بگوشهٔ خزید - خان‌خانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود کنور نورکل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خان‌خانان مراجعت نموده در دکه بزمین بوس کامیاب شد *

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجي محمّد و برادرش شاه محمّد را (که در بد آموزي و بی‌اندامي استاد حاجي محمّد توانند شد) حکم گرفتن فرمودند و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و درحرص و آز طریق ناسپاسي سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم‌داشته کفران نعمت مینمودند) گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان پست نظرت در مدّت ملازمت بطوع یا کره خدمتي (که کرده باشند) در طومارے بقلم آرند - و یکے از حقیقت‌شناسان بساط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بدسرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان ناتوشته ماند و از سیّآت آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال موجب بستن و کشتن و بی‌ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمي‌ست که از نیکوخدمتي هراسنده و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش برکار افتد - یا (۴) ساده لوحے را مظنّهٔ خدمت فروشي یا یدمستي در حق او استوار گردد - و هرچند شایستگي خدمت افزونتر اندیشهٔ این‌کار فراوانتر و یک آدمي‌ست که نا کرده را بیهای کرده میفروشد - و بدکرداري را به نیکوکاري آرایش‌داده و از ابله طرازي چشم پراحسان داشته درمقام خود آرائي مي‌درآید *

وچون بایین محاسبه حقیقت نفس‌الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت سزاوار بادافراه بدیهای خویش‌اند - و وقت‌است که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

---

(۲) نسخهٔ [ر] بعض میبم (۳) نسخهٔ [ج] کنور بورکل - و در [بعضے نسخه] کنور پورکل - و در [آئین اکبري] کنیرنور کل (۴) در [بعضے نسخه] تا ساده لوحے را *

بهیمی و سبعی را (که در پنجرۀ هیولانی انسانی ایشان سریان داشت) ببند کمند از پیکر آدمی صورت انسلاخ داده بمحلّ لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالمی را از خبث طبیعت خلاصی بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمّۀ جایگیر او بر بعضی از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان درانحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم‌آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوائل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج[٢] عناصر بود) افغانان بے‌اعتدال (که همواره درانحدود بتمرّد سر برداشته فتنه انگیزی و فسادانگیزی میکردند) جمعی بادراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرافراز گشتند - و گروهی بوسیلۀ عرائض و پیشکشهای لایق در زمرۀ اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانبانی از راه بادنج[٣] بآب باران نزول سعادت فرمودند - و دران شب (که موکب عالی بنواحی بادنج بود) برف و باران عظیم شد - و جمعی را آسیب رسید - و بعد از استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقرّ دولت شد - بیرام‌خان بانتظام مهمّات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازی جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام‌خان مرخّص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخّص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهی و آنحدود بخضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر ازانکه (میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمّد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانبانی خدمات پسندیدۀ میرزا را شفیع معاملۀ او ساخته آن محال را باو وا گذاشتند - و درین ایّام بوسیلۀ خواجه عبدالصّمد شاه ابوالمعالی در مجلس معلّی پادشاهی راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالی خود را بسادات ترمذ انتساب میداد - و حسن صورت او نیک‌سیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتی می‌انداخت - و بیباکی او بر شجاعت او محمول میشد - و لهٰذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانبانی گشت - چنانچه مجملی از بدمستیها و ازسر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت ●

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسکین شورش میرزا کامران باردیگر - و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزے چند درزاویۀ خمول وگمنامی بسرمیبرد - تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده

---

(٢) در [اکثر نسخه] امتزاج عناصر (٣) نسخۀ [د] نارنج ●

از خبر شورانگیزی او برهم خوردگی پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیّه رسید که باز از حدود نیلاب مراجعت نموده باتّفاق طایفهٔ از اوباش در حدود جوی شاهي سر فتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیرداران نزدیک را حکم یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعزّ بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیان حق‌شناس و نعمت شناسان شکر پیرای گرد آمدند - و حضرتِ جهانباني بعزیمت اطفای فتنه نهضت اعلام والا فرمودند از استماع توجّه موکب عالي میرزاکامران بناکامي خود را بگوشهٔ کشید - و در زمانی (که رایت اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدرمحمّد آخته بیگي با اکثری از یکّهای اخلاص‌پیشه بمنصب هراولي اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلّی در کنار سیاه آبی (که درمیان سرخاب و گندمک واقع است) فرود آمده بود - میرزا کامران (که درخود مقاومت جنگ صف نمي‌دید) برو شبیخون آورد حیدر محمّد از روی هژبري خود داد دلاوري و مردانگي داده کارزار مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئی صوري و معنوي باشد) باو رسید - و ثبات پائي نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت میرزا کاری نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز [که موضع جپریار (٢) (که از تومان نیک (٣) نهاراست) مضرب خیام دولت شد] ازانجا (که حزم و احتیاط از لوازم آگاهي ست) مورچلها قسمت شده خندق و دیوار بستی (٤) سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزاکامران با گروه انبوه افغانان قصد شبیخون دارد حضرت جهانباني آئین آگاهي بجای آورده هرجا مردم تعین فرمودند - شب یکشنبه بیست و یکم ذی‌القعده (٩٥٨) نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیاری از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرت جهانباني بر بلندیئی (که عقب دولتخانه بود) سوار دولت شده ایستادند - و قرّهٔ جبههٔ عظمت و درّهٔ افسر خلافت یعني حضرت شاهنشاهي را پیش خود طلبیدند - ملازمان عتبهٔ علیّه هرکدام در مورچل خود قواعد حراست و مراسم شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای تمکین مستقیم داشته دست اهتمام گشادند - و آتش محاربه و قتال اشتعال داشت - در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهّاب یساول (که در مورچلها (٥) گشته اهتمام میکرد) تیری بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازار محاربه گرم بود - تا آنکه ماه منیر (که آئینه دار عالم است) از مطلع اقبال سر برکرده روی زمین را بپرتو شعشعهٔ جهانتاب روشن ساخت

---

(٢) نسخهٔ [ا د ه] چرپار (٣) نسخهٔ [ه] نیک بهار (٤) نسخهٔ [د ح] پستی (٥) در [بعضي نسخه] ملچارها •

و نور فتح و نصرت از ناصیهٔ دولت درخشیدن گرفت - و سپاه خصم هزیمت‌را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بگوشهٔ (٢) و کنارهٔ بدر رفت - و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لوای جمعیت برافراختند - خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش پدرود کردن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمسامع عزّ و جلال رسید - عیش باطن تلخ شد - و سرور خاطر بحزن مفرط مبدّل گشت - آرے رسم این جهان فانی همین است که اگر نفسی بشادی برآید زمانے دیگر درد اندوه از سینهٔ سوختگان علم برآرد * * شعر *

* فلک چشم از صبح روشن نکرد * که شام از شفق خون بدامن نکرد *

نه شادی‌را دران مجال مهلتی - و نه اندوه را دران رخصت اقامتی - میرزا اگرچه ازین جهان بےثبات گذاشتنی و ازین سرای بےبقای گذشتنی درگذشت - امّا سعادت شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد - و هم در عالم معنی بلندپایه گشت - زهے اندک‌پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین دولتهای پایدار بخشد - آنحضرت (که معدن حق‌شناسی بودند) از فوت چنین برادرے ارجمند آن‌مقدار متحسّر و متأثّر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید - و ازانجا (که خرد والا و دیدهٔ دوربین قرین روزگار آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمّل گرائیده بنزهت‌سرای رضا و تسلیم چاره‌گر خود آمدند *

در شرح این سانحهٔ جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبیخون اهتمام مورچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچلی چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت در نگنجد - و جمعی کثیر از افغانان درون مورچل میرزا در می‌آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این‌گروه سیه‌روزگار اهتمام مینمود - مردم هراسیمهٔ بخبرداری اسپان خود شتافتند - درین اثنا میرزا خود روبروی افغانان شد - نورم کوکه و چندے دیگر شرمندهٔ نامردانگی و خجلت‌زدهٔ بےخدمتی گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکی بنفس نفیس آویخت و بزور بازوی‌همت آن (٣) از مادر مُدبر را انداخت - برادر آن تیره‌بخت جرنده (٤) نام افغان از قبیلهٔ مهمند به پیکان زهرآلود میرزا را مسافر ملک تقدّس ساخت - بعضی از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان بدگوهر شست‌آویزے (که شستهای خاصهٔ میرزا دران می بود) گرفته پیش میرزا کامران برد - و ندانست که با که این نرد بیدولتی باخته است - و تقریر واقعه نمود - میرزا را

---

(٢) در [بعضی نسخه] ازگوشه وکنار بدر رفت (٣) نسخهٔ [ا] آن مدبررا - ونسخهٔ [و] آن اژدها سر مدبررا (٤) در [بعضی نسخه] خریده *

(که نظر بران شست‌آویز افتاد) دانست که قضیّه چیست - دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است *

القصّه روحِ میرزا دران تاریکیِ شب بنادانستگی بعدم‌آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قالبش افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکرانِ میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم بدخشي را بنظر درآمد - که افتادهٔ قلماقِ سیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش باقي چنانچه باید متوجّه نشد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیبهٔ سیاه پوشیده بودند - برمیگردد وملاحظه میکند - میرزا را مي‌شناسد - ازروی صبر و آهستگي (که شعارِ خرد منشان‌است) میرزا را برداشته بخرگاهِ ایشان آورد - و درِ آنرا بدربانان سپرد - و از حسنِ‌تدبیر در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردّدِ بسیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده - کسی درین‌نواحي شور و غوغا نکند - و خود بر بلندیئی برآمده از جانبِ میرزا مبارکبادیِ فتح میرساند - و بر خاطرِ اشراق پذیرِ حضرتِ جهانباني پرتوی ازین معني تافت

القصّه تابوتِ میرزا را در جوی شاهي بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک بمرقدِ مقدّسِ حضرتِ گیتي ستاني فردوس‌مکاني پایانِ پای آنحضرت مدفون ساختند

و ملّا خرد زرگر (که از منتسبانِ میرزا بود) مرثیهٔ گفته - مطلعش اینست * * شعر *

* شبی خونِ جگر بر مردمِ چشمم شبیخون زد * سپاهِ[٢] دیده از آمد شدِ خون خیمه بیرون زد *

و این تاریخ نیز ازو ست * * شعر *

* هندال محمّد شهِ فرخنده لقب * ناگهْ ز قضا شهید شد در دلِ شب *

* شبخون بشهادتش چوگردید سبب * تاریخِ شهادتش ز شبخون [٩٥٨] بطلب *

و میر اماني بطریقِ تعمیه این‌تاریخ گفته که * * مصراع * * سروی از بوستانِ دولت رفت [٩٥٨] *

و ولادتِ میرزا در (٩٢٤) نهصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند *

* مصراع * * کوکبِ برجِ شهنشاهي بود تاریخِ سال [٩٢٤] *

و حضرتِ جهانباني روزِ دیگر ازانجا بهبهسود نزولِ اقبال فرمودند - که خاطرِ جهان‌پیرای یکبارگي از شورشِ فتنه‌سازان فارغ ساخته دارالملکِ کابل را بفرِ موکبِ عالي مهبطِ امن و امان سازند *

---

(٢) نسخهٔ [د] سیاه دیده (٣) نسخهٔ [ط] و در تاریخ این‌مسافر ملک‌بقا میر اماني قطعهٔ در رشتهٔ نظم در آورده بود * قطعه * شاه‌هندال‌سروگلشن‌ناز - چون ازین رستان بجنت‌رفت - عالمی‌را بیاد سروقدش - برفلک دودآه حسرت‌رفت گفت تاریخ قمریِ نالان - سروی از بوستان دولت رفت - و در [چند نسخه] و میر اماني منجمه بطریق *

اختصاص ولايت غزنين بحضرت شاهنشاهي - و ارتفاع منزلت بعضی مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثارِ بزرگي و فرِ فرمانروائي از پيشانیِ نورانیِ آن نو باوهٔ شجرهٔ سلطنت و اجلال و گلدستهٔ حديقهٔ خلافت و اقبال (يعني حضرتِ شاهنشاهي) از صغرِ سن و ريعانِ حال ظاهر بود] درين زمان (كه از عمرِ ابد پيوندِ آنحضرت سالِ دهم بود) جميعِ ملازمانِ ميرزا هندال را با تمامِ محالِ جايگيرِ ميرزا (از غزنين و غيرِ آن) نامزدِ حضرتِ شاهنشاهي فرمودند - تا ورزشِ فرمانروائي نموده در ضبط و ربطِ مردم آثارِ لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسيق و التيامِ اين مشاغلِ جزوي استعداد آرای كل باشند - و از غرائبِ قضايا آنكه پيش ازين بچند روز در تنگنای ازدحامی (كه در ملازمتِ حضرتِ جهانباني سوارِ دولت ميرفتند) دستارِ آن نورديدهٔ دولت (كه افسرِ تارکِ سعادتِ كونين تواند شد) جای خود گذاشته بود - ميرزا هندال حاضر شده از كمالِ اعزاز تاجِ بختياریِ خود را دران ازدحامِ عام از سرِ خود گرفته بر فرقِ فرقدانسای آنحضرت نهاده بود و دوربينانِ بارگاهِ جلالت ازين سانحه تفاؤل جسته ايامِ تاجداري وفرماندهیِ شاهنشاهيرا نزديک‌شمرده مسرّت پيرای خاطر بودند - حق جلّ و علا از يمنِ اين خجسته عمل ميرزای فرخنده مآل را بدرجهٔ شهادت (كه عمرِ باقي و عيشِ ابد عبارت ازانست) سربلند گردانيد - و حضرتِ شاهنشاهي (كه نورپرورد الٰهي اند) در گرد آوریِ دلهای مردم چندان آثارِ بزرگي و مهرباني و قدرداني و آدم شناسي بظهور آوردند كه آن مردم را غمِ ميرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرّتِ جاويد كامياب شدند * * شعر *

* الٰهيْ تا جهان را آب و رنگ‌است * فلک را دور و گيتي را درنگ است *
* ممتّع دارش از عمر و جواني * ز هر چيزش فزون ده زندگاني *

و عمدهٔ ملازمانِ ميرزای مغفور (كه در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي بوده در سلکِ پيش‌قدمانِ راهِ اخلاص منتظم‌گشتند) اسامیِ گرامیِ ايشان بدين‌تفصيل است - محبّ علي‌خان - ناصر (۲) قلي خواجه ابراهيم - مولانا عبدالله - آدينه تقبائي - سمانجي - قرغوجي (۳) - جان (۴) محمّد تقبائي - تاج‌الدّين محمود باربيگي - تيمور تاش - و مولانا ثاني كه ثاني‌الحال بخطابِ ثاني خاني سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر كه ميرزا باو توجّهِ تمام داشتند - و مير جمال كه او نيز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ناصرقلي خان (۳) نسخهٔ [ج] فرغوجي (۴) در [بعضی نسخه] خان محمود *

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خالدین دوست سهاري[۲] بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبث طینت همراه نساختند - و محمّد طاهر خان اگرچه از قدیم در سلک ملازمان میرزا بود امّا بواسطهٔ آنکه قندوزرا نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش سعادت همراهي نیافت و (چون درگاه این فروغ بخش گیتي عیار جوهر انسانیّت است) ازین مردم هرکه (نیک سیرت پاک طینت خیر نهاد بود) کارش روز بروز بهتر شده - و بمقاصد عالیهٔ خود رسید - وآمید چنان است که دران نشأه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هر که بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد - و کارش بجائے رسید که موجب عبرت جمیع بدمستان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیّم سرادقات اقبال شد قلعهٔ مستحکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهي را برای استحکام مباني دارالملک کابل رخصت فرمودند که دران عشرت سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوري و معنوي نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته درانحدود کامیاب نصرت ایزدي بوده از احوال میرزا کامران متفحّص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن سر زمین جلوه گاه موکب عالي بود - میرزا از بی استطاعتي هر روز مهمان قبیلهٔ میشد - و هرشب بزمینداري پناه میگرفت - و از منقصت نظري (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین ولي نعمتي محروم بوده) همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و درینولا طایفهٔ ظاهر بینان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهي بودند) از دانش آباد باطن غافل بوده گلهٔ حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهي و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهي نظر بر نشأهٔ ظاهر انداخته منشور عنایت فرستادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوّت باشد - نه[۳] بر وجه تنبیه و احتیاط) رقمزدهٔ کلک عنایت فرمودند - چه تربیت یافتهٔ دبستان ایزدي را بنصیحت جهانیان چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامي مسطور بود • • شعر •

• غافل منشین نه وقت بازي ست • وقت هنر است و کارسازي ست •

اوّل پیش ملّا زاده ملّا عصام الدّین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان عتبهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهي ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرموده

---

(۲) نسخهٔ [د] بهاري (۳) نسخهٔ [د] که درانجا عشرت پیرا بوده (۴) نسخهٔ [ط] بر وجه تنبیه •

خدمتِ تعلیمِ صوري را بمولانا بایزید فرمودند - و او بایں خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزد جهان آرا این ادب پرورد خاص خود را نمیخواست (که بعلوم صوریِ رسمي آلوده گردد) خاطر اورا ازین داعیه پرداخته متوجهِ کار نمي‌ساخت - و ظاهر بینان تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیراندیشانِ نیک‌ذات بودند سخنِ شکوه بدرجهٔ قبول نمي‌رسید تا آنکه درینولا از پرتوِ اشراقاتِ الهامِ ربّاني چنان بخاطر رسید که بجهتِ تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ ربّاني قرعه درمیانِ ملّا عبدالقادر و ملّازاده ملّا عصام الدّین و مولانا بایزید اندازند تا نقشِ دولت بنامِ هرکه برآید او در آخوندي منفرد[۲] بوده بسعادتِ این خدمت سربلندي یابد قضا را قرعهٔ سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - وفرمانِ مطاع بر عزلِ مولانا بایزید و نصبِ مولانا عبدالقادر برین خدمت شرفِ ارتفاع یافت ٭

بر خردمندانِ دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیینِ معلّم درینجا از بابِ رسوم و عادات‌است نه از قسمِ اکتسابِ کمالات - وگرنه دانش‌پروردِ ایزدي را بتعلّم از مخلوق و توجّه بسبق چه نیاز و لهٰذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدّس متوجهِ تعلّمِ[۳] صوري نبود - و عمدهٔ حِکَم و مصالحِ بے‌میلیِ آنحضرت بحرف آموزیِ رسمي آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبي بر جهانیان ظاهر شود که دریافتِ بلندِ این خدیوِ زمان آموختگي و ساختگي نیست - دادِ الٰهي‌ست - که تکاپویِ بشري را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان بجهت‌وریِ ظاهري و فراوانيِ دولتِ صوري اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنویِ خود تجاهلِ عارف نموده اکثرِ اوقات ببازي مي‌پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندي میکردند - بطوریکه دور بینانِ روزگار را بران نظر مي[۴]افتاد - و ازانجا (که همّت بلند است) نقابِ‌کمالِ خود را از امورِ عظیمهٔ ظاهري میساختند - و دل درکارے مي‌بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمي‌بود امّا اهلِ معني ازان حکمتها مي‌دریافتند ازانجمله پیوسته بر خلقتِ شترِ عجیب فطرت نظر گماشته تفرّج‌گریِ عجائبِ قدرت میکردند و در شکل و شمائلِ اعجوبهٔ شتر (که بزرگترینِ جانورانِ آن سرزمین است) نظّارگي و تماشائي بودند و در اطوارِ سلوکِ درویش نهادانهٔ او (ازبار کشي - و بردباري - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدستِ کودکے باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن بر بےآبي) اندیشهای معنوي در صورتِ بازي و پردهٔ مجازي میفرمودند - و همچنین خیلِ خیال

---

(۲) در [چند نسخه] متفرد (۳) در [بعضے نسخه] تعلیم صوري - و در [بعضے] بعلم صوري (۴) در [چند نسخه] نمي افتاد ٭

بر عشرتِ اسپِ تازي (که اعظمِ اسبابِ رياست و سرافرازي ست) مي گماشتند - و گوي کمالات و هنر پردازيهاي صوري و معنوي را بچوگانِ امدادِ قدسي و تربيتِ ازلي مي ربودند - و گاه از بال کشائيهاي همّت در فضاي هواي حق شناسي (۲) هوسِ کبوتر بازي بخاطرِ ملکوت مناظر آورده جهتِ دلربائي دلهاي رميده دانه مي افشاندند - و از شوق و وجدِ ظاهري اين مشتي بال و پر بمواجيد ذوقي شهودي اربابِ کمال پي برده شوق پردازِ عالمِ معني مي بودند - و از طيرانِ اين طايرانِ اوجِ علو دل پر بلند پروازيهاي تيز پرانِ سماي مقدّس داشته در لباسِ بازي کارِ عبادت سامان ميفرمودند و گاه بسگ دواني ميل فرموده بکارِ نفس مي پرداختند - بصورت سگبازي بود - و بمعني نفس آرائي بظاهر دل بسگ بسته بودند - و بباطن در اخلاقِ ملکي او حاضرانِ بساط را راهبر ميگشتند و هرچند (در پردهٔ بيگانگي تکاپوي ميفرمودند - و خود را بلباسِ اربابِ ظاهر ميداشتند) امّا خوشبوئي و روشنائي را نتوان پوشيد - پيوسته فرِ ايزدي از ناصيهٔ سعادت پيراي آنحضرت ميتافت - و شمائلِ پيشوائي صورت و معني از چهرهٔ نوراني آن برگزيدهٔ حق هويدا بود *

روزے بدامنِ کوهِ سفيد سنگ بشکار اشتغال داشته بدستِ هر يکے از خدمتکارانِ نزديک سگانِ شکاري سپرده بودند که تسقاول باشند - و چندے را بالای کوه تعين فرموده بودند - که آهوان را رانده به بيابان آرند - و چون آهو بتسقاولان رسيد جمعی (که بسگِ نفسِ شوم گرفتار بودند) از کوتهي دريافت صغرِ سنِّ صوري را پيش نظر داشته بخوردني مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون بحقيقتِ معامله آگاهي شد سلطنتِ معنوي در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردنِ آنها را چون سگان بطنابِ بسته در تمامِ لشکر بگردانند - و چنان بر مسندِ قهر نشستند که کهن سالانِ کار ديده متنبّه شده انگشتِ حيرت در دهان ماندند - چون اين واقعه بسمعِ اقدسِ (۳) حضرتِ جهانباني رسيد خاطرِ اشرف انبساطِ عظيم يافت - و فرمودند که عنقريب بسلطنتِ عُظمی رسيده کامياب دولتِ جاوداني ميشوند - شاهم خان جلاير ميگفت که روزے حضرتِ جهانباني به بنده حکم فرمودند - که رفته خبر بيار - که آن نونهالِ بهارستانِ اقبال چه ميکنند - و در چه کار اند چون رفتم ديدم که بر بسترِ استراحت آسوده اند - روي نوراني آنحضرت بغايت شگفته است و بظاهر چنان مي نمايد که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدّسانِ ملاءِ اعلی در گفت و شنود اند دستِ مبارکِ ايشان گاه گاه بجنبش مي درآيد - چنانچه از اربابِ شهود در حالتِ مواجيد بظهور ميرسد - و کاسے در همان (۴) حال از زبانِ گوهر افشان بظهور مي آمد که انشاء الله سبحانه

(۲) نسخهٔ [ط] خداپرستي و حق شناسي (۳) نسخهٔ [ج] همايون (۴) نسخهٔ [ز ط] در همان حال که اندے از بسيار گفته آمد از زبان *

خلاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر در آرم - و حاجت مستمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید) فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشهٔ رفته متحیر بودم - و چند مرتبه بدستور مذکور حرف سرائي فرمودند *

و دران ایام وضع پسندیدهٔ آنحضرت از کمال دوربیني و بلند نظرتي چنان بود که هرگاه کسی از خوشامد گویان تیره رای (که جز سود و زیان خود نشناسد - بلکه سود خود را در زیان خود داند) اظهار کردے (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند) بغایت ناخوش مي آمد - و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را دولتخواه مي نمایند حاشا که از دولتخانهٔ دولتخواهي خبرے داشته باشند - بشنقار شدن حضرت جهانباني بد من مي اندیشند - و سود دنیاوی مرا در زیان دین مي اندوزند - بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شور افزائي دارند - چه سعادت دیني و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیت و خواهش و اعمال شان در آسودگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازي درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقي چگونه راستي خواهد نمود بفرزند خرد والا و طینت پاک و نیت درست این بزرگ صورت و معني را - و بالجمله بزرگي و بختیاري از طرز ماند و بود و نشست و خاست آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگان تجربه آموز بسعي فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافتهٔ نظر ایزدي را بادنی توجهے در بدیهه میسر بود - و هر دانش و حکمتي (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواري فراهم رسد) این مظهر غرائب قدرت را بے تامل و تفکر دست میداد - حکمت بالغه ازین نور باصرهٔ سلطنت و خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت - و براستقامت رای[۲] و متانت دانش این نور پرورد الهي ثناخوان بود - و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوعه محتجب و مختفي بوده همواره درین حصن معنوي و حرز[۳] الهي از دست مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند *

عزیمت حضرت جهانباني جنت آشیاني از بهسود برسر قبائل افغانان که کمینگاه فتنهٔ میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید - و صولت سرما بانتها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدودے در قبائل افغانان بسر میبرد) اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را

---

(۲) در [اکثر نسخه] طبع (۳) نسخهٔ [د] حراست الهي *

قوّتِ مقاومت و قدرتِ منازعت نمانده - مناسبِ دولت آنست که جمعی از مخلصانِ درگاه و جانسپارانِ کاردان را گذاشته عنانِ مراجعت بصوبِ کابل معطوف سازند - و فرقهٔ از دوربینانِ بساطِ قرب معروض میداشتند که چون هوا (۲) رو باعتدال نهاده (اگر رایاتِ نصرت‌ارتفاع نهضت یابد - و قبائلِ افغانان بتاخت و تاراج روند) هرآئینه مصلحتِ وقت خواهد بود - و تا این گروهِ بداندیش (که سرمایهٔ فتنه و فساد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوبِ کابل توجّه فرمودن از صلاحِ اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف (۳) پنهان میگردد - و اسبابِ تفرقه را آماده میسازد) بدست می‌افتد - و هم بیخِ آشوبِ منافقانِ دیگر برکنده می‌آید - حضرتِ جهانبانی‌را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقهٔ فتح و نصرت سوارِ سمندِ دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سرِ قبائلِ اربابِ ضلال ریخته غبارِ ادبار بر مفارقِ اعدا افشانند - جمعی از بهادرانِ متهوّر و تیغ گذارانِ جرّار مثلِ محمّدخان جلایر و سلطان‌محمّد قراق (۴) و شیخ بهلول و شاه قلي نارنجي را بباشلیقیِ سلطان حسین خان مقرّر فرمودند که پیشتر روند (۵) - و دران شب هوا بقدر برودتی داشت و راه دور بود - بجهتِ آسایشِ خدم و حشم درمیانِ راه فرود آمدند - و سحرگاه بدولت سوار شده متوجّه گشتند *

چون قبائل جا بجا پراگنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردّد ماهم علي قلي خان (۶) و بابا خزاري (۷) (که از جانبِ میرزا کامران پیشِ ملک محمّد مندراوي میرفتند) بدستِ اولیای دولت افتادند - از احوالِ میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علي سایلان را در غلط انداخته غیرِ قبیلهٔ (که میرزا درانجا بود) نشان داد - بابا گفت او ترسیده است - نمیداند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می‌برم - در اوّلِ صبحِ صادق پیشروانِ موکبِ (۸) دولت بنواحیِ آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت‌آبادِ عدم فرستادند - و زن و فرزندانِ قومِ فتنه نهاد را بندکردند - و در خیمهٔ (که میرزا بخواب رفته بود) چندی از بهادران در آمدند و شاه قلي خان نارنجي از مدّعیانِ این معني ست که درآیندهٔ آن خیمه من بودم - و دو کس دران خیمه بوده اند - یکی بدست افتاد - و دیگری بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هواها (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) در [چند نسخه] بگروند (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علي قبچاق (۷) در [چند نسخه] خرازي (۸) نسخهٔ [ط] عساکر دولت *

چون پرتو صبح در پرده‌دري درآمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک است - که میرزا را باو رابطهٔ نظري بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندے از افغانان اوباش (مثل شیخ یوسف کررانی[۲] و ملک منگي و چندے دیگر) بجنگ ایستادند - و خاکِ رسوائي بر روزگارِ خود کرده رو بگریز نهادند و اسباب و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر ازانکه رایاتِ اقبال برسد فتحے چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنحدود نداده متوجهِ هندوستان شد - و [چون خاطرِ اشرف از تادیبِ اهلِ تمرّد و تنبیهِ اربابِ عصیان فراغ یافت - و بعنایتِ ایزدي فتحے غریب (که مقدمهٔ فتوحات تواند شد) میسّر آمد] ازین سرزمینِ ظفرآئین دوستکام مراجعت نموده بمنزلِ بهسود ورودِ اقبال فرمودند - و [چون بیقین پیوست که میرزا بحالیکه (سزاوارِ ناسپاسانِ حق ناشناس تواند بود) برآمده متوجهِ هندوستان شده است] حضرتِ جهانباني ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا (که بهارِ چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخشِ نگارستانِ بواطن توان گفت) بزم افروزِ مجلسِ جاه و جلال گشتند - چون (ایّامِ شگوفه بود - و آغازِ کوکبهٔ بهار و طراوتِ خیابان و لطافتِ جویبار گره‌گشای ضمایر) جمعے از مخصوصان را بسرکردگیِ علي قلي اندرابي بدارالملکِ کابل فرستادند - که آن شگوفهٔ بهارستانِ اقبال یعني حضرتِ شاهنشاهي را باتّفاقِ مخدّراتِ تتقِ عصمت و مطهّراتِ سرادقاتِ عفّت بحضورِ اقدس آورند - تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدائعِ نوبهار و مطالعهٔ صحائفِ گلزار بسراپردهٔ شناختِ نقشبندِ ازلي محرم گشته اساسِ شکر تمهید دهند - در اندک فرصتے حضراتِ رفیع الدّرجات محفوفِ حضور و سرور ورودِ سعادت فرمودند - و آنحضرت شکرِ مواهبِ نامتناهي (که مستجلبِ مزیدِ نعمِ منعمِ حقیقي ست) بجای آوردند - و بعد از بسطِ بساطِ انبساط و افراطِ شوق عنانِ توجّه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتے بدار الملکِ کابل نزولِ اجلال فرمودند ٭

توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین - و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني بخشیدن

چون (حضرتِ جهانباني روز بروز لایحهٔ رشد و کارداني از ناصیهٔ اقبالِ حضرتِ شاهنشاهي در افزوني مي‌یافتند) دریفولا (که زمانِ آسایشِ روزگار بود) رای جهان آرای بموجبِ الهامِ ربّاني این تقاضا فرمود که آن نوبارهٔ چمنِ خلافت را بظاهر روزے چند از خود[۳] جدائي تجویز فرمایند

---

(۲) نسخهٔ [ح] کراني (۳) نسخهٔ [د] از خود تجویز دوري فرمایند ٭

تا هم عیارِ بزرگیِ این[۲] گوهرِ والا گرفته آید - و هم فراخیِ حوصلهٔ سپهر همت معلومِ همگنان شود و هم در آدابِ فرمان‌روائي ورزش بهم رسد - چه در هنگامِ صغرِ سن و آنگاه در ایامِ جدائي هرکه (هوشمندي را پیشروِ خود ساخته در جمیعِ اطوار سلوکِ بزرگانه نماید - و بزرگیِ خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طریقِ نصفت و معدلت بسپرد - و باتصالِ معنوي اکتفا فرموده از دوریِ صوري ملول خاطر نباشد) هرائینه آن ذاتِ بدیع گوهرِ یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلائلِ صفاتِ مذکور از لوحهٔ پیشاني مظنون بل متیقن بود) در اوائلِ سالِ(۹۵۹) نهصد و پنجاه و نهِ هلالي حضرتِ شاهنشاهي را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - اتکه خان و خواجه جلال‌الدین محمود و تمامِ ملازمانِ میرزا هندال درین یورشِ مسعود ملتزمِ رکاب دولت‌اعتصام بودند - سررشتهٔ سرانجامِ جمیعِ مهماتِ صوري برای رزینِ خواجه مفوض بود - مدتِ شش ماه باگاهي و شادماني گذرانیدند و چون پیشوائیِ صورت و معني از ناصیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمالِ پسندیده و خصالِ ستوده (که در سنِ بزرگي از سال‌خوردانِ جهان‌دیده پدید نیاید) ازان جوان‌بختِ فرخنده طالع بظهور مي‌آمد و پیوسته بنیتِ درست از حق پرستي گردِ دلها میگشتند - و همواره در گرد آوریِ پراگنده دلانِ سلسلهٔ صورت توجهِ عالي مي‌گماشتند - و پیوسته در استرضای طایفهٔ (که در شهرستانِ تجرید تصرفِ عظیم داشته در تهذیبِ اخلاق و شناختِ ایزد کمرِ اجتهاد بربسته راهِ فقر و فنا پیش‌گرفته‌اند و از راحت و الم و مدح و ذمِ اهلِ عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بےهمتا درست کرده‌اند) آهنگ میفرمودند - در غزنین درانِ زمان بابا بلاس[۳] از مجذوبانِ حق‌شناس مستغرقِ بحرِ شهود و محوِ دوامِ استغراق بوده در کنجِ عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرر بدیدنِ او توجه میفرمودند و آن راست بینِ کارخانهٔ تقدیس پیشوائیِ صورت و معني از سواطعِ پیشاني مطالعه نموده بپادشاهیِ ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود - و بشارتهای طولِ بقا و مژدهای علوِ مراتب میداد - و چون خاطرِ اقدس از سیر و شکارِ غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجبِ اشارتِ حضرتِ جهانباني جنت آشیاني بمستقرِ جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سبب طلب آنکه حضرتِ جهانباني پیوسته درکابل انتظام‌بخشِ مهمات بودند - و اوقاتِ گرامي تقسیم و توزیع فرموده لمحهٔ از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند - و با وجودِ داد بخشي و دلجوئیِ شکسته‌دلان و سایرِ کار و بارِ سلطنت بملاحظهٔ مزیدِ شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجه‌میداشتند - روزے بحدودِ زمه (که موضعیست از مواضعِ دلگشای کابل) برسمِ شکار سوار شده بودند - بحسبِ تقدیر از اسپ جدا شدند

---

(۲) نسخهٔ [ط] این جوهر فرد نیك گرفته آید (۳) نسخهٔ [ج] پلاس - و نسخهٔ [و] هلاس *

عنصرِ مقدّسِ آنحضرت آزردگیِ تمام دریافت - ازانجا (که هوشمندیِ قرینِ دولت و ارجمندیِ ست) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشورِ طلبِ حضرتِ شاهنشاهی در ساعت عزّ اصدار فرمودند و بقدومِ میمنت آثارِ آن قدسی نژاد (که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده‌اند) عنصرِ قدسیِ آنحضرت را کمالِ صحّت و عافیت کرامت شد *

نهضتِ موکبِ مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به‌بنگش - و تادیبِ گردن‌کشان - و لوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح (۲)

در زمستانِ اواخرِ سالِ (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه حضرتِ جهانبانی را عزیمتِ بنگش روبه مصمّم گشت که آنحدود به نسبتِ کابل قشلاق است - و در ضمنِ این نهضت تنبیهِ سرکشانِ آن دیار و تقویتِ لشکرِ فیروزی‌اثر نیز مطویِ ضمیرِ جهانگشای بود - و بجهتِ خجستگی و فرخندگیِ موردِ فتوحاتِ غیبی مظهرِ کراماتِ ازلی حضرتِ شاهنشاهی را دربن یورشِ دولت‌افزای چون اقبال قرینِ خود ساخته بجانبِ گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائفِ افغانانِ متمرّد تنبیه و تادیبِ شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدستِ سپاهِ نصرت اقتران افتاد - و اوّل قبیلهٔ (که بتاخت رفت) قبیلهٔ افغانانِ عبدالرّحمانی و آخر افغانانِ برمزیدی بود - و فتح شاه افغان (که از حمق و نادانی گمانِ دانائی بر خود کرده در اضلالِ گمراهان بود - و از صدماتِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهی فرار نموده با جمعیّتِ خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعی کثیر (که از جلال آباد متوجّهِ موکبِ عالی بودند) دوچار شد - جمیعِ اموال و اسبابِ او نصیبهٔ این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت - و در اثنای زد وگیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم‌گکهر (که سر و سردار گروهِ گکهران بوده) عرضداشت او را آورده شرفِ بار عزّت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان بایندود آمده‌است - و مرا (که هوای دولتخواهی در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد - اگر ایندود مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گردد او را بشرفِ بساط بوس مشرّف ساخته جهتِ تدارکِ جرائمِ گذشته ملازمِ عتبهٔ دولت گردانم - و خود نیز لوازمِ بندگی بجای آرم *

پوشیده نماند که گکهران را طوائفِ بسیار است - و در مابینِ آبِ بهت و سند توطّن دارند در زمانِ سلطان زین‌الدّین (۳) کشمیری ملک کدنام از اُمرای غزنین (که بحاکمِ کابل نسبتی داشت)

---

(۲) نسخهٔ [د] و دیگر سوانحی که دران ایام روی نمود (۳) نسخهٔ [ج] زین العابدین *

آمده بزور این جا را از تصرّفِ کشمیریان گرفت - و بعد ازو ملک کلان پسرِ او جانشینِ پدر شد و بعد ازو پسرِ او بیر[2] نام کلانیِ آلوسِ خود یافت - و بعد ازو تتار ناظمِ قبیلهٔ خود شد - و او را بشیر خان افغان و سلیم خان پسرش منازعتِ عظیم روی داد - و خود را از منتسبانِ این دودمان میدانست - چه در زمانے (که حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تسخیرِ هندوستان فرموده بودند) در ملازمتِ حضرت آمده خدماتِ شایسته بتقدیم رسانیده‌بود - علی‌الخصوص در جنگِ رانا سانکا جانفشانی نموده - و اورا دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانیِ آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسرانِ سارنگ کمال خان و سعید خان گکهر متابعتے بنفاق میکردند القصه مقارنِ ایلچیِ سلطان آدم گکهر جوگي خان (که از خدمتگارانِ نزدیکِ میرزا کامران بود) زمین‌بوس نموده عرضه‌داشتِ میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بےته گذرانید - محررِ این[3] مجموعهٔ هوشمندي ابوالفضل (که مباشرِ تسویدِ واقعاتِ این دودمانِ گرامي ست) چون [همّت در شرحِ احوال و نشرِ اخبارِ دولت پیرای حضرتِ شاهنشاهي بسته - و از جهتِ سیرابیِ تشنه‌لبانِ این داستانِ گرامي از آدم تا این‌دم (که عهدِ وليعهدِ عالم است) از سلسلهٔ علیّهٔ این دودمانِ خلافت بطفیل مي‌آرد] ذکرِ مجملے از ناکامیِ میرزا کامران و[4] مکافات یافتنِ او از کردارِ خودش ناگزیر است - اگرچه این شگرفنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثالِ این امور دران اندراج یابد) امّا برای سرانجامِ سخن در نشیب و فرازِ آن شدن ناگزیرِ سخن‌آرائي ست *

بر مسامعِ مستمعانِ این سوانحِ غیبي (که هریکے ازان واعظِ منابرِ قدس است) پوشیده نمانده که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزارانِ تک و پوی خود را از دستِ تیغ گذارانِ صف شکن خلاص ساخته بدر رفت] دیگر بخود قرارِ بودن نداد و از تباهیِ خرد (که نتیجهٔ حق‌ناشناسي ست) باوجودِ چندین ادبارات (که هریکے هادیِ شاهراهِ سعادت تواند بود) خود را بملازمتِ اینچنین خدیوِ مهربانِ بسیاربخش نرسانید - و درین هنگام (که بایستے گردِ ندامت و پشیماني برچهرهٔ احوالِ او نشست - و بوسیلهٔ عجز و خجالت خود را بآستانبوس مشرّف ساخته تدارکِ تقصیرات نمود) از بختِ واژگون متوجّهِ هندوستان شد - که پیشِ سلیم خان پسرِ شیر خان (که بکفرانِ نعمتِ ذاتي از[5] بادهٔ غفلت و سرجوشِ غرور آشفته دماغ بود) رفته کمکِ ادبارِ خود آورد - سبحان‌الله چه عقل است اینکه بدشمنِ جانیِ خود رجوع کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] بیرنام - و نسخهٔ [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخهٔ [ط] محررِ این خجسته داستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزول مکافات یافتن او (۵) نسخهٔ [ح] از بادهٔ غفلت سرخوش غرور و آشفته دماغ بود *

که کارِ چنین دوستِ بزرگوار تباه سازد - و خواریها بخود قرار داده پیشِ او رود - و خواهد که بمددگاریِ او با ولیِ نعمتِ خود ستیزه‌کاری نماید - کوتاهیِ سخن[۲] آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برین آورد و با معدودے راهِ هندوستان گرفت - و از نواحیِ خیبر شاه بداغ خان را پیشِ سلیم خان فرستاد و او در حوالیِ قصبهٔ بن از قصباتِ پنجاب بود - فرستادهٔ میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم‌خان انجاحِ مرامِ میرزا را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارائی پیش‌گرفت - و جزویِ خرج مصحوبِ او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه‌تعین‌میکنم - هنوز فرستاده پیشِ میرزا نرسیده بود که علی محمّد اسپ را نیز پیشِ سلیم‌خان روانه کرد - بعد از درازیِ سخن (که کوتهي ازان لایق‌تر) چون میرزا بچهار کروهیِ بن رسید سلیم خان پسرِ خود آواز خان و مولانا عبدالله سلطان پوري و جمعے از اُمرا را باستقبال فرستاد و برسشے (که لایقِ دشمنان و سگانِ درگاه نباشد) میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروهِ افغانان را دریافت - همراهانِ میرزا بابا جوجک[۳] بود - و ملاشفائي[۴] و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم‌شاه و رحمان‌قلي خان و صالحِ دیوانه و حاجي یوسف و علي محمّد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعے دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها[۵] نابرده به - و (چون کردارِ حق‌ناشناسان و اندیشهٔ کافرنعمتان بر صواب نیست - و عاقبتِ وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمالِ ایشان بود - میرزا از بدسلوکیِ این گروهِ بیدانش آزرده بود - و همواره در خلوات شاه بداغ را (که تحریض و ترغیبِ درآمدن کرده بود) سرزنش کردے *

و چون سلیم‌خان خاطر از مهمّاتِ پنجاب جمع کرده بجانبِ دهلي روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - و پیوسته اظهارِ رخصت میکرد - و صورت تسلي بست) بمواعیدِ نادرست همراه‌گرفته روان شد - باندیشهٔ آنکه در یکے از قلاعِ حصینهٔ هندوستان مقیّد سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامّید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد - و جوگي‌خان[۶] را (که از معتمدانِ میرزا بود) پیشِ راجه بکهو[۷] (که در دوازده کروهیِ ماچهیواره بود) فرستاده درِ استخلاص و استعانت زد - او فرستاده را بشایستگي پیش‌آمده پناهِ بمیرزا قرار داد - روزے (که سلیم خان از آبِ ماچهیواره گذشت) میرزا در جامهٔ[۸] خوابِ خود یوسف آفتابچي را گذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخهٔ [ح] ملا شفیعا (٥) نسخهٔ [د ح] آنها - و نسخهٔ [ه] ایشان (٦) نسخهٔ [د] جوکي خان (۷) نسخهٔ [ا] مکهو - و در [بعضے نسخه] سکهو (۸) در [بعضے نسخه] در خانهٔ خواب خود *

ببابا معید قرارداد که تا زمانِ دراز چیزے میخوانده باشي - تا مردم دانند که میرزا درخواب است و خود تغییرِ لباس داده و برقع بر روی افکنده از طرفِ سراپرده بدر رفته بمامنِ قرارداد شتافت و راجه او را بآئینِ لایق دید - و چون خبرِ آمدنِ لشکر بتفحصِ میرزا شنید پیشِ راجهٔ کهلور(۲) (که دران نواحي محکمترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنانِ خود میرزا را بدرقه داده بجانبِ جمّو روان ساخت - و راجهٔ جمّو از دور اندیشیهای زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایتِ او درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجّهِ ولایتِ مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییرِ وضع کرده در لباسِ زنان بهمراهیِ افغانے (که اسپ جلّاب بود) بجانبِ کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکهر را دید - که شاید این جماعه را بخود متّفق ساخته کارِ ناساختني از پیش برد - و او دولتخواهیِ درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیشِ خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - و میرزا نیز چون علاماتِ نومیدي از چهرهٔ احوالِ این الوس مشاهده نمود ناگزیر براهِ گریزت شتافته از راهِ احتیاط عرضه داشتے (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گکهران را در فتنه اندازي(۳) با خود متّفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتنِ خاطرش آرمیده بود که مقرّے(۴) نداشت - و نیز از حراستِ این قوم و از واماندگیِ خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همّت در همراهیِ این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتے را (که تائیدِ ایزدي آرایش دهد - و حمایتِ الهي نگاهباني نماید) بدخواهِ(۵) تیره رای هر اندیشهٔ تباه (که در حقّ او نماید) خاسر و خایب گشته در نکالِ ابد فرومانده - و هرچه آنرا سودِ خود اندیشد زیان بیند - و مصداقِ این حال احوالِ میرزا کامران است - چنانچه مجملے گذارش یافت *

و چون ایلچیِ سلطان آدم حقیقتِ حال را بموقفِ عرض رسانید یورشِ هندوستان تا ولایتِ گکهران مصمّم شد - و خواجه جلال الدّین محمود را بحراست و حکومتِ ولایتِ کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرتِ شاهنشاهي را برای تمشیتِ مهمّاتِ صوري و معنوي و میمنتِ دیني و دنیوي همراهِ موکبِ والا گرفتند - و کمرِ عزیمت برمیانِ همّت بستند که کارِ میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شرِ او ایمن سازند - و چون اعلامِ نصرت اعتصام بحدودِ سنده رسید قاضي حامد را (که قاضیِ اردوی ظفرقرین بود) پیشِ سلطان آدم فرستادند

---

(۲) در [بعضے نسخه] کلور (۳) نسخهٔ [د ه] اندوزي (۴) نسخهٔ [ج ه] مفرے (۵) در [بعضے نسخه] بدخواه تیره رای خاسر و خایب گشته *

که پایهٔ قدرِ او را بادراکِ بساط بوس سر بلند گرداند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظِ هوشمندانه (که زنگِ خلاف و شقاق را از آئینهٔ دلِ او بزداید) خاطرنشان سازد - و بعد ازانکه راياتِ اقبال از آبِ سند عبور فرمود اثرے از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمینداراِنهٔ ناصواب پیرامونِ خاطرِ او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیشِ او فرستادند که بسخنانِ دلاویز دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنے چند (که راهبرِ سعادتِ او بود) رساند - و مکنوناتِ ضمائرِ ایشان را از چهرهٔ حال تفرّس نموده حقیقتِ خبیّاتِ سرائر را معروض دارد - منعم خان زنده کارنامهٔ دانشِ خود بظهور آورد - و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراهِ خود گرفته در نواحیِ پرهاله بدولتِ زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجودِ چندین جرائم (که هر یکے مستوجبِ عقوبتِ عظمیٰ تواند بود) مشمولِ انواعِ التفات شد - جمیع اُمرای دولتخواه و دانشورانِ خیراندیش بموقفِ عرض رسانیدند که اگرچه رافت و عاطفتِ حضرتِ جهانبانی و فطرتِ عالی و عطوفتِ والا همین تقاضا میکند (که گناهانِ بزرگ در درگاهِ معلّیٰ طیلسانِ عفو پوشد) امّا عاقبت اندیشی و کار فرمودنِ حزم مقتضی آنست که ستیزه کارِ مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گردِ شرارتِ او از چهرهٔ سلامتِ عالمیان رفع شود - شایستهٔ دور اندیشی و دور بینی آنست که آسایشِ ظاهریِ یکے را (که بدخواه باشد) بر آسایشِ چندین خلائق (که بشرفِ دولتخواهی اختصاص داشته باشند) نگزینند - اگر (جهتِ جبرِ خاطرِ شکسته دلان و اندمالِ جراحتِ سینه‌ریشان نقشِ فاسدِ ظالمے از نگارخانهٔ عالم محو سازند) دیوارِ معدلت را چه اختلال - خصوصاً که در ضمنِ آن صلاحِ[2] هزاران کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختنِ این صورتِ[3] بطلان مطابقِ رضای ایزدی و موافقِ نظامِ کل خواهد بود - آنقدر کفرانِ نعمت و طغیانِ فتنه نشده است که بامّیدِ بهبود باز بحالِ او پرداخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده لایق بحالِ او و خلائق آنست که او را مسافرِ ملکِ عدم سازند - تا خلقِ خدا از هزارگونهٔ بلا نجات یابند - و نامهٔ اعمالِ او سیاه‌تر نگردد - چه مدّتے مدید میگذرد که از آشوبِ این شریرِ نفسِ فتنه سرشت اموالِ خلائق در معرضِ نهب و غارتِ حادثات آمده - و عرض و ناموسِ عالمیان بباد فتنه رفته - و جانِ چندین مردم خاکِ بها گشته - و جوهرِ اخلاص (که زیورِ اعناقِ زمرهٔ خواصّ است) در غبارِ آشوب ناپدید شد - اکنون صلاحِ وقت است که اینچنین کسے را

---

(۲) نسخهٔ [ح] صلاح هزاران مندرج باشد (۳) نسخهٔ [ط] نقش بطلان *

از چنگال وبال این عقوبات خلاصي بخشيده خلائق را در ظلّ معدلت آسايش بخشند حضرت جهانباني نظر بر حكمت و مصلحت مسبّب الاسباب انداخته درين امر اقدام نميفرمودند كه آن مبدع جهان آراي باوجود قدرت كاملة چنين بشرسے را ابقا[۲] نمايد - البتة مبني[۳] برغرضي و مصلحتي ست - و با اين همه باريک بيني نصائح حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني منظور نظر حقيقت بين بوده قرار بر ارتكاب اين‌معني نميدادند - امرا باز ازآنجا (كه انواع خونريزي و فتنه انگيزي ازان سفّاک بيباک ديده بودند) مكرّر در ملتمس خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درين باب استفتا كرده بسجلّات مفتيان مسجّل و محضرها بخطّ اكابر دين و دولت و اعاظم ملک و ملّت مرتّب ساخته بنظر اقدس درآوردند - حضرت جهانباني آنرا پيش ميرزا كامران فرستادند ميرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مكافات افعال خود را مطالعة نمود گفته فرستاد كه اين مردم (كه امروز بر قتل من مهر كرده‌اند) هم ايشان مرا باين روز نشانده‌اند - حضرت را عرق مهرباني بحركت آمده نگذاشت كه با هجوم عام و حصول چندين بواعث و دواعي حكم بر خونريزي او فرمايند مدّتے مديد سر بگريبان تأمّل و تفكّر داشتند - عاقبة الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حقّ او حكم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهت اين كار علي‌دوست باربيگي و سيّد محمّد پكنه و غلام‌علي شش‌انگشت مامور شدند - اينها بخيمهٔ ميرزا درآمدند - ميرزا تصوّر كرد كه بقصد كشتن مي‌آيند - در ساعت مشت كشيده دويد - علي‌دوست گفت ميرزا آهسته باشيد حكم بر قتل نشده - اضطراب از براي چيست - بر مقتضاي عدالت (كه شما پيش ازين سيّد علي و جمعي ديگر را بيگناه نابينا ساخته بوديد) بچشم خود مكافات آنرا به بينيد - ميرزا (كه اين‌سخن شنيد) حكم آنحضرت را بديدة قبول كرد - و دراز كشيد - تا آنكه ميل كشيدند و هردو چشم ميرزا را (كه ديدبان دل فتنه سرشت او بودند) از بينش معزول ساختند - و اين مخلصان فرمان‌بر جهت احتياط نيشتر هم بيشتر زدند - ميرزا بشكرانهٔ جان‌بخشي دم نزد - و آنحضرت از عطوفت ذاتي رقّتها فرموده بيشتر روان شدند - و بعا سخنان بلند مهر افزاي برزبان حقيقت ترجمان گذرانيدند - و اين قضيّه در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه محمّد موسي فرنخودي تاريخ اين‌قضيّه را نيشتر[۹۶۰] يافته بود - و ميرزا همان‌روز كس پيش منعم‌خان فرستاد كه ميخواهم كه بهر زبانے (كه داني) و بهر روشے (كه تواني) بيگ ملوک را براي خدمت من از حضرت التماس كني - آنحضرت همان لحظه ملتمس ميرزا را مبذول داشته

---

(۲) در [اكثر نسخه] بقانمايد (۳) در [چند نسخه] مبتني *

روانهٔ خدمتش ساختند - و میرزا کمال توجّه (که بار داشت) دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند ٭ ٭ شعر ٭

٭ هرچند که چشم برخت پردهٔ کشیده‌است ٭ بیناست بچشمی که بمی روی‌تو دیده‌است ٭

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجّه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراههٔ جانوهه (که سنگ (۲) راه بودند) مصروف داشتند - و آن بدعاقبتان‌گردنکش (گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته و بهادران نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانهٔ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی و چندے دیگر بپایهٔ شهادت سربلندي یافتند ٭

و چون خاطر ازین‌حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق‌تنویر بود) مصمّم گشت - و اُمرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بنچاه و زندان تشبیه داده در مذمّت کشمیر سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که دریفوقت (که از استماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم‌خوردگي در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان بامتعدان دراران متوجّه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و درینصورت اگر افغانان تیره رای سر دره‌ها استحکام نمایند کار بکجا مي‌انجامد - لایق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند) متوجّه دارالملک کابل شده و براصل تهیّهٔ جنگ نموده قدم همّت برکاب نصرت درآورند - و بنیروی اقبال روز افزون بآساني دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآورند آنحضرت بعد از استماع این‌سخنان اصلا گوش برکنکاش و مصلحت‌بینی گذارندگان‌سخن نداشتند حضرت شاهنشاهي را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - ببد آموزی اُمرای سوداگر مزاج (که جز برمنفعت خود نظر نینداختند) اکثر ملازمان و سپاهیان اُمرا صاحبان خود را گذاشته متوجّه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص اُمرا دیگر کسے نماند ازین حرکت شنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بس دور بود) جمعیّت‌آباد خاطر اشرف مشوّش گشت - و جمعی از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - قصّهٔ

(۲) نسخهٔ [د] شبگیر کردهٔ بودند - و در [بعضی نسخهٔ] سنگر کردهٔ بودند ٭

یوسف صدّیق برآمد - و از رخصت یافتهای سخن (که در ملازمت بودند) هرکدام در تعبیر آن سخن میکردند - و تاملی داشتند - خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصّهٔ یوسف ازین هردو معنی مخبرست روشن*

چون بے‌اتّفاقی همراهان بوضوح پیوست بے‌اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجّه مبذول داشتند - و چون کنار دریای سند مخیّم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون (درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخّص ساختند شبی که رخصت میفرمودند ازانجا (که بزرگان را بزرگی زیبنده و خوشنما ست) با جمعی از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزانی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اوّلا این بیت خواند * * بیت *

* کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید * که سایهٔ همچو تو شاه فکند بر سر او *

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت * * بیت *

* بر جانم از تو هرچه رسد جای منّت است * گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن‌شناس در یابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهان مردمی و مهربانی بودند) اینها منظور نداشته رقّتها فرمودند - و بر زبان الهام‌بیان گذشت که عالم‌الاسرار والخفیّات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) بغایت شرمنده ام کاشکی این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدے - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدار مراحم خسروانی دریافت - و در مقام نیازمندی و شرمندگی درآمده از حاجی یوسف پرسید که (۲) درین جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالی را نام برد که تردی بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروی و میر عبدالحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهی خود دانستمی در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحل کردمی امّا یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان‌بخشی کرده رخصت سفر حجاز می‌نمایند بر تفضّل و منّت آنحضرت هزار شکر بجای می‌آرم - که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات نفرموده‌اند - و بعد ازان بسفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئی و خوشخوئی

---

(۲) در [چند نسخه] درین چادر چه کسانند *

قبول نمودند - و میرزا را مشمول عنایتِ پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهار رقّت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجّه دولتخانه شدند) میرزا بهای‌های بگریست - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهائی همراهی نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لافِ دوستی میزدند ترکِ آشنائی کردند - چلمه‌کوکه (۲) (که از کمالِ حقیقت و وفا بدولتِ حضرت‌شاهنشاهی خطابِ خانِ عالم یافته رخت هستی را صرفِ کارِ ولی‌نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرحِ آن در جای خود گفته آید) ایستاده بود - و درانولا سفرچی حضرت و منظور عواطفِ خسروانی بود - حضرتِ جهانبانی فرمودند که چلمه کوکه همراهِ میرزا میروی یا پیش ما میباشی - او باوجودِ سبقِ خدمتِ درگاه و فرطِ عنایتِ پادشاه طریقِ وفاداری بر لذّاتِ صوری مقدّم شناخته بعرض رساند - که لایق بحالِ خود چنان می‌بینم که درین تاریک روزهای بینوائی و تیره شبهای تنهائی در خدمتِ میرزا باشم - آنحضرت (که محکِّ آدم‌شناسی و میزانِ حقیقت سنجی بودند) حرفِ وفاداری او را بغایت پسندیدند - و باوجود آنکه خدمتِ حضور او پسندیده (۴) بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجاتِ سفرِ میرزا قرار یافته‌بود) حوالهٔ او فرموده پیشِ میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نسبتی که داشت از چله منزل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبول صورتیکه داشت مردودِ نظرها شد - و میرزا از راهِ دریای سند به تته رفت - و ازانجا بمقصد شتافت - و سه حج دریافت - و در یازدهم (۳) ماهِ ذی الحجّه در سنا سالِ (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار لبّیک گویان اجابتِ دعوتِ حق نموده محملِ عدم بست *

چون سلسلهٔ سخنِ میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسرِ مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضع بگرام (که به پشاور شهرت دارد) موردِ خیامِ نصرت شد] قلعهٔ آنجا را افغانانِ بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرّر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانبِ کابل نهضت فرمایند - که سرانجامِ این قلعه مقدّمهٔ فتحِ هندوستان است - و اُمرا (که مشتاق کابل بودند) نمی‌خواستند که بهیچ وجه درینجا توقّفی واقع شود - حضرتِ جهانبانی توجّهاتِ پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند پهلوان دوست میر بر بحکم عالی مورچلها را بجمیع اُمرا قسمت نمود - و بزودی صورتِ اتمام پذیرفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] چلمه کوکه (۳) نسخهٔ [ح] پسندیده بودند (۴) نسخهٔ [ز] پانزدهم *

سکندر خان اوزبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجهِ کابل شدند - و بعد ازان افغانان هجومِ عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان دادِ مردانگي و قلعه‌داري داد - و افغانان بےبهره پریشان گشتند - و (چون اوائلِ سالِ (۹۶۱) نهصد و شصت و یک کابل بفرِ قدومِ پادشاهي رونقِ تازه یافت - و مخدّراتِ تتقِ عصمت بشرفِ ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند) (۲) آنحضرت بر زبانِ اقدس راندند که مبارکبادیِ آمدن و دیدنِ یکدیگر بجای خود است - امّا قضیّهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدستِ خود قصدِ چشمِ خود کرده ایم - و باولیای دولت مناشیرِ عطوفت شرفِ صدور یافت - و بعبدالرّشید خان حاکمِ کاشغر (که پیوسته مذکّرِ قرب و قرابت بوده در مراسمِ یکجهتي اهتمام داشت) سوانحِ احوال نوشته مصحوبِ کاردانان روان ساختند (۳) - و در همین ایّام (که آنحضرت بمهمّاتِ مالي و ملکي اشتغال فرموده و بلطف و قهرِ کارِ مظلوم و ظالم ساخته در گردآوریِ رضای ایزدي اهتمام داشتند) شبِ چهارشنبه پانزدهمِ جمادی‌الاولی این سال بعد (۴) از گذشتنِ دو دانگ بطالعِ قوس از هترِ معلّی ماه جوچک بیگم فرزندِ گرامي متولّد شد آنحضرت نامِ او را محمّد حکیم نهادند - و (چون بعضے تاریخِ این مولود را ابو المفاخر ۹۶۱ و بعضے ابوالفضایل یافته‌بودند) هردو کنیتِ آن فرزند مقرّر شد - و ابوابِ شادماني و مسرّت گشاده ۹۶۱ مراسمِ شکرِ ایزدي بجای آوردند - و در همان نزدیکي از مقدّمهٔ دودمانِ عصمت خانش (۵) بیگم صبیّهٔ جوجوق میرزای خوارزمي فرزندے بوجود آمد - نامِ او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودي آهنگِ عالمِ قدس (۶) نمود ‌‌•

• شعر •

• بود برقے ز آسمانِ کرم • زادن و مردنش بهم نزدیک •

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار - ومراجعت بدولت و اقبال

در عنفوانِ زمستانِ این سال بجهتِ آنکه (جمعے از فتنه اندوزان از جانبِ بیرام‌خان سخنانِ غیرِ واقع بموقفِ عرضِ حضرتِ جهانباني رسانیده بودند) رفتنِ قندهار را بر رفتنِ هندوستان تقدیم فرموده متوجّهِ قندهار شدند - و حکومتِ کابل را بعلي‌قلي‌خان اندرابي تفویض فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] و پریشان (۳) در نسخهٔ [ط] صورت مکتوبے (که بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بجنسه آورده - اما (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت اغلاط نسخهٔ مذکوره) باتباع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد
(۴) نسخهٔ [ط] تخمینا دو دانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صبیهٔ
(۶) در [بعضے نسخه] تقدس •

و نور پرورد ایزدی قرّة العین خلافت قوّة الظّهر جلالت حضرت شاهنشاهی تا غزنین بمشایعت شریف سعادت ارزانی داشتند - و وکلای آنحضرت (که منتظم مهمّات غزنین بودند) بلوازم مهمانداری سرگرم خدمت شدند - و چون رایات جلال از غزنین پیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند - بیرام خان (که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت) موکب گرامی پادشاهی را از نعمتهای عُظمی دانسته آداب شکر بجای آورد - و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بده[۲] فرسخی قندهار بموضع شور اندام بشرف زمین بوس سر بلندی یافت - و یقین آنحضرت شد که درحقّ او آنچه گفته‌اند از صدق پرتوی نداشته - و در ساعت مسعود قندهار از فر موکب عالی رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای دلگشا ترتیب یافت - و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالی و منعم خان و خضر خواجه خان و محبّ علی خان میر خلیفه و اسمعیل دولدی و حیدر محمّد آخته بیگی و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمتگاری و لوازم نیاز پاشی دقیقهٔ فرو نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشته - و درین مدّت آنچه بجهت سرکار خاصهٔ پادشاهی درکار بود همه را بیرام خان سرانجام نموده منّت بر جان خود میداشت - و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرود آورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوّض ساخته بود - همیشه حضرت جهانبانی دران چندگاه در تنزّهات حسّی و عقلی و ترفّهات صوری و معنوی بوده التذاذ میگرفتند - و همواره بزم آرای خاطر بیغش و عشرت پیمای مواضع دلکش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت می‌پیمودند - و فراخور حالات و مقامات افاضات و استفاضات رو میداد - از انجمله مکرّر بصحبت مولانا[۳] زین الدّین محمود کمانگر (که از مبارزان سر شکن نفس امّاره بود) میرسیدند و کلمات قدسیّه از طرفین مذکور میشد - و اشارات[۴] و بشارات بر حصول مهمّات[۵] و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازی (که برسالت ایران رفته بود - و پیشتر از قدوم[۶] موکب عالی با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سربلند گشت - و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکی معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالی

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدو فرسخیٔ قندهار (۳) نسخهٔ [ز] ملا زین الدین - و نسخهٔ [ط] شیخ زین الدین
(۴) نسخهٔ [د و] و اشارات بشارات (۵) نسخهٔ [ح] مهمات مرادات (۶) نسخهٔ [ج] قدوم مبارک موکب عالی *

مشرّف شد - و مهتر قرا (که از معتمدان محمّد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامي ادراکِ ملازمت نمود - و عریضهٔ عقیدت بنظرِ اقدس درآورده مشمولِ جلائلِ التفات شد - و از برای مصلحتِ ملکي و نشاطِ خاطر درنواحیِ شور اندام طرحِ شکارِ قمرغهٔ افکندند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تفاؤل بصیدِ مرادات گرفتند *

و از قضایای نا ملایم (که در قندهار سانح (۲) شد) کشته شدنِ شیرعلي بیگ بود بدستِ شاه ابوالمعالي - و مجملی ازین سانحه آنکه دران نزدیکي شیرعلي بیگ پدرِ قرا (۳) بیگ میرشکار بیرخصت از والیِ ایران شاه طهماسپ آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالي (بدمستِ بادهٔ تقرّب و مدهوشِ جامِ عزّت و شجاعتِ خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده) بدمستیها کرده - و ازانجا (که تعصّبِ خنگِ اهلِ خروج دماغِ عقیدتِ اورا پریشان ساخته بود) مکرّراً درمجلسِ حضرتِ جهانباني برعلانیه میگفت که من این رافضیک را خواهم‌کشت - و آنحضرت از توجّهی که داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبی آن بدمستِ بادهٔ تعصّب قصدِ آن بیگناه کرد - و خونِ آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاقهٔ خاصِ مجازي (که ساترِ عیوب است) آنحضرت را از مجازاتِ آن تباه کردار متقاعد ساخت *

و چون حسنِ اخلاصِ بیرام خان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد (که بر جادهٔ اطاعت و نیکوخدمتي ثابت‌قدم است) قندهار را (که مکنونِ ضمیرِ انتظام‌بخش آن بود که بمنعم‌خان مرحمت‌شود) ازان اندیشه عنان‌گردانیده به بیرام‌خان مستقیم داشتند - و زمینِ داور را از خواجه معظم تغییر فرموده ببهادرخان برادرِ علي‌قلي‌خان عنایت فرمودند - و چون خاطرِ جهانگشا از انتظامِ مهمّاتِ ملکي فراغ یافت به نیتِ تسخیرِ هندوستان بدار الملکِ کابل نهضتِ عالي فرمودند و بیرام‌خان رخصت یافت که سرانجامِ این یورش نموده بزود ترین وقتی خود را بموکبِ والا رساند و ولي بیگ و حاجي‌محمّد سیستاني را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسبابِ شورش فراهم مي‌آوردند) قرینِ رکابِ دولت ساختند - و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرتِ شاهنشاهي نور پرورِد سپهرِ آگاهي بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودارِ قران‌السّعدین انتظام یافت و محمّدقلي‌خان برلاس و اتگه خان و جمعی دیگر بشرفِ کورنش استسعاد یافتند - و در اواخرِ سالِ (۹۶۱) نهصد و شصت و یک فضای دولت فزای کابل بقدومِ والای آن فرمانروای زمان

---

(۲) نسخهٔ [ز] واقع شد (۳) نسخهٔ [ح] بیقرار بیگ - و در [اکثرنسخه] بیقرا بیگ - ودر [بعض‌نسخه] پیقرا بیگ *

و سعادت بخشِ زمین فرِ آسمانی گرفت - دران ایّام منعم خان را باتالیقی حضرتِ شاهنشاهی پایهٔ امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برسم و عادت این نام بران پیر نهادند امّا در معنی آن پیر را طفل‌وار بدانش‌آموزی دولت پیشِ آن مظهرِ عقلِ کل فرستادند - منعم خان آدابِ شکرِ این عطیّهٔ عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اسبابِ تفاخر و اعتبارِ خود را سرانجام داد - و درین سال الغ بیگ پسرِ هلهل[۲] سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظرِ اشرف گذرانده باعثِ مزیدِ انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازمِ داد و دهش پرداخته در سرانجامِ یورشِ هندوستان بودند - در اثنای این اندیشهٔ جهانگشا یکی از درویشان (که بولایت اشتهار داشت) جفتِ موزه بطریقِ تحفه فرستاده بود - حضرتِ جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتحِ هندوستان تفاؤل گرفتیم - چه زبان‌زدِ عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاؤل مثلِ آن تفاؤلیست که حضرتِ صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین‌است که دران سال (که از ماوراء النّهر بفتحِ خراسان متوجّه شده بودند) چون موکبِ منصور باندخود رسید سنگی[۳] آتا نام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرقِ عادت اشتهار داشت - حضرتِ صاحبقرانی بدیدنِ او توجّه فرموده‌اند درویش سینهٔ گوسفند را برسمِ ماحضر آورده پیشِ آنحضرت گذاشته است - آنحضرت بمقربانِ بساطِ عزّت فرموده‌اند که ما ازین سینه بفتحِ خراسان تفاؤل گرفتیم - چه خراسان را سینهٔ روی زمین گفته‌اند - و دوم عیدِ رمضان بود که بیرام خان بشرفِ ملازمت استسعاد یافت - و آنحضرت بجهتِ مزیدِ انبساط و فرطِ عنایتی که باو داشتند مراسمِ عید را اعاده فرموده جشنی دلکش‌تر از عید ترتیب فرمودند - و درین روزِ بهجت افروز (که عیارِ چابک سوارانِ بادپیما و تیراندازانِ موشکاف میگرفتند) آن شهسوارِ میدانِ اقبال نونهالِ بهارستانِ جاه و جلال یعنی حضرتِ شاهنشاهی را میلِ آن شد که زمانی از نشاط‌آباد خود را بقبق انداختن مشغول دارند - و تیزدستی و تیراندازیِ خود را بر ظاهر بینان هویدا ساخته صورت پرستانِ عالمِ جسمانی را بشاهراهِ عقیدت خوانند دفعهٔ اوّل قبق را (که کاردانانِ تجربه‌کار در زدنِ آن عاجز بودند) نشانهٔ تیرِ توجّه ساخته عقدِ گوی زرین را بخدنگِ موشکاف دوختند - از وقوعِ این امرِ غریب از حاضرانِ بارگاهِ عزّت برآمد - امثالِ این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید امّا آنان را (که با بختِ بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرارِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] هلال سلطان - و نسخهٔ [ح ط] هلیل سلطان (۳) نسخهٔ [ا] سنگی نام درویشی - یا سنگی ابا نام باشد ●

معنوی این خدیو عالم مي‌نمایند) از دیدِ امثالِ این امور چه تعجّب - آنکه (معدنِ بوالعجبیهای معني باشد) ازو ظهورِ عجائبِ صوري چه قدر کار باشد - بیرام‌خان در بابِ قبق اندازیِ حضرتِ شاهنشاهي قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشنِ عالي بعرضِ اقدس رسانید - و این مطلع ازان قصیده است * * شعر *

* عقدِ قبق ربود خدنگِ تو از کجک * کرد از هلال صورتِ پروین شهاب حک *

و در همین ایّامِ انبساط (که اندیشهٔ تسخیر هندوستان در خواطرِ اولیای دولت جلوه میداد) عرائضِ اربابِ اخلاص از هندوستان آمد - و خبرِ گذشتنِ سلیم خان و سایرِ هرج و مرجِ آن ممالک بمسامعِ عزّ و جلال رسید *

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که در ایّام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیرِ همّتِ واقعه نویس آنست که برسمِ اجمال احوالِ هندوستان گذارش یابد - تا سخن[۲] رسانِ انجمنِ معني را حالتِ منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوالِ هندوستان آنکه (چون بتاریخِ یازدهم ربیع‌الاوّل (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلّب و تسلّط حکومت باستقلال کرده بعدم خانه شتافت) پسرِ خردِ او سلیم‌خان بعد از هشت روز باتّفاقِ اُمرا بجای پدر نشست - هشت سال و دوماه و هشت روز تکاپوی ریاست مي‌نمود - اکثرِ اوقات در جنگِ عادل‌خان برادرِ کلان و خواص‌خان پرداخت - او از غلامانِ شیرخان بود - و بابله طرازي و گربزت و تصرّف کردنِ اموالِ مردم و اندوختهای عالم را باداني و اماثل دادن در خواطرِ گروهِ عوام بولایتِ خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود (هر چند او باطل باشد) میمنت ندارد] اربابِ خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانی با طبقهٔ نیازیان (که ایالتِ پنجاب داشتند - و سرکردهٔ آن‌مردم هیبت خان بود) زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعابِ جبالِ کشمیر در گو هلاک فرو رفتند - و شطرے از اوقات بنزاعِ طبقهٔ گکهران مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمانِ این طبقهٔ متغلّبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهیِ این دودمانِ مقدّس میزدند) کارے نساخت - و دستی بر ایشان نیافت - و بنای قلعهٔ رهتاس (که اساسِ آن شیرخان نهاده بود) باتمام رساند - و درمیانِ جبالِ سوالک فالِ بد بخود زده مامنی و پناهی بخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد - و زمانے دراز از اوباشِ افاغنه و بدمعاشیِ خود متوهّم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیّت سلوک بهنجار میکرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] سخن شناسان *

امّا مباهي را بغايت آزرده ميداشت - و بتاريخ بيست و دوم ذي‌القعدهٔ (۹۶۰) نهصد و شصت بسبب سمّيّت قرحهٔ (که در يکي از اعضاي سفلي از انصباب مادّهٔ حادّهٔ رديّه بود) رخت هستي بر بست - بوصيّت او فيروز خان نامي پسر او (که خرد سال بود) جا نشين شد - و بعد از چند روز مبارز خان (که خالوي اين فيروز خان بود) اين بيگناه را بزاويهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد - و نام خود محمّد عادل نهاد - او پسر نظام خان (که برادر خرد شير خان مذکور است) بود - از غرائب آنکه اين نظام را يک پسر و سه دختر بود - پسر بحکومت رسيد - و شوهر آن سه دختر بپايهٔ ايالت[۲] رسيده اعتلا يافتند - يکي سليم خان مذکور بود - و ديگرے سکندر[۳] سور و ديگرے ابراهيم سور که احوال اين دو برسم اجمال مذکور خواهد شد - و هيمو {که از بدگوئي و بداندیشي و سعايت [که در مزاج رؤساي جهان (که متفحّص احوال جهانيان ميباشند) خوش مي[۴] آيد - بمرتبهٔ که آن خوش آمدن عيوب بد نهادي و شرارت ذاتي را از نظر دوربين شان ميپوشد[۵]] از پايهٔ ادني بمدارج علیا رسيده بود} وکالت اين ستم پيشه را (که پيوسته بلهو و لعب و تمتّعات نفساني پرداخته از احوال عالميان غافل بود) پيش گرفت - و شورشي در جهان پديد آمد - سخن بايغجا گذاشته بجملے از احوال هيموی مذکور بيان را شاداب کردن مناسب مي‌نمايد •

احوال هيمو - اي جوياي بدائع قدرت الٰهي نظرے دور انداز - و عبرتے از احوال هيمو برگير او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهرهٔ - و نه از سيرت نصيبهٔ - همانا که ايزد بيچون او را بجهت کمال معنوي (که از ديدهٔ ورق بالغ نظران روزگار پوشيده بود) بپايهٔ بلند رسانيد يا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکارترے را گماشت - بارے آن بد قيافهٔ کوتاه قد دراز انديشه در ريواري (که از قصبات ميوات است) در زمرهٔ بقّالان فرومايه منسلک بود - و از روی نسب درجماعهٔ ڈهوسر (که فروترين طايفهٔ بقّالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس[۶] کوچها ببازاران بے‌نمکي نمک شور فروختي - تا آنکه بلطائف‌الحيل خود را در سلک بقّالان سرکار سليم‌خان (که اندکے از احوال او گذارش يافت) درآورد - و بکارنامهاي گريزت رفته[۷] رفته بسليم خان خود را ببدگوئي و کارداني روشناس گردانيده داخل ملازمان گشت - پيوسته مردم را در بلا انداختي - بظاهر وا نمودے که براي صاحب خود درلتخواهي ميکنم - و بباطن براي خود بازار اخذ و جر گرم ميداشت - وخانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] حکومت (۳) نسخهٔ [ا ح] سکندر خان سور (۴) نسخهٔ [ح] مي‌آمد (۵) نسخهٔ [ح] مي‌پوشيد (۶) نسخهٔ [ج] در سر کوچها (۷) در [اکثر نسخه] رفته بسليم خان •

خود را از مالِ مظالم بصورت مي آراست - حاشا حاشا براى آقاى خود اسباب وبال سرانجام ميداد و بدست خود تيشه بر پاى خود ميزد - اينجا بزرگانِ ديني (۲) را بسيار خطا مي‌افتد - چه اين گروه فراوان مشغله (چون جوياى احوالِ مردم اند) بد ذاتانِ سخن چين را (چه براى دانستنِ احوالِ مخفيهٔ مردم - و چه براى سزاى بدكارانِ ديگر) در پيشِ خود جاى ميدهند - اگرچه عهدے در باطنِ خود مي كنند (كه بوسيلهٔ سخنانِ اينها قصدِ عرض و ناموسِ مردمِ نيک انديشِ دولتخواه نشود) امّا اين طايفهٔ ظاهر آراى خراب باطن اوقات را دريافته براى فايدهٔ خود بچرب زباني قصدِ دولتخواهان مي‌نمايند - و اين طبقهٔ عليّه احياناً بواسطهٔ افزوني‌مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوى اين بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در انهدام اساسِ دولتِ خود ميكوشند *

و بالجمله اين بد نهاد باندک فرصتے از كمالِ غلط نمائي در خاطرِ سليم‌خان جاى گرفت و دراكثرِ مهمّاتِ ملكي و مالي دخل پيدا كرد - و [چون پيمانهٔ عمرِ سليم‌خان پُر شد - و نوبتِ رياستِ تيره‌كارانِ هندوستان بمبارزخانِ مذكور (كه پسرِ عمّ سليم خان بود) قرار گرفت] اين مرد را بيخبر از كارِ جهان يافته جميعِ كارخانهٔ حكومت در پيشِ خود گرفته بامارتِ عُظمى رسيد - و از مبارزخان (كه در افواه و السنه بعدلي اشتهار دارد) جز نامي نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پيشِ خود گرفت - و از دوربينيها كه داشت خزائنِ شير خان و سليم خان و فيلخانهٔ آنها (۳) را بدست آورد و در پراگنده ساختنِ اندوختهاى آنها بے محابا دست دراز كرد - زر بندهاى پست فطرت معامله نافهم اورا پرستش‌نموده در رواجِ كارِ او سعي ميكردند - روزے چند بخطابِ نسبتِ رائي سرِ نخوت برافراخت - و لختے اسمِ راجگي بر خود بسته بهمنامیِ راجه بكرماجيت كلاه كج نهاد و از تهي مغزي و كوته حوصلگي نامِ بزرگان بر خود بست - و از دوراندیشي نام سلطنت بر عدلي ابقا نموده با مخالفانِ او محاربات عظيم كرد - و از جرأت و جسارتے كه داشت فيروزجنگ آمد و كارنامهاى شگرف در سرانجامِ پيكار ازو بظهور پيوست - و بشجاعت و كار سركردن زبان‌زدِ مردم شد تا آنكه رفته رفته كارِ او بجائي‌كشيد كه روى جرأت و جلادت بجانبِ موكبِ عاليِ حضرتِ شاهنشاهي آورد - و (چون ذاتِ مقدّس معيارِ جميعِ نيک ذاتان و بدنهادان است) عيارِ اين قلب گرفته آمد و بانوارِ عدلِ جهان‌افروز ظلمتِ وجودِ او فرونشست - چنانچه بجاى خود گذارش خواهد يافت و (چون از هزار يكے از احوالِ خسران‌مآلِ هيمو گفته آمد) اكنون بشرحِ تتمّهٔ (۴) احوالِ هندوستان مي‌پردازد كه چون مهمّاتِ خلق بمبارزِ خانِ مذكور قرار يافت كارِ هندوستان ازانچه بود بيشتر

---

(۲) نسخهٔ [ه] دين را (۳) در [بعضے نسخه] اينها را (۴) نسخهٔ [ح] شمّهٔ از احوال *

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقهٔ موافق داشتند - حیف که در حرام نمکی و کافر نعمتی زندگانی خود را پدرود کردند - اگر (این دوکس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهی بوده خدمت بارگاه معلّی به پدر مفوّض میشد - و اهتمام مرحدها به پسر او نامزد می‌بود) هرائینه مشمول مراحم خسروانی گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانیٔ (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتندے - آنچنان کار کنان را اینچنین کار فرما بایستی و ریاست عامّه (که بچنین حرام نمکی بدست آید) دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار می‌نمایند *

و بالجمله چون سلیم خان بعدم‌خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نکناد و احمد خان سور بزنهٔ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدّعی فرمانروائی شد و خویشتن را سکندر نام نهاد - و محمّد خان (که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) سر بریاست عامّه برافراخت - و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بسجاول‌خان در السنهٔ عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سری بلند کرد - و اوباش افاغنه باهم‌افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم‌آمده قصد دارالخلافهٔ آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر بروباه‌بازی هیمو مبارزخان شرق‌رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت - و پدر او غازی‌خان‌سور (که بر ولایت بیانه تسلّط داشت) بقلعه رفته متحصّن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ بتصرّف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم‌آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدّعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طنطنهٔ[3] توجّه رایات جهانگشای حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود - و محمّد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرکته[4] بعد از چندین سرگذشت محاربهٔ عظیم روی داد و قضا را محمّد خان درگذشت[5] - و خزائن شیرخان و سلیم‌خان بدست هیمو افتاد - او در متمتّعات جسمانی و مستلذّات نفسانی فرو رفت - وکارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین‌میان اورا با ابراهیم

---

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخهٔ [د] که طنطنهٔ (۴) نسخهٔ [ح] چپرگهته (۵) نسخهٔ [ح] دران جنگ کشته شد - و نسخهٔ [ط] بمسالك نیستی در گذشت *

مذکور و سایرِ اربابِ خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و باوجود آنکه (سواری اسپ نمیدانست - و همواره اورا بر صندوقِ فیل بار کرده میبردند) بوسیلهٔ جرأت و جسارتے که داشت زرهای مفت بدست افتاده را بےتحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (کهٔ در اندیشهٔ اهلِ روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالیِ آگره سکندر استقلال یافت او بجانبِ بهار و بنگاله روان شد - خضر خان ولدِ محمّد خان بجای پدر نشسته نامِ بزرگي بر خود بست - و خود را بسلطان جلال‌الدّین ملقّبِ بیمعني ساخته در انتظامِ بنگاله همّت گماشت - و مبارزخان و هیمو قصدِ بنگاله داشته شطرے از اوقات بدفعِ مخالفانِ خود اشتغال نمودند - و تفاصیلِ این سوانح (که گرایِ گفتن نکند) در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصودِ اصلي میرود *

یورش جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر هندوستان وفتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي

بر منتظرانِ بدائعِ آثار و مستمعانِ جلائلِ اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقتِ هرج و مرجِ هندوستان و شور و شغبِ این مرکزِ امن و امان (که اندکے برمز و ایما گذارش یافت) مکرّر بسمعِ گرامیِ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني رسید] یورشِ هندوستان (که در مکامنِ ضمیرِ پیش بین تصمیم یافته بود) پیش‌نهادِ همّتِ عالي ساخته جمیعِ مخدّراتِ تتقِ عصمت را در دارالملکِ کابل بحمایتِ ایزدي سپرده شاه ولي بکاول بیگي را اتکهٔ میرزا محمّد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند - و خدماتِ حضرات و مهمّاتِ صوبهٔ کابل برایِ رزینِ منعم خان تفویض نموده در اواسطِ ذی الحجّه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعتِ مختار و زمانِ منتظر (که حرکاتِ افلاک بآن افتخار نمایند - و نظراتِ کواکب بدان مباهات کنند) عنانِ عزیمتِ والا بصوبِ صوابِ ممالکِ هندوستان معطوف فرمودند - و آن نورِ پرورِ ایزدي یعني حضرتِ شاهنشاهي را (که عمرِ عنصریِ آنحضرت دران هنگامِ سعادت پیرایی دوازده سال و هشت ماه بود - و عقلِ کاملِ آن بزرگِ کونین از احاطهٔ احصا افزون) مقدّمهٔ جیشِ فتوحاتِ صوري و معنوي ساخته بادپای اقبال را بجولان درآوردند - و در روزِ توجّهِ عالي بدیوانِ لسان الغیب تبرّک و تفاؤل جستند - چون (امرے عظیم از پردهٔ غیب و جلبابِ خفا جلوهٔ ظهور مي‌نماید) منادیانِ بشارت (از انفس و آفاق) بهزار زبان بلند آوازه میگردند - ازانجمله این شاه بیتِ قدسي عبارت بر سرِ صفحهٔ اولی (که سرنوشتِ پیشانیِ دولت تواند شد) عنوانیِ منشورِ فتح نمود * * شعر *

* دولت از مرغِ همایون طلب و سایهٔ او * زانکه با زاغ و زغن شهپرِ همّت نبود *

اگرچه (خرد مندانِ عالمِ معامله داني اين كلامِ حقيقت ترجمان را بر دولت و نصرتِ حضرتِ جهانباني بشارتے شايسته خيال نموده بهجت آراى محفلِ سعادت شدند) امّا دوربينانِ بارگاهِ دانش فحواى اين نظمِ بديع را نويدِ خلافتِ كُبرى و مژدهٔ سلطنتِ عُظماى حضرتِ شاهنشاهي دريافته بر درِ انتظارِ طيرانِ علوِّ اين طايرِ قدسي اقامت فرمودند - و حضرتِ جهانباني اعتصام بعُروة الوُثقاى عنايتِ الٰهي و استمساك بحبل‌المتين بشارتِ آسماني نموده با اندكے از مردم (كه بسه هزار نكشند(٢)) بمعاضدتِ بسيارے از جنودِ غيبي (كه در شمارِ محاسبانِ عقول نگنجد) نهضت فرمودند - بيرام خان بجهتِ استحكامِ بعضے از مهمّاتِ پادشاهي و سامانِ يراقِ خود رخصت يافته بدار الاقبالِ كابل ماند - و حضرتِ جهانباني از جلال‌آباد بآئينِ عيش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلخِ محرّم سالِ (٩٦٢) نهصد و شصت و دو عرصهٔ بكرام مضربِ خيامِ اقبال شد - سكندر خان اوزبك (كه خدماتِ پسنديده كرده بود) موردِ جلائلِ عنايات گشت و دران روز بمنصبِ خاني امتياز يافت - و پنجمِ صفرِ اين سال درياى سند (كه به نيلاب مشهور است) مستقرِّ راياتِ نصرت شد - و سه روز درين منزلِ خاطر گشا مقام بود - و درين مرحلهٔ(٣) عشرت آرا(٤) بيرام‌خان از كابل آمده سعادتِ بساط بوس دريافت - و در همان روز مبشّرانِ اقبال نويدِ دولت آوردند - كه تاتارخان كاشي(٥) (كه با لشكرے گران بحراستِ قلعهٔ رهتاس متعيّن بود) با وجودِ استعدادِ قلعه داري و استحكامِ قلعه (بمجرّدِ شنيدنِ طنطنهٔ ارتفاعِ راياتِ نصرت بحدودِ سند) پاى ثبات از جاى داده فرار اختيار كرده است - و آنحضرت نظر به نيكو خدمتيهاى قديم و جديد بسلطان آدم گكهر منشورِ عاطفت فرستاده او را بزمين بوسِ عالي اشارت فرمودند ازانجا كه طالعِ بلند نداشت عذرِ زميندارانه آورده عرضه داشت كه با سكندر عهدے شده است و پسرِ مرا لشكري نام همراهِ خود برده - اگر من دولتِ زمين‌بوس دريابم هم نقضِ عهد كرده باشم و هم پسرِ مرا بيمِ هلاكت است - اولياى دولت بموقفِ عرض رسانيدند كه مناسب آن مي‌نمايد كه لشكرِ فيروزي اثر را حكم شود كه اوّل فكرِ او كرده پيشتر نهضت فرمايند - كه خود سرے چنين را درميان گذاشته پيش رفتن از دورِ انديشي دور است - آنحضرت (كه معدنِ مروّت و فتوّت بودند) فرمودند كه از قديم‌باز سلسله جنبانِ عقيدت و اطاعت بوده است - و مجدّدًا خدمتي شايسته (چنانچه سابقًا گذارش يافت) بظهور آورده - دريفوقت تنبيهِ اورا لايقِ دولتِ روز افزون نميدانيم

---

(٢) در [بعضے نسخه] كشند (٣) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (٤) نسخهٔ [ب] عشرت افزا (٥) در [اكثر نسخه] كامي ٭

خصوصاً که در ملایمت و معفرت میزند - و چون موکب عالي بسطوت تمام دریای سند را عبور فرمود افغانان (که در حدود رهتاس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بناحیتی کشیدند و موکب عالي بقاید اقبال متوجه پیش شد - هر روز جائی دلکشا و هر زمینی نشاط بخش پیش می‌آمد، و بلاد و قریات در ظلّ عدالت درآمده لذت آرامش و مسرّت آسایش در می‌یافت *

و چون سخن باینجا رسید پیشتر از سوانح اسامی بعضی از همراهان رکاب نصرت اعتصام (که بقرب منزلت و علوّ مرتبت اتّصاف داشتند) نوشته میشود * بیرام‌خان - شاه ابوالمعالي خضر خواجه خان - تردي بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان ازبک میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلي خان شیباني - محمّد قلي‌خان برلاس - خواجه معظم علي قلي‌خان اندرابي - حیدر محمّد آخته بیگي - بابوس بیگ - اسمٰعیل بیگ درلدي میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمّد خان جلایر - سلطان حسین خان - قندوق سلطان محمّد امین دیوانه - شاه قلي نارنجي - تولک خان - کاکر علي‌خان - باقي بیگ یاتیش بیگي لعل خان بدخشي - بیگ محمّد آخته بیگي - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه خواجه عبد الباري - خواجه عبدالله - میر معین - میر غني - شاه فخرالدّین - میر محسن داعي خواجه حسین مروي - میر عبد الحي - میر عبد الله قانوني - خنجر بیگ - عارف بیگ خواجه عبد الصّمد - میر سیّد علي - ملّا عبدالقادر - ملّا الیاس اردبیلي - شیخ ابوالقاسم جرجاني مولانا عبدالباقي - افضل خان میر بخشي - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشي قاسم مخلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات * خواجه ابوالقاسم * شهاب الدّین احمد خان معین خان فرنخودي - خواجه امین الدّین محمود - ملک مختار *

و (چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید) شهاب‌الدّین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که رؤس منابر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطّنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد منشور نجات جاوداني کرامت نمایند و بیرام خان و تردي بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمٰعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را بر سر نصیب خان پنج‌بهیه (که در قصبهٔ هرهانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

---

(٢) نسخهٔ [ه] دلکش (٣) نسخهٔ [ط] نشاط افزا (٤) نسخهٔ [ا ب و ط] سیستاني (٥) نسخهٔ [ج ه و] قوندوق - و در [بعضی جا] قیدوق (٦) نسخهٔ [ج] عبد الباقي (٧) در [بعضی نسخه] میر حسین - و در [بعضی] میر حسن (٨) در [بعضی نسخه] داغي *

[و خود بتائيدِ اقبال متوجّهِ لاهور شدند - و اعيانِ آن ديار بشرفِ استقبال استسعاد يافته زبان بشكرِ اين نعمتِ جليل و موهبتِ عظيم برگشودند - و وضيع و شريف فراخورِ رتبه و حالت بمراحمِ پادشاهي شرفِ اختصاص يافتند - دوم ربيع الثّاني اين سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور (كه در معني سوادِ اعظمِ هندوستان است) بقدومِ اقدسِ پادشاهي فروغِ آسماني يافت و طبقاتِ انام و اصنافِ خلائق از حوادثِ روزگار نجاتِ ابدي يافته بمقاصدِ خود (كه عمرے بر (۲) شاهراهِ امّيد انتظارِ آن داشتند) رسيدند *

و در اواخرِ اين ماه خبر آمد كه شاهباز خان نام افغانے جمعے انبوه از افغانان را متّفق ساخته در ديپالپور انديشهاى فاسد بخود راه ميدهد - حضرتِ جهانباني شاه ابوالمعالي و علي قلي خان شيباني و علي‌قلي خان اندرابي و محمّد خان جلاير و جمعے ديگر از يكّهاى كارطلب را بآنصوب فرستادند - لشكرِ اقبال بمخالفان رسيده معركهٔ محاربه را گرم ساخت - و از طرفين بهادرانِ جان‌نثار (۳) لوازمِ نبرد بتقديم رسانيدند - و كار بر سّيد زادهٔ ابوالمعالي (كه بدمستيِ دنيا و غرورِ حسنِ مستعار داشت) تنگ شده بود كه علي‌قلي خان و يكّهاى صف‌شكن تكيه بر اقبالِ روز افزون نموده در دلاوري و جانفشاني كارنامها بتقديم رسانيدند - و گروهِ متغلّبه را شكست داده بسيارے را ازان مجمعِ ادبار بخاكِ نيستي برابر ساختند - و اولياىِ دولت بفتح و فيروزي مراجعت نموده كامياب آفرين شدند - سامانِ سخن (۴) آن ميخواهد كه مقصود را اينجا گذاشته مجملے از احوالِ نصرت قرينِ عساكرِ اقبال (كه بباشليقيِ بيرام‌خان تعيين يافته بود) نوشتهٔ (۵) قلمِ وقائع نگار گردد *

بر متفحّصانِ سوانحِ تقدير مختفي نماند كه چون بيرام خان نزديكِ پرگنهٔ هرهانه رسيد نصيب خان افغان اندک جنگے در خورِ حوصلهٔ خود كرده فرار اختيار نمود - و غنيمتِ فراوان از نقد و جنس بدستِ بهادرانِ نبرد افتاد - و عيالِ آنها بتمام گرفتار شدند بيرام خان بواسطهٔ نذرے كه از حضرتِ جهانباني شنيده بود (كه چون بتائيدِ الٰهي فتحِ هندوستان ميسّر گردد بند واقع نشود - و بندهاى خدا بزور در قيدِ اسيريِ مردم در نيايند) خود سوار شده عيالِ افغانان را بتمام جمع كرده مصحوبِ معتمدان (۶) پيشِ نصيب خان فرستاد - و از حصولِ اين‌چنين فتحے (كه مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه تواند بود) تحف و هدايا از فيلانِ نامي و سايرِ نفائسِ غنائم را مصحوبِ عرضه داشتِ خود بدرگاهِ جهان پناهِ حضرتِ

---

(۲) نسخهٔ [ه] برشاهراه اميدآن انتظار داشتند (۳) نسخهٔ [د] جان سپار - و نسخهٔ [و] جان باز (۴) در [بعضے نسخه] شايان سخن (۵) نسخهٔ [د] نگاشتهٔ (۶) نسخهٔ [ا ح] معتمدان ساخته پيش *

جهانباني فرستاد - و شکرانهٔ این نعمت گوارا بجای آورده ازانجا روانهٔ پیش شد - چون بنواحی جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند - و بواسطهٔ منازعتی (که درمیان لشکر نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و آندک ازان سرگذشت آنست که تردي بيگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانان گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تردي بيگ خان بجهت این معني بالتو خان را پیش بیرام خان فرستاد - که بهر نوعی که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغامگذاري نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامے چند داد - بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیرے انداخت که بدست بالتو خان رسید - چون این خبر بمسامع علیّهٔ پیوست (۲) منشور نصیحت نگارش فرموده تمامي سخن را حواله بتقریر افضل خان نمودند - او رفته شرائف کلمات و نصائح هوش افزای پادشاهي را بامرا رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام خان درجالندهر طرح اقامت انداخت - و هرکدام را پرگنهای نواحي جدا ساخته جابجا تعین نمود - سکندرخان چون بماچهیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و سهرند را بتصرف خود درآورد - و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد - دربن اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعی کثیر از لشکر افغان از دهلي رسیده آمدند - سکندر خان در سهرند بودن (۳) صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معني را مناسب دولت خیال نکرده برآشفت - که بایستی پای ثبات و مردانگي را محکم ساخته در حراست سهرند اهتمام مینمود و ما را خبر میکرد *

و بعد از گفت و گوی بسیار آمرای عظام اعتصام بفتراک اقبال ابد پیوند پادشاهي نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدود ماچهیواره اتّفاق نزول افتاد تردي محمّد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب ملنج نمیدیدند - که چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم - چون شدّت باران سپري شود و هوا رو باعتدال نهد (۴) از آب بگذریم - بیرام خان و جمعي از دوربینان عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدّمات پسندیده ازین جانب گفتند - آخر بعضي ملّا پیر محمّد و محمّد قاسم خان نیشاپوري و ولي بيگ و حیدر قلي بيگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردي بيگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

---

(۲) در [بعضی نسخه] رسید - و نسخهٔ [ط] معروض داشتند (۳) در [بعضی نسخه] بودن خود را (۴) نسخهٔ [ح] آرد *

گذشتند - و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص ببیرام‌خان اماس یافت و سرداری برانغار بخضرخان هزارة مقرّر شد - و بزرگی جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندرخان با جمعی از تیز دستان جان‌نثار بهراولی معیّن شد - ازآنجا (که نیّت شهریار جهان برآئین عدالت و سایر مرضیّات الٰهي مقصور بود) کار منتسبان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت - افغانان کمی لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکری فراوان از راه معارضت رسیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم قایم شد - دانش پیشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بجرئت جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمّتهای کارگشا دریں نبرد مرد آزمائي کار پردازیها کردند تا آنکه شب درآمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند •

و از اتّفاقات حسنه (که مقدّمهٔ فتح شد) این بود که دران‌نواحي دهی واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدي آتش دران ده (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الٰهي بوسیلهٔ سعي اهل خلاف شد - و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد(۲) آنچه (اصحاب نزاع ببهبود خود دانسته بعمل آورند) سرمایهٔ زیان آن گروه گردد(۳) - القصه ازین روشنائی (که طلیعهٔ نصرت بود) دلاوران ظفر پیشه بر احوال مخالفان بواقعي اطّلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستان بودند - و مخالفان از حال عساکر فیروزي‌مند غافل بوده مشت در تاریکي مي‌انداختند - تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب‌مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم روی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد - نفائس غنائم با عرائض‌اخلاص روانهٔ درگاه والا نموده روز دیگر متوجّه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علي قلي شیبانی(۴) را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی پیشتر فرستادند •

و از عجائب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان با لشکر گران واستعداد تمام بحدود ماچهیواره بمسامع جلال رسید با جمعی از معتمدان خطاب فرمودند که مسافت بسیار است - تا رسیدن ما دران‌لشکر هرچه ارادهٔ ازلي رفته باشد بظهور مي‌آید - پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از عطاخانهٔ الٰهي امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان موکب عالي مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم‌فراوان

---

(۲) نسخهٔ [د] درخشید (۳) نسخهٔ [د] گردید (۴) نسخهٔ [ا] سیستانی •

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روزِ دعا همان روزِ فتح بود - سجداتِ شکرِ فتاحِ غیبي بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند *

چون سکندر بر سرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار باستعداد تمام متوجه موکبِ عالي گشت بیرام خان از وفورِ عقل و شجاعت در سهرند ثباتِ پای ورزیده لوازمِ قلعه‌داري و ضوابطِ هوشیاري بتقدیم رسانید - و عرائضِ متوالي بدرگاهِ والا ارسال داشته استدعای توجه نمود - چون دران هنگام عنصرِ مقدسِ آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن‌آرای خلافت یعني حضرتِ شاهنشاهي را (که همواره فتح و اقبال در رکابِ دولتِ او ست) تعین فرمودند - هنوز موکبِ اقبالِ این خدیوِ جهان از حوالیِ لاهور دور نرفته بود که حضرتِ جهانباني را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهتِ صعوبتِ جدائي و هم از روی احتیاط هم‌عنانِ ظفر و نصرت سوارِ دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام‌بخشِ زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که خرخت خان شقدارِ لاهور و بابوس بیگ فوجدارِ پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه‌دارِ این صوبه باشد - و شبِ هفتمِ رجبِ سالِ مذکور بود که سوادِ عرصهٔ سهرند بموکبِ پادشاهي نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بسعادتِ ملازمت افتخار یافته کوسِ شادماني زدند پانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چنین لشکرِ گران نشسته قلعه داري میکردند که طلوعِ راياتِ جهانتاب شد - و در باغی که نزدیکِ شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند - و آدابِ نبرد بر وجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکرِ منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی بنامِ گرامیِ حضرتِ جهانباني اختصاص یافت - و دیگرے باسمِ والای حضرتِ شاهنشاهي سعادت‌پذیر شد - و دیگرے را بشاه ابوالمعالي و دیگرے را به بیرام‌خان معین ساختند - و هر کدام از صفوفِ لشکرِ اقبال پیوند کمرِ اجتهاد بمیانِ جان بسته مساعیِ جمیله بجای مي‌آوردند - و بهادرانِ جان‌نثار جانفشانیها میمودند و همواره از طرفین مردانِ نبردآزمای بجامِ تیغ شربتِ واپسین میکشیدند - و از جانبین از راهِ مردي و مردمي معمول شده بود که فدائیانِ جانسپار را باحترام و تعظیم بمردمِ ایشان برده میسپردند کوته بینانِ اسباب بین کثرتِ(۲) عساکرِ مخالف و قلتِ لشکرِ پادشاهي را دیده باندیشهای نا صوابِ خدوکِ دلهای ساده میشدند - و دور بینانِ مسبب دان نقوشِ فتح و نصرت از پیشانیِ احوالِ اولیای دولت خوانده روز بروز در همت افزوده باعثِ مزیدِ ثبات‌پائیِ خلائق میگشتند - علی‌الخصوص ذاتِ مقدسِ حضرتِ جهانباني (که جهانِ تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرزِ مناسب دل میدادند - و جان مي‌بخشیدند *

---

(۲) نسخهٔ [ز] کثرتِ مخالفان و قلت *

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرتِ شاهنشاهي صغرِ سن را نقابِ خود داشته(۲) در پرده آرائي مي‌بودند) امّا ایزدِ جهان آرا چون میخواهد (که حالِ معنویِ این بزرگِ زمان ظاهر گردد) بے‌اختیار امورِ بدیعه (که هریک شاهدے‌ست عدل بر علوِّ استعداد و سموِّ فطرت) بعالمِ ظهور مي‌شتابد - و از جملهٔ خوارقِ عادات [که دران ایّام از حضرتِ شاهنشاهي (که باطنِ فیض‌مواطنش مظهرِ اسرارِ الٰهي و ظاهرِ قدسي مظاهرش مصدرِ انوارِ نامتناهي ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامی از شهر برآمده نظرِ اقلیم گشای خود را بر لشکرِ مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را (که شکستِ آن در اندیشهٔ کس نگذرد) فرمودند که در چند مدّت این را مردمِ ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینانِ بساطِ عزّت (که بدور(۳) بینيِ امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پروردِ الٰهي خوارقِ عادات و بدائعِ کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نویدِ مسرّت فرجام خوشوقت شده زبان بشکرِ ایزدي گشادند - آرے امثالِ این امور بر عادت‌پرستانِ عالمِ صورت بعید مي‌نماید - اما حق پرستانِ معني بین (که سوادِ پیشانیِ روزگار روشن دارند) این معني و صد مثلِ این از چندین بزرگِ صورت و معني دور نمي‌انگارند *

و دربن ایّام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگارانِ قدیم بود) از کابل آمده استسعادِ ملازمت نمود و حضرتِ جهانباني آن دولتمند را در خدمتِ آن نور پروردِ ایزدي(۴) سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوارِ هندوستان بموقفِ عرض میرسانید - و اهلِ هند را پیشِ آن یگانهٔ روزگار آرایش میداد - چون طالعِ اهلِ هند درجهٔ قوّت یافته ظهورِ سعادت داشت طرزِ این مردم در مزاجِ اقدس خوش مي‌آمد - و اوّل بار (که آنحضرت را بشکارِ چیته میل شد - و چیتهٔ شکاري در نظرِ اقدس درآمد) اینجا بود - که وليبیگ پدرِ خان‌جهان چیتهٔ (که در جنگِ ماچهیواره از افغانان بدست آورده‌بود - و فتح‌باز(۵) نام‌داشت) پیشکشِ آن شیر شکارِ صیدگاهِ اقبال کرد - و دوربینانِ کاردان (که نزدیکِ بساطِ عزّت بودند) ازین پیکرِ بدیعِ عجیب بر فتوحاتِ بے‌اندازه پی بردند - و نگاهبانِ آن چیته دوندو(۶) نام شخصے بود که از میمنتِ قدم و فرطِ اخلاص بخطابِ فتح‌خان نامور شد - و امروز (که این شگرفنامهٔ والا بخامهٔ اخلاص شمامهٔ ذرّهٔ هواخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بیني و پیش بیني (۴) نسخهٔ [ه] الٰهي
(۵) نسخهٔ [د] فتح یار (۶) نسخهٔ [ه] زوزو - و نسخهٔ [ح] کوندو *

در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي درميانِ قراولانِ خاصه سعادتِ امتياز دارد - و آنحضرت (كه پيوسته خود را در ملابسِ ظاهر داشته از غير ميپوشيدند - و جمالِ شوكت را در نقابهاى گوناگون مختفي ميساختند) از توجّهِ اين جانورِ بديع پردۀ ديگر نقابِ جمالِ خود گردانيدند - امّا لوامعِ خورشيدني و شمائمِ مشكي را در حجاب نتوان داشت - آنروز (كه بخت مرا بدانش‌آموزي و دولتمندي ميكشيد - و بسعادتِ ملازمت برده رو شناسِ كمالاتِ اين برگزيدۀ الٰهي ميساخت) چه سجدهاى شكر بجاى مي‌آوردم - و ازين دولتِ ملازمت چه كاميابيها داشتم - تا بمراتبِ صوري و معنوي سربلند گشتم - و خلوتخانۀ سراى قدسِ دل را از خواهشِ فضول پاک ساختم - اكنون (كه نوبتِ شكرگذاري رسيده - و ميخواهم كه فهميدگيهاى خود را در بيان آورم تا هم شكر بجاى آورده باشم و هم چراغِ بينش در راهِ تاريک‌روان نهاده آيد) بےتكلّف ازين (كه دز خدمتم - و معاملۀ داد و ستد درميان است) آزرده ام - كاشكے آشناى صوري نبودمے - و در سلکِ ملازمانِ ظاهر منسلک نگشتمے تا هرچه گفتمے و نوشتمے ظاهر بينانِ كور باطن اين كس را از گروهِ خوشامدگويان ندانستندے[2] و از محرومئ صوريِ من[3] جهانيان پي بمقصود برده كامروا گشتندے - سبحان اللّه سپاس‌نامهاى باستاني [كه در بابِ اربابِ تجرّد (كه عُشرِ عشيرِ كمالاتِ اين خديوِ زمان ندارند - بلكه بسا مردم باشند كه جز ظاهرِ آراسته چيزے نداشته باشند) رقمِ پذيرفته است] جهانيانِ معامله نافهم بواسطۀ آنكه (درميان داد و ستدے نيست) مدح‌نامهاى مذكور را از قسمِ خوشامد ندانسته اظهارِ حق مي‌فهمند و امروز (كه حالِ پيشواى اهلِ ظاهر و باطن بقلم ميرود) منِ بي بردۀ مزاجِ زمانه را بارِ نافهميدگئ مردم بر دوشِ خاطر بايدكشيد - امّا چون نظرِ من اوّل بران افتاد (كه اندكے از بسيار از شكرِ لازم بجاى آرم) ازين بارِ مردم آزار آزرده‌خاطر نيستم - و چرا باشم و حال آنكه بنيّتِ درستِ خود كامروا شده مشعله‌دارِ شبگيرِ گرم روان گشته ام - و جمعے كثير پذيراى حق شده شاهراهِ صدق پيش‌گرفته اند - اكنون ازين ماجرا (كه آخر شدني نيست) باز آمده بسرِ سخن (كه بودم) ميروم *

مجملاً قريبِ چهل روز حضرتِ جهانباني كار فرمائئ محاربه را (چنانچه آئينِ اقبال باشد) بتقديم ميرسانيدند - و لوازمِ اهتمام بجاى آورده بآرايشِ معركۀ نبرد دلهاى مخلصان را اعتضاد مي‌بخشيدند - تا آنكه بتاريخِ دومِ شهرِ شعبانِ سالِ مذكور (كه نوبتِ تردّدِ ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي بود) خواجه معظّم و اتكه خان و جمعےكثير رفته كارزار كردند - و ازان طرف

---

(۲) در [بعضے نسخه] نداشتندے (۳) در [چند نسخه] صوريِ ظاهرئ من *

کالپهار برادر اسکندر برآمده محاربه بجای‌آورد - هرچند دران روز مقرر نبود (که جنگ بزرگ سرانجام یابد) امّا (چون امرے از پردهٔ تقدیر بظهور آمدنی بود) رفته رفته نایرهٔ نبرد در اشتعال افزود - و آتش پیکار بلندي گرفت - افواج نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرائط حزم مردانه ایستادند - و نقش مصاف دلخواه نشست * * شعر *

* دو کوه آهنین از جای جنبید * زمین‌گفتي ز سر تا پای جنبید *
* دو لشکر رو برو خنجر کشیدند * جناح و قلب را صف برکشیدند *
* تراک تیر و چاکاچاک شمشیر * دریده مغز پیل و زهرهٔ شیــر *

و بیمن اقبال ابد اتّصال حضرت شاهنشاهي فتحےعظیم روی‌داد - و آلجای فراوان بدست اولیای دولت درآمد - و جمعےکثیر از مخالفان مُدبر بعالم نیستي شتافتند - سکندر با جمعے خود را بدامنهٔ کوه پنجاب کشید - یکے از دلاوران خواجه مسافري خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصے قصد او داره) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعي بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکهٔ جان بیرون برد - آرے کار بدمستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد - و حضرت جهانباني در عین کامیابی دنیا (که بادهٔ مردافکن است) هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدي بودند - و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان‌برداري سلطان خرد کار برمراد میسازد اوّل نیّت درست بهم‌میرسد - ثانیًا کوشش در کار قرین حال او میشود - ثالثًا باوجود ظهور کرهای شایسته نسبت آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر را جز دادار دادگر نمي‌شناسد - خلاصهٔ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب سپاسداري بر شکر معنوي اکتفا‌نفرموده بسپاس ظاهري پرداخته سجدات نیاز ایزدي بجای آوردند - اگرچه [درین مراتب گذشته (که فتح هندوستان شد) فتح حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني کارنامهٔ بود - چنانچه سابقًا سمت گذارش یافت] امّا هوشمند لبیب داند که مثل این نادره‌کار نبود - فی‌الواقع ازین گونه فتح (که باندک‌کسے با چنین غنیمے بخششے بود والا از درگاه کبریای الٰهي) در زمان باستاني کمتر نشان داده اند - مقارن این فتح باد و باران از اندازهٔ بیرون شد - ازین جهت (که باعث هلاکت گروهے انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود) از مقدّمات اقبال اولیای دولت توان دریافت - و از آیات

---

(۲) در [اکثر نسخه] چوکوه آهنین (۳) نسخهٔ [ب] کشید - خواجه مسافري خود را (۴) نسخهٔ [ج] و کارگذاریرا جز دادهٔ دادگر نمیشناسد *

ادبار ارباب خلاف توان دانست - امّا ازان جهت (که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهلکه نجات توانستند داد) از قسم اهمال و امهال آن گروهِ بخت برگشته توان شمرد •

چون بتائید ایزدی اینچنین موهبتِ کبری بظهور آمد آنحضرت بر مسند داد و دهش نشسته اندازهٔ کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از فدائیان جان‌نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزهٔ خدمت فروشان سخن درمیان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دریافت خود را بموقف عرض مقدّس رساند - شاه ابوالمعالي (که سرمست بادهٔ غفلت بود) از بیفکری ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح شگرف بنام او شود - و بیرام خان (که درآمدن هندوستان‌را بسعي خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانباني نموده درتسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و دور بینان کارآگاه معني (که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهي نور پرورد الٰهي میدانستند) گوش هوش و چشم نظّارگي باز داشته تماشای سخنوران میکردند - و معامله فهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منسوبان این نور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید) از توجّه حضرت شاهنشاهي دانسته نیز از سخن سرائیِ این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانباني از روی الهام ربّاني بر حقیقت کارآگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامیِ حضرت شاهنشاهي معنون فرموده مسرّت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند •

و از وقائع عجیبه (که دران ایّام سعادت فرجام مانع شد) گرفتن خواجه معظم است و مجمل ازین سرگذشت آنکه نوشتهٔ چند بخطّ خواجه برآمد - که از کوته اندیشي و تباه خردي بسکندر سخنان نا لایق نوشته اظهار دولتخواهي او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این دولتخواهي پادشاهي اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید - تا بمن بیشتر (۲) التفات مبذول داشته مرا سربراه خدمت شایسته گردانند - حضرت اورا مقیّد فرموده بمیرقالي سپردند - و بعد از سامان و سرانجام مهمّات مهرند از راه سامانه بدار السّلطنهٔ دهلي متوجّه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالي را باجمعي از ملازمان درگاه (مثل محمّد قلي‌خان برلاس - و اسمعیل بیگ دولدي - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعي کثیر)

(۲) نسخهٔ [ز] التفات بیشتر •

بلاهور تعیین فرمودند - که اگر سکندر از کوهستان برآمده درمیان ولایت دست[۲] اندازي کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمّات صوبهٔ پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای ساماته و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزے چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضهٔ داشت سکندر خان اوزبک رسید که بتوفیق سبحاني بدارالسّلطنهٔ دهلي درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودي پای تخت هندوستان بمسند نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد - باستماع این نوید از ساماته نهضت عالي فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم‌گدهه (که بر سمت شمالي دارالملک دهلي بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درون شهر مستقرّ اورنگ خلافت شد ٭

و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهي نور پرورد اقبال فروغ باصرهٔ خلافت نیله گاوے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرّت گشتند - و حضرت جهانباني (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلي و فتح هندوستان ترک تناول حیواني فرموده بتوجّهات روحاني استفتاح مي‌نمودند) امروز[۳] کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله‌گاو پارهٔ را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانی میل فرمائیم اوّل ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجده‌های شکر بجای‌آوردند - و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالي و جایگیرهای لایق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواحي بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهي مقرّر شد - و تفاؤل گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته[۴] مجدّداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بیرام خان را سرکار سهرند و دیگر پرگنهای متفرّقه عنایت شد و تردي بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را بآگره - و علي قلي خان را بسنبل و حیدر محمّد خان آخته بیگي را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافهٔ آگره واقع است) تعیین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهي و برکات انتظام آن خدیو صورت و معني هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعهٔ دهلي بوده پیوسته بمرضیّات الٰهي بسر میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

---

(۲) در [بعضی نسخه] دست دراز کند (۳) نسخهٔ [د] آنروز (۴) نسخهٔ [د] دانسته بدوام دولت روز افزون آنحضرت ٭

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همّت والا ساخته سریرآرای خلافت بودند *

و از سوانح (که دران ایّام موجب مزید سرور باطن اقدس شد) آمدن شاه ولي اتکه بود از دارالاقبال کابل - که خبر سلامتی مخدرات تتق عصمت آورد - و خصوصیّات احوال بعرض اقدس معروض داشت - و مژدهٔ مسرّت بخش رسانید - که از خدر مطهر ماه جوچک(۲) بیگم ایزد همتي بخش فرزند گرامي کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلکشا و نوید روح پرور شکر ایزدي بجای آوردند - و جشن شادماني ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولي را بموردگانی این عطیّهٔ غیبي خطاب سلطاني کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند - و بمناشیر توجّه و التفات سعادت اختصاص دادند *

و از وقائع (که دران ایّام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک اُمرای معتبر افغانان انتظام داشت - و مجملي ازین قضیّه آنست که چون اتکه خان و جمعي از ملازمان بارگاه دولت متوجّه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهار شنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پسر محمّد رهتکي و بجلي خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام‌خاني با جمعي از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب چهار صد کس) جنگ عظیم درپیوست - و بتائید الهي فتح روی‌داد - و تا هفتاد کس از مخالف درمیدان بقتل رسیدند - و رستم‌خان گریخته قلعهٔ حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بیست و سه روز بمحاصرهٔ آن پرداختند - چون کار برو دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها قریب هفتصد کس مصحوب(۳) میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او با جمعي کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد - و بعد از چندگاه حکم معلّی شرف نفاذ یافت که او را جایگیر مناسب نمایند - امّا بشرط آنکه فرزندان(۴) خود را در بکرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ساده‌مرد کوته‌اندیش ازین شرط دولت (که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معني بر پیشگاه خاطر مقدّس پادشاهي پرتو انداخت اورا مقیّد ساخته به بیگ(۵) محمّد ایشک آقا سپردند *

---

(۲) نسخهٔ [ح] چوچک (۳) در [بعضی نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخهٔ [ح] مصحوب علي قلي میر لطف الله (۴) نسخهٔ (ح) فرزند خود را (۵) در [بعضی نسخه] بیگ محمد *

و از وقائع (که دران نزدیکي بظهور آمد) قضيّهٔ قنبرِ ديوانه است - و اندکے از گفتگوی بعيارِ او آنست که او از آحاد النّاس بلکه از مجاهيلِ اردوی اقبال بود - وقتي (که راياتِ نصرت بعد از فتحِ سهرند بجانب دهلي نهضت فرمود) اين قنبر جمعي از اوباش را گردِ خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد - پيوسته غنائم بدست آوردے - و بمردم دادے - و از روی گربزی پيوسته عرائضِ نياز بدرگاه نوشتے - و از نواحیِ سهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرّف درآورد و خود در سنبل نشسته پسر خواندهٔ خود را (که عارف اللّه نام نهاده بود) ببداون [۲] فرستاد درانحدود رای حسين جلواني (که از اعاظمِ اُمرای افغانان بود) بے جنگ ويران شد - و قنبر ازانجا خود را بکانت‌کوله رسانيد - و آن‌نواحي را نهب و غارت کرد - و درانحدود با رکن‌خان (که از رُؤساي افغانان بود) جنگِ بے‌تزکانه کرده شکست يافت - و ازانجا ببداون آمد - و هرچند (که اين ديوانهٔ عاقل پيوسته عرائض فرستادے - و اظهارِ بندگي و نيکوخدمتي کردے) امّا فعلِ او با قولِ او موافقتے نداشت - پا از اندازهٔ گليم دراز کرده مردم را از خود منصبِ خاني و سلطاني دادے - و علم و نقّاره بخشيدے - تنها مستیِ دنيا نداشت - سودای جنون نيز ضميمهٔ حالتِ او بود - بارها از ديوانگي يا ديوانه ساختگي و ابله طرازي خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره ازو حرکاتِ نامنتظم (که شرکت بمجانين داشته باشد) بظهور آمدے - چون مکرّر اين معني بمسامعِ عزّ و جلال رسيد فرمانِ قضا جريان بعلي‌قلي‌خان شيباني صادر شد که اورا بدرگاهِ معلّی فرستد - و اگر سر از اطاعت پيچد تنبيه نمايد - و درهمين اثنا (که ديوانه از رکن خان شکست يافته ببداون آمده بود) علي‌قلي خان از مهمّاتِ ميرت [۳] فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغِ مهمّاتِ آنجا ببداون آمد هرچند علي‌قلي‌خان کس بطلبِ او فرستاد پيشِ او نرفت - و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهي من‌هم از غاشيه دارانِ اين موکبم - و اين ولايت بزورِ شمشير گرفته‌ام - آخرالامر علي‌قلي‌خان بجنگ پيش آمد - چون او دران نزديکي شکست يافته بود در قلعهٔ بداون متحصّن شد - و عرضه داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - چون احوالِ او بعرضِ مقدّس رسيد آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که اورا مستمالِ عناياتِ پادشاهي ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - پيشتر ازانکه (قاسم ببداون آيد و اين مژدهٔ نجات رساند) علي‌قلي خان اورا کشته بود - و مجملے ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را مستحکم کرد - و محاصره امتدادیافت - و کارے نمي‌گشود) علي‌قلي‌خان محمّدي‌بيگ‌ترکمان

---

(۲) نسخهٔ [۵] ببدانون - و در [بعضے نسخه] ببداؤن (۳) نسخهٔ [ح] مرت - و ميرت نام موضعے ست سوای ميرتهه که شهر کلان است ۱۲ من بعض الحواشي *

و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد - او این فرستادها را مقید ساخت - ایشان جمعی کثیر را پنهانی[۲] با خود متفق ساختند - و بفریب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را اسیر کردند - علیقلیخان سر او را بدرگاه معلی فرستاد - و وقوع این واقعه بر باطن عدالت‌مآثر پادشاهی گران آمد - و فرمان عتاب‌آمیز بعلیقلیخان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد ازانکه بدست افتاد[۳] چرا بے حکم کشت و آنحضرت مکررا بمقربان بساط عزت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بینند - اگر از مواد پیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود اورا نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم ٭

و از سوانحے (که درینولا بظهور آمد) ناسپاسی میرزا سلیمان است - و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجه شد تردی بیگ خان (که اندراب و اشکمش در جایگیر او بود) بحکم عالی سعادت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال (که بجایگیر تردی بیگ خان بود) نمود - اولا از راه گربزت درآمد - که بهنیرنگ پردازی مقیم‌خان را بخود کشد چون آن صورت نه‌بست میرزا پردهٔ آزرم برداشته بمحاصرهٔ اندراب قیام‌نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد ٭

و از واقعاتے (که دران‌ایام پدید آمد) کشتن حیدر محمد خان آخته بیگی بود غازي خان پدر ابراهیم‌را که سر سروری میخارید - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمد خان را بهبیانه فرستادند غازي‌خان (که حاکم آنحدود بود) تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصن شد و بعهود و ایمانے (که از حیدر محمد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون‌آمد - حیدر محمد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود - و بشمشیر بے‌اعتدالي اورا بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانبانی رسید محتسبی خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون (دوردست بود و اوائل درآمد هندوستان) سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپری شدن او این جهان را همان‌طور (که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب‌الدین احمد خان را (که میر بیوتات بود) بجهت تحقیق این‌معامله و تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرضیات الهی میفرمودند ٭

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنهانی (۳) در [بعضی نسخه] آمد ٭

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي بصوب پنجاب بموجب امر عالیِ حضرت جهانباني جنت‌آشیاني

درین اثنا (که خاطرِ جهانگشای حضرت جهانباني بداد و دهش نظام آرای ممالک هندوستان بود) خبرهاي ناخوش از شاه ابوالمعالي رسیدن گرفت - که از بادۀ ناگوارِ دنیا به مستي کرده در آزارِ خلائق میکوشد - و بر مسالکِ خلافِ حکمِ پادشاهي سلوک مي‌نماید چون حضرت جهانباني را باو توجّهی خاص بود امثالِ این اخبار را خلافِ واقع انگاشته بر اختراعِ اهلِ حسد و افترای ناتوان بینان فرود مي‌آوردند - تا آنکه خبرِ برآمدنِ سکندر از کوه در اردوی معلّی شیوع یافت - و نیز بیقین پیوست که این سیّد زادۀ بدسمت فرحت خان حاکمِ لاهور را بتحکم تغیر داده کمی خود را بجای او مقرّر ساخته‌است - و درخزینۀ پادشاهي دست درازي میکند - بخاطرِ اقدسِ حضرتِ جهانباني (که آئینۀ صواب نمای ملک و ملکوت بود) بالهامِ ربّاني چنان مصمّم شد که بپنجاب (که از اعاظمِ صوبهای هندوستان است) بمیامنِ حراست و حکومتِ حضرتِ شاهنشاهي و برکاتِ رافت و عدالتِ آن نور پرورد اقبال رونق پذیرد - و شاه ابوالمعالي را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نیز چون درین‌نزدیکي مخدّراتِ تتقِ عصمت را از کابل طلب میفرمائیم پنجاب در تصرّفِ ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي بودن مناسبِ دولت‌است هرچند لشکرِ اقبال آن‌مقدار بود که‌دفع سکندر نمایند لیکن بجهتِ مصالحِ‌ملکي و طبیعي نامِ کمک مذکور ساخته اوائلِ سالِ (۹۶۳) نهصد و شصت و سه در ساعتِ مسعود (که جلوسِ اورنگِ هفت‌اقلیم را زیبد - و سلطنتِ ابد پیوند بآن افتخار نماید) حضرتِ شاهنشاهي اقبال پرورد الٰهي‌را بآئینِ سلطنت و شکوه اقبال تعین فرمودند - و بیرام خان را بصورت اتالیقِ آنحضرت ساختند و بمعني تربیتِ آن اعتضاد دولت بمیامنِ توجّهاتِ حضرتِ شاهنشاهي حواله شد - و جمعی کثیر از اربابِ عقیدت و اخلاص در رکابِ نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص‌گرفته رخصت یافتند ٭

چون موکبِ قدسیِ آن نور پروردِ الٰهي بسهرند رسید ملازمانِ عتبۀ اقبال (که در حصارِ فیروزه بودند) سعادتِ ملازمت دریافته مسرّت پیرای خاطر شدند - و درآن منزلِ سعادت ورود استادْ عزیز[۲] سیستاني[۳] (که بوسیلۀ حسنِ خدمت و لطفِ عقیدت بخطابِ رومي خاني شرفِ اختصاص یافته بود - و در فنونِ آتشبازي و بندوق اندازي قرین نداشت) دولتِ ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي دریافت - و آغازِ بندوق اندازیِ آنحضرت ازینجا شد - و در اندک فرصتي (چنانچه

---

(۲) در [چند نسخه] استاعزیز - و استا مخفف استاد است (۳) نسخۀ [ح] شیباني ٭

در هرفن و هر صنعت استادِ یکفنه الله) استادِ این فنِّ بدیع نیز گشتند - و کارنامهای غریب (که دفترها متضمّنِ بیانِ آن نتواند شد) درین روش چون سایرِ پیشها ازان مظهرِ کمالات بظهور آمد - و از جامعیّتِ این ذاتِ قدسي منش چه گویم و چه نویسم که بے شایبهٔ تکلّف هرشخصے [که درهرفن از فنونِ اقسامِ دانشوري (چه از حکمت پروران بالغ‌نظر - و چه از صنائع‌پردازانِ صاحب هنر - چه در امورِ کلّي - و چه در اشیای جزوي) سالها سال پیشِ استادانِ دانا ورزشِ آن روش کرده باشد] چون بشرفِ ملازمتِ این دقیقه یاب نکته دانِ همه رس میرسد خود را از دیدنِ فزونیِ دانش گم کرده در مقامِ حیرت مي‌آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقاتِ آنحضرت بغیرِ این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چنین مهارتِ عُظمی کسے را نتواندبود موهبتِ‌مست خداداد - و از بدائع آنکه در مشاربِ مختلفه و مدارجِ متنوّعه در یک مجلس میر میفرمایند که بر طبعِ جهان آرا دشوار نمي‌آید - حکما و علما و فضلا و صنعتگرانِ دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیرِ روشِ خود زمانے صحبت دارند - این دریافتِ بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوّتِ بشري نگنجد - بلکه طاقتِ ملکي برنتابد - ایزد تعالی این گوهرِ والا را بجهتِ انتظامِ عالمیانِ دیرگاه داراد *

ذکر تتمه احوالِ سعادت منوال حضرت جهانباني جنت‌آشیاني - و شرح بعضے از جلائلِ مخترعات (۲) و قوانینِ آنحضرت

چون (انتظامِ مهمّاتِ پنجاب بنهضتِ موکبِ جهانگشای حضرتِ شاهنشاهي صورتِ دلپذیر یافت) حضرتِ جهانباني پیوسته در دارالملکِ دهلي عشرت آرای باطنِ اقدس بوده در نظمِ مهامِ ملکي اشتغال میفرمودند - و در تعمیرِ ممالک و استیصالِ اعدا و تسخیرِ اقالیمِ دیگر توجّهِ عالي داشتند - و مکرّراً میفرمودند که چند جای را پای‌تخت ساخته در نظامِ هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلي و آگره و جونپور و مندو و لاهور و قنّوج و بعضے محالّ دیگر که صلاح افتد و هرجا لشکرے بسرداریِ یکے از هوشمندانِ دوربینِ رعیّت پرورِ عدالت گستر مقرّر میسازیم که آن‌نواحي محتاج بکمکِ لشکرِ دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکابِ معلّی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصّع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بارِ عام شاهزادهای کامگار و مردمے (که در بساطِ قرب بمزیدِ عنایت سرافراز اند) بموجبِ حکمِ عالي نشسته شرفِ امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگانِ عالي فطرتِ دنیا (که بدولتسرای اخلاص

---

(۲) نسخهٔ [د] مخترعات قوانین *

فرسیده در بازار سوداگری درماندهٔ سود و زیان اند) بدادن مال تنها صید نشود - و تا در اعتبار و جاه ایشان نیفزایند تسخیر دلهای این طبقه صورت نه پذیرد *

و خاطر فیض مآثر آنحضرت از مبادی احوال تا حال بر اختراع امور بدیعه و اظهار حقائق مفیده توجّه داشتی - ازانجمله دران وقت (که حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی از کابل بقندهار توجّه فرمودهٔ حضرت جهانبانی را بجهت تمشیت مهمّات در کابل گذاشته بودند) روزے آنحضرت سوار شده در اطراف شهر سیر دشت و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح‌الله را (که بشرف آخوندی آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنین پرتو می‌اندازد که از سه کس (که دربن راه پیش‌آیند) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اساس دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنام یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهم غیبی در دل چنین القا میکند - بعد از طیّ اندک مسافتی مردے در سنّ کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام داری جواب داد که مراد خواجه - و متعاقب آن دیگرے (که بر درازگوشی هیزم بارکرده بطرفی میبرد) پیش آمد - چون[۲] از اسمش سوال‌کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبان الهام بیان جاری گشت که [اگر نام شخصی دیگر (که پیش آید)سعادت خواجه باشد] از غرائب اتّفاقات حسنه خواهد بود - و کوکب مراد از افق سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردے (که کارے چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمان رکاب سعادت ازان کرامت علیا در تعجّب و تحیّر افتادند و نزد همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبال سعادت فال بمساعدت ازلی بمراتب ارجمند کامیاب دولت خواهد گردید *

و (چون این مژدهٔ غیبی از قوّت بفعل آمد - و گلشن امّید از جویبار معدلت سرسبز و تازه گشت) اساس انتظام مهام دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال بلکه تمام متوطّنان ممالک محروسه را بسه قسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و امرا و وزرا و کافهٔ سپاهیان را اهل دولت گفتند - چه پیدا ست که بے مساعدت این طایفه عروج بر معارج دولت و اقبال میسّر نیست - و حکما و علما و صدور و سادات و مشائخ و قضاة و شعرا و سایر فضلا و موالی و اشراف و اهالی را اهل سعادت خواندند - زیراکه اکرام این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سبب استسعاد بسعادت ابدی ست - و ارباب بیوتات و اصحاب

---

(۲) در [اکثر نسخه] چون اسمش سوال کردند *

حسنِ صوري و اهلِ نغمه و ساز را اهلِ مراد نام نهادند - که این مراد جمهورِ عالمیان است - و همچنین بقسمتِ ایّامِ هفته پرداخته یکی از اهالیِ دولت و سعادت و مراد منسوب ساختند - برین موجب که روزِ شنبه و پنجشنبه باهلِ سعادت تعلّق گرفت - و درین دو روز توجّهِ عالي با ناظمانِ مناظمِ علم و عبادات متعلّق شد - و جهتِ اختصاصِ این دو روز باهلِ سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربّیِ مشائخ و خاندانهای قدیم است - و پنجشنبه متعلّق است بمشتري - و آن کوکبِ عُلما و سایرِ طبقاتِ اشراف است - و روزِ یکشنبه و سه‌شنبه باهلِ دولت و سرانجامِ مهامِ پادشاهي و انتظامِ امورِ جهانباني اختصاص گرفت - و حکمت در تعینِ این دو روز آنکه روزِ یکشنبه تعلّق بنیّرِ اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائي از پرتوِ تربیتِ اوست - و سه‌شنبه تعلّق بمرّیخ دارد و مرّیخ مربّیِ سپاهي ست - و روزِ دوشنبه و چهارشنبه را روزِ مراد گرفتند[۲] - و دران دو روز بعضی از نُدما و خواص و جمعی دیگر از اهلِ مراد بعنایاتِ خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیّتِ این دو روز آنکه دو شنبه تعلّق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هردو را بامورِ بیوتات مناسبتی خاص است - و روزِ جمعه برطبقِ نامِ خویش جامعِ مراتبِ مذکوره گشته طبقاتِ انام از فیضِ عامِ پادشاهي بهره ور میگشتند ٭

و از مخترعاتی (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یکی آنکه (چون سریرِ خلافت مقرِّ سلطنت میشد - و آنحضرت سریرآرای فرماندهي گشته بزمِ دیواني مي‌آراستند) بآوازِ نقاره طوائفِ مردم را آگاهي مي‌بخشیدند - و هرگاه از دیوان بر میخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند - و دران روز کرکیراقچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدرهٔ زر نزدیکِ بارگاه مي آوردند - تا در بخشش و کامروائیِ خلق تاخیرے نرود - و چند کس از ملازمانِ شجاعت پیشه جوشن در بر افکنده مسلّح بنزدیکِ بارگاه مي‌ایستادند ٭

دیگر از جملهٔ مخترعاتِ آنحضرت آنکه سه تیرِ زرینِ مطلّا (که کنایه است از سهم السّعادة و سهم الدّولة و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یکی (از ارکانِ دولت و غیرِ آن) تعلّق میگرفت مهمّاتِ آن سرکار بحسنِ اهتمامِ او سرانجام مي‌پذیرفت - و مقرّر آنکه مادام که صاحبِ هریک ازان سهام در تمشیتِ اموریکه متعلّق بآن سهم است بر وجهی کوشش نماید (که مستلزمِ رضای الٰهي و مستوجبِ دولتخواهي باشد) منظورِ عنایت بوده برمسندِ اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه (از شرابِ جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد - یا بواسطهٔ غرضی نظر از دولتخواهي بوشیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] گفتند ٭

همت بر جمع مال مقصور سازد) تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید - و میرخواند میرمورخ (۲) در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من مهم السعادة من حیث الاستقلال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمد فرغلي تعلق گرفته بود - و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سادات و مشائخ و علما و قضاة و ارباب درس (۳) و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفلان امور دین و تعیین وظائف و سیورغالات بجانب او منصب اختصاص پذیرفته بود - و مهم الدولة بعمدة السلطنه امیر هندو بیگ تعلق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم آمرا و اکابر وزرا و تمامی متصدیان اعمال سلطانی و متکفلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوض بار بود - و مهم مراد و امور بیوتات بامیر ویسی استقرار داشت - و او (چنانچه باید) بتمشیت مهمات بیوتات و ترتیب اسباب تجمل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت می‌پرداخت •

و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معین ساختن - و اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم (که موافق نهایت عیار طلا ست) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند - تیر دهم متعلق بسادات و مشائخ و علما - تیر نهم متعلق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و ایچکیان (۴) صاحب منصب تیر هفتم بسایر ایچکیان - تیر ششم متعلق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکهٔ جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران - تیر سیوم بجوانان جرگه - تیر دوم بغلام شاگرد پیشگان - تیر اول بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم •

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمات سرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند - آتشی و هوائی و آبی و خاکی - و جهت تمشیت مهمات هریک ازین چهار سرکار وزیری مقرر فرموده بودند - مهمات توپخانه و ترتیب اسلحه و آلات حرب و سایر اموریکه افروختن آتش را دران دخل باشد سرکار آتشی میگفتند - و بوزارت آن سرکار خواجه عبدالملک (۵) قرار یافته بود و مهمات کرکیراق خانه و باورچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریات اشتر خانه و شترخانه را

(۲) در [چند نسخه] میرآخوند (۳) نسخهٔ [د] درس علم (۴) در [حاشیه] ایچکي بمعنیٔ سردار نوشته - و در [بعضی نسخه] ایچکیان - و در [بعضی] ایچکیان (۵) در [چند نسخه] عمید الملک •

سرکار هوائي مي‌ناميدند - و زمام اختيار آن سرکار بخواجهٔ لطف‌الله داده بودند - و سامان شربتخانه و شوچیخانه (٢) و جریان انهار و مهماتے که بآب منسوب باشد سرکار آبي میخواندند - و بوزارت آن سرکار خواجه حسن تعین یافته بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکي موسوم گردانیده بودند - و وزارت این سرکار بخواجه جلال‌الدین میرزا بیگ منصوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکوره یکی از امرا را دخل داده بودند - مثلاً امیر (٣) ناصر قلي میرسرکار آتشي بود - و همواره جامهٔ سرخ مي‌پوشید *

و از جملهٔ اختراعاتے (که دران زمان ترتیب یافت) یکی (٤) آن بود که استادان نجار چهار کشتي بزرگ درمیان آب جون مرتب ساخته در هر یکی ازان کشتیها چهار طاق مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبي مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر وقوع یافت - و درمیان هر دو کشتي ازان چهار کشتي طاقی دیگر از حیز قوت بفعل آمد چنانچه درمیان کشتیها حوض مثمن نمودار شد *

و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود - که حیرت افزای عقل نادره‌کاران بود - و درسال (٩٣٩) نهصد و سي و نه (که حضرت از فیروزآباد دهلي با اکثر امرا و ارکان دولت و تمامي ایلچیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافهٔ آگره گشتند) هم چنین بازارے آراسته بر روی آب جون روان بود - هرکسی هر متاعی که میخواست دران بازار مي‌یافت - و برین قیاس باغبانان پادشاهي بموجب فرمان باغی بر روی آب ترتیب داده بودند و از مخترعات آنحضرت جسرے روان بود *

از جملهٔ بدائع مخترعهٔ آنحضرت قصر روان است - و آن قصرے بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و استادان نجار اجزای آنرا بر وجهي بریکدیگر وصل‌کرده بودند که هرکرا چشم بران مي‌افتاد مي پنداشت که تمامي او یکپاره است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشادند - و بهر کشورے که میخواستند نقل میکردند - و نردبان طبقهٔ اعلای آنرا بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد - و هرگاه اراده مي‌نمودند منقبض میگشت *

و از جملهٔ مخترعات عالیهٔ آن قدسي فطرت تاجے بود در رفعت و لطافت بر حدّ اعتدال حاشیه (که برگرد تاج میگردانند) مشتمل بود بر دو فرجهٔ نمایان - هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظهٔ آنکه (رقم دو هفت هفتاد و هفت است) موافق لفظ عز آنرا تاج عزت لقب نهاده بودند

---

(٢) در [بعضی نسخه] سوچینخانه (٣) در [بعضی نسخه] میر (٤) نسخهٔ [ج] یکی آنکه استادان *

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون (بدار الخلافهٔ آگره نزول فرمودند - و بنظرِ اقدسِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند •

و از جملهٔ مخترعاتِ شریفهٔ آنحضرت خرگاهے بود که بعددِ بروجِ سپهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجے مشتمل بر پنجرها که انوارِ کواکبِ دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاهے دیگر مانندِ فلک الافلاک (که محیطِ فلکِ ثوابت است) جمیعِ جوانبِ این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلکِ اطلس از نقوش مبرّاست این خرگاه نیز از پنجره معرّا بود •

و از مخترعاتِ عشرت افزای آنحضرت بساطِ نشاط بوده - و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوائرِ افلاک و کراتِ عناصر - دایرهٔ اوّل (که منسوب بود بفلکِ اطلس) سفیدرنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبتِ زحل سیاه - و چهارم (که محلِّ برجیس است) صندلی - و پنجم (که متعلّق به بهرام است) لعلی - و ششم (که خانهٔ نیّرِ اعظم است) زرین - و هفتم (که منزلِ ناهید است) سبزِ روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسنی - زیراکه مزاجِ عطارد ممتزج است و چون رنگِ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سببِ اختیارِ رنگِ سوسنی بر سایرِ الوان آنکه بعضی حُکما رنگِ عطارد را کحلی گفته‌اند - و رنگِ سوسنی از دیگر الوانِ ممتزجه بکحلی نزدیکتر است - و دایرهٔ نهم (که منزلِ قمر است) سفید است - و بعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتّب گشته - پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیمِ ربعِ مسکون باقالیمِ سبعه وقوع یافته بود - خود بنفسِ نفیس دایرهٔ زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوباتِ کواکبِ سبعهٔ سیّاره را در دایرهٔ (که بازای آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندی را در دایرهٔ زحل - و سادات و عُلما را در دایرهٔ مشتری - و مردمے (که در دوائر می‌نشستند) بانداختنِ قرعهٔ (که در هر جانبش صورتِ شخصے بر وضعے غیر مکرّر مصوّر بود) مامور میگشتند - و از دستِ هر کس هر صورت که بر می‌آمد بهمان صورت دران دایره متمثّل میگشت - مثلاً اگر صورتِ شخصے ایستاده می‌برآمد می‌ایستاد - و اگر نشسته می‌برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعثِ مزیدِ انبساط میشد •

و از شرائفِ اختراعاتِ آنحضرت پوشیدنِ لباسِ هر روز بود موافقِ رنگے که منسوب بکوکبِ آنروز است - که مربّیِ او ست - چنانچه در روزِ یکشنبه خلعتِ زرد می‌پوشیدند - که منسوب به نیّرِ اعظم است - و در روزِ دوشنبه لباسِ سبز که منسوب بقمر است - و برین قیاس •

و از مخترعاتِ آنحضرت طبلِ عدل بود که اگر دادخواهے را با کسے مخاصمتے میشد یک نوبت

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلّمِ او از عدمِ وصولِ علوفه بود دو نوبت آن کار میکرد - و اگر مال و جهاتِ او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردے - و اگر با کسی دعوی خون داشتی چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدے *

آثارِ طبعِ مخترعِ این خدیوِ قدسی نشان بدائع آفرین بسیار است - و هوشمندانِ آگاه دل را بجهتِ دریافتِ جواهرِ گرانمایهٔ آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرحِ (۲) مقصود در آید *

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانباني جنت آشياني - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائرِ خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکی (که حضرت شاهنشاهی نونهالِ چمنِ آگاهی بجانبِ پنجاب رخصت یافتند) اکثرِ اوقات بر زبانِ اقدسِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی ذکرِ سفرِ ملکِ مقدّس میگذشت - و برخلافِ عادتِ پسندیدهٔ خویش [که این معنی را (که منافی عالمِ انتظام است) مکروه داشته مذکورِ مجلسِ عالی نمیشد] دریندولا بذکرِ آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاهِ باطنِ غیب دان نقشِ آن پرتو انداخته بود * ازانجمله روزے تصدیق و تحسینِ کلامِ حقیقت انجامِ حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی میفرمودند - که حضرتِ فردوس مکانی در محفلِ انسِ خود مذکور میساختند که فلان ملازمِ من میگفت که هرگاه خوابستانِ گورستانِ غزنین بنظر در می آید مرا میلِ مردن میشود - و در تلوِ آن میفرمودند که ما چون دهلی و مزاراتِ آنرا مشاهده میکنیم سخنِ او بیاد می آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکی (که متوجّهِ ملکِ بقا میشوند) ببعضے از مستعدّانِ خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغِ عباداتِ سحری غیبی (۳) دست داده بود - و ملهمِ غیبی این رباعی بر زبان داد * * رباعی *

یا رب بکمالِ لطف خاصم گردان * واقفِ حقائقِ خواصم گردان
از عقلِ جفا کار دل افگار شدم * دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان

و هنگامِ خواندن اشک از چشمِ حقیقت بین میریخت - و تغیّرِ تمام در پیشانیِ نورانیِ آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکی (که دهلی مخیّمِ سرادقاتِ جلال بود) آن فروغ افزای چشمِ خلافت یعنی حضرتِ شاهنشاهی شبے بخواب دیدند که شخصے کاکلِ مشکینِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [د] بمقصود گراید (۳) در [بعضی نسخه] غیبتی *

آنحضرت را مي بردارد - چون بيدار ميشوند واقعه را بماهم انگه والدهٔ ادهم خان درميان مي‌آرند (۲) ايشان جمعي از معبّران كاردان را طلبداشته استفسار تعبير مينمايند - و چون از حضرت جهانباني ميپرسند جواب ميدهند كه بلائي از سر ايشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگي از قضيّهٔ ناگزير خود خبر داده تسلّي ميدهند - و همواره دران ايّام سخنان ميفرمودند كه بوی انتقال ازين عالم فاني (كه همه را گذاشتني‌ست) بمشام دوربينان آستانهٔ عزّت ميرسيد - و جان مخلصان ازين شرحه شرحه ميگشت - ازانجمله در طاق رواقي (كه آنحضرت ميبودند) بخطّ خويش اين مطلع شيخ آذري را نوشته بودند * * شعر *

* شنيده‌ام كه برين طارم زراندود است * خطي كه عاقبت كار جمله محمود است *

و در قرب انتقال افيون كم ميكردند - تا آنكه بجمعي از محرمان درگاه فرمودند كه ملاحظه كنيم تا بچند روز ديگر چنان شود كه بدو سه حب رسد - خوراك هفت روز جدا فرموده در كاغذے پيچيده بهبندهاي خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت كه افيون خوردن ما همين‌است *

و در روزے (كه اوّل منزل سفر ملك تقدّس وتجرّد بود) چار حب مانده بود كه طلبداشته بگلاب ميل فرمودند - آخر روز جمعه ربيع الاول (۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه (۳) و بيگ ملوك و جمعي ديگر از سفر حجاز آمده بودند - و چنگي خان و بعضي مردم از گجرات بخدمت رسيده عرض سرگذشت ميكردند - و پهلوان دوست ميربر و مولانا اسد باعرائض منعم خان از كابل رسيده بودند - آخرهاي روز بر بالاي بام كتابخانه (كه درين نزديكي ترتيب يافته بود) برآمده مردم را (كه درمسجد جامع مجتمع بودند) بسعادت كورنش مشرّف ساختند - و تا خيلي وقت از احوال مكّهٔ معظّمه و گجرات و كابل مي پرسيدند - و بعد ازان جمعي از رياضي دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظنّهٔ طلوع زهره بود - ميخواستند كه ملاحظه فرمايند - و نيّت حق طويّت آن بود كه چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالي داشته جمعي را بمناصب عليّه امتياز بخشند - اوائل شام آنروز خواستند كه بسعادت فرود آيند - چون بزينهٔ دوم رسيده‌اند مقري مسكين نام اذان بےهنگام بنيادكرد - حضرت بمقتضاي ادب بتعظيم اذان همانجا ارادهٔ نشستن فرموده اند - چون درجات زينه تيز بود و سنگهاي لغزنده داشت در حين نشستن پاي مبارك در دامن پوستين پيچيده - و عصاي اشرف لغزيد - و از پاي درآمده بسرآمدند و شقيقهٔ يميني آزردگي تمام يافت - چنانچه قطرهٔ چند خون از گوش راست برآمد - ازانجا كه

---

(۲) در [چند نسخه] ايشان را (۳) در [اكثرنسخه] علم شاه *

ضمیرِ غیب‌دان داشتند بجهتِ تسلّي و نظامِ عالم در ساعت منشورِ عاطفت مشتمل بر خیر و عافیتِ مزاج مصحوبِ نظر شیخ چولي پیشِ آن نور پرورد اقبال فرستادند *

و از غرائبِ اشراقاتِ ضمیر آنکه در اواسطِ همین روز ببعضی از باریافتهای دولتِ حضور میفرمودند که درین روز نسبت بیکی از بزرگانِ زمان آسیبی عظیم رسد - و همانا که ازین جهان در گذرد - و دولتخواهان (که در حضورِ اقدس بودند) در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادنِ خبر بجا نشینِ مسندِ خلافت و جمع ساختنِ امرای عظام (که باطرافِ ممالکِ محروسه رخصت یافته بودند) سعي نمودند - و تا هفده روز بوفورِ عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضرانِ درگاه و مدبّرانِ عتبهٔ خلافت خضرخواجه خان و علي قلي خان و لطیف میرزا [۲] و خضرخان هزاره و قوندوق خان و قنبرعلي بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلکِ وُزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردي بیگ خان (که نقشِ امیرالأمرائي بر لوحِ خاطر مي‌نگاشت) و سایرِ امرا جمع شده بتاریخِ بیست و هشتمِ شهرِ مذکور خطبه بنامِ نامي و القابِ گرامیِ خدیوِ زمان خوانده روزگارِ درهم [۳] شده را تدارک و تلافي نمودند - و بعالم و عالمیان پیغامِ جمعیّتِ جاوید رسانیدند - هم کار فرمایانِ عالمِ قدس (که در انتظارِ این بودند) کامروا شدند و هم کار گذارانِ عالمِ عنصر بمرادِ خود رسیدند - میر عبد الحي صدر این بیت خوانده اند * بیت * ۱

۱۰+۹۵۳

اگر نو روزِ عالم رفت بر باد * گلِ صد برگِ سوري را بقا باد

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقلِ مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از فُضلا مصراعِ ثاني را تاریخِ جلوسِ این خدیوِ زمني یافته بود - لیکن اگر گلی را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسمِ خط مساعدتِ آن نمي نماید - و در ایّامِ اخفای این امرِ جانکاه یکبار ملا بیکسي [۴] را لباسِ آن غفران قباب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشیمنِ آنحضرت بود) برآورده رو بجانبِ دریا بمردم نمودند - و طوائفِ انام کورنش‌کرده از اضطرابی و قلقی که داشتند بقدر اطمینان یافتند *

و چون این غایلهٔ مصیبت ظهور یافت شورشِ عظیم و آشوبی قوي (که لازمهٔ این هنگام است) برخاست - اعیانِ [۵] دولتِ ابد پیوند بمقتضای دانشِ سلطنت اساس در تسکینِ خواطر و اطمینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف خان (۳) نسخهٔ [ز] درهم خورده را (۴) نسخهٔ [د] ملا بنکشي را (۵) در [بعضی نسخه] اولیای دولت *

بواطن کمر سعي بر میان همّت بستند - و آنچه درین‌وقت تفرقه‌افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبر این‌انکسار و جمع این‌افتراق آنچه مقدور وقت بود بجای آوردند - و عقد دولت ابد قرین این دودمان عالي چون انتظام و التیام نیابد که فروغ جهان آرای وجود اقدس حضرت شاهنشاهي خلف صدق سلطنت شرف سریر خلافت عالم و عالمیان را فرو گرفته بود سبحان الله اینچنین ذات بدیع الکمال رفیع الاقبال (که هم نظام بخش صورت و هم کامیاب معني بود) کجا در دایرهٔ وهم و عقل دوربین مي‌گنجید[۲] که چنین زود ازین جهان گذران سفر اختیار فرماید - امّا چون وقت آن رسید[۳] (که جهان آفرین عالم کهن را از سر نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بتازگي ترتیب دهد - که در بسیاري از قرون سابقه[۴] نبوده) هجوم قصد اظهار کامل‌عیاري بزرگ نهادے (که اکمل افراد جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوع این قضیّهٔ ناگزیر اگرچه در چشم ظاهر بینان دست‌آویز سوگواري و ماتم‌داري ست امّا در نظر بالغ نظران کارشناس گنجینهٔ سور و سرور توانند بود - چه از وجود باجود این‌گوهر والای سلطنت بتجدید عالم ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولت صوري و معنوي رواج یافت - و (چون عقل والای این خدیو جهان بنقطهٔ کمال رسیده - و اسباب فرمانروائي این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعهٔ دولت عُظمیٰ بنام این خداوند جهان آمد) باوجود ابوالآبائي معنوي چون طراز فرزندي داشت اگر (فرمان‌روای زمان را بواسطهٔ درست بیني و نیک طویّتي در قید حیات صوري داشتندے) بواسطهٔ تبعیّت[۵] اشرف (که در آئین خردمندي لازم است) هرآئینه این بزرگ زمانه را تبعیّت این نور پرورد فرض عین بودے - و (چون خلعت پدري خلعتیست گرامي از ایزد بیچون که تابعیّت ابنا را شایسته نیست - و برخورداري فرزندان جز در بندگي آبا و فرمانبرداري ایشان سرنوشت قلم تحریر نشده) ناچار مقدّمهٔ این جشن اقبال آن بود که فرمانده گیتي این جهان را پدرود نماید - و بالجمله بعد از لوازم تعزیت و مراسم تهنیت اولیای دولت (که در دارالسّلطنهٔ دهلي مجتمع شده بودند) بجهت جمعیّت دلهای پریشان متفرّق شده هرکدام بجای و مقام خود شتافتند - و تردي بیگ خان (که باتّفاق این مردم بجهت سرانجام مهام این بلاد در دهلي اقامت داشت) اسباب و ادوات سلطنت و دارائي مصحوب غلام علي شش‌انگشت و جمعي دیگر از مردم اعتمادي بدرگاه جهان‌پناه فرستاده اظهار اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت *

---

(۲) در [چند نسخه] میگنجد (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخهٔ [چ ه و] سالفه (۵) نسخهٔ [چ ح و ط] بیعت *

سوانح دولت افزاى حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تاوقت جلوس مقدس

مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهي از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه اتگه‌خان و سایر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب‌بوس دریافتند چنانچه ایمائے بآن رفت - و چون موکب اقبال بسهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهي (که بکمک شاه ابوالمعالي تعین شده بودند - مثل محمد قلي‌خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال‌الدین محمود - و فرحت خان (٢) - و خواجه طاهرمحمد ولد میر خرد - و مهتر تیمور شربتچي) چون از صحبت بدمستانهٔ ناهموار این جوان بےاعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهي را شنیده خود را بےرخصت رسانیدند - و بسعادت ملازمت شتافته کامیاب عنایت گشتند - پیشتر از نزول عساکر منصوره سکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائی موکب شاهنشاهي خود را باز بکوه کشید - و میر بدمست (که از لاهور بجهت دفع او برآمده بود) مراجعت نموده بلاهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرت شاهنشاهي عنایت شده - و آنحضرت متوجه این ممالک اند) بےاختیار با جمعیت خود در کنار آب سلطان‌پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانباني در مجلس عالی خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و ازآنجا (که میر تنک‌شراب مست جرعهٔ دنیا شده‌بود) بعد ازانکه (رخصت یافته بمنزل خود رفت) پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانباني معلوم همگنان‌است - علی‌الخصوص بخاطر گرامي باشد که در قمرغهٔ جوی‌شاهي با حضرت جهانباني دریکجا در یکظرف خوردني خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم تکیه نمد برای من چرا جدا انداختند - و دستارخوان برای چه علٰحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدن دانش و مروت بودند) به بیخردی او تبسم فرموده بحاجي محمد سیستاني (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورهٔ سلطنت دیگراست و قانون عشق دیگر - آن نسبتے (که حضرت جهانباني را بشما بود) مرا نیست - عجب که درمیان

---

(٢) نسخهٔ [ه] فرهاد خان •

این دو نسبت تفرقه نکرده گله کرده آید - متیر انفعالِ عظیم کشید - و آنحضرت متوجّهِ کوه شدند تا استیصالِ سکندر (که در مانکوت و آن حدود می‌بود) نمایند *

چون بنواحیِ هرهانه موکبِ اقبال نزول فرمود قاصدے تیزرو رسید - و بیرام‌خان را از قضیّهٔ افتادنِ حضرتِ جهانبانی خبر کرد - بیرام‌خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکبِ عالی را متوجّهِ کلانور ساخت - که روزے چند دران خطّهٔ دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکیِ کلانور نظر شیخ چولی رسید - و فرمانِ عالی آورد - و مقارنِ این‌حال خبرِ قضیّهٔ ناگزیر بمسامعِ اجلال رسید از استماعِ این‌قضیّهٔ جانکاه گریه و زاری (که لازمِ عالمِ محبّت و دوستداری‌ست) ازآنحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتگیِ خاطر و برهم زدگیِ باطنِ آن مقدّس‌نهاد را روی داد که از حیطهٔ خیالِ بشری بیرون باشد - و بیرام‌خان و اتگه خان و ماهم انگه بمقدّماتِ دلاویز تسلّی میدادند[(۲)] - چون از فرطِ محبّت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلّی میدانستند باعثِ مزیدِ اندوه میشد - و این برگزیدهٔ معبودِ حقیقی برای آحاد النّاس آنقدر دل‌نگرانی و توجّه مبذول میدارد - و از فوتِ هرکسی (که رایحهٔ از اخلاص و عقیدت و هنرمندی دارد) چگونه متاسّف و متالّم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمانِ سالف موجبِ خرسندی و خوشحالیِ اهلِ غفلت میشد) بر ذاتِ مقدّس چنین حالت رود - تا اهلِ عالم (که نظرِ ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقتِ بزرگیِ این بزرگِ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهورِ انام شود - و این اهتدا ذریعهٔ شمولِ نورانیّت و عمومِ حقّانیّت گردد - و اگر نه این‌معنی بودے در وسعت‌آبادِ دانش و خدا شناسی و حق‌پرستیِ این‌نور پرورِ اقبال کجا راه داشتی که در تقادیرِ ایزدی چنین شکایت در ابروی عبودیت بهم‌رساندے - آخر بتائیدِ عقلِ دور اندیشِ خود بدامنِ صبر خرامیده در تصدّقات و تبرّعات (که بمسافرانِ عالمِ بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحابِ نظم و اربابِ فهم مرثیها و تاریخها گفتند - ازانجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندے در مرثیهٔ آن غفران قباب ترتیب داد - و این چند بیت ازانست *

* اشعار[(۳)] *

ای‌دل صدای مرگ ترا هم شنیدنی‌ست * صبحِ اجل بمطلعِ عمرت دمیدنی‌ست

چون کلّ نفس ذائقة الموت حکم شد * میدان یقین‌که شربتِ مرگت چشیدنی‌ست

این نامِ زندگی که نهادند مر ترا * نامِ ترا بطرفِ ممانت کشیدنی‌ست

غرّه مشو بایین گل و بستانِ زندگی * بادِ خزان درین گل و بستان وزیدنی‌ست

---

(۲) نسخهٔ [د] میدادند از فرطِ محبتیکه بود آنچه (۳) این اشعار درهیچ‌نسخه سوای نسخهٔ [ز] یافته‌نشده *

از گوشِ خویشتن شنوي کان فلان نماند • در گوشِ دیگران خبرت هم رسیدني ست

(٢) ٩٦٣
و میر عبدالحي این تاریخ یافت • مصرعه • ای وای پادشاه من از بام اوفتاد •

٩٦٣
و مولانا مسعود حصاریه این را در سلکِ نظم آورد • ع • واصلِ حق شد همیون پادشاه •

امّا برسمِ خطی که نامِ اقدس را بے الف نویسند - و مولانا قاسمِ کاهي این تاریخ را در رشتهٔ نظم کشید •

٩٦٣
• ع • همایون پادشاه از بام افتاد •

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوتِ یک سال و دو سال در عمارات تجویز توان کرد نه در وفیات (٣)

٩٦٣
و جمعی این مصراع تاریخ یافتند • ع • وارثِ ملک جلال الدین باد •

کمالاتِ صوري و معنوي و مآثرِ عقل و دانشِ این یگانهٔ روزگار بیش ازانست که بتحریر آید از اقسامِ علومِ عقلي و نقلي آگاهي تمام داشتند - علی الخصوص در اقسامِ علومِ ریاضي آنحضرت را پایهٔ بلند بود - و همواره باربابِ حکمت صحبت میداشتند - و ممتازانِ علمِ ریاضي در پایهٔ سریرِ والا کمیابِ سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بستنِ رصد مصمّم بود - و بسیاري از آلاتِ رصدي ترتیب داده بودند - و چند جا محلِّ رصد خیال فرموده بودند - وتوجّهِ عالي بشعر و شعرا نیز داشتند و ازانجا (که طبعِ موزون از خصائصِ فطرتِ سلیم است) در خلالِ اوقات وارداتِ قدسي را (چه از حقیقت و چه از مجاز) در سلکِ نظم میکشیدند - و دیوانِ شعرِ آنحضرت در کتابخانهٔ عالي موجود است - و این چند رباعي ازان دیباجهٔ کرامت مرقوم میگردد • رباعي •

• ای دل مکن اضطراب در پیشِ رقیب • حالِ دلِ خود مگوی با هیچ طبیب •
• کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد • بس قصّهٔ مشکل است و بس امرِ عجیب •

• دیگر •

• ای دل ز حضورِ یار فیروزي کن • در خدمتِ او بصدق دلسوزي کن •
• هر شب بخیالِ درست خرّم بنشین • هر روز بوصلِ یار نوروزي کن •

• دیگر •

• ای آنکه جفای تو بعالم علم است • روزیکه ستم نه بینم از تو ستم است •
• هر غم که رسد از ستمِ چرخ بدل • ما را چو غمِ عشقِ تو باشد چه غم است •

الحمدُ لله که ذکرِ این سلسلهٔ رفیعه (که چون سلسلهٔ سموات تائیدِ الٰهي و اعتصامِ قدسي دارد و یک سرِ این سلسله پیوسته است بصبحِ ایجادِ آدم صفي - و سرِ دیگر بطلوعِ نیّرِ وجودِ شاهنشاهي)

---

(٢) در همگي نسخ چنین است - پس یقینکه در تاریخ لفظ ای محسوب نیست (٣) نسخهٔ [ا ح] وفات •

بآئین تنقیح و طرز اختصار بعبارات تازه (که خامه آلود بمشچیان[2] قالب انشا نشده) انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت ذرّهٔ هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بسا از رموز و نکات حکمت جابجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگرآن حقائق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیّز سازند کتابے گردد انتخابی لباب از مغز دانش *

* جام مي ساختم از خون خویش * نی خم سرکه که کند سینه ریش *

* هست بهر نکته دقائق بسے * تاش[3] نسنجد نشناسد کسے *

اگرچه [نظر بمخاطبان رسمي آنچه (تا حال از سرگذشت بزرگان گذارش یافت) طفیلي دانانه سخن‌سرا بودم] امّا حقیقت شناسان انجمن تقدّس نیکو دانند که درین مجموعهٔ نامهٔ ایزدي از آغاز تا انجام (که هرگز چشم[4] مرساد) یک حرف بطفیل نیاورده‌ام - بیان پردهٔ چند (که نقاب جمال مقدّس شاهنشاهي اند) کرده در هر پرده پردگیهٔ وجه همّت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگي - یک حسن است که چندین تنوّع ظهور دارد - و باطن یکتا همّت درگرد[5] آن حسن جهان افروز رشنی پذیر است * * شعر *

* داند ازآنجا که سخندانی ست * کین چه[6] نمودار سخن‌رانی ست *

مرا که دل یکجا گرواست کجا خاطر بدوئین گراید - تا بتالیف تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان در نیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراگندهٔ خاطران هرجائي را قیاس مکن که این بیدلان خاک سرشت را دل کجاست تا قیاس را سزد - لیکن من مسبّب بین را از فراخی حوصله دو مظهر مقدّس حضرت شاهنشاهي حق را جلوهٔ خاص نمودند - و این رمیدهٔ ملک اسباب را بکمند ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهي - و دولت سلشي مبدءان قضا (که ابواب سعادت را از نیکذاتي اینکس سرانجام میدادند) جمال جهان آرای شاهنشاهي را درمظاهر این سلسلهٔ علیّه نمودار گردانیده‌اند - تا عشق حقیقي آن یگانهٔ درگاه الٰهي بنگاشتن این داستان دراز سرگرم ساخت - هم هنگامهٔ سخنوري گرم شد - و هم‌گلشن نکته پیرائي شاداب گشت - و هم‌فتورے در یکتادلي این بادیه‌پیمای حقیقت نرفت - هم مراتب جمال معشوق حقیقي پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت *

اکنون آنچه آنرا مجازیان رسمي استطرادي میدانستند مجري شد - و نوبت سخن بآنچه

(۲) در [لغت] باسمه چي بمعنیٔ مصور و نقاش آمده (۳) نسخهٔ [ح] تاکه نسنجد (۴) نسخهٔ [ط] چشم بد مرساد (۵) در [بعضی نسخه] درگروآن (۶) نسخهٔ [ح] چه نمود از چه سخن *

(هر دو طایفه مقصود حقیقي شناسند) در رسید - امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم *

* نظم *

* کلکم که سرش زبان غیب است * گنجینه گشای کان غیب است *

* زانکس که نگه کند به تمکین * انصاف طلب کنم نه تحسین *

* این نامه سزای آفرین باد *

* انشاء الله که (۲) اینچنین باد *

---

(۲) نسخهٔ [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخهٔ [ط] که همچنین *

* تاریخ طبع دفتر اول *

* شمسي *

۱۸۷۷ع ۱۸۷۷ع

اتمت بفضله جل اعطاءه - والختتمته

* دیگر *

۱۸۷۷ع

* ع * شکر حسیب صد که بآخر رسید طبع

* دیگر ظاهراً و باطناً *

۱۸۷۷ع

بماه مي یکهزار هشصد هفتاد و هفت عیسوي

* قمري *

۱۲۹۴ ه

اتم الجزء بخیر

* دیگر *

۱۲۹۴ ه

* ع * از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱) د

* دیگر ظاهراً و باطناً *

۱۲۹۴ ه

در جمادي الاول بسنه یکهزار و دوصد و نود و چار هجري

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرگار
ایضاً	۱۶	مودت	مودت
۲	۲۳	تنگنای	تنگنای
۳	۷	عنایت لکردی	عنایت‌کردی
ایضاً	۱۳	کارگاه	کارگاهِ
۴	۴	آفرین	آفرین
ایضاً	۷	زبان	زبانِ
ایضاً	۲۳	نسایم	نسایمِ
۵	۷	افتاد	افتاد ـ
۶	۱۲	قدردان	قدردانِ
ایضاً	۲۶	وثقی	وثقای
۷	۱۰	نوائر	نوائرِ
۸	۲۶	دنیی	دنیا
۹	۱۹	حرائق	جرائدِ
۱۰	۱	فروع	فروغِ
ایضاً	۱۰	گنجوری	گنجوری
ایضاً	۱۷	مکوّنات	مکوّنات
ایضاً	۲۰	کافّة	کافّة
۱۱	۵	دور بین	دوربین
ایضاً	۱۱	خلوتیان	خلوتیانِ
ایضاً	۲۱	ترقیات	ترقّیات
۱۴	۴	بمساعدت	بمساعدتِ
ایضاً	۱۷	دولتمندان	دولتمندانِ
ایضاً	۱۸	بنوید	بنویدِ
ایضاً	ایضاً	قدوم	قدومِ
ایضاً	ایضاً	اقدام	اقدامِ
ایضاً	۲۲	متّرصد	مترصّدِ
۱۴	۲۲	منور	بنورِ
ایضاً	۲۶	خانِ اعظم	خانِ اعظم
۱۵	۷	نعمت	نعمتِ
ایضاً	۲۴	نژادان	نژادانِ
۱۶	۱۸	رمزدانان	رمزدانانِ
۱۷	۱۳	نیّر	نیّرِ
۱۸	۷	بوارق	بوارقِ
ایضاً	۱۴	شعری	شعرای
۱۹	۲۷	بادهٔ	باده
۲۰	۶	نظامِ بخشِ	نظام‌بخشِ
ایضاً	۲۴	دادند	داد
ایضاً	۲۴	رسانددند	رساند
ایضاً	۲۶	سپیده‌دم	سپیده‌دمِ
ایضاً	۲۷	(۲) (۳)	(۳) (۲)
۲۱	۱۲	قهقهٔ	قهقهه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۵	پرموز	برموز
۲۴	۱۹	عاقبة	عاقبة
۲۶	۱۱	بنظر	بنظر
۲۸	۷	انواع	انواع
۲۹	۲۴	زائچهٔ	رائچهٔ
۳۰	۲۲	بےاندزہ	بےاندازہ
ایضاً	ایضاً	متصّرف	متصرّف
ایضاً	۲۶	(۳)	(۲)
۳۳	۴	دوازده	دوازده
ایضاً	۲۱	مذکر	مذکّر
۳۴	۴	حسرالطائر	نسرالطائر
ایضاً	۲۰	مذکر	مذکّر
۳۵	۴	نحو	نحو
ایضاً	۱۱	ج دره	درجه
۳۷	۱	حبفوّه	حبّخوره
ایضاً	۲	خانّه	خانه
ایضاً	۱۱	نادرست	نادرست
ایضاً	۲۰	انتظام	انتظام
۳۸	۲۶	خانه	خانه
۴۰	۳	رصدبته	رصدبند
۴۶	۱	موکب	موکب
ایضاً	ایضاً	شاه	شاه
ایضاً	۷	اجلای	انجلای
۴۸	۱۴	ازاج	اوج
۵۸	۲۱	تسلّی بخش	تسلّی‌بخش
۶۰	۲۳	زبانزد مردم	زبانزدمردم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۹	جورنغار	جرانغار - جوانغار
ایضاً	۲۰	بیدار	بیدار
۶۲	۱۶	نوربن	نوربن
ایضاً	۱۷	فدایپانه	فدائیانه
ایضاً	۲۱	خال	خال
ایضاً	۲۵	دفسته	دانسته
۶۶	۲	اندارج	اندراج
۷۱	۱۸	کارساز	کارساز
ایضاً	ایضاً	نظام‌بخش	نظام بخش
۷۲	۱۵	ورطهای	ورطها
۷۳	۱۶	تکورزئیل	تفکورزائیل
۷۵	۷	خانزادهای	خانزادها
۷۷	۱	بایرن	بایران
۷۹	۲۷	بعزم شاه	بعزم شاه
۸۰	۵	ملازم	ملازم
۸۶	۱۴	همم	همم
۸۷	۱۹	(۳) محمود	(۵) محمود
ایضاً	۲۰	(۵) درزی	(۶) درزی
ایضاً	۲۶	[د]	- (۴) نسخهٔ [د]
ایضاً	ایضاً	(۴)	(۵)
ایضاً	ایضاً	(۵)	(۶)
۸۸	۷	آمده	آمد
۹۰	۱	کهمرو	کمهرد
ایضاً	۴	صوکب	موکب
۹۲	۲	عیسی‌خیل	بعیسی‌خیل
ایضاً	۹	مندراول	مندراول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۳	امرا	و امرا
۹۳	۶	مال آن	مال امان
ایضاً	۲۰	برهمنوتی	برهنموتی
۹۴	۵	مرکب	مرکب
ایضاً	۲۶	محمدعلی	و محمدعلی
۹۵	۱۳	بانته	یانته
ایضاً	۲۱	تلافی مشاق	تلافی مشاقّ
۹۶	۲۵	سپاه گران	سپاه گران او
۹۷	۲	جوشن پوش	جوشن پوش
ایضاً	۴	هنکام	هنگام
۹۹	۳	آرامشی	آرامشی
ایضاً	۹	هفادلک	هفتادلک
۱۰۱	۴	مخطورات	محظورات
ایضاً	۱۹	کامیاب	کامیاب
ایضاً	۲۳	اشئات	اشتات (۳)
۱۰۳	۲۵	برماقت	برقاقت
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمول
۱۰۷	۷	قوجین	قوچین
۱۱۱	۱	قورجی	قورچی
ایضاً	۱۸	باباقشقه	و باباقشقه
۱۱۷	۱۲	عدل	عدل
ایضاً	۲۳	بتائید	بتائید
۱۱۸	۲۱	اشار	اشعار
۱۲۰	۱۴	مرتب	مرتّب
ایضاً	ایضاً	براهین	براهین
۱۲۲	۱۳	احصار	احصا
ایضاً	۱۸	رضاجوئی	رضاجوئی
۱۲۷	۵	باتفاق	باتّفاق
۱۲۸	۱۱	رنتهنهور	رنتنبهور
ایضاً	۱۲	تاتاخان	تاتارخان
۱۳۱	۲۳	مرده	مردم
۱۳۲	۲۲	بغلچه	نعلچه
۱۳۳	۲۰	دیپ	دیبه
۱۳۵	۱۸	گورگان	کورگان
ایضاً	۲۳	آچ	آچه
۱۳۶	۹	کواران	گواران
ایضاً	۲۳	برین	برین
ایضاً	ایضاً	بشیبهٔ	بشپهٔ
۱۳۷	۲	فرباه	فریاد
ایضاً	۳	معتمدان	معتمدان
ایضاً	۱۱	هالول	هانول
ایضاً	۱۴	حکم	حکم
۱۳۸	۲	بشیبهٔ	بشپهٔ
۱۴۰	۱۰	محمد برغلی	پیرمحمدعلی
۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرکیچ
ایضاً	۱۴	بروج	بروچ
۱۵۴	۴	قبل	قول
ایضاً	۱۷	چغانچهٔ	چغانچه
۱۵۶	۲۳	امور	امور
۱۵۸	۱۱	چند	چند
۱۵۹	۷	باباجلابروتردی بیگ وقوچ بیگ	باباجلابر و قوچ بیگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۴	در ضمیر	درضمیر
۱۶۱	۹	جنف	جنگ
۱۶۳	۱۷	پسران	پسران او
..	..	الغ میرزا	الغ میرزا
۱۶۵	۱۴	خوردهشود	خوردهشود
۱۶۷	۲	بعرض	بعرض
ایضاً	۱۹	سوم	سیوم
۱۶۹	۱۱	رجمند	ارجمند
ایضاً	۲۱	شیرخار	شیرخان
ایضاً	ایضاً	مساعدات	مساعدات
..	..	۱۷۱	۱۷۰
۱۷۰	۱۵	باکری	ماکری
۱۷۴	۴	نامر	ناصر
ایضاً	۱۴	پذیدپدیر	پذیدپذیر
۱۷۳	۱	بذات	بذات
ایضاً	۱۸	جاجکان	حاجکان
۱۷۷	۹	زمین	زمین
۱۷۹	۲۰	واصل‌پور	حاصل‌پور
۱۸۳	۱۱	بطن	بطن
۱۸۶	۱۳	هرپوار	مازوار
۱۸۷	۱۲	میکشت	میگشت
۱۹۰	۱۲	مستنگ	مشتنگ
۱۹۳	۲	۸ اشا	حاشا
۱۹۴	۱	لوزم	لوازم
ایضاً	۹	اتکه	اتکه
۱۹۵	۱۵	ککهر	گکهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۶	۱	وسبع	وسیع
ایضاً	۷	واده	داده
ایضاً	۲۲	تنگ	ننگ
۱۹۷	۱۹	ندارند	ندارد
۲۰۰	۶	تاباز	وتاباز
ایضاً	۷	دربن	دربن
ایضاً	۱۱	قوّت	قوّت
۲۰۲	۲	بانو	بانو
۲۰۶	۷	دوازده	دوازدهم
۲۰۷	۲۰	کاخانهای	کارخانهای
۲۱۲	۸	دانسته	شایسته
۲۱۸	۲۳	انشا	انشار
۲۲۳	۲۴	شاهناهی	شاهنشاهی
۲۲۵	۸	ثوانید	توانید
۲۲۷	۲۳	ننگ	تنگ
۲۳۰	۲۲	بیگه	بیکه
۲۳۱	۲۱	نصاف	انصاف
ایضاً	۲۵	لکشر	لشکر
۲۳۲	۴	ازهرطرف	(ازهرطرف
۲۳۳	۲۱	مهمّات	مهمّات
۲۳۴	۱۸	نداخت	انداخت
۲۳۶	۱	زَوانه	زَوانه
۲۳۷	۱	نه‌میرزا	بمیرزا
۲۳۸	۲۰	صاحبان	صاحبان
ایضاً	۲۰	مزاباشیه	قزلباشیه
۲۴۰	۲۲	وست	وقت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیب	ترتیب	۲۷۵	۵	حضرت	حضرت
۲۵۴	۱	برهمزدگی	برهمزدگی	ایضاً	۹	بنجشیر	پنجشیر
ایضاً	ایضاً	روزگا	روزگار	۲۷۹	۱۹	سعادت	سعادت
ایضاً	۲	طلب	طلب	۲۸۰	۱۴	عالم	عالم
۲۵۵	۸	کاهمرد	کهمرد	ایضاً	۲۷	بدولت	بدولت
۲۵۶	۳	اسماء	اسمای	۲۸۲	۱۰	درلتخانه	درلتخانه
ایضاً	۱۴	هنگام	هنگام	۲۸۴	۲۱	جهانبانی	جهانبانی
۲۵۹	۴	دولتخواهان	دولتخواهان	۲۸۶	۹	حال	حال
ایضاً	۱۷	معتمدمان	معتمدان	۲۸۷	۱۰	مستحکم	مستحکم
۲۶۰	۳	بارجود	باوجود	ایضاً	۱۱	متحصنان	متحصّنان
ایضاً	۹	تیه	تیه	ایضاً	۲۰	لنجایش	گنجایش
۲۶۱	۴	نزول	نزول	۲۹۳	۸	بیگ	بیگ
ایضاً	۱۹	متوجّه	متوجّه	ایضاً	۱۹	اعراق	آفرق
۲۶۴	۵	برسر	برسر	۲۹۵	۵	تمام	تمام
ایضاً	۲۳	ازین	ازین	ایضاً	۹	قدر	قدر
۲۶٫۷	۲	از راه تملّق	از راه تملّق	۳۰۱	۱۱	کنف	کنف
۲۶۸	۱۷	اتکه	اتکه	۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایت
۲۷۰	۲۰	تعلیم	تعلیم	۳۱۶	۳	ملازمان	ملازمان
۲۷۱	۱۰	حج	حج	ایضاً	ایضا	ـ امّا دواسطهٔ	امّا بواسطهٔ
ایضاً	۱۵	مقدم	مقدم	ایضاً	ایضاً	قندوزرا	قندوزرا
ایضاً	۱۷	لوازم	لوازم	۳۱۸	۴	بمواجید	بمواجید
ایضاً	۲۲	نبرد	نبرد	۳۱۹	۱۰	انداخته	انداخته
۲۷۲	۱۵	رگردان	روگردان	۳۲۳	۱۹	بار	بار
۲۷۴	۱۹	پنجشیر	پنجشیر	۳۲۹	۱۸	سهدان	سخنان
ایضاً	ایضاً	ملک	ملک	۳۳۲	۴	مخدرات	مخدّرات
ایضاً	۲۴	تشریف	تشریف	ایضاً	۹	ظالم	ظالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۳	۲	مشریف	تشریف
۳۳۶	۳	دلخواه	دلخواه
ایضا	۹	خنگ	خنک
۳۳۹	۱۳	بقغّب	بتغلّب
۳۴۰	۱۱	مرج	مَرج
ایضا	۱۴	ر	را
۳۶۵	۱۵	جانسقن	جانستان
۳۵۲	۱	همّت	همّت
ایضا	۳	ونی	ولی
۳۵۷	۴	حقائق	حقائق
۳۶۰	۱۸	از جملهٔ	و از جملهٔ
۳۶۹	۱۵	ودر	در
ایضا	۲۶	][	]
۳۷۰	۱۴	رباطنًا	و باطنًا

* بسم الله الرحمن الرحيم *

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها و غیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف هجاء * اما نامهائیکه در یک صفحه بتکرار واقع شده اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده شد - بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضهٔ ناضره را باید که آن صفحه را بتمامها نظاره فرمایند - تا بر همگي حالات مندرجهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و چون قلعجات بلفظ قلعه یا حصار و جز آن و آبها بلفظ آب یا دریا و جز آن تمیز مي یابند اسمای قلع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - و چون این کتاب دربیان سوانح و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریبًا هر واقعهٔ مرقومهٔ این کتاب را صراحةً یا ضمنًا بذاتش نسبتي هست و نیز صفحهٔ از ذکرش (که بحضرت شاهنشاهي یا خدیو عالم - یا خدیو زمان و هم چنین نمط آمده) عاري نیست الا یک دو صفحه فلهذا از برای احتراز از عبث در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذاشته ایجاز محمود را کار بستم *

* شعر *

* حسبي الاه العالمین فانه * مولی حسیب قادر و نصیر *

* منظر اول در اسامي مردمان و قبائل و اقوام و غیره *

* حرف الف *

آلنقوا بنت جویینه بهادر و مادر بوزنجر قاآن ۱۲ - ۴۹
۶۴ - ۶۵ - ۷۴ - ۱۲۲ - ۱۶۶
آي خان پسر کن خان .. .. ۴۹ - ۹۱
حضرت آدم صفي عليه السلام ۴۹ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴
۵۵ - ۵۷ - ۶۵ - ۶۹ - ۱۲۲ - ۱۸۴ - ۳۲۴ - ۳۶۸
اغازیمون مصري (اوریای ثاني) ۵۵
آذربیجان پسر بوذر ۵۸
آذرخان بن مغل خان ۶۰
آي خان پسر اغوز خان ۶۰
آرنگ خان ۷۴
آل مظفر ۷۹
آذون حسن آق قویلو .. .. .. ۸۲ - ۸۳
آرایش خان ۱۰۷
اُزق ملازم بابر شاه ۱۱۲
سلطان آدم گکهر ۲۹۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷
.. .. ۳۴۱
آق (آقا) سلطان .. ۲۴۳ - ۲۶۸ - ۳۰۴ - ۳۰۷
آدینه تقبائي ۳۱۵
آوازخان پسر سلیم شاه ۳۲۵
آدم خان قیام خاني امیر افغانان ۳۵۲
شیخ آذري شاعر ۳۶۳
ابوالفضل مولف ۹ - ۳۱ - ۴۷ - ۵۴ - ۱۸۸ - ۲۵۶
.. .. .. ۳۲۴ - ۳۴۷ - ۳۶۹
ابرخس حکیم ۴۱
سلطان ابوسعید میرزا پسر سلطان محمد میرزا و پدر
عمر شیخ میرزا .. .. ۴۸ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۹
شیخ ابن عربي ۵۲
ابن جوزي ۵۴
ابومعشر بلخي ۵۶

ابو مسلم مروزي ۴۷
سلطان ابو سعيد که پيش از تيمور در ايران سلطنت داشت ۷۸
ابا بکر ميرزا پسر ميران شاه .. .. .. ۸۱ - ۸۲
ابا بکر ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا .. ۸۳
سلطان ابراهيم بن سلطان سکندر لودي .. ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ .. .. ۱۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹
ابو المحمد نيزه باز .. .. ۹۶ - ۱۱۱ - ۱۱۲
مير ابو البقا ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۵
شيخ ابو الوجد فارغي خال شيخ زين ۱۱۹
مير ابو تراب رئيس گجرات ۱۴۶
ابراهيم شيرا خيل جد شير شاه ۱۴۷
ابراهيم بيگ چابوق .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳
ابن علي قراول بيگي ۱۵۷
ابدال ماکري امير کشمير .. ۱۷۰ - ۱۹۷ - ۱۹۹
ابراهيم بيگ ايشک آقا .. .. ۱۷۹ - ۲۲۳ - ۲۵۰
مير ابو القاسم حاکم گواليار .. .. ۱۸۹ - ۱۹۶
ابو الخير ملازم ميرزا عسکري .. ۱۹۰ - ۱۹۲
مير ابو الحسن صدر ۱۹۲
ميرزا ابراهيم ولد ميرزا سليمان ۲۰۱ - ۲۳۱ - ۲۳۷ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۴ .. .. .. ۳۰۷ - ۳۱۱
ابو القاسم خلفا ۲۱۸
ابو الفتح سلطان افشار ۲۱۹
شيخ ابو القاسم جرجاني .. .. ۲۲۱ - ۳۴۲
ميرزا ابراهيم (ميرزا ابو القاسم) پسر ميرزا کامران .. .. ۲۲۶ - ۲۴۴
ابو الحسن بيگ برادر زادهٔ قراچه خان .. ۲۳۴
ابو القاسم قورچيء شاه ايران ۲۵۹
ابدال کوکه ملازم ميرزا کامران .. ۳۰۷ - ۳۲۵
شاه ابو المعالي ۳۱۱ - ۳۲۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ .. .. .. ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۶۲
خواجه ابراهيم بدخشي .. .. ۳۱۴ - ۳۱۵
سلطان ابراهيم پسر همايون ۳۳۲
ابراهيم خان سور پسر غازي خان ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۵۴
خواجه ابو القاسم ۳۴۲
ابراهيم خان اوزبک ۳۵۰
ميرزا ابو القاسم پسر ميرزا کامران ۳۶۵
اتگه خان (شمس الدين محمد غزنوي - شف شين وغين) ۱۹۴ - ۲۵۹ - ۲۸۳ - ۳۲۲ - ۳۳۴ .. .. .. ۳۴۸ - ۳۵۲ - ۳۶۹ - ۳۹۷
احمد جام (ژنده فيل) پدر مريم مکاني حميده بانو بيگم .. .. ۱۸ - ۲۱۵
سلطان احمد ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا ۸۳ .. .. .. ۸۴ - ۸۷ - ۸۸
احمد يوسف .. .. ۹۰ - ۱۰۷ - ۱۰۸
احمد قاسم کابلي .. .. ۹۰ - ۱۰۳
امير احمدي پروانچي .. .. ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۰
احمد شاه نبيرهٔ سلطان ناصر الدين ۱۱۲
سلطان احمد جلاير (در زمان تيمور بود) .. ۱۲۸
ملک احمد لاد ملازم سلطان بهادر ۱۳۶
استاد احمد رومي ۱۶۴
احمد سلطان شاملو حاکم سيستان ولد محمد خليفه .. .. .. ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۴ - ۲۱۸

احمد سلطان الاش اغلی استجلو ۲۱۹
شیخ احمد یسوی ۲۲۳
احمد بیگ ۲۵۲
احمد خان سور (سکندر) برنهٔ سلیم خان ۳۳۹
.. .. ۳۵۴ (شف سکندر)
اخنوخ (یعنی ادریس علیه السلام - اوریای سیوم
هرمس الهرامسة) بن یرد .. ۴۹ - ۵۵ - ۵۶
اختیار خان قاضی‌زاده .. .. .. ۱۳۷ - ۱۳۸
خواجه اختیار ۳۰۸
ادهم خان کوکه .. .. ۱۹۴ - ۲۲۵ - ۳۶۳
ادهم میرزا ولد دیو میرزا ۲۱۸
ارفخشد بن سام ۵۸
ارم بن سام ۵۸
اران پسر بوذر ۵۸
ارمن پسر بوذر ۵۸
ارقیل خواجه وزیر اغور خان ۶۱
قوم ارغون .. ۱۷۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۲۶۲
اسقلینوس حکیم ۵۲
اسود بن سام ۵۸
شاه اسمٰعیل صفوی .. ۸۵ - ۸۶ - ۲۱۸ - ۲۹۵
سید اسحٰق (شتاب خان) ملازم سلطان بهادر ۱۴۳
اسمٰعیل ولد محمد شاه ۱۹۷
اسکندر سلطان پسر میرزا حیدر ۱۹۸
اسمٰعیل سلطان جامی ۲۲۹
اسمٰعیل بیگ دولدی .. .. ۲۳۴ - ۲۴۱
۲۶۴ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۰
اسکندر سلطان (خان) .. ۲۷۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰
اسمٰعیل کور (کوژ) ۲۹۴
اسحٰق سلطان .. .. .. ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۲۹۳
مولانا اسد ۳۶۳
اشرف خان میر منشی .. .. ۳۴۲ - ۳۶۴
اغور خان بن قراخان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲
آغزخان ۱۲۲
اغزیوار خان اتالیق سام میرزا ۱۳۵
افغانان ۸۹ - ۱۰۰ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵
۱۵۸ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۹۵
۱۹۸ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۳۰۷ - ۳۱۱
۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵
۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳
.. .. ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۵۲
سید افضل پسر میر سلطانعلی خواب بین .. ۸۹
افغانان خلیل .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸
افغانان مهمند .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸
افغانان عبد الرحمانی ۳۲۳
افغانان برمزیدی ۳۲۳
افضل خان میر بخشی .. ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۶۴
اقلیمیا (اقلیما) خواهر قابیل ۵۳
الوس آکتای (اوکدای) ۷۶
مولانا الیاس اردبیلی .. .. ۴۰ - ۲۲۱ - ۳۴۲
النکهر (ایلنکر) بهادر بن الجل نویان ۴۹ - ۷۶ - ۷۷
النجه خان بن گیوک خان .. .. .. ۴۹ - ۵۹
النجه خان بن ترک .. .. ۴۹ - ۵۹
التان خان ۷۰
النکر میرزا بن میران شاه ۸۲
میرزا الغ بیگ ابن عم ابوسعید بن سلطان محمد ۸۲
.. .. ۲۵۵

الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و برادر
عمرشیخ میرزا .. .. ۸۳ - ۸۹
الوس مغل خان .. .. ۸۴ (شقه‌مغل)
السینوغا خان بن دواخان ۸۶
الخیجه خانی تغائیء بابر ۸۷
الیاس خان ۱۱۱
الامان میرزا فرزند همایون ۱۱۳
الغ میرزا بن محمد سلطان میرزا - ۱۲۴ - ۱۲۶
۱۳۵ - ۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۰
۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۹
.. .. ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۴ - ۲۸۵
امیر الله‌دوست فاضل .. .. ۱۸۹ - ۱۹۰
الغ بیگ پسر هلهل سلطان ۳۳۵
امیر بیگ حاکم زمین‌داور ۲۰۴
امیر شاهي شاعر ۲۴۶
خواجه امین‌الدین محمود هروي خواجه جهان
.. .. ۲۲۴ - ۳۰۲
امام قلي قورچي ۲۴۸
میر امالي شاعر .. .. .. ۲۵۰ - ۳۱۴
محمد امین ۲۹۷
انوش بن شیث عم .. .. ۴۹ - ۵۴
انوش آغا دختر خواجه حسین زوجهٔ عمر شیخ میرزا
.. .. ۸۶
میرزا انور ۱۱۵
ایوزخان بن مغل خان ۹۰
اولون انگه زوجهٔ بیسوکاي بهادر ۷۲
اوکدای پسر چنگیزخان .. ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۹
قوم اوزبک .. ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۶۰
۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹
.. .. .. ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
راول اودي سنگهه .. .. .. ۱۰۶ - ۱۱۰
اویس سلطان ۲۵۲
اویکن اغلان ۲۸۸
اویماقات (ایماقات) درهٔ گز ۲۸۹
اهواز بن اسود ۵۸
ایجل نویان بن قراچار نویان .. ۴۶ - ۷۶ - ۷۷
ایردمچي برلاس بن قلچولي [illegible] ۷۱
ایل خان بن تنگیزخان .. [illegible]
قوم ایغور .. .. ۶۰ [illegible]
یلدرم بایزید قیصر روم .. .. ۸۰ - ۱۲۸
ایجل میرزا بن میران شاه ۸۲
ملا ایاق ۱۰۲
قوم ایماقات .. .. .. ۲۶۹ - ۲۹۹
ایل میرزا ملازم پیرمحمد خان ۲۸۷

* حرف باء *

ظهیرالدین محمد بابر پادشاه گیتي ستاني
فردوس‌مکاني پسر عمر شیخ میرزا ۱۱ - ۴۸ - ۸۵ - ۸۶
۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸
۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۸
۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۵ - ۲۱۶ - ۲۲۲ - ۲۲۳
۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۴۱
۲۵۲ - ۲۶۰ - ۲۶۹ - ۲۸۴ - ۳۱۶ - ۳۲۴ - ۳۲۸
.. .. ۳۴۹ - ۳۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲

بایسنغر خان بن قایدوخان .. ۴۹ - ۹۸
باجوق (از لقبهای ترک) ۹۰
بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا ۸۳
بابای کابلی اتالیق عمرشیخ پسر ابوسعید میرزا ۸۳
بایسنغر میرزا پسر سلطان محمود میرزا .. ۸۸
ملا بابای بشاعری ۹۰
بابا قشقه .. ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱
شیخ بایزید .. .. .. ۱۰۲ - ۱۰۴
بایزید .. .. ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۴
بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۹ .. .. ۱۸۱
بابا جوجک .. ۱۷۰ - ۲۷۷ (شف جدم)
میر بابا دوست ۱۷۱
امیر سید محمد باقر حسینی ۱۷۲
بابر قلی مهردار میرزا شاه حسین .. ۱۷۷
باباحسن ابدال ۱۹۵
بابا دوست بخشی .. .. .. ۲۰۲ - ۲۲۲
بهرطامی شیخ بایزید بسطامی (ولی) .. ۲۰۵
بابای سهرندی ۲۲۸
بابا دوست یساول .. .. ۲۲۹ - ۳۰۰
بابوس بیگ ۲۳۰ - ۲۳۶ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۵۳ - ۲۶۴ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۴۹
مولانا بایزید .. .. ۲۵۵ - ۲۷۱ - ۳۱۷
بابا ششپر (ولی) ۲۶۱
بابا سعید قبچاق .. .. ۲۶۲ (شف سین)
باقی صالح ملازم میرزا کامران ۲۶۳
مولانا باقی یرغو ۲۶۸
بالتو بیگ تواچی بیگی .. .. ۲۸۱ - ۲۸۵
باباشاهو ۲۸۸
بالتو سلطان ۲۹۰
باقی محمد پروانچی ۲۹۱
بابا قبچقار ۳۰۹
مولانا بابا دوست صدر ۳۱۵
بابا خزاری ۳۲۰
بابا بلاس (ولیء مجذوب) ۳۲۲
باقی بیگ یاتیش بیگی ۳۴۲
بالتو خان ۳۴۴
بین (بین) افغان ۹۴ - ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ .. .. .. ۱۲۴ - ۱۴۷
بهلی خان امیر افغان ۳۵۲
امیر بچکه (بوچکه) بهادر ۱۳۱ - ۱۴۱ - ۱۴۹ - ۱۵۲
بخشوی لنگاه ۱۷۲
بخشی بانو بیگم همشیرهٔ اکبر .. ۲۲۵ - ۳۰۶
بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا ۹۰ - ۱۲۳ .. .. .. ۱۶۸
بداغ خان قجار (قاجار) ملازم شاه طهماسب ۱۳۶ .. ۲۱۸ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
بهرخان استجلو ۲۱۸
شاه بداغ خان .. ۲۹۱ - ۲۹۸ - ۳۲۵ - ۳۶۳
امیر برگل بن النکیر بهادر .. .. ۴۸ - ۷۷
قوم براهمه ۵۱
برهمه .. .. ۵۱ - ۵۲
بربر بن حام ۵۸
الوس برلاس (لقب ، بمعنی شجاع بانسب) ۶۴ - ۷۱

برتان بهادر ۷۱
براق‌خان بن بیسون‌توا (بیسون‌قوا) ۷۷ - ۷۸ - ۸۴
برهان‌الملک ملتانی ۱۲۸
برمزید امیر افغان ملازم شیر شاه .. ۱۵۲ - ۱۶۴
میر برکه پسر میر عبدالله ۱۷۶ - ۲۳۳ - ۲۴۳
۲۵۴ - ۲۶۱ - ۲۸۶ - ۲۹۹ - ۳۰۳ - ۳۱۱
قاضی برهان خافی ۲۲۳
حکیم بطلمیوس (بطلیموس) ۳۳ - ۳۵ - ۳۷ - ۴۱
ملا بقائی ۱۱۹
بکرماجیت (راجهٔ گوالیار بود) ۹۹ - ۱۱۲ - ۳۳۸
بلقیس‌مکانی شهربانو بیگم ۲۰۲
ملا بلال کتابدار ۲۲۴
قوم بلوچ .. .. ۲۳۲ - ۲۴۹ - ۲۷۴
بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن .. .. ۴۹ - ۶۷
بوزنجر قاآن بن آلنقوا .. .. ۴۹ - ۶۶ - ۶۷
یورج بن سام ۵۸
بوذر بن سام ۵۸
بوزوق (از لقبهای ترک) ۶۰
بوقون قتقی پسر آلنقوا ۶۶
بوری (نوری) اوزبک ۱۳۳
بهاول انگه ۴۴
بهارخان (سلطان‌محمد) امیر افغان پسر دریا خان
.. .. ۱۰۰ - ۲۵۴
بهاریمل ایدری ۱۰۶
سلطان بهلول لودی ۱۰۷
سلطان بهادر ۲۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷
۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱

بهریت رای ولد سلهدی ۱۳۳
قوم بهیل ۱۳۶
استاد بهزاد مصور ۱۳۹
بهوپال رای حاکم بیجاگده ۱۴۵
شیخ بهلول .. .. .. ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶
بهادرخان ملازم شهرشاه ۱۲۴
بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ ۲۱۶
بهادر خان پسر حیدر سلطان شیبانی و برادر
علی‌قلی خان ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۵۲ - ۲۵۹
.. .. ۲۸۱ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۳۴
شیخ بهلول (دیگر) ۲۲۳ - ۲۵۲ - ۲۸۹ - ۲۹۶
.. .. ۳۲۰
قاضی بیضاوی ۵۴
بیسوکای بهادر پسر برتان بهادر .. ۷۱ - ۷۲
بیسون توا بن مونکان .. .. ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
بیگ میرک ۱۰۶ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۶۷ - ۱۷۱
.. .. ۲۷۷ - ۲۸۳
بیرام بیگ خان خانخانان - ۱۳۷ - ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۸۵
۱۸۶ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۰۸ - ۲۱۶ - ۲۱۸
۲۲۱ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۴۰
۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۶ - ۳۰۹
۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵
۳۳۶ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵
.. ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۶۷
بیگ محمد بکاول ۱۷۲
بیگ محمد توشکبیگی .. ۲۲۰ - ۲۹۱ - ۳۴۲
بیرم اوغلی سابق ۲۸۷
بیگ بابای کولابی .. .. ۲۹۷ - ۳۰۰

بیگ ملوک محبوب میرزا کامران ۳۲۱ - ۳۲۸
.. ۳۳۱ - ۳۴۳
بیرنام پسر ملک کلان ۳۲۴
بیگ محمد ایشک آقا ۳۵۲
ملا بیکسي (بنگشي) ۳۴۴

* حرف پے *

پاینده محمد ویسي ۱۹۰
پرم دیو ۱۰۶
رانا پرساد ۱۸۴
شیخ پوران ۱۷۳ - ۱۹۰
پورنمل ۱۹۶
پهلو بن اسود ۵۸
خواجه پهلوان بدخشي ۱۰۷ - ۱۵۹
پهلوان اشتر ۲۵۸
پهلوان دوست میربر ۲۶۳ - ۲۸۳ - ۳۳۱ - ۳۶۳
پیچه جان (بیچه جان) انگه والدهٔ زین خان کوکه
.. ۴۴
پیرمحمد پسر جهانگیر میرزا ۸۱
پیرعلي تاز ۸۱
پیرقلي سیستاني ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۷
مولانا محمد پیرعلي ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۵۹
پیرمحمد خان اوزبک حاکم بلخ ۲۶۹ - ۲۷۱
.. ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۱
پیرمحمد آخته ۲۸۸ - ۲۹۶
ملا پیرمحمد ۳۴۴
پیرمحمد رهتکي امیر افغان ۳۵۴
پیشرو خان ۳۶۴

* حرف تاء *

تتار بن النجه خان ۶۰
قوم تاجیک ۶۱ - ۹۴
قوم تاتار ۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۱
قوم تالجوت ۷۴
تاتار (تتار) خان سارنگ خاني ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۱۱
تاتارخان پسر سلطان علاؤالدین ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸
.. ۱۲۹
تاج خان ملازم سلطان بهادر ۱۳۱
تاج خان ۱۴۸ - ۳۵۲
ملا (شیخ) تاج الدین لاري ۱۸۱ - ۱۸۵
تاتار سلطان والیٔ خراسان ۲۱۳
تاخچي (تاخچي) بیگ ۲۸۱ - ۳۰۰
تاج الدین محمود باریکي ۳۱۵
تاتارخان رئوس افغانان - ۳۳۹ - ۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۴۵
.. ۳۵۲
تب تنگري (ولي) ۷۳
تتار گکهر ۳۲۴
ترک بن یافث ۴۹ - ۵۸ - ۵۹
قوم ترکان ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۷ - ۸۷
.. ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۲۸۷
قوم ترکمان ۶۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۴۲
ترمشیرین خان بن دواخان ۷۷ - ۷۸
امیر تردي بیگ (تردي محمد) خان ۹۶ - ۱۰۷
۱۱۷ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۸۱
۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۰ - ۳۴۲
۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۶۴ - ۳۶۵
تردي یکّه ۱۰۷

تردي بيگ آتاوه ۱۴۹

ترش بيگ ۱۷٦

ترسون بيگ ولد بابا جلاير ۱۸۱

ترسون برلاس ۱۹۱

تردي محمد جنگ جنگ ۲٦۳ - ۲۷۵

ترسون ميرزا ۲٦۸

تردي بيگ ۲۷۷

تسرّ الناظرين (نام اسپ) ۲۹۰

تغلق تيمور خان بن السينوغا خان ۸٦

تكوز پسر خان ايلخان ۹۲ - ۹۳

تموچين (چنگيز خان) پسر بيسوكاى بهادر ۷۲

.. .. ۷۳ (شف چ)

تمر علي شغالي ۲۷۳ - ۲۷۴

تمر تاش اتكه ۳۰۷ - ۳۲۵

تنگيز خان بن منكلي خان ۴۹ - ٦۲

تنبال پسر عيلم ۵۸

تنگيز بن اغور خان ٦۰

تنگري قلي مغول ۹۲

تومنه خان بن بايسنقر ۱٦ - ۴۲ - ٦۸ - ٦۹

.. .. ۷۴ - ۷۵ - ۷۸

توغ بيگي زوج كوكي اتكه ۲ .. ۱۴٦

تور بن فريدون ٦۲

توقبا بن بوزنجر قاآن ٦۷

تولي پسر چنگيز خان ۷۳ - ۷٦

الوس تولي ۷٦

توقتيمش خان ۷۹

تولك ياتيش قوپس ۲۲۴

تولك خان قوچين (قورچي) ۲۳۵ ۲۸۴

.. .. ۲۹۸ - ۳۴۴

تولك طايقاني ۲۵۲

تورانيان ۲٦۷

قوم توقبلي ۲۷٦

تولكچي امير ايماق ۲۹۹

تهمتن ميرزا ولد ديو سلطان ۳۱۹

امير تيمور كورگان صاحبقران پسر امير طراغاى ۱٦

۲۵ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۸ - ٦۷ - ٦۸ - ۷۵ - ۷۷

۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۹ - ۹۲ - ۹۷

۱۲۲ - ۱۲۸ - ۱۳۹ - ۱٦۳ - ۱۸۴ - ۲۱۹ - ۲۸۳

.. .. ۲۸٦ - ۳۳۵

تيمور تاش از نسل قيان ۱۴۹ - ٦۳

تيمور تاش بيگ اتاليق عمر شيخ ميرزا ۸۳

مهتر تيمور شربتچي ۲۲۴ - ۳٦٦

تيمور جلاير ۲۲۷

تيمور تاش ۳۱۵

* حرف ثاء *

مولانا ثاني ثاني خان ۳۰۵

* حرف جيم *

قوم جامرقه ۷۲

امير جان بيگ ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۲۹۱

شيخ جام (احمد ژنده فيل) .. ۱۲۱ (شف الف)

جان محمد تقبائي ۳۱۵

قوم جانوره ۳۲۹

جبلي بهادر ۲۲۴

جونده افغان ۳۱۳

امام جعفر صادق رض ۵۲

جعفر سلطان ۲۰۷

جعفر بیگ .. ۲۵۲ - ۲۵۳
قوم جگلي .. ۵۰ - ۵۱
قوم جلایر .. ۶۷ - ۶۸ - ۷۲
سلطان جلال‌الدین (برقت چنگیز خان بود) ۷۳
جلال خان (از اولاد سلطان علاؤالدین) .. ۱۰۷
جلال خان (اسلام خان) (سلیم شاه) پسر شیرخان
۱۲۳ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵
.. ۱۹۹ (شف سین)
مولانا جلال تتوي .. ۱۵۹
جلال الدین بیگ .. ۱۹۰ - ۲۳۱ - ۲۹۴
خواجه جلال الدین محمود ۲۰۲ - ۲۴۱ - ۲۸۰ - ۲۸۴
۲۹۲ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۲۲ - ۳۲۶
.. ۳۶۰ - ۳۶۶
جمشید سابق .. ۲۰ - ۴۰۰
شیخ جمال .. ۹۶
جمال خان خامه‌خیل سارنگ خاني .. ۱۲۳
مولانا جمال‌الدین محمد یوسف خطیب کشمیر ۱۹۸
مولانا جمشید معمائي .. ۲۲۱
جمیل بیگ .. ۲۲۸ - ۲۴۳ - ۲۹۳
میر جمال .. ۳۱۵
قبیلهٔ جغجوهه .. ۹۳
سلطان جنید برلاس ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴
.. ۱۲۴ - ۱۴۸ - ۲۶۰ - ۲۹۲
جنید بیگ برادر زادهٔ مظفر ترکمان .. ۱۷۰
جوبینه بهادر پسر یلدوز خان .. ۴۹ - ۶۴
جوجي پسر چنگیز خان .. ۷۳
الوس جوجي .. ۷۶
جوکي برادر تیمور .. ۷۱

قبیلهٔ جود .. ۹۳
مهتر جوهر آفتابچي .. ۲۲۴ - ۳۴۶
جوجک میرزا ملازم پیر محمد خان .. ۲۸۷
بابا جوجک .. ۳۰۱ - ۳۲۵ (شف باء)
جوگي خان .. ۳۰۷ - ۳۲۴ - ۳۲۵
جوجوق میرزای خوارزمي .. ۳۳۲
میرزا جهان شاه بن قرا یوسف .. ۸۲ - ۲۱۹
جهانگیر میرزا بن عمر شیخ ۸۵ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱
.. ۲۸۲
جهانگیر قلي بیگ ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۲۲۲
جیجي انگه کوچ شمس الدین محمد غزنوي ۱۴۳
.. ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴ - ۲۲۵
قاضي جیا .. ۱۰۲ - ۱۰۴
راي جیسلمیر (راي لون کرن) .. ۱۸۱
جي بهادر اوزبک .. ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

* حرف چ *

مولانا چانده منجم .. ۱۸ - ۱۹ - ۲۳ - ۱۸۱
چاکر بیگ خان ولد ویس قبچاق .. ۲۷۸ - ۲۸۲
.. ۲۹۲ - ۲۹۳
چغتاي پسر چنگیز خان ۷۳ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۴ - ۸۶
الوس چغتای ۷۶ - ۸۸ - ۹۲ - ۲۳۵ - ۲۳۹ - ۲۷۱
چغتائي سلطان .. ۲۵۰
چغتي خان .. ۳۴۳
چلمه بیگ کوکه .. ۲۰۴ - ۲۶۲ - ۳۳۱
چلپي بیگ .. ۲۹۹
چنگیز خان (تموجین) ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶
.. ۷۷ - ۸۶ (شف تاء)
راي چندر بهان .. ۱۱۰

راجه چنتامن برهمن .. ١٥٣
چولي بهادر .. ٢٠٣ - ٢٥٩
چين بن يافث .. ٥٨
چين تيمور سلطان .. ٩٥ - ١٠٦ - ١٠٨ - ١٤٢

* حرف حاء *

حام بن نوح عم .. ٥٧ - ٥٨
حاتم خان .. ٩٤ - ٩٥
حاجي محمد خان (كوكي) (بابا قشقه) ١٤٩
١٥٤ - ٢٠٤ - ٢٠٥ - ٢١٨ - ٢١٩ - ٢٢١ - ٢٢٢
٢٢٨ - ٢٤٠ - ٢٤١ - ٢٤٣ - ٢٥١ - ٢٥٢ - ٢٦١
٢٦٢ - ٢٦٣ - ٢٦٨ - ٢٧٣ - ٢٧٤ - ٢٧٥ - ٢٧٦
٢٧٧ - ٢٨٠ - ٢٨٥ - ٢٨٩ - ٢٥٩ - ٢٩٠ - ٢٩٦
٢٩٨ - ٣٠٢ - ٣٠٣ - ٣٠٤ - ٣٠٦ - ٣٠٧ - ٣٠٨
.. ٣٠٩ - ٣١٠
حاجي بيگم (مهد عليا) زوجهٔ همايون .. ١٥٩
حاجي محمد عسس .. ٢٥٨
حافظ شيرازي لسان الغيب .. ٢٧١
قاضي حامد .. ٣٢٦
حاجي محمد ميستاني .. ٣٣٤ - ٣٦٦
حبش بن حام .. ٥٨
مير حبش .. ٣٠٩
حبيب خان رئيس افغانان .. ٣٣٩ - ٣٤٤
حرم بيگم زوجهٔ ميرزا سليمان .. ٢٣٧
خواجه حسين خسر عمرشيخ ميرزا .. ٨٦
مولانا حسامي قراكولي .. ٨٦
سلطان حسين ميرزا (هم‌عصر بابر) ٨٩ - ٩٠
.. ١٢١ - ١٢٣ - ١٦٣ - ١٦٨ - ٢٢١ - ٢٢٣
شاه حسن (بابري) .. ٩٣
حسن خان ميواتي* .. ١٠٠ - ١٠٦ - ١١٠
حسين خان لوحاني .. ١٠٠
حسن ولد مكن .. ١٠٣
امير شاه حسين .. ١٠٣ - ١٠٧ - ١٠٨
خواجه حسين .. ١٠٧ - ١٠٨
حسين خان (ديگر) .. ١١١
شاه حسين (حسن) بيگ ارغون ولد شاه بيگ ارغون
.. ١٣٥ - ١٧٣ - ١٧٧ - ١٩٠ - ٢٥٧
حسن پدر شيرشاه .. ١٤٧
حسن خلفات .. ١٦٤
راى حسين جلواني ملازم شيرشاه .. ١٦٤
ميرزا حسن خان* ١٧٦ - ٢٣٣ - ٢٩٦ - ٣١١ - ٣٤٢
حسين خان سرواني ملازم شيرشاه .. ١٩٧
حسين ماكري پسر ابدال ماكري .. ١٩٩
خواجه حسين مروي ٢٠١ - ٣٣٠ - ٣٣٣ - ٣٤٢ - ٣٦٤
.. ٣٦٧
حسين قلي ميرزا شاملو برادر احمد سلطان شاملو
.. ٢٠٤ - ٢١٨
حسن بيگ كوكه .. ٢٠٤ - ٢١٨ - ٢٢٢ - ٢٥٩
مير حسين كربلائي فاضل .. ٢١٣
حسن سلطان شاملو .. ٢١٩
حسين علي ايشك آقا .. ٢٢٣
مير حسين ولد ميرزا بيگ .. ٢٢٤
سلطان حسين خان ٢٥٢ - ٢٨٩ - ٢٩٠ - ٣٢٠ - ٣٤٢
حسين بيگ قورچي شاه ايران .. ٢٥٣
حسين (حسن) قلي سلطان مهردار ٢٥٣ - ٢٧٨
٢٨٠ - ٢٨١ - ٢٨٢ - ٢٨٦ - ٢٨٧ - ٢٩٠ - ٣٠٠
حسام الدين علي ولد ميرخليفه .. ٢٥٧ - ٢٥٩

حسن قلي آقا ۲۶۷
حسین سعید بي ملازم پسر محمد خان .. ۲۸۷
حسن صدر ۳۰۰
حسن آخته ۳۰۵
خواجه حسن وزیر سرکار آبي ۳۶۰
حکیمه دایه ۴۳
میرزا محمد حکیم (ابو المفاخر - ابو الفضائل)
پسر همایون .. .. .. ۳۳۲ - ۳۴۰
حمیده بانو بیگم مریم مکاني .. ۴۸ (شف میم)
حمیده خان ۹۴
حضرت حوّا عم .. .. ۵۳ - ۶۵
حیدر علي ملازم خواجه کلان بیگ ۹۴
مهتر حیدر رکابدار ۱۰۴
میرزا حیدر کورگان بن محمد حسین ۱۱۵ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱
.. ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۸۴
حیدر بخشي ۱۵۲
حیدر سلطان شیباني ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۱
.. .. ۲۴۳ - ۲۴۴
ملا حیرتي شاعر ۲۲۲
حیدر محمد آخته بیگي ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۷۵ - ۲۸۱
.. ۲۹۰ - ۳۱۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۴
حیدر محمد خان ۲۵۲
حیدر دوست مغل .. .. .. ۲۷۲ - ۳۰۵
حیدر قاسم کوه بر ۲۹۶
حیدر قلي بیگ شاملو ۳۴۴

* حرف خاء *

خالدار انگه مادر سعادت یار کوکه ۴۴
حکیم خاقاني ۴۸
خانزاده بیگم همشیرهٔ بابر شاه ۸۵ - ۲۲۶ - ۲۳۰
.. ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۲
خان میرزا برادر بابر شاه ۹۰ - ۹۱ - ۱۱۱ - ۲۸۲
امیر خان بیگ ۹۶
خانخانان ۱۰۷
خانجهان (فتح خان سرواني) .. ۱۱۱ - ۱۴۲
.. .. ۳۴۷ (شف فاء)
خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق ۱۶۸
.. .. ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۴۴ - ۲۵۳
خانم بیگم کوچ میرزا کامران ۲۳۶
خالق بردي ۲۷۱
خالدین ۲۹۱
خانم صبیهٔ میرزا سلیمان ۳۰۷
خالدین دوست سهاري بابا دوست ۳۱۶ (شف باء)
خانش بیگم زوجهٔ همایون صبیهٔ جوجوق میرزای
خوارزمي ۳۳۲
خدیجه سلطان بیگم ۱۱۲
خداوند خان وزیر سلطان مظفر .. ۱۳۲ - ۱۴۱
خدا دوست پسر مصاحب بیگ ۲۶۴
خراسان بن عیلم ۵۸
ملا خرد زرگر .. .. ۲۷۵ - ۳۱۴
میر خرد .. .. ۲۹۹ - ۳۶۶
خزر بن یافث ۵۸
خسرو شاه .. (بوقت بابر بود) ۸۸ - ۲۶۰
خسرو کوکلتاش ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۴۵ - ۱۴۹
.. .. ۱۵۴
خسرو ملازم شاه ایران ۲۵۳

خضرخواجه خان بن تغلق تیمور خان .. ۸۶
خضرخان هزاره ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۵۷ - ۲۶۴
.. .. .. ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۶۴
خضرخواجه خان (سلطان) ۲۳۴ - ۲۶۴ - ۲۸۱
۲۹۰ - ۳۰۷ - ۳۴۱ - ۳۲۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴
میرزا خضرخان ۲۶۲
خضرخان افغان سلطان جلال الدین .. ۳۴۰
خلج بن یافث .. .. .. ۵۸ - ۵۹
خلج (از لقبهای ترک) ۹۰
خلیل بن میران شاه ۸۲
سلطان خلیل میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ۸۳
میرخلیفه .. .. ۹۶ - ۱۴۷ - ۲۵۷ - ۲۵۹
محمد خلیل آخته بیگی ۱۰۸
خواجه خلیفه .. ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
میرخلج .. .. .. ۲۲۷ - ۲۲۸
خنجر بیگ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲
خواجه احرار ناصرالدین (خواجه عبیدالله)
.. .. ۸۷ - ۱۱۸ - ۲۴۰ (شفعین)
خواجگی اسد جامدار .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
خوند میر مورخ .. .. .. ۲۴۰ - ۳۵۹
خواص خان رئیس افغانان .. ۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۶۴
.. .. ۱۶۵ - ۱۷۴ - ۳۳۶
خواجه حاجی کشمیری .. .. ۱۷۰ - ۱۹۹
قوم خواجه خضریان ۲۷۷
خواجه پادشاه مریض ۳۴۲

* حرف دال *

داود خان ۹۴
دده بیگ هزاره .. .. .. ۲۳۴ - ۲۴۲
قوم درلکین .. .. ۹۳ - ۹۷
امیر درویش محمد ساربان ۹۶ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۴۰
دریا خان .. .. ۱۰۰ - ۱۴۳
درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان .. ۱۴۰
درویش علی کتابدار ۱۳۱
دلاور خان ۱۰۷
دلپت رای ۱۱۰
دلدار آغاچه بیگم والدهٔ میرزا هندال ۱۵۵ - ۱۵۶
.. .. ۱۶۰ - ۲۳۱
دومغین (دوتمین) خان بن بوقا قاآن .. ۴۹ - ۹۷
دواخان بن براق خان .. .. ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
دولتخان ۹۳
خواجه دوست خاوند ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۸۶
دوست بیگ ایشک آقا ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۹ - ۱۴۱ - ۱۴۹
دولت خان برادر نصیرخان ۱۴۷
خواجه دوست منشی ۱۹۷
ملک دولت چک ۱۹۹
حافظ دوست محمد خافی ۲۱۱
دوغان بیگ .. .. .. ۲۵۲ - ۲۵۳
دولت سلطان داماد میرزا کامران ۲۵۸
دوست محمد پسر میرزا قلی ۲۹۷
دونه‌و (فتح خان) نگهبان چیته ۳۴۷
دولت خواجه ۳۵۷
دیب باقوی بن النجه خان .. .. ۴۹ - ۵۹
دیو میرزا ۲۱۸
دیو سلطان ۲۱۹
دیندار بیگ ۳۰۵

* حرف ذ *

ڈونکرسي .. ۱۱۰
قوم ڈھوسر .. ۳۳۷

* حرف ذال *

ذوبون بیان پادشاه .. ۹۴
ذو النّون ارغون .. ۸۹ - ۹۱

* حرف راء *

رایمل جدّ رایسال درباري .. ۱۴۷
رایسال درباري .. ۱۴۷
رایمل سوني .. ۱۸۰
راجهٔ بکهو .. ۳۲۵ - ۳۲۶
راجهٔ کهلور .. ۳۲۶
رایسین جلواني .. ۳۵۳
رحمان قلي خان .. ۳۲۵
رستم ترکمان .. ۱۰۷ - ۱۰۸
رستم خان امیر افغان .. ۳۵۲
رشید خان .. ۱۱۵ - ۲۹۱
رضیّه سلطان بیگم دختر عمرشیخ .. ۸۶
رفیع‌الدین صفوي .. ۱۰۴ - ۱۶۷
رفیع (رفیق) کوکه .. ۲۲۹ - ۲۷۱
رکن داؤد ملازم سلطان بهادر .. ۱۳۶
رکن خان امیر افغان .. ۳۵۳
رگهوناتهه (آدناتهه) .. ۵۱
رمکي چک امیر کشمیر .. ۱۷۰
۱ بي‌بي روپا دایه .. ۴۴
روم بن یغن .. ۵۸
روس بن یافث .. ۵۸
رومي خان .. ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۵۱
روشن بیگ .. ۱۴۹ - ۱۵۲
روشن کوکه .. ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۷۷
مولوي معنوي روم .. ۲۷۱
خواجهٔ روح‌الله .. ۲۸۹
مولانا روح‌الله استاد همایون .. ۳۵۷

* حرف زاء *

زاهد بیگ .. ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۲۵۸
زبیر راغي .. ۹۱
محمد زمان میرزا .. ۹۹ - ۱۱۴ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۷
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۷
.. ۱۵۹
زنج بن حام .. ۵۸
مهتر زنبور .. ۱۴۱
زین خان کوکه پسر بیچهجان انگه .. ۲۴۴ - ۲۲۲
محمد زیتون .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴
شیخ زین صدر خافي نبیرهٔ شیخ زین‌الدین .. ۱۰۷
.. ۱۱۰ - ۱۹
شیخ زین‌الدین خافي .. ۱۱۹
زین‌الدین سلطان شاملو .. ۲۱۹ - ۲۲۹
سلطان زین‌الدین کشمیري .. ۳۲۳
مولانا زین‌الدین محمود کمانگر .. ۳۳۳

* حرف سین *

سام بن نوح عم .. ۵۷ - ۵۸
قوم سالجیوت .. ۶۶
سالجوقي .. ۷۰
رانا سانکا ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱
.. ۱۱۲ - ۳۲۴
سام میرزا برادر شاه طهماسپ ۱۳۵ - ۱۷۰ - ۲۱۶ - ۲۱۸
سلطان سارنگ گکهر .. ۱۹۵ - ۳۲۴

سادات بني مختار ۲۳۴

قوم سالقانچي ۲۷۶

سانقاجي امير ايماق ۲۹۹

سادات ترمذ .. .. .. ۳۰۳ - ۳۱۱

سبدل خان .. .. .. ۲۹۷ - ۲۹۸

مهتر سبهاکه (سهباکه) ۳۰۴

سقردي کهچي ۱۰۶

سدسان بن يافث .. .. ۵۸ - ۵۹

سرخ وداعي کهنه شاعر بےتعين ۱۱۹

سرمست خان .. .. ۱۵۲ - ۱۶۴

سردار بيگ پسر قرلچه بيگ .. .. ۲۶۴ - ۲۸۰

سعادت يار کوکه پسر خالدار انکه ۱۴۵

شيخ سعدالدين حمويه ۵۲

سلطان سعيد خان .. .. ۱۲۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵

سعيد بيگ سردار ۲۹۳

بابا سعيد قبچاق ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۲۵ - ۳۲۶

.. .. (شف باء)

سعيد خان پسر سارنگ گکهر ۳۲۴

سعادت خواجه ۳۵۷

سقلاب بن يافث ۵۸

سقّاي پروردهٔ همايون از دريا نامش نظام ۱۵۹ - ۱۶۰

سلطان سکندر لودي (برادر علاؤالدين) پدر سلطان

ابراهيم .. .. ۹۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۴۷

سلطان سکندر سور افغان (احمد خان) ۹۸ - ۳۳۷

۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵

.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷ (شف الف)

سلطان سکندر پدر محمود خان ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴

سکندر خان ۱۴۱

سکندر (اسکندر) سلطان .. ۱۶۱ (شف الف)

سکندر توبچي (مظفر) .. ۱۷۶ (شف ميم)

سکندر خان اوزبک ۳۳۲ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵

.. .. ۳۵۱

مير سلطان علي خواب بين ۸۹

ميرزا سليمان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۴۶ - ۲۰۰

۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۹

۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹

۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵

۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸

.. ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۵۴

سلهدي .. .. ۱۰۶ - ۱۲۳

ملا سلطان علي ۱۳۶

سليمه سلطان بيگم بنت گلرنگ بيگم بنت بابر پادشاه

.. .. ۱۴۹

سلطان بيگم زوجهٔ ميرزا عسکري .. ۱۹۴

سلطان علي افشار ۲۱۸

سلطان قلي قورچي‌باشي خويش محمد خان ۲۱۸

حافظ سلطان محمد رخنه .. ۲۲۳ - ۲۸۱

سلطان محمد بخشي (قراول بيگي) ۲۲۴ - ۲۵۹

.. .. (شف ميم)

خواجه سلطان محمد رشيدي وزير .. ۲۵۴

سلطان قلي انکه ۲۶۸

خواجه سلطان علي (افضل خان - ديوان) ۲۸۶

.. .. ۲۹۲ - ۳۰۱

سليم شاه (جلال خان) پسر شيرشاه ۳۲۴ - ۳۲۵

۳۲۹ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ (شف جيم)

مير سنجر .. .. ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۸۴

سهانجي ۳۱۵

مهتر سنبل میر آتش سنبل خان (صفدر خان) ملازم

همایون .. .. ۴۰ - ۲۲۴ - ۲۶۳ - ۲۹۹

سند بن حام ۵۸

سنکو پسر آونگ خان ۷۴

سلطان (میرزا) سنجر برلاس ۹۰ - ۲۶۰ - ۲۶۴

سنکرخان جنجوهه ۱۰۵

سنکای ناگوري ملازم مالدیو ۱۸۰

میرزا سنجر ولد شهربانو بیگم ۲۰۴

سدّیان ۲۰۴

سنجاب سلطان افشار حاکم فراه ۲۱۸

سنگي اتا درویش ۳۳۵

سوغوچیچن پسر ایرمچي برلاس ۴۹ - ۷۱ - ۷۲

سونج خان ۶۴

قرم سیورها ۵۰

سیورغتمش برادر تیمور ۷۹

سیورغتمش بن میران شاه ۸۴

سیوندک سلطان قورچي باشي افشار .. ۲۱۸

سیف خان کوکۀ اکبر و پسر خواجه مقصود .. ۲۲۲

میرسید علي زمیندار ۲۴۹

میرسید علي .. .. .. ۲۹۴ - ۳۴۴

میرسید علي سبزواري ۲۹۹

سید علي ۳۲۸

* حرف شین *

شام بن یغن ۵۸

میرزا شاه رخ پسر تیمور .. ۸۱ - ۸۲ - ۸۳

شاهرخ میرزا بن ابو سعید میرزا ۸۳

شاه بیگ ارغون برادر محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون

.. .. .. ۸۹ - ۹۱ - ۱۳۵ - ۱۷۳

شاه بیگم مادر سبیع بابر پادشاه .. ۹۰ - ۹۱

شاهي بیگ خان .. .. ۹۱ - ۱۶۸

خواجه شاه میرحسین .. ۹۵ - ۹۶ (شف میم)

شاهم خان جلایر ۱۵۳ - ۱۷۶ - ۲۳۵ - ۲۸۲ - ۳۱۱

.. .. ۳۱۸

شاه میرزا پسر محمد سلطان میرزا ۱۶۳ - ۱۱۱ - ۲۴۱

.. .. ۲۸۵

شاه ولد ملازم عسکري میرزا ۱۹۴

استاد شاه محمد سرنائي ۲۱۱

شاه قلي سلطان ۲۱۳

شاه قلي سلطان استجلو حاکم مشهد .. ۲۱۵

شاه قلي سلطان مهردار ۲۱۸

شاه قلي سلطان افشار حاکم کرمان .. ۲۱۸

شاهم علي جلایر پدر تیمور جلایر ۲۲۷ - ۲۲۸

شاه قلي نارنجي ۲۲۸ - ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۲۹۱ - ۲۹۴

.. .. ۳۲۰ - ۳۴۴

شاه قلي سیستاني .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶

شاه بودي خان ۲۴۴

شاه قلي سلطان خویش بیرام خان .. ۲۶۶

شاه محمد برادر حاجي محمد ۲۸۵ - ۲۹۸ - ۳۱۰

شاه محمد سلطان حصاري .. ۲۸۸ - ۲۸۹

میرزا شاه خویش میر برکه .. ۳۰۳ - ۳۴۶

شاه ولي اتکۀ میرزا محمد حکیم ۳۴۰ (شف واو)

شاهباز خان افغان ۳۴۳

شجاعت خان ۱۴۰

شجاعت خان (سجاول خان) .. ۳۳۹

میر شریف خان برادر شمس الدین محمد اتکه خان

.. .. ۱۳ - ۲۹۱
مولانا شرف الدین علي یزدي مؤلف ظفرنامه ۲۶
.. .. ۹۷
ملا شفائي .. .. ۳۰۱ - ۳۲۵
میر شمس الدین محمد غزنوي اتکه خان ۱۴۳ - ۱۴۴
۱۴۵ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۵۸ (شف الف و غین)
شیخ شمس الدین کلال ۷۷
شمس الدین محمد (دستگیر همایون بر ساحل دریا)
.. .. ۱۲۶ - ۱۶۸
شمس الدین علي سلطان .. ۲۱۵ - ۲۲۰
شمس الدین علي قاضي قندهار ۲۲۹
علامهٔ شهرزوري .. .. .. ۵۳ - ۵۷
سلطان شهاب الدین غوري ۹۷
مولانا شهاب معمائي متخلص بحقیري ۱۱۸ - ۱۱۹
شهاب الدین احمد خان .. .. ۳۴۲ - ۳۵۴
شهاب خان افغان ۳۵۲
شیث عم (اوریاي اول) ۴۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵
شیرآموي ۷۶
شیرین بیگي آغا خواهر تیمور ۷۹
شیر علي خان اوغلان بن محمد خان .. ۸۹
شیرم طغائي ۸۷
شیبک خان .. .. .. ۸۸ - ۸۹
شیر افکن بیگ ولد قوچ بیگ ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۳۴
۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۱
شیر شاه افغان (نامش فرید بن حسن بن ابراهیم) ۱۲۳
۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳
۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۸۶

۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۳۲۴ - ۳۳۴ - ۳۳۸ - ۳۳۹
شیردل خویش منعم خان ۱۲۷
قوم شیعه ۲۰۴
شیرعلي ملازم میرزا کامران ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳
۲۶۴ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۲ - ۲۸۳
شیخم خواجه خضري .. .. ۲۷۲ - ۲۷۷
شیر محمد یکنه (سید محمد یکنه) ۲۸۷ - ۲۸۸
.. .. (شف میم)
شیرعلي بیگ ۳۳۴

* حرف صاد *

حافظ صابرقاق .. .. .. ۲۱۱ - ۲۱۴
صافي ولي سلطان ۲۱۹
صالح دیوانه ۳۲۵
صدرخان .. ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴
صلحا بن آدم عم ۵۴
صوفیان خلیفه ۲۱۹

* حرف طاء *

طاق بن اغور خان ۶۰
طاوس خان برادر شاه منصور ۹۳
امیر طاهر .. .. .. ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۲۳۳
طاهر محمد پسر میر خرد .. .. ۲۹۹ - ۳۶۶
محمد طاهر خان .. .. .. ۳۱۲ - ۳۱۶
امیر طراغاي پدر تیمور .. .. ۴۸ - ۷۷ - ۷۹
شاه طهماسپ صفوي والي ایران ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۰۵
۲۰۹ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۲
.. .. .. ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۳۳۴

* حرف ظاء *

ظفر علي ولد فقیر بیگ ۱۷۶

* حرف عین *

قوم عاد ۵۸
عالم شیخ پسر طراغای ۷۹
عادل سلطان بن مهدی سلطان ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸
.. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۲۲۱
عالم خان لودی سلطان علاؤالدّین ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۴۰
.. .. .. (شف علاؤالدّین)
سلطان عالم ملازم سلطان بهادر ۱۳۴
عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان .. ۲۲۱
عارف توشکچی (بهار خان) ۲۲۴
عالم شاه (ملازم میرزا کامران) .. ۳۲۵ - ۳۶۳
عارف بیگ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲
عادل خان افغان ۳۳۹
عارف اللّه پسرخواندهٔ قنبر ۳۵۳
میر عبدالحی صدر ۱۵ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۹۴
.. .. ۳۹۸
خواجه عبیدالله (ناصرالدّین خواجهٔ احرار) ۸۴
.. .. (شف خلد)
عبد الرزّاق میرزا بن الغ بیگ میرزا .. ۸۹
عبیدالله خان .. .. .. ۹۱ - ۲۳۴
عبد الرحیم سقاولی ۹۳
امیر عبدالعزیز .. .. .. ۹۴ - ۹۶
عبدالعزیز (عبد العلی) میر آخور ۹۴ - ۱۰۳
.. .. ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰
امیر عبدالله (کتابدار) ۱۵ - ۹۶ - ۹۵ - ۱۰۳
.. .. ۱۰۷ - ۱۲۸
عبدالشکور ۱۰۷
عبدالملوک قورچی ۱۱۱

عبدالرشید پسر شیر خان ۱۲۳
عبد الله خان اوزبک خویش قاسم حسین خان اوزبک
.. .. .. ۱۴۲ - ۲۹۰ - ۳۴۲
میرزا عبدالله ۱۶۲ - ۲۰۱ - ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۸۱
.. .. ۲۹۳ - ۳۴۲
خواجه عبدالحق .. .. .. ۱۶۸ - ۱۷۱
قاضی عبدالله صدر میرزا کامران .. ۱۶۹ - ۱۷۱
مولانا عبدالباقی صدر ۱۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۳۰۳
.. .. ۳۳۳ - ۳۴۲
شیخ عبد الغفور ۱۷۷
شیخ عبد الوهّاب (از اولاد شیخ پوران) .. ۱۹۰
میر عبدالحی گرمسیری .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱
خواجه عبدالله انصاری پیر هرات .. ۲۱۴
خواجه عبدالغنی امیر قزوین ۲۱۵
عبدالله خان استجلو داماد شاه اسمٰعیل .. ۲۱۸
خواجه عبدالصمد شیرین قلم ۲۲۰ - ۲۹۲ - ۳۰۳
.. .. ۳۴۲
عبدالفتّاح کرکیراق ۲۲۰
عبدالوهاب .. ۲۲۴ - ۲۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷ - ۳۱۲
میر عبدالله (میبد بغی مختار) ۲۳۳ - ۳۳۰ - ۳۴۲
ملا عبدالخالق استاد میرزا کامران .. ۲۳۶
خواجه عبدالخالق ۲۴۴
عبدالجبار شیخ ۲۵۰
عبدالرحمٰن قصّاب ۲۵۸
عبدالله سلطان ۲۷۲
عبدالرشید خان پسر سلطان سعید خان حاکم کاشغر
.. .. ۲۸۵ - ۳۳۲
عبّاس سلطان اوزبک .. .. ۲۸۵ - ۲۸۹

عبدالعزيز خان اوزبک پسر عبيد خان ۲۸۸ - ۲۸۹
عبيد خان اوزبک ۲۸۹
خواجهٔ عبد السّميع ۳۲
مولانا عبد الله ۳۱۵
مولانا عبد القادر .. .. .. ۳۱۷ - ۳۴۴
مولانا عبدالله سلطانپوري (ديگر) .. ۳۲۵
خواجهٔ عبد الباري ۳۴۲
خواجهٔ عبد اللّه ۳۴۲
خواجهٔ عبد المجيد ديوان ۳۴۲
خواجهٔ عبد الملک وزير سرکار آتشي .. ۳۵۹
عثمان چلپي ميرزا بن ميرانشاه ۴۲
عراق پسر خراسان ۵۸
قوم عرب ۵۸
مير عرب مکي ۲۷۹
ميرزا عزيز کوکلتاش خان اعظم ۱۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸
.. .. ۲۲۵
استاد عزيز سيستاني (رومي خان) ۳۵۵
ميرزا عسکري برادر همايون ۹۹ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۵۰ - ۱۶۰
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۳
۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲
۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۹
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۹۲
.. .. ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۰۸
ملّا عصام الدّين ابراهيم ملّا زاده ۲۷۰ - ۳۱۶ - ۳۱۷
خواجهٔ عطاء الله ديوان بيوتات ۳۴۲
سلطان علاؤ الدين (عالم خان) (لودي) (سوادي) ۹۲
۲۰۷ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ (شف عالم خان)
استاد علي قلي (نادر العصر) .. ۹۵ - ۱۰۹ - ۱۶۴
شيخ علي .. ۹۶ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۴۳
امير علي (ولي) خازن .. ۹۸ (شف ولو)
سلطان علاؤ الدّين سابق .. ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۱۴
علي خان شيخ زادهٔ فرملي .. ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱
علي اتکه باشليق ۱۰۸
مير علي شير ۱۱۹
سيد علي خان نوکر سلطان بهادر ۱۳۱
علي خان مهاوني ۱۵۲
علاول خان ملازم شير شاه ۱۹۷
شيخ علاؤ الدين سمناني (ولي) ۲۱۵
علي قلي خان شيباني پسر حيدر سلطان شيباني وبرادر
بهادر خان ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۷۷
۲۸۱ - ۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۳
.. .. ۳۵۴ - ۳۶۴
علي سلطان چالق ۲۱۹
علي بيگ ذوالفقار کش ۲۱۹
علي دوست خان باربيگي پسر حسن علي ۲۲۳
.. .. ۲۸۰ - ۳۲۸
علي سلطان تکلو ۲۲۷
علي قلي خان اندرابي ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۳۲۱ - ۳۳۲
.. .. ۳۴۲ - ۳۴۳
علي قلي اوغلي قورچي ميرزا کامران ۲۵۸ - ۲۶۸
علي قلي سلطان ۲۷۵
علي محمد اسپ .. .. .. ۳۰۷ - ۳۲۵
عمر شيخ ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا و پدر

بابر پادشاه ۴۸ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲

میرزا عمر شیخ پسر تیمور .. .. ۸۱ - ۸۳

عمر بن میوین شاه ۸۴

عماد الملک .. ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۹

خواجه عنبر ناظر .. ۱۹۱ - ۲۲۴ - ۲۴۱ - ۳۴۷

عیلم بن سام ۵۸

عیسیٰ عم ۶۵

عیدی رینا ۱۹۹

* حرف غین *

خواجه غازی تبریزی دیوان ۴۴ - ۱۶۸ - ۲۲۲

.. ۲۶۶ - ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۱۱ - ۳۳۳

غازی خان ۹۴

محمد غازی توغبائی .. .. ۱۵۴ - ۱۵۵

غازی‌خان کشمیری ۱۹۹

غالب خان ۳۲۵

غازی‌خان‌سور پدر ابراهیم سور .. ۳۳۹ - ۳۵۴

غز بن یافث ۵۹

میر غزنوی (شمس‌الدین اتگه‌خان) ۱۸۷ - ۱۹۱

.. ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ (شف‌شین و الف)

غضنفر نوکر یادگار ناصر میرزا ۱۴۳

غلام علی شش انگشت .. .. ۳۲۸ - ۳۶۵

غنچه‌جی امید زوجهٔ عمر شیخ میرزا .. ۸۵

غنچه‌جی آغا سلطان زوجهٔ عمر شیخ (دیگر) ۸۶

میر غنی ۳۴۲

غیاث‌الدین جهانگیر میرزا پسر تیمور .. ۸۰

سلطان غیاث‌الدین برادر سلطان شهاب‌الدین غوری ۹۷

قاضی غیاث‌الدین جامی .. .. ۲۷۲ - ۱۷۶

ملّا غیاث‌الدین ۳۵۴

* حرف فاء *

فارس بن پهلو ۵۸

فارسیان ۵۸

فاطمه سلطان مادر جهانگیر میرزا بن عمر شیخ ۸۵

محمد فاروق پسر بابر ۱۰۴

مهتر فاخر توشکچی ۲۲۴

بی‌بی فاطمه ۳۰۷

امیر فتح الله شیرازی (عضد الدوله) ۳۱ - ۴۱

فتح‌خان (خانجهان) (شیرازی) (سروانی) ۱۰۳

.. .. (شف‌خاء)

فتح‌الله بیگ برادر روشن کوکه ۲۷۷

فتح شاه افغان ۳۲۳

فتح‌باز (نام یوز) ۳۴۷

فخر‌نسا انگه کوچ ندیم کوکه ۴۴

فخر جهان بیگم ۱۱۲

شاه فخر الدین ۳۴۲

فراعنهٔ مصر ۵۸

فرغان پسر بوذر ۵۸

فریدون ۹۲

قوم فرنگ .. .. ۱۲۸ - ۱۳۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶

فریدون خان ۲۸۶

فرحت خان مهتر سکاهی ۳۴۲ - ۳۴۹ - ۳۵۵ - ۳۶۶

.. .. (شف میم)

فرخ‌فال پسر همایون ۳۵۲

میر فضلی حاکم بنارس ۱۵۳

فضیل بیگ برادر منعم‌خان ۱۷۶ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۴

.. .. ۲۵۹

فقیر علی (فقر علی) ۱۱۵ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۵۹

.. .. ١٦٧ - ١٧٦
قوم فولاد قیا ٨٣
شیخ ابوالفیض فیضی برادر مولف ٢٢
فیثاغورس حکیم ٥٦
فیروز خان ١٠٢
فیروز خان پسر سلیم خان ٣٣٧

* حرف قاف *

قاچولی بهادر بن تومنه خان ٤٦ - ٤٩ - ٦٨ - ٦٩
.. .. ٧٠ - ٧١ - ٧٤ - ٧٥ - ٧٩ ١٥٨
قایدو خان بن دومنین (دوتمین) خان ٤٩ - ٦٧
قابیل پسر آدم عم ٥٣
قوم قارلیغ ٩٠
ملک قاسم برادر بابا قشقه ٩٩ - ١٠٢ - ١٠٧ - ١٠٨
.. .. ١١٤
قاسم سنبلی ١٠٠
قاسم حسین سلطان (خان) ١٠٧ - ١٠٨ - ١١٤ - ١٢٩
١٣٢ - ١٣٣ - ١٤٠ - ١٤١ - ١٤٢ - ١٤٣ - ١٤٨
١٥٩ - ١٦٤ - ١٩٤ - ١٦٧ - ١٧١ - ١٧٨ - ٢١٠
٢٣٤ - ٢٦٦ - ٢٧٤ - ٢٧٥ - ٢٨١ - ٢٩٠ - ٢٩٦
.. .. ٣٠٠
قادر شاه (ملو خان) .. ١٤٥ (شفه میم)
قاضی فرنگ ١٣٥
مولانا قاسم علی صحر ١٥٩
قاسم برلاس ٢٠١ - ٢٣٧ - ٢٤٣ - ٢٦٣ - ٢٩٤ - ٣٠٢
مولانا قاسم قانونی ٢١١
میرزا قاسم گونابادی ٢١٩
محمد قاسم خان موجی ٢٢٣ - ٢٥٤ - ٢٦٣ - ٢٦٥
.. .. .. ٢٧٥ - ٢٨٨ - ٢٩١

قاسم مخلص ٢٣٦ - ٢٤٣ - ٢٦٣ - ٢٨٨ - ٣٤٢
.. .. ٣٥٢ - ٣٥٣
شاه قاسم تغائی ٣٤٩
محمد قاسم خواهرزادهٔ پهلوان دوست .. ٣٦٣
خواجه قاسم .. ٢٧٢ - ٢٨٩ - ٣٠١ -
قاسم چنگی ٢٨٤
خواجه قاسم مهدی (مهدی قاسم) ٣٢٩ (شفه میم)
محمد قاسم خان نیشاپوری ٣٤٤
میر قالی ٣٥٠
مولانا قاسم کاهی ٣٦٨
قبط بن حام ٥٨
قوم قبچاق ٩٠
قبل خان بن تومنه خان ٦٨ - ٦٩ - ٧٠ - ٧٢ - ٧٤ - ٧٥
قتلق ترکان آغا خواهر تیمور ٧٩
قتلق نگار خانم مادر بابرشاه ٨٦
امیر قتلق قدم ٩٥ - ٩٦ - ٩٨ - ١٠٣ - ١٠٧ - ١٠٨
.. .. ٣٠٧
مولانا قدم ارباب ٢٦٨
قراچار نویان بن سوغوچیچن ٤٩ - ٦٧ - ٧٢ - ٧٤
.. .. ٧٥ - ٧٦
قرا خان بن مغل خان .. .. ٤٩ - ٩٠
قرا هلاکو خان بن موانکان بن چغتای خان ٧٦
قرا یوسف ترکمان .. .. .. ٨٢ - ١٢٨
قراقوزی .. .. ٩٦ - ١٠٧
قراچه بیگ خان ١٢٥ - ١٧٤ - ٢٠١ - ٢٣٤ - ٢٤٤
٢٤٩ - ٢٥٠ - ٢٥١ - ٢٥٢ - ٢٥٣ - ٢٥٤ - ٢٦٠
٢٦١ - ٢٦٢ - ٢٦٤ - ٢٦٥ - ٢٦٧ - ٢٦٩ - ٢٧٢
٢٧٣ - ٢٧٥ - ٢٨٠ - ٢٨٤ - ٢٨٩ - ٢٩٠ - ٢٩٤

.. ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۴
قرا بهادر ۱۹۹
قرا سلطان شاملو ۲۰۶
قربان قراول بیگي .. ۲۲۵ - ۲۷۲ - ۲۸۰
قراچین ۲۵۲
قرغوجي ۳۱۵
مهتر قرا ملازم محمّد خان ۳۳۴
قرا بیگ میرشکار ۳۳۴
قوم قزلباشیة ۱۳۵ - ۲۲۳ - ۲۲۸ - ۲۳۳ - ۲۳۴
.. .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱
قزّاق سلطان ملازم شاه طهماسب .. ۲۰۷ - ۲۱۰
قطب خان .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳
ملّا قطب الدّین شیرازي استاد سلطان بهادر ۱۴۶
قطب خان پسر شیرخان .. ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۶۱
ملّا قطب الدّین جلفچو بغدادي ۲۲۰
میر قلندر (گوینده) ۲۳۶
قنغلي (از لقبهای ترک) ۹۰
قوم قنقوت (وجه تسمیه لغاتٌ) ۹۹
قوم قنقرات ۷۲
قنبر علي بیگ .. .. .. ۱۱۷ - ۳۶۴
قنبر علي سهاري ۳۰۴
قندوق (قوندوق) (قیدوق) سلطان ۳۰۷ - ۳۴۲ - ۳۶۴
قنبر دیوانه .. .. .. ۳۵۳ - ۳۵۴
قویله خان بن قبل خان .. .. ۶۹ - ۷۰
قوچ بیگ ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۲۳۳ - ۲۵۵
قوام بیگ اردوشاه .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
قیان بن ایلخان .. ۴۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵
قینان بن انوش .. .. .. ۴۹ - ۵۴

قوم قیات .. .. .. ۶۳ - ۶۴
قین برقاق بن قبل خان ۷۰

* حرف کاف *

میرزا کامران پسر بابر پادشاه ۹۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۱۴
۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۵
۱۳۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲
۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۵
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱
۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹
.. .. .. ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۶۵
کاچي چک ۱۹۷
کاکر علي .. .. .. ۲۸۴ - ۳۴۲
کابلي خان برادر محمّد قاسم موجي .. ۲۸۸
کالا پهاز برادر اسکندر سور ۳۴۹
امیر کتّه بیگ .. .. ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۵
کیچک علي ۱۱۱
کیچک بیگ ۱۷۲

ملک کدنام ۳۲۳

کرمان پسر تنتبال ۵۸

کرخان بن مغل خان ۶۰

قوم کرایت ۷۴

کرم سنگهه ۱۱۰

جماعهٔ کروانی ۱۶۴

کشمیریان .. ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۳۲۴

خواجه کلان بیگ ولد مولانا محمّد صدر ۹۲ - ۹۴

۹۹ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۳۵

.. .. ۱۶۱ - ۱۷۱ - ۱۹۷ - ۲۴۴

خواجه کلان سامانی ۱۲۱

ملک کلان پسر ملک کدنام ۳۲۴

کماری (کیمال) بن یافث ۵۸

کمال خان (از اولاد علاؤالدّین) ۱۰۷

کمال دولی قاتل میرزا حیدر ۱۹۹

کمال‌الدّین شاه قلی بیگ ۲۰۶

خواجه کمال‌الدین حسین ۲۸۱

کمال‌خان پسر سارنگ‌گکهر ۳۲۴

کن خان بن اغورخان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۱

کنعان بن حام ۵۸

کنکو ۱۱۰

کوکی انگه زوجهٔ تورغ بیگی ۱۴۴

کوش بن حام ۵۸

کوک بن اغورخان ۶۰

کوهو بن اوکدای ۷۶

کولیان کمبایت ۱۳۹

کوکی بهادر .. .. .. ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۲۱

کوپک خهکی (سراینده) ۲۸۱

کوکی عم حاجی محمّد ۲۸۵

کیومرث بن سام (گیومرث - و بکاف فارسی صحیح‌تر

است) .. .. ۵۶ - ۵۸ - ۵۹

کیچک خواجه مهردار .. .. .. ۱۲۰ - ۳۴۲

کیستن قرا حاکم بلخ ۲۸۷

* حرف گاف *

گجراتیان .. .. ۱۲۸ - ۱۳۲ - ۱۳۳

گرک‌علی بیگ ۱۵۲

گرد باز (نام فیل) ۱۶۳

قوم گکهران .. ۱۹۵ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۶

گلرنگ بیگم دختر بابر .. .. ۱۱۹ - ۱۴۹

گلچهره بیگم دختر بابر .. .. ۱۱۹ - ۲۸۵

گلبدن بیگم دختر بابر ۱۱۹

گندم زمیندار ۱۷۸

گوهرشاد بیگم ۸۳

گواران .. .. .. ۱۳۶ - ۱۶۷

شیخ گهورن .. ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۱۰

گیوک خان بن دیب باقوی .. .. ۴۹ - ۵۱

گیوک خان بن اوکدای ۷۶

میر گیسو ۱۱۰

* حرف لام *

لاوژ بن سام ۵۸

لاڈ ملک (زوجهٔ جمال خان که بزوجیت شیرخان

آمد) ۱۲۳

لشکری پسر سلطان آدم ۳۴۱

لطفی (لطف‌الله) سهرندی ۲۵۲ - ۲۸۰ - ۲۹۱

میرلطیف (لطف) .. .. ۲۷۵ - ۳۵۲

خواجه لطف‌الله وزیر سرکار هوائی .. ۳۶۰

لطیف میرزا ٣٦٤
لعل خان بدخشي ٣٥٢
لمک (لامک - لمکان - لامخ) بن متوشلخ ٤٩ - ٥٦
.. .. ٥٧
لمغانان ٣٠٧
لوحانیان .. .. .. ١٠٢ - ١٠٣
لودیان ١٢٨
لونک بلوچ ٢٤٩

* حرف میم *

ماچین ٦٧
ماهم بیگ والدهٔ همایون .. .. ١٠٤ - ١٢١
مانک چند چوهان ١١٠
مانسنگهه ١١٢
مالدیو زمیندار .. ١٧٩ - ١٨٠ - ١٨١ - ١٨٤
ماهم انگه (آغا) (بیگه) والدهٔ ادهم خان ١٨٧
.. ١٩٣ - ١٩٤ - ٢٢٥ - ٢٣٠ - ٣٦٣ - ٣٦٧
مالدیو (حاکم اجمیر و ناگور) .. ١٩٦
خواجه ماق اتالیق .. ٢٨٧ - ٢٨٨ - ٢٩١
ماهم علي قلي خان ٣٢٠
ماه چوچک بیگم زوجهٔ همایون .. ٣٣٢ - ٣٥٢
شیخ مبارک پدر ابوالفضل مؤلّف ٩
سید مبارک بخاري ملازم سلطان بهادر .. ١٤٣
مبارز خان (عدلي) امیر افغان ٢٦٤ - ٣٣٧ - ٣٣٨
.. .. ٣٣٩ - ٣٤٠
ملاّ مبتلائي اوجي ٢٦٢
مبارز بیگ برادر مصاحب بیگ .. ٢٧٨
مبارک خان رئیس افغان ٣٤٤
متوشلخ بن اخنوخ .. .. .. ٤٩ - ٥٦

راجه مقّر سین ١٨٥
مجاهد خان ١٣٨
مجنون قاقشال ٢٩١
حکیم محيّ الدّین مغربي .. ٣٣ - ٣٥ - ٣٧
سلطان محمّد میرزا بن میران شاه بن امیر تیمور ٤٨
.. .. ٨٢
سلطان محمّد خوارزم شاه ٧٣
محمّد سلطان پسر جهانگیر میرزا ٨١
سلطان محمّد میرزا بن بایسنغر میرزا .. ٨٣
سلطان محمّد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ٨٣
سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ٨٣
.. .. ٨٨
محمود خان پسر یونس خان ٨٤ - ٨٦ - ٨٧ - ٨٨
محمّدي (محمّد) کوکلتاش ٨٦ - ٩٦ - ٩٨ - ١٠٣ -
.. .. .. ١٠٧ - ١٠٨ - ١١٠
محمّد خان بن خضر خواجه خان .. ٨٦
خواجه محمّد مروزي ٨٧
محمّد حسین میرزا .. .. ٩٠ - ١٦٢
امیر محب علي خلیفه (خواجه خلیفه - میر خلیفه)
٩٠ - ٩٤ - ٩٩ - ١٠٧ - ١٧٦ - ٢٩٠ - ٣٣٣ (شفخاه)
امیر محمّد قاسم کوه بر ٩٠ (شف قاف)
مولانا محمّد صدر ٩٢
محمّد سلطان میرزا ٩٤ - ٩٥ - ٩٦ - ٩٨ - ١٠٣
١٠٤ - ١٠٦ - ١٠٧ - ١٠٨ - ١١١ - ١٢٤ - ١٤٤
١٦٣ - ١٧١ - ٢٠٠ - ٢٣٣ - ٢٧٣ - ٢٨٤ - ٢٨٥
سلطان محمّد دولدي ٩٤ - ٩٦ - ١٠٣ - ١٢٠
محمّد علي جنگ جنگ ٩٤ - ٩٦ - ١٠٣ - ١٠٧
.. .. ١٠٨ - ١١٠

امیر محمّد اخشي (سلطان محمّد) ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۴۱
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۸۱ (شف سین)
سلطان محمود غزنوي (سابق) .. ۹۶
محمود خان نوحاني ۱۰۴
محمود خان پسر فتح خان سرواني .. ۱۰۴
محمّد علي (ولد مهتر حیدر رکابدار) ۱۰۴ - ۲۴۱
محمود خان ولد سلطان سکندر ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴
ملا محمود ملازم خواجه خلیفه .. ۱۰۸
سلطان محمّد کوسه ۱۱۹
محافظ خان ۱۴۳
محمّدخان رومي ۱۶۴
سلطان محمود بکري .. .. ۱۷۳ - ۱۸۵
محمّد علي قا بوچي خویش منعم خان .. ۱۷۷
سلطان محمود گجراتي ۱۸۶
محمّد شاه کشمیري (حاکم کشمیر) ۱۹۷ - ۱۹۸
محمّد خان شرف الدّین اوغلي تکلو میر دیوان حاکم
هري (هرات) ۲۰۵ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۸
.. .. .. ۲۱۹ - ۲۹۰ - ۳۳۴
سلطان محمّد میرزا پسر شاه طهماسپ .. ۲۱۳
محمّد خلیفه والد احمد سلطان شاملو .. ۲۱۸
سلطان محمّد خدا بنده ۲۱۸
محمّدي میرزا نبیرهٔ جهان شاه میرزا مشهور بشاه
یوزي بیگ کچل استجلو .. ۲۱۹ - ۲۲۹
محمّدي بیگ کتابدار قاچار ۲۱۹
محرم کوکه ۲۲۲
میر محمّد جاله بان ۲۲۳
سید محمّد یکنه (شیر محمّد) ۲۲۳ - ۲۸۰ - ۳۲۸
.. .. .. (شف شین)

سید محمّد قالي هروي ۲۲۳
محمّد خان جلایر ۲۳۵ - ۲۵۲ - ۲۹۶ - ۳۲۰ - ۳۴۲
.. .. ۳۴۳
محمّد علي تغائي .. ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۵۹
سلطان محمّد فراق .. .. .. ۲۵۲ - ۳۲۰
محمّد (محمدي) خان ترکمان ۲۵۲ - ۲۸۸ - ۲۹۶
.. .. ۳۵۳
محمّد حسین خواهر زادهٔ پهلوان دوست .. ۲۶۳
محمّد قلي خان برلاس ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۹
.. .. ۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۴۴ - ۳۵۰ - ۳۶۶
محمّد قلي شیخ کمال (کملن) .. ۲۸۰ - ۲۹۱
محمّد قلي سلطان ۲۸۶
محمّد قلي میرزا ملازم پیر محمّد خان .. ۲۸۷
محمّد قلي خان جلایر ۲۹۰
میر محمّد منشي ۲۹۱
خواجه محمّد امین کنگ ۲۹۱
محب علي خان (ملازم هندال میرزا بود) ۳۱۵
محمّدخان افغان قریب شیرخان ۳۳۹ - ۳۴۰
محمّد امین دیوانه .. ۳۴۲ (شف الف)
میر محسن داعي ۳۴۲
مولانا محمد فرغلي (پیر علي) .. ۳۵۹
مخدومه سلطان بیگم (قراکوز بیگم) زوجهٔ عمرشیخ
میرزا ۸۹
مخلص قبوزي (سراینده) ۲۸۱
مریم مکاني (حمیده بانو بیگم) والدهٔ اکبر پادشاه ۱۰
۱۴ - ۱۹ - ۴۴ - ۴۵ - ۶۵ - ۱۷۴ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۱۸۴ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۲۴ - ۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۷۵ (شف حاء)

مريم مادر عيسى عم بنت عمران .. ۶۵
سلطان مراد ميرزا بن سلطان ابوسعيد ميرزا ۸۳
ملّا مرشد بابري ۹۳
مرغوب غلام سلطان ابراهيم ۱۰۰
مير مرتضى صدر فاضل ۲۱۳
ميرزا مراد (شاهزاده) پسر شاه طهماسپ ۲۱۸
.. .. ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۳۶ - ۲۳۹
مراد خواجه ۳۵۷
سلطان مسعود ميرزا عمزادهٔ بابر شاه .. ۸۸
مست علي قورچي ۳۰۵
خواجه مسافري ۳۴۹
مولانا مسعود حصاري ۳۶۸
مشايخ قصبهٔ شماسي ۲۴۰
مصطفى رومي ۱۰۸
مصاحب بيگ پسر خواجه كلان بيگ ۲۴۴ - ۲۴۶
۲۵۷ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵
۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۴ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۵
.. ... ۲۹۶ - ۳۴۲ - ۳۵۰ - ۳۶۱
مظفّر شاه (سابق) ۷۹
مظفّر حسين ميرزا بن سلطان حسين ميرزا ۹۰
سلطان مظفّر .. .. .. ۱۲۷ - ۱۳۲
مظفّر تركمان ملازم همايون ۱۷۰
مظفّر توپچي (اين را سكندر نوشته) .. ۱۹۷
.. .. (شفء سين)
مظفّر كوكهٔ ميرزا عسكري .. ۲۴۹ - ۲۵۰
خواجه معظم (سلطان) برادر مادري مريم مكاني ۱۱۴
۱۴۵ - ۱۹۱ - ۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۳ - ۲۴۵
۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲

.. .. .. ۳۴۴ - ۳۴۸ - ۳۵۰
معروف فرملي .. .. .. ۱۰۰ - ۱۱۲
معصومه سلطان بيگم همشيرهٔ همايون زوجهٔ محمّد زمان
.. .. .. ميرزا ۱۴۹
معزّالدّين حسين امير هرات ۲۱۲
خواجه معين (مير معين) .. ۲۵۳ - ۳۴۲
معين خان فرنخودي ۳۴۲
مغل خان بن النجه خان .. ۴۹ - ۶۰
قوم مغل (مغلان) (مغول) (الوس مغل خان) ۶۲
۶۴ - ۶۷ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۶ - ۱۰۷ (شفء الف)
مغل بيگ ۱۴۹
مغل قانچي ۳۰۵
محمّد مقيم پسر ذوالنّون ارغون .. ۸۹ - ۹۱
ميرزا مقيم مخاطب به خراسان خان ملازم سلطان بهادر
.. .. ۱۳۱
مقدم (بيگ) (كوكه) .. ۱۶۶ - ۲۴۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰
مقصود ميرزا آخته بيگي ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۸۱
خواجه مقصود هروي ۲۲۲
درويش مقصود بنگالي ۲۲۲
مقيم خان .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۵۴
حافظ مقصود ۲۶۸
خواجه مقصود علي ۲۸۶
مقصود قورچي ۳۰۷
مُقري مسكين موذّن ۳۶۳
مكران بن تنبال ۵۸
مكن ولد حسن ۱۰۳
ملّوخان (حاكم هند بوقت تيمور) .. ۹۷
ملك داد كرراني .. .. ۱۰۷ - ۱۱۱

ملّوخان مندووالي ملقّب به قادرشاه ۱۳۳ - ۱۴۱
.. .. (شف قاف)
ملک محمّد ملازم حاکم ٹھٹهه ۲۵۸
ملک‌علي پنجشيري ۲۷۴
ملک محمّد مندراوري .. .. ۳۰۷ - ۳۲۰
ملک سنگي ۳۲۱
ملک مختار ۳۴۲
منکلي خواجه بن‌تيمور تاش .. ۴۹ - ۹۳
منکلي‌خان بن يلدوز خان .. ۴۹ - ٦۴
منسج (منسک) بن‌يافث ۵۸
منولون زوجهٔ دوتمين ٦۷
منکوقاآن بن‌تولي‌خان بن چنگيز خان .. ۷٦
شاه منصور شاه ايران ۷۹
منوچهر ميرزا بن سلطان محمّد ميرزا .. ۸۴
شاه منصور برادر طاؤس خان ۹۴
امير شاه منصور برلاس ۹٦ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
منجّم اکيسه ۱۴۸
منعم خان ۱۷٦ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۳ - ۲۷۲
۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸٦ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
۲۹۲ - ۳۰۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۳
.. .. .. ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳٦۳
منوّر بيگ پسر نور بيگ ۲۳۴
مولّف نفايس‌الفنون ۵۴
موسي عم ۵۷
موالکان بن‌چغتاي .. ۷٦ - ۷۷ - ۷۸ - ۸٦
مومن اتکه .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
موید بيگ .. .. ۱۵۱ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۵
خواجه محمّد مومن فرنخودي ۳۲۸

مهلائيل بن قينان .. .. ۴۹ - ۵۴ - ۵۵
مهاديو ۵۱
مهرنوش مادر سلطان محمد ۸۲
مهربانو بيگم خواهر ناصر ميرزا ۸٦
مهرنگار خانم خالەزادهٔ بابر پادشاه .. ۹۰
سيد مهدي خواجه ۹۵ - ۹٦ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴
.. .. ۱۰۵ - ۱۰٦ ۱۰۷ - ۱۱۷
مهدي‌سلطان پدر عادل‌سلطان ۱۰۷
مهدي قاسم خان .. ۱۹۰ (شف قاف)
مهتر خان خزينەدار .. .. ۲۲۴ - ۳۹۴
مهدي خان (سلطان) .. .. ۲٦۴ - ۲۷۵
حافظ مهري ۲۸۱
مهتر سکاهي فرحت خان .. ۲۹۷ (شف فاء)
قبيلهٔ مهمند ۳۱۳
ميرزا ميران شاه (جلال‌الدين) بن تيمور ۴۸ - ۸۱
.. .. ۸۲ - ۲۱۹
خواجه مير ميران صدر .. ۹٦ - ۱۰۱
ميرزا بيگ ترخان (بلوچ) .. .. ۹٦ - ۲۲۴
خواجه شاه مير حسين .. ۱۰۴ (شف شين)
ميدني راي ۱۱۲
ميرزا خان خانخانان بن بيرام خان ۱۱۸
ميران محمد شاه (محمد فاروقي) ملازم سلطان بهادر
.. .. ۱۳۲ - ۱۴۵
شيخ ميرک (ملازم شاه حسين) از اولاد شيخ پوران
.. .. ۱۷۳ - ۱۷٦
مير علي بلوچ ۲۳٦
ميرزا بيگ برلاس .. .. .. ۲۵۴ - ۲٦۸
ميرزا قلي جلاير ۲۵۴

میرزا قلي برادر حیدر محمد خان .. ٢٥٢ - ٢٩٧
میرزا بیگ ملازم میرزا کامران ٢٦٨
ملّا میر کتابدار ٢٦٩
خواجه میرزا بیگ دیوان .. .. ٢٨٩ - ٢٩٢

* حرف نون *

ناصر میرزا برادر بابر شاه .. ٨٥ - ٨٦ - ٩١
سلطان ناصرالدین ١١٢
نازک شاه (در کشمیر) .. .. ١٩٧ - ١٩٨
خواجه ناصرالدّین علي مستوفي ٢٩١
ناصرقلي .. .. .. ٣١٥ - ٣٦٠
نجم بیگ ٩١
میرزا نجات .. .. .. ٢٩٧ - ٣٤٢
ندیم کوکه شوهر فخرنسا انگه ١٤٤ - ١٤٥ - ١٩١
.. .. ٢٤١ - ٢٥٩
نربت هاڈا ١٠٦
نرسنگهد یو چوهان ١٠٦
قوم نصاری ٥٤
نصیر خان نوحاني .. ١٠٠ - ١٠٣ - ١٤٧
نصرت شاه والیِ بنگاله ١١٤
نصیب شاه والیِ بنگاله .. ١٤٨ - ١٥١
نصیب رمّال ٢٧٨
نصیب خان افغان پنج بهیّه ٣٤٢ - ٣٤٣ - ٣٤٤
نظام خان (حاکم بیانه) ١٠٠ - ١٠٤ - ١٠٧
خواجه نظام‌الدّین علي خلیفه .. ١٠٧ - ١١٩
.. .. (شف خاء)
نظام‌الملک حاکم دکن ١٤٦
میرزا نظر ١٥٤
میر نظر علي میر هزار تیشکاني ٢٣٦

نظریِ مال النگي ٢٩٩
شیخ نظامي مرحوم ٣١٦
نظام خان پدر مبارز خان ٣٣٧
نظر شیخ چولي .. .. ٣٦٤ - ٣٦٧
نکدري (قوم) .. .. ٢٠٩ - ٢٢٩
نگینه خاتون مادر تیمور صاحبقران .. ٧٨
مولانا نورالدّین ترخان .. ١٥ - ١٤٧ - ٢٢٠ - ٢٢٣
نوح عم بن لمک .. ١٤٩ - ٥٣ - ٥٤ - ٥٦ - ٥٧
.. .. ٥٨ - ١٢٢
نوبه بن حام ٥٨
نورالدّین محمّد میرزا شوهر گلرنگ بیگم همشیرهٔ
همایون .. .. ١٤٩ - ١٥٤ - ١٥٥
نور بیگ ٢٣٤
نویدي شاعر ٢٤٥
خواجه نور ٢٦٩
نورم کوکه ٣٠٣
نهال بیگ .. .. .. ١٤٩ - ١٥٢
قوم نیرون .. .. ٦٧ - ٧٢
قوم نیازیان .. .. ١٦٤ - ٣٣٦

* حرف واو *

مهتر واصل .. .. .. ٢٢٤ - ٢٥٨
وزیري فرنگ امیرالامرای بنادر ١٤٥
وقاص سلطان بلخي ٢٨٨
مهتر وکیله (وکیل) .. .. ٢٢٤ - ٢٥٨
سلطان ولد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ٨٣
امیر ولي (علي) خازن (بیگ) ٩٤ - ٩٦ - ١٠٠ - ١٠٣ -
١٠٧ - ١٦٨ - ٣٣٤ - ٣٤٤ - ٣٤٧ (شف عین)
ولي شرمل ٩٦

ولي خوب میرزا ۱۲۴
ولد بیگ ایلچیِ شاه طهماسپ .. ۲۴۹ - ۲۵۹
ولد قاسم بیگ ۲۵۲
شاه ولي اتکه .. ۳۵۲ (شف شین)
ویس خان بن شیرعلي خان اوغلان .. ۸۶
ساطان ویس .. ۹۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
ویس سلطان ۲۱۳
ویس بیگ قبچاق .. .. .. ۲۷۸ - ۲۹۲
امیر ویسي ۳۵۹

* حرف هاء *

هابیل پسر آدم عم ۵۳
هاله زمیندار ۱۷۸
هاشم بیگ ملازم یادگار ناصر میرزا ۱۷۸ - ۲۰۱
ملک هاني بلوچ ۲۰۲
خواجه هجريِ جامي ۱۷۴
هرامسة ۵۶
هرمس بابلي ۵۶
هرمس مصري ۵۶
قوم هزارة .. .. .. ۱۲۶ - ۲۰۹ - ۲۲۵
۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۸۴ - ۲۸۵
۲۹۳ - ۳۰۱ (شف هزارجات در منظر دوم)
هلاکو خان .. .. .. ۵۵ - ۷۶
هلهل سلطان ۳۳۵
ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه جهانباني
جنّت آشیاني ۱۰ - ۱۳ - ۱۵ - ۲۰ - ۲۱
۴۰ - ۴۲ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۹۲ - ۹۳
۹۴ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۱۴۴
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳
۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۸
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۹ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳
۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲
۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱
۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳
۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵
۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸

میر همه ۱۰۷
هند بن حام ۵۸
امیر هندو بیگ ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸
۱۲۷ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳
.. .. .. ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۳۵۹
میرزا هندال پسر بابر پادشاه ۹۳ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۴۵ - ۱۴۹
۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱
۲۳۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۴۹
۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰
۲۶۱ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷
۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۷
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۲
قوم هندوان ۲۸۳
هیبت برادر طواغای ۷۷
هیبت خان نیازی .. .. ۱۵۲ - ۳۳۶
هیمو بقّال (راجه بکرماجیت) ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹
.. .. ۳۴۰

* حرف یاء *

میر یار محمّد غزنوی پدر شمس الدّین محمّد اتکه خان
.. .. ۱۴
یافث (ابوالتّرک الونجه خان) بن نوح ع‍م ۴۹
.. .. ۵۷ - ۵۸ - ۵۹
یارج بن یافث ۵۹
یادگار محمّد میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن بایسنغر
میرزا بن شاهرخ میرزا ۸۳
یادگار سلطان بیگم دختر عمر شیخ .. ۸۶
یادگار تغائی .. .. .. ۱۱۳ - ۱۲۷
یادگار ناصر میرزا (ابن عم همایون) ۱۲۴ - ۱۲۹
۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶
۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳
۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۹۵
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۸
.. .. ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۷
یار علی سلطان تکلو ۲۱۸
یادگار سلطان موصلو ۲۱۹
یاسین دولت .. .. ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱
یره بن مهلائیل .. .. .. ۴۹ - ۵۵
یسومنکا بن چغتای ۷۶
یعقوب بیگ ۱۴۹
یعقوب میرزا تغائی ۲۱۸
یعقوب (دیگر) ۲۲۳
یفن بن سام ۵۸
یلدوز بن منکلی خواجه .. ۴۹ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵
یلدوز خان بن آی‌خان .. .. ۴۹ - ۶۱
یولدوز بن افور خان ۶۰
یوسقی سالجی بن آلنقوا ۶۶
یونس خان .. .. .. ۸۳ - ۸۴ - ۸۶
قوم یوسف زای ۹۲
امیر یونس علی ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۵
.. .. ۲۴۵
مولانا یوسفی طبیب ۱۱۹
یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق ۱۵۳ ۱۵۴

یوسف محمّد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش ۱۸۷
استاد یوسف مودود (گوینده) ۲۴۱
شیخ یوسف چولي ۲۲۳
شیخ یوسف کرراني ۳۲۱
حاجي یوسف .. .. ۳۲۵ ، ۳۳۰
یوسف آفتابچي ۳۲۵
یوسف عم ۳۳۰
قوم یهود ۵۴

* تمام شد مفظر اول *

LIBRARY OF THE BOMBAY BRANCH OF THE ROYAL ASIATIC SOCIETY

* منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها وغیره *

* حرف الف *

آس .. ۷۴

آلان .. ۷۳

آب آمویه .. ۷۳ - ۲۵۳

آذربایجان .. ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲

آدینه پور .. ۹۱

دارالخلافهٔ آگره (اکبراباد) ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۲ - ۱۴۱ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۹۶ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۶۰ - ۳۶۱

آسیر .. ۱۴۲

قلعهٔ آسیر .. ۱۴۲

برج آقچهٔ حصار قندهار .. ۲۲۹ - ۲۳۱

آب درهٔ .. ۲۶۰

آب تنگی (بنگی) .. ۲۷۶ - ۲۹۹

آب باران .. ۲۹۵ - ۳۱۱

کوهٔ ابو قبیس .. ۵۳

ابهر .. ۲۱۶

اترار (یانگی) .. ۸۰ - ۸۵

اتاوه .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۶۱

اجین .. ۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲

آچه .. ۱۳۵ - ۱۷۲ - ۱۷۹

احمد آباد .. ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳

اخسی (اخسیکت) .. ۸۵ - ۸۷ - ۸۸

ادی خنجان .. ۲۹۹

اکیسه .. ۱۴۸

کوهٔ ارتاق .. ۶۰

ارکنه قون .. ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۷۸

اردبیل .. ۲۱۹ - ۲۲۰

آب ارغنداب .. ۲۲۹ - ۲۳۶

ارغندی .. ۲۴۳

آرته باغ (درکابل) ۲۴۶ - ۲۶۲ - ۲۷۳ - ۳۰۵

مدینهٔ اسکندریه .. ۵۶

اسفره .. ۸۵

استرغچ .. ۸۹

اساول .. ۱۴۳

اسفراین .. ۲۱۳

استالف (کوهٔ استالف) .. ۲۶۸ - ۲۸۶

اشکمش .. ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۳۵۴

اشتر کرام .. ۲۸۵ - ۳۰۳ - ۳۰۹

افرنج .. ۶۰

افغانستان .. ۱۲۹ - ۳۰۴

اقلیم چهارم .. ۳۶

اقلیم پنجم ۸۵
المالیغ ۸۵
الماتو ۸۵
الاقاغ ۸۹
الور .. .. ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۷
النگ چالاک ۲۷۴
النگ قلمیان ۲۷۹
حصار امرکوت ۱۸ - ۴۳ - ۴۵ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴
انکوزیه ۸۰
ولایت اندجان .. .. ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷ - ۸۸
قلعهٔ اندجان ۸۷
انباله ۹۳
اندرکول ۱۹۷
اندراب ۲۰۰ - ۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۷۶ - ۲۸۶ - ۳۰۰
.. .. ۳۰۲ - ۳۵۴
قلعهٔ اندراب ۲۷۵
اندخود ۳۳۵
اوز جند (اوزکند) .. .. .. ۸۳ - ۸۷
اوش ۸۵
اوزبتیه ۸۸
ولایت اوده ۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۴۵ - ۴۴۸ - ۴۵۳
قلعهٔ اوک ۲۰۵
اهرام مصري (يعني بناهاي چندكه در مصر است) ۵۹
ایران ۶۰ - ۶۱ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۱
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۲۷ - ۲۵۳ - ۲۹۲
.. .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵
زمین ایغور (بلاد ایغور) .. .. ۷۳ - ۷۵
ایرج ۱۱۴

آب ایستاده ۲۳۰
ایبک .. ۲۷۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۱
قلعهٔ ایبک ۲۸۷

* حرف باء *

شهر بابل .. .. .. ۵۴ - ۵۶
بادام چشمه ۹۱
بادنج .. .. ۹۲ - ۳۱۱
باغ وفا ۹۳
باري .. .. ۱۱۱ - ۲۰۰
باغ خواجه دوست منشي ۱۶۷
باغ خواجه غازي ۱۶۷
باغ شاهي (در هرات) ۲۱۲
باخرز ۲۱۳
باغ مراد هرات ۲۱۴
باغ خیابان هرات ۲۱۴
باغ زاغان هرات ۲۱۴
باغ جلال الدین ۲۳۱
باغ فردوس مکانی بابرشاه ۲۳۸
باباحسن ابدال .. .. ۲۴۳ (شف حاشیه)
باغ علی قلی اندرابی ۲۵۱
بامیان .. ۲۵۵ - ۲۶۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰
باغ خسروشاه ۲۶۰
باغ قراچه خان ۲۶۲
باغ دیوان خانه ۲۶۴
باغ بنفشه ۲۶۲
بازارک ۲۷۵
بادام دره ۲۸۱
باغ صفا ۳۲۱

بازار دریائي ۳۹۰
بجوز ۹۲
قلعهٔ بجور ۹۲
بدخشان ۷۵ - ۸۲ - ۸۵ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۴ - ۹۷
۹۸ - ۹۹ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶
۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۳ - ۲۳۶
۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳
۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹
۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۹۱
بداون ۳۵۳
قلعهٔ بداون ۳۵۳
آب برهان پور ۱۱۲
بروج .. .. ۱۴۱ - ۱۴۲
بروده .. .. ۱۴۱ - ۱۴۲
برهان پور .. .. .. ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۸۶
بساور ۱۰۶
قلعهٔ بست .. .. ۲۰۴ - ۲۲۷ - ۲۲۸
بسطام ۲۱۵
بساط نشاط ۳۶۱
بغداد ۷۹
بقلان .. .. ۲۸۳ - ۲۸۶
ولایت بکر ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۵ - ۱۹۵ - ۲۰۲ - ۲۲۳ - ۲۵۷
.. .. ۲۵۸
قلعهٔ بکر ۱۷۵
بکرام معروف به پشاور .. ۳۳۱ - ۳۴۱ - ۳۵۲

بلغار .. .. ۷۳ - ۷۶
بلخ ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۲ - ۳۰۸
بلوچستان ۱۲۹
پرگنهٔ بلگرام .. .. .. ۱۴۴ - ۱۴۵
کوهٔ بلندري ۳۰۹
بنگش .. ۹۲ - ۲۴۶ - ۲۷۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳
بنگاله .. ۱۱۴ - ۱۲۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱
۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵[illegible] - ۱۵۷ - ۱۶۰
.. .. ۱۹۶ - ۲۲۲ - ۳۳۹ - ۳۴۰
بنارس .. .. .. ۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۵۴
چشمهٔ بندگشا ۲۸۲
قصبهٔ بن ۳۲۵
بوربي ۲۶۱
بهیره .. .. .. ۹۳ - ۹۷ - ۱۹۵
آب بهت .. .. ۹۳ - ۹۴ - ۳۱۳
بهلول پور ۹۴
ولایت بهار ۹۷ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۴۸ - ۱۵۲ - ۱۶۰
.. .. ۳۴۰
بهوجپور .. .. ۱۱۴ - ۱۲۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳
بهیه .. .. ۱۱۴ - ۱۵۸
بهاگلپور ۱۵۲
بهنگاپور ۱۶۶
کوهٔ بهزادي ۳۰۹
بهسود .. .. ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱
بیت المقدّس ۵۳
بیمغان ۸۹
بیکتوت ۸۹

قلعهٔ بیانه .. ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۳۵۴
ولایت بیانه ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۴
.. .. ۱۲۹ - ۳۳۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴
بیجاگڈهه ۱۴۵
بیکانیر ۱۷۹
آب بیاه ۱۹۵

* حرف پے *

شهر پاني پت ۹۵
پاتر ۱۷۴
قصبهٔ پالم ۱۸۷
پاي منار ۲۳۷
پپلي ۱۳۴
پٹن .. .. ۱۴۱ - ۱۴۳
پٹنه .. .. ۱۴۸ - ۱۵۱
پرنیه ۱۵۲
قلعهٔ پریان (اسلام آباد) ۲۸۳
پرهاله ۳۲۷
پکلي ۱۹۹
پنجاب ۱۲۴ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۳۲۵
۳۲۹ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۵
.. .. .. ۳۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۶
پنوچ ۱۹۷
پنجشیر .. ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۶
آب پنجشیر ۲۸۳
پهلودي .. .. ۱۸۰ - ۱۸۱
پیش بالیغ ۷۵

* حرف تے *

تاشکند ۸۴
تاج عزّ (مصنوع همایون) .. ۳۶۰
تبّت .. .. .. ۶۳ - ۱۹۹
تبریز .. ۷۶ - ۸۱ - ۸۲ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳
ولایت تپري .. ۲۴۱ - ۲۴۹ - ۲۵۷
قلعهٔ تپري ۲۴۲
ترکستان ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۸ - ۷۲ - ۷۵
۷۹ - ۸۲ - ۸۵ - ۱۱۳ - ۱۷۷ - ۲۲۳ - ۲۳۵
تربیله ۹۲
ترهت .. .. ۱۵۲ - ۱۵۷
ترشیز ۲۱۳
تربت ۲۱۳
تکیه چمار ۲۴۳
ولایت تنکقوت ۷۳
توران ۶۰ - ۶۷ - ۷۳ - ۷۶ - ۸۱ - ۲۵۵ - ۲۶۰

* حرف ٹے *

ولایت ٹٹهه ۱۸ - ۴۳۵ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷
۱۷۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۳۱

* حرف جیم *

جاجرات ۷۲
جاجمؤ ۱۰۳
قلعهٔ جانپانیر .. .. ۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۳۸
جانپانیر ۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵
ولایت جاجکان (حاجگان) ۱۷۳
جام .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵
جالندهر ۳۴۴
جیرپار ۳۱۲
جچکتو میمنه ۲۸۷
جرهل ۱۰۶

جرم ۲۹۲
جزیرة ۵۷
جسرروان ۳۶۰
جگدلیک (جگدلک) ۹۱
جلکۀ سیاه سنگ ۲۳۱
جلال آباد (جوی شاهی) ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۲۳
.. .. ۳۴۱ (شف جوی‌شاهی)
جم ۹۱
جمّو ۳۲۹
جنگلستان جونه ۱۴۸
کوه جود ۹۳
جونپور ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۴۴ - ۱۵۱ - ۱۵۳
.. .. .. ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۳۵۶
آب جون ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۴۴ - ۱۵۶ - ۲۲۳
.. .. ۳۵۱ - ۳۶۰
جونه گدهه ۱۳۸
جونه .. .. .. ۱۴۷ - ۱۴۸
جودهپور ۱۸۰
قصبۀ جون .. .. ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۹
جوی‌شاهی (جلال آباد) .. ۲۰۰ - ۳۰۱
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۶۶ (شف جلال آباد)
جوی موری .. .. .. ۲۷۲ - ۳۰۴
جوی‌بارهای بلخ ۲۸۹
جهار کهنة .. .. ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۷
باغ جهان آرا (در هرات) .. ۲۱۳ - ۲۱۴
جیلم ۹۴
جیسلمیر ۱۸۱

* حرف چ *

چاریکاران .. ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵
چپرگته ۳۳۹
چرکس ۷۶
چرخ .. .. .. ۱۷۵ - ۳۰۶
چشمۀ عجیب در دامغان ۲۱۵
آب چناب .. .. ۹۴ - ۱۷۰ - ۱۷۱
قصبۀ چندوار ۱۰۳
چندیری ۱۱۴
قلعۀ چناوه (قلعۀ چنار) ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۰
.. .. ۱۵۱
قلعۀ چندیری ۱۹۶
چولی مهیسر ۱۳۳
چوسة .. .. .. ۱۶۳ - ۱۷۰
چهارباغ اندجان ۸۷
چهارباغ دارالخلافۀ آگره مشهور به هشت‌بهشت ۱۰۵
.. .. ۱۱۸
چهارباغ هرات ۲۱۱
چهارباغ کابل .. .. ۲۳۰ - ۲۴۹
چهار درة (در قندهار) ۲۳۳
چهارباغ قندهار ۲۳۹
چهارباغ نزد جلال آباد ۳۰۸
ملک چین .. .. .. ۵۷ - ۷۳
قلعۀ چیتور .. ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱
چیتور .. .. ۱۳۳ - ۱۴۴ - ۱۹۶

* حرف حاء *

دیار حبشه ۵۷
حجاز ۵۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۷۹
.. .. ۲۸۴ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۶۳

حرمین شریفین ۸۰
بابا حسن ابدال .. .. ۴۳۸ (شف باء)
سرکار حصار فیروزه ۹۴ - ۱۰۲ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵
قلعهٔ حصار ۳۵۴
شهر حلب ۸۰
حمید پور ۱۵۶
حوض عماد الملک ۱۳۴
حوض سلیمان ۲۱۸
قلعهٔ حوالی جلال آباد ۳۰۸
حوض مثمّن بر بالای کشتیها ۳۶۰

* حرف خاء *

خانوه (از سرکار بیانه) ۱۰۹
خانپور ۱۹۹
خاق ۲۱۳
خانهٔ کان ۲۵۵
ختا (خطا) ۶۳ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۴
ختن ۷۳
ختلان مشهور به کولاب .. ۲۸۲ (شف کاف)
آب خجند (سیحون) .. ۸۴ - ۸۵ - ۸۸
شهر خجند .. .. .. ۸۵ - ۸۸
ولایت خراسان ۱۹ - ۵۷ - ۷۳ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱
۸۹ - ۹۰ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۹ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۶۸
۲۰۲ - ۲۰۶ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۴ - ۲۹۹ - ۳۳۵
قلعهٔ خرمانو ۸۲
خرید .. .. .. ۱۰۳ - ۱۱۴
خرزبیل ۲۲۰
خرپشه ۲۲۳
خرگاه بر عدد بروج سپهر .. ۳۶۲
خلخان ۲۲۰
خلسان ۲۷۶
خلم .. .. .. ۲۸۷ - ۲۸۸
خمالکان ۲۱۱
خوارزم .. .. ۷۵ - ۷۹ - ۹۶
خوزستان ۷۹
خوشاب .. .. ۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۹
خوست ۹۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۵
.. .. ۲۸۳ - ۲۹۳
خواجه خضر ۲۲۹
خواجه پشته .. .. .. ۲۴۳ - ۲۶۱
خواجه ریگ روان ۲۴۸
خواجه سیاران .. .. ۲۴۸ - ۲۶۰ - ۲۹۱
خیبر .. .. ۹۹ - ۳۲۵
خیابان نزد کابل ۲۶۱

* حرف دال *

دار المرز ۹۶
داور زمین (زمین داور) ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۲۹ - ۲۳۴
۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۹ - ۲۸۴
.. .. .. ۲۸۵ - ۳۳۳ - ۳۳۴
دامغان ۲۱۵
درهٔ کز .. ۸۳ (شف کاف)
درهٔ لار ۱۹۸
درسک (ورسک) .. ۲۵۳ (شف واو)
دروازهٔ طاقیه دوزان (دروازهٔ کابل) .. ۲۵۸
درهٔ قبچاق ۲۹۶
دشت نیله پر ۲۸۹
ملک دکن .. .. .. ۱۳۹ - ۱۴۶

دکه .. ۳۱۰
دامؤ .. ۱۰۳
دمشق .. ۸۰
دندوقه .. ۱۴۱
دوکي .. ۲۴۹
دارالملک دهلي ۵۱ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۹ - ۱۲۴
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۶ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۷
۱۶۹ - ۱۸۷ - ۲۶۷ - ۳۲۵ - ۳۳۴ - ۳۵۰ - ۳۵۱
.. ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۵
دهولپور .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۳
ولایت دهندهیره .. ۱۹۶
دهنکوت .. ۲۰۰
ده افغانان .. ۲۶۷
قلعهٔ دهلي .. ۳۵۱
ديلون يلدق .. ۷۱
ديار بکر .. ۷۹ - ۸۱
ديپال پور .. ۹۳ - ۱۱۰ - ۳۴۳
شهر دين‌پناه .. ۱۲۴
بندر ديب ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۵
قلعهٔ ديورلول .. ۱۷۹

* حرف راء *

رابري .. ۱۰۰ - ۱۱۲
رايسين .. ۱۰۹ - ۱۴۳
قلعهٔ رايسين .. ۱۳۰ - ۱۹۲
راجوري .. ۱۷۰ - ۱۹۹
رستاق .. ۲۷۱ - ۲۹۳
قلعهٔ رنتنبهور .. ۱۲۸
رنتنبهور .. ۱۹۲
ملک روم .. ۶۰ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۹۵ - ۱۲۸
.. ۱۶۸
روس .. ۷۳ - ۷۹
حصار روم .. ۸۱
روضهٔ بابا ششپر .. ۲۹۱
رهتاس .. ۱۴۸
قلعهٔ رهتاس ۱۵۳ - ۱۵۷ - ۱۹۶ - ۳۳۶ - ۳۴۱
.. ۳۴۲
قصبهٔ رهتک .. ۱۶۷
ري .. ۲۱۵
ريواري .. ۳۳۷

* حرف زاء *

زاوه .. ۲۱۳
زموزمه (زمه) .. ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۳۲۲
مدينهٔ زها (رها) .. ۵۵
زيارتگاه هرات .. ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۲

* حرف سين *

سارنگپور .. ۱۰۹ - ۱۳۰
کوه سارنگ .. ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۹۷
ساتلمير .. ۱۸۱
چشمهٔ ساؤق بلاق (ساورق بلاق) .. ۲۱۸
کتل سامان .. ۲۵۲
ساق اولنگ .. ۲۴۶ - ۲۹۹
سامانه .. ۳۵۰ - ۳۵۱
ولایت سبزوار .. ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۳۴
ده سبز .. ۳۰۷
آب ستلج مشهور بآب لودهيانه .. ۱۲۵ - ۳۴۴
کوه سرنديب (قدم گاه آدم عم) .. ۵۳

سرساوه ۹۴
سروار ۱۱۴
سرکیچ (سرکیج) .. .. ۱۴۱ - ۱۴۳
سرو ۴۴۸
سرای دولتغلی ۱۶۷
سری نگر ۱۹۹
سرای فرهاد ۲۱۳
سرخس ۲۱۳
سرخاب ۳۱۲
سغین (سقین - سبقین) ۷۳
باغ سفید هرات ۲۱۴
کوه سفیدسنگ ۳۱۸
سقلاب ۵۷
سکری (شکری - فتحپور) ۱۰۵ - ۱۰۶
.. .. .. (شف فاء)
سکندر پور ۱۱۴
سلیکای (سیلول) .. ۹۳ (شف سیلول)
دریای سلطان پور .. .. ۱۷۰ - ۳۶۲
سلطان پور ۲۷۰
سلطانیه .. .. ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷
سلیم گدهه ۳۵۴
سمرقند ۸۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۲
.. .. .. ۹۹ - ۱۱۳
سمانه .. .. .. ۹۷ - ۱۷۱
سمنان ۲۴۵
سند ۵۷ - ۱۳۵ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵
۱۸۹ - ۲۰۰ - ۲۲۲ - ۲۵۴ - ۳۲۳ - ۳۲۹ - ۳۳۹
.. .. ۳۴۱
آب سند (نیلاب) ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۴
۱۷۱ - ۱۷۴ - ۱۸۸ - ۲۰۰ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۱
.. .. ۳۴۱ - ۳۴۲ (شف نون)
حصار سنبل .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۲
ولایت سنبل .. ۱۰۲ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳
.. .. ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۸۵ - ۳۵۳
سنجد دره ۲۹۸
شهر سوس ۵۴
سوق الثمانین .. .. .. ۵۷ - ۵۸
اراضی سودان ۵۷
سواسنگ ۸۹
ولایت سواد ۹۲
قلعهٔ سونکر .. .. ۱۳۳ - ۱۳۴
بندر سورت .. ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۸۶
قلعهٔ سورت ۱۴۲
سورج گدهه ۱۴۸
قصبهٔ سون پت ۱۵۶
سورلیق ۲۱۵
جبال سوالک ۲۹۳
سهرند ۹۸ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۹۹ - ۲۲۳ - ۳۴۴
۳۴۵ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۶۲
سهسرام .. .. .. ۱۴۷ - ۱۴۸
سه‌کاه (سه گاه) ۲۱۴
سهند تبریز ۲۱۹
سیلول (سلیکای) .. ۵۹ (شف سلیکای)
سیرام ۸۴
سیحون (آب خجند) .. .. (شف خاء)
سیالکوت .. .. .. ۹۴ - ۱۷۱

قلعهٔ سیبوان ۱۷۹
سیوی ۱۸۹
قلعهٔ سیوی ۱۹۰
سیستان .. ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۴ - ۲۲۱
سیاه سنگ ۳۰۹
سواه آب میان سرخاب و گندمک .. ۳۱۲

* حرف شین *

ملک شام ۵۴ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۱ - ۳۰۸
شاهرخیه (فناکت) .. ۸۴ (شف فاء)
شال .. .. ۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۴۱ - ۲۴۹
شاخدان .. .. .. ۲۵۳ - ۲۵۵
ممالک شرقیه .. ۱۱۳ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۶۲
شکرتلاو ۱۳۴
دریای شمال ۵۸
قلعهٔ شمس آباد ۱۱۲
شمله ۱۳۷
قصبهٔ شمّاسی ۲۲۰
دریای شور .. .. ۳۱ - ۱۳۴
شورٔ اندام .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴
باغ شهر آرا (درکابل) .. .. ۲۲۹ - ۲۳۱
شهرکهنه (درقندهار) .. ۲۲۹ - ۲۳۳
شهربنه بلیغ ۲۸۹
شیراز ۷۹
شیوه ۹۲
شیرپور ۱۵۲

* حرف صاد *

صد درهٔ ۹۹
مسجد صفا ۱۴۹

صوفی آباد ۲۱۵

* حرف ضاد *

ضحّاک ۲۵۵ - ۲۶۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰

* حرف طاء *

طایقان (طالقان) ۷۳ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵
.. .. ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳
طارم ۲۲۰
قلعهٔ طایقان ۲۲۷
آب طایقان ۲۸۰
طبل عدل ۳۶۱
شهرطوس ۲۲۹

* حرف ظاء *

قلعهٔ ظفر ۱۱۵ - ۱۲۹ - ۲۰۲ - ۲۳۶ - ۲۵۳ - ۲۵۵
.. ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳

* حرف عین *

ملک عجم .. .. ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۸۱
عراق ۱۹ - ۵۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۹ - ۱۸۸ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۳ - ۲۲۴
.. .. ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۲۹۹ - ۳۱۱
عراقین ۷۹
عرب ۸۱
عقبهٔ کشمیر ۱۷۱
عقبهٔ پنوچ ۱۹۷
کوه عقابین .. .. .. ۲۶۲ - ۲۹۳
علیکار ۳۰۷
علیشنگ ۳۰۷
عیسی خیل ۹۲

* حرف غین *

غازي پور .. .. .. ۱۰۲ - ۱۱۴
قلعهٔ مجدوان ۹۱
غر (غرنگر) ۹۲
غزنين (غزنه) (غزني) ۶۴ - ۷۵ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۱
۹۲ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۶۹ - ۱۷۵ - ۲۰۰ - ۲۲۵
۲۳۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۹۳
۲۷۳ - ۲۸۴ - ۲۸۶ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۷ - ۳۰۸
۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
.. .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۶۳
قلعهٔ غزنين ۲۵۷
غزو شهيدان ۳۰۷
غوريان ۲۱۳
غوربند (غوري) ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۹۱ - ۲۹۴
.. .. ۲۹۶ - ۳۰۱ (شف غوري)
غوري .. ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۹ - ۲۸۳
قلعهٔ غوري ۲۶۹

* حرف فاء *

فارس (فرس) .. .. ۵۹ - ۷۹ - ۸۱
فتحپور (سكري) .. ۱۱۱ (شف سين)
ولايت فرغانه .. .. ۸۴ - ۸۵ - ۸۸
فراه .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۸
فناكت (شاهرخيه) .. ۸۵ (شف شين)
فوشنج ۲۱۳
فيروزه كوه ۸۰
فيروز آباد .. .. .. ۱۵۶ - ۳۶۰
حصار فيروزه .. ۳۵۵ - ۳۹۰ (شف حاء)

* حرف قاف *

دشت قبچاق ۷۳ - ۷۹ - ۸۳ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵
قراقرم ۹۰
قرغز ۹۳
قراباغ ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۲۷۴ - ۲۹۱ - ۲۹۵ - ۳۰۹
قرانگين (قرانكهن) .. .. ۲۸۲ - ۲۸۳
قزوين .. .. .. ۲۰۵ - ۲۱۵
قصر روان ۳۶۰
قلات از مضافات قندهار ۸۹ - ۲۲۵ - ۲۴۱ - ۲۵۸
.. .. ۲۶۹
قلعه كاه ۲۲۱
قنوج ۴۳ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۱۲ - ۱۴۴ - ۱۴۵
.. ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۶۳ - ۱۸۵ - ۳۵۶
قندهار ۸۲ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۷ - ۹۸
۹۹ - ۱۱۴ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۵
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲
۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶
۲۷۳ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۹ - ۳۱۱
.. .. ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۵۷
قندز (قندوز) ۸۶ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۶۰
۲۷۵ - ۲۷۹ - ۲۸۳ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۳۱۱
.. .. ۳۱۶
قلعهٔ قندهار .. .. ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۹

* حرف كاف *

كاشغر ۷۵ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۱۵ - ۲۳۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
.. .. ۲۹۱ - ۳۳۲

دارالملک کرت ۸۲ - ۸۳ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲
۹۳ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳
۱۰۵ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۶
۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹
۱۶۱ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۵
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۲۱
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۴
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱
۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰
۲۶۱ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳
۲۷۵ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۰۰
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۹
۳۱۱ - ۳۱۳ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴
۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۷ - ۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷
.. .. ۳۶۳
کاستانی ۸۵
کالپی ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۲۹ - ۱۳۹ - ۱۵۳
.. .. ۱۵۷ - ۱۹۴
قلعهٔ کالنجر .. .. .. ۱۲۳ - ۱۹۲
کالنجر .. .. .. ۱۲۳ - ۱۲۸
حوض کانگریه ۱۳۱
کاریزگاه هرات ۲۱۳
کان فیروزه (در نیشابور) ۲۱۵
کاروانسرای طرق ۲۲۱
قلعهٔ کهک .. .. .. ۲۴۳ - ۲۹۲
کان نقره ۲۸۳
کفت کوله ۳۵۳
کتل روغنی ۲۳۰
کتل شیرتو ۲۹۰
کتل زنگی ۲۷۰
کتل منار .. .. ۲۶۱ - ۲۷۲ - ۲۸۵ - ۳۰۹
کتل سجاوند ۲۹۳
کتل هندو کوه .. ۲۷۰ - ۲۷۳ ، ۲۷۸ - ۳۰۲
کتور ۲۸۲
کتل اشتر گرام ۲۸۳
کتل داری ۲۸۹
کتل بادلیچ ۳۰۴
کچه کوه .. .. .. ۹۳ - ۹۴
کوه کولاق ۹۰
کرمان .. .. .. ۷۹ - ۲۱۸
کرخ ۲۱۴
کرشو ۲۱۳
کز (درهٔ کز) .. ۹۲ ، ۲۸۹ - ۲۹۰ (شق سال)
شهر کش (معروف به شهر سبز) ۷۲ - ۷۷ ، ۷۸
کشمیر ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ ، ۱۷۱ - ۱۹۵ - ۱۹۶
۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۴۵ - ۲۸۴ - ۲۸۸ - ۳۲۹
.. .. ۳۳۰ - ۳۳۹
کشم .. ۲۵۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۹ - ۲۸۰
حدیقهٔ کلدانیین (صحبهٔ فلسفهٔ مشرق) ۵۶
کلاتور .. .. .. ۹۳ - ۳۴۲ - ۳۹۷
کلاوگان ۲۵۳
کمره ۹۰ - ۲۵۵ - ۲۶۰ - ۲۸۳ - ۲۹۸ - ۲۹۹
کیچاپه .. ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳

قصبهٔ کلنر ۱۲۶
آب کنیاس (آب سیاه) ۲۵۸
دروازهٔ کتہگاں حصار قندهار .. ۲۴۰ - ۲۴۱
کنور نورکان .. ۳۱۰ (شف نون)
کندمک (گندمک) ۳۱۲
شہر کوہ .. .. .. ۵۳ - ۵۲
کول ملک ۹۴
کول فتحپور (مدیر) ۱۰۶
قصبهٔ کول . .. .. ۱۱۱ - ۱۵۴
کولاب منده‌ور ۱۳۰
کواي ولوہ ۲۳۶
کول چوگپ ۱۸۰
توجه بند (در قندهار) ۲۲۹
تولاب (در بدخشان) ۲۵۲ - ۲۷۴ - ۲۷۸ - ۲۸۶
.. .. ۳۱۲ - ۲۹۳
آب کورکچه ۲۵۳
کوچه‌بند بلغ ۲۸۹
کہتہ ۴۳
پرگنهٔ کہرام ۱۰۱
حصار کہندور (کندهور) . ۱۰۲ - ۱۰۳
کہلکام ۲۵۲
کہاور ۳۲۹
کي ۹۲
کیالکي ۲۰۵

* حرف کاف *

ولایت گجرات ۴۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۴۲
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۶۹ - ۱۷۳
.. .. ۱۷۷ - ۱۸۵ - ۲۸۶ - ۳۲۲ - ۳۹۳
قصبهٔ کتهي ۱۵۲
گنور چوسه .. ۱۵۹ - ۲۲۲ (سند جه)
گنر کلہ (در کابل) ۳۱۴
گرجستان ۲۹
گردیز .. ۱۰۱ - ۳۳۳ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳
ولایت گرمسیر .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱ - ۲۲۷
گلبار (گلکار) .. .. ۲۹۱ - ۲۷۵ - ۳۰۹
گنجه هرمان (گنبذ اهرام مصري) ۵۶
.. . . (ذنب الف)
دریاي گنگ ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۲۴ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۳
.. .. ۱۹۹ - ۲۳۹
گنبد سفید (در قندهار) .. ۲۳۸
گوالیار .. ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۱۰۱ ۱۸۹
حصار گوالیار .. .. ۱۰۰ - ۱۹۲ - ۲۳۹
گورکهپور ۱۳۸
گهات کریمي (گهاٹ کریمي) ۱۲۴

* حرف لام *

لاهور ۹۳ - ۹۴ - ۱۲۵ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۵۹
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۹۵ - ۲۲۲
۲۳۲ - ۲۴۳ - ۲۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۶۶
قلعهٔ لاهور ۱۲۵
آب لاهور ۱۷۰
لکہنؤ ۱۱۱
قصبهٔ لکهنور ۱۸۵
قلعهٔ لکي ۲۲۱

کوه بکه ۲۳۴

لمغان (لمغانات) .. .. ۳۰۹ - ۳۱۰

قصبهٔ لهری ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸

.. .. ۱۷۹ - ۲۰۱

لهرکده (لوکده) .. ۲۷۵ - ۳۰۹ - ۳۱۱

لهر ۲۴۱

* حرف میم *

ماوراء النهر ۶۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲

.. ۸۸ - ۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۵

ماچین ۷۳

مازندران ۷۹

ولایت مالوه ۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۶

.. .. .. ۱۸۵ - ۳۳۹

پل مالان .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴

دروازهٔ ماشور قندهار ۲۴۰

ماچیواره .. ۳۳۵ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷

آب ماچیواره ۳۲۵

ولایت مانکوت .. .. ۳۲۶ - ۳۶۷

قلعهٔ مانکوت ۳۳۹

محمود آباد .. .. ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳

محولات ۲۱۳

مدائن ۵۸

مرغینان .. .. .. ۸۵ - ۸۹

مرو ۸۶

مرغاب ۹۰

مزاری (در قندهار) ۲۲۹

بلاد مشرق .. .. .. ۵۸ - ۹۳

مشتنگ .. .. .. ۱۰۰ - ۱۹۲ - ۲۴۹

مشهد مقدس (قدس) ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۱۱

.. .. ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳

مصر .. .. ۵۱ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۰

معموره ۲۳۷

دیار مغرب ۸۷

مغولستان (زمین مغول) (مغلستان) ۶۱ - ۶۳

.. .. ۶۱ - ۶ - ۸۳ - ۱۱۳ - ۲ ۲

مکهٔ معظمه .. .. ۳۰ - ۳۶۴

ملتان .. .. ۱۱۱ - ۱۷۱

قلعهٔ ملوت ۴۴

مدینهٔ منوف (مدینة الحنفا) .. [illegible]

مندراول (مندرئل) .. ۹۲ - ۱۴۶

مندهاکر .. .. [illegible]

مندسور .. .. ۱۳۰ - ۱۵۱

مندو .. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۹

قلعهٔ مندو .. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۲۱۰

منگیر ۱۶

منا (در مکهٔ معظمه)

مهلیه ۲۰

موضع تیرگران ۱۰۱

موک ۸۲

مهاون ۱۰۰

آب مهندری .. ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۶

میدان ۹۸

میوات .. ۱۰۶ - ۱۱ - ۱۱۱ - ۳۳۷ - ۳۵۱

میان دوآب .. .. ۱۰۲ - ۱۱۲

میرتهه ۱۰۹

میانه (در عراق) .. ۴۱۶

مبرو ۳۵۳

* حرف نون *

ناگور ۲۲۸
نرول ۱۴۷
ناري .. .. ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۹
نجف کوفه ۵۳
قصبهٔ نریاد .. .. .. ۱۳۷ - ۱۴۰
محلهٔ منذر ۱۳۴
نعمان ۳۳۳
نفر ۳۴۵
نمازگاه النجار ۸۷
نورگل (ننوور نورگل) .. ۹۲ (شف کاف)
ولایت نوساري .. .. .. ۱۳۱ - ۱۳۲
نوشهره .. .. ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۷
نیشاپور .. .. .. ۸۰ - ۲۱۵
نیول ۹۲
نهاي سیتاک ۱۳۳
ملک نیمروز ۱۶۰
نیلاب (آب سند) .. ۳۱۰ - ۳۱۲ (شف سین)
نومتي نیک نهار ۳۶۲

* حرف واو *

واصل پور ۱۷۹
ورسک (درسکه) .. ۹۹ (شف دال)
ورقوا (در قوا) ۲۴۳
ولایت مالفیور .. .. ۱۷۹ - ۱۸۳

* حرف هاء *

هانول (هاتول) .. .. ۱۳۷ - ۱۳۹
هتیاپور ۱۹۵

هرات (هریو) ۹۰ - ۱۲۱ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۹
۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۸۷
.. .. ۳۱۰ - ۳۳۴
ولایت هردوار ۱۶۹
قصبهٔ هرمانه .. .. ۳۳۲ - ۳۴۳ - ۳۹۷
هزارجات ۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۴ ۲۹۸ (شف هزیر
.. .. .. درمنظر نول)
هزارپیک سلطان مسعودي ۱۰۱
آب هلمند (هیرمند) .. .. ۲۰۴ - ۲۹۹
هندوستان ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲
۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۸
۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۹ - ۱۰۷ - ۱۱۱
۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۴
۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۹
۲۱۹ - ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۲۸۵ ۲۸۷
۲۹۰ - ۲۹۹ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۳
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۴
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۴
۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۹
هفتوکوه .. .. .. ۹۰ - ۲۷۰
سرکار هندیه ۱۳۱
هرول ۱۴۹
هیرهٔ پور ۱۹۹

* حرف یاء *

یالکي ۸۵
یارکند ۱۹۵
دروازهٔ یارک کابل ۳۶۲

[illegible] چهار چشمه	۲۲۴	برف چالاک	۲۸۴ - ۲۸۶
[illegible] شیخ علی	۲۳۳	یکه تولنگ	۲۹۸
[illegible] بیگ	۲۴۳	بوران	۳۲ - ۳۴

• تمام شد •

00055953

Digitized with financial assistance from
Government of Maharashtra
on 30 January, 2020